

www.al-milani.com

جواهر الكلام في معرفة الإمامة والإمام

دروس خارج امامت

جلد چهارم

«آيات امامت»

(آيه مودت - آيات غدیر)

آيت الله سيد علي حسيني ميلاني

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

آیه موَدّت

متن های حدیث در کتب معتبر اهل سنت

محمّد بن إسماعیل بخاری

ترمذی

احمد بن حنبل

طبرانی

حاکم نیشابوری

محمّد بن جریر طبری

ابونعیم اصفهانی

ابن عساکر

ابن اثیر

ابن کثیر

ابوالحسن هیشمی

جلال الدین سیوطی

آوسی

شوکانی

بررسی اسناد و متن روایات

احمد بن جعفر قطیعی

محمّد بن عبدالله بن سلیمان حضرمی

حرب بن حسن طحّان

حسین اشقر

قیس بن ربیع

یزید بن ابی زیاد

نتیجه بررسی اسناد روایات

دفع شبهات مخالفان

شبهه ابن تیمیه

بررسی اشکال ها

۱ - مکی بودن سوره شوری

۱-۱- پاسخ به شبهه مکی بودن سوره شوری براساس روایات اهل سنت

۱-۲- پاسخ به شبهه مکی بودن سوره شوری با صرف نظر از روایات

۲- عدم درخواست پاداش رسالت از مردم

۳- استثناء در آیه منقطع است نه متصل

چرا «المودة فی القربی»؟

تعارض روایات در ذیل آیه مودت

بررسی سند روایت طاووس از ابن عباس

شعبه بن حجاج

یحیی بن عبّاد

محمد بن جعفر (غندر)

محمد بن بشار

دلالت آیه مودت بر ولایت و امامت

نقش قرابت در امامت

مودت مردم، مستلزم وجوب اطاعت

تفطن و توجه عالمان سنی به اخص بودن «مودت» از «محبت»

وجوب محبت مطلق بیان گر افضلیت، افضلیت نیز مستلزم امامت

وجوب محبت مطلق مستلزم عصمت

تفسیر عبارت (وَمَنْ يُقْتَرِفْ حَسَنَةً...)

آیات غدیر

آیه تبلیغ

راویان احادیث

نصوص حدیث

روایات معتبر و بی خدشه نزد اهل تسنن

۱. روایت ابن ابی حاتم

عثمان بن خرزاد

اسماعیل بن زکریا

علی بن عابس

داوود بن ابی عوف جخّاف

أعمش

عطیه عوفی

۲. روایت حبری

حسین بن حکم حبری

حسن بن حسین

حبّان بن علی

محمّد بن سائب کلبی

ابوصالح

۳. روایت ابونعیم اصفهانی

ابوبکر بن خالد

محمّد بن عثمان بن ابی شیبّه

ابراهیم بن محمّد بن میمون

۴. روایت ابن عساکر

ابن عساکر

وجیه بن طاهر

ابوحامد أزهری

ابومحمّد مخلدی

محمّد بن حمدون

محمّد بن ابراهیم حلوانی

حسن بن حمّاد سجّاده

۵. روایت به سند واحدی

محمّد بن علی صفّار

بررسی اشکالات ابن تیمیه بر استدلال علامه حلّی به آیه تبلیغ

بررسی شبهات دیگر

آیه اکمال

۱. روایت طبری

۲. روایت ابو نعیم اصفهانی

تصحیح سند روایت ابونعیم

۳. روایت خطیب بغدادی

بررسی اعتبار سند دوم خطیب بغدادی

۴. روایت ابن عساکر

بررسی سند نخست ابن عساکر

أبو بکر مزرفی

أبو الحسن بن مهتدی

عمر بن أحمد

أحمد بن عبدالله بن أحمد

بررسی سند دوم ابن عساکر

أبو القاسم بن سمرقندی

أبو الحسن بن نقور

محمّد بن عبدالله بن حسین دقاق

بررسی اشکالات مخالفان

مناقشات ابن تیمیه

مناقشات ابن کثیر

پاسخ به مناقشات ابن کثیر

آیه «سأل سائل»

سفیان بن عیینہ

سفیان ثوری

ابن دیزیل

بررسی روایات در این باره

اسانید روایت شأن نزول آیه (سَأَلَ سَائِلٌ)

حدیث یکم:

حدیث دوم:

حدیث سوم:

حدیث چهارم:

حدیث پنجم:

أبو بکر محمد بن محمد بغدادی

عبدالله بن أحمد شیبانی

عبدالرحمن بن حسن أسدی

ابراهیم بن حسین کسائی

فضل بن دُکین

سفیان ثوری و منصور بن معتمر

ربعی بن خراش

حذیفه بن یمان

دلالت روایات بر امامت أمير المؤمنين علی

مناقشات ابن تیمیة

نکته پایانی

فهرست منابع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیه مودت

یکی دیگر از آیاتی که بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد، آیه شریفه «مودت» است. خدای تعالی در سوره شورا می فرماید:

ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ؛

این همان چیزی است که خداوند به بندگان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام می دهند، بشارت می دهد. بگو: «من از شما بر رسالت خویش اجری نمی خواهم جز مودت درباره نزدیکانم [اهل بیت]» و هر که کار نیکو انجام دهد، ما بر نیکویش می افزاییم که خداوند بسیار آمرزنده و قادران است.

براساس این آیه، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر امامان اهل بیت علیهم السلام، امام، خلیفه و وصی بلافصل پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستند. در ادامه با بیان وجه استناد و استدلال به آیه فوق، به اثبات این مدعا خواهیم پرداخت. در این بحث نیز هم چون مباحث گذشته، ابتدا با مراجعه به روایات، معنا و مراد آیه را روشن خواهیم نمود، آن گاه روایاتی را که مؤید مدعا هستند از منابع معتبر اهل سنت بیان کرده و بررسی می کنیم. مدعای شیعه این است که:

اولاً: مراد از «ذوی القربی» در آیه شریفه، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هستند؛ یعنی حضرت امیرالمؤمنین و فرزندان معصوم ایشان علیهم السلام.

ثانیاً: آیه شریفه بر افضلیت «ذوی القربی» دلالت دارد.

ثالثاً: اثبات افضلیت «ذوی القربی» مستلزم اثبات مقام امامت، ولایت و خلافت بلافصل ایشان پس از رسول خداست.

در این راستا ابتدا باید معنای «اجر»، «مودت» و «ذوی القربی» به روشنی تبیین شود، از این رو ناگزیر هستیم به کتب لغت مراجعه کنیم، چرا که برای روشن شدن مفاهیم الفاظ باید به عرف و لغت مراجعه کرد.^۲

۱. سوره شوری: آیه ۲۳.

۲. برخی معتقدند که براساس عرف امروز، نمی توان موضوع له حقیقی لفظ را تعیین کرد، زیرا زبان عربی در عصر نزول فصیح و دست نخورده بوده است، اما این زبان مانند هر زبان دیگری در طول زمان با واژه های غیرفصیح آمیخته شده است. برای رفع این اشکال به

هم چنین برای روشن شدن مراد خداوند از «ذوی القربی»، ناگزیر از مراجعه به روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هستیم؛ زیرا چنان که پیشتر بیان شد، سنت همواره مفسر و مبین کتاب است. علاوه بر آن بر هر مسلمان واجب است که در اختلافات، به گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم رجوع کرده و اعتقاد خود را از فرمایشات ایشان اخذ کند؛ زیرا خدای تعالی می فرماید:

(قَالَ وَرَبَّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)؛^۳

نه چنین است، سوگند به پروردگارت که اینان ایمان نمی آورند، مگر آن که در خصومت و نزاعشان تو را داور قرار دهند؛ آن گاه از حکمی که می کنی هیچ اعتراضی در دل نداشته باشند و کاملاً از جان و دل تسلیم [فرمان] تو باشند.

پس حقیقت صرفاً با مراجعه به روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روشن خواهد شد. براساس روایات فراوان، آیه مبارک مودت درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است و در هر دوره (از عصر صحابه تا به امروز) راویان و عالمان بسیاری این احادیث را از رسول خدا صلی الله علیه

ناچار باید بحث مفاهیم الفاظ در اصول را یادآوری کرد. یکی از اصول مهم در مفاهیم الفاظ، مراجعه به عرف است. به ویژه الفاظی که موضوع له ادله شرعی قرار گرفته اند. در این موارد فهم عرف است که اخذ می گردد و براساس آن، دلیل رد یا قبول می شود. این یک اصل عقلایی است که در محاکم نیز براساس آن حکم می شود؛ مثلاً در اقرار، ظاهر الفاظ اخذ و براساس آن حکم صادر می شود. هم چنین است در وصایا، معاملات و موقوفات. پس در مفاهیم الفاظ، عرف همواره به عنوان مرجع شناخته می شود. اگر لفظی در عرف امروز بر معنای خاصی دلالت داشت و شک کردیم که آیا در عصر صدور نیز همین معنا مورد نظر بوده یا معنای دیگر، در این موارد باید اصل «استصحاب قهقرایی» را جاری کرد، یعنی باید فاصله امروز تا عصر صدور کلام را به فاصله معینی تقسیم و براساس قرائن موجود معنای لفظ را در هر قسمت از زمان معین کرد. به عنوان مثال در عرف امروز واژه «کنز» در مورد دفینه و اشیاء زیرخاکی استعمال می شود و در روایات آمده است: «الخمس من... ومن الكنوز»؛ (الکافی: ۱ / ۵۳۹ / ح ۴؛ وسائل الشیعه: ۹ / ۴۸۷ / ح ۴) خمس در مواردی واجب می شود... از جمله کنزها است. در این موارد اگر فقیه شک کند که آیا معنای «کنز» در زمان صدور این روایت، همان معنایی است که عرف امروز می فهمد، یا معنای این واژه در روایت با عرف امروز متفاوت است، باید با جاری کردن اصل «استصحاب قهقرایی» به نتیجه مطلوب برسد. به عبارت دیگر ابتدا معنای این واژه را مثلاً در عصر شیخ انصاری بررسی می کنیم، اگر مشخص شد، که لفظ مورد نظر در زمان شیخ انصاری نیز به همین معنا به کار رفته است، باز قدری به عقب تر بازمی گردیم و معنای آن را مثلاً در عصر مرحوم علامه مجلسی و پس از آن در عصر مرحوم علامه حلی بررسی می کنیم و همین طور مرحله به مرحله این سیر قهقرایی ادامه پیدا می کند تا برسد به عصر صدور کلام معصوم و یا نزول آیه؛ و اگر پس از این سیر تحقیقی قهقرایی، لفظ برای معنایی متعین شد، براساس آن فتوا می دهیم.

البته در برخی موارد نیز قاعده «اصالة عدم النقل» جاری می شود که از موضوع بحث ما خارج است. در بحث حاضر اگر اشکال تفاوت عرف امروز با عرف عصر نزول را بپذیریم، باید هم چون مسائل خمس و نکاح و... اصل «استصحاب قهقرایی» را جاری کنیم. هر چند اشکال یاد شده بی پایه و اساس است و هیچ کس حتی «شیخ محمد عبده» که این اشکال را مطرح کرده است، شکی ندارد که معنای واژه «مودت» در عرف امروز و عرف عصر نزول تفاوت ندارد.

۳. سوره نساء: آیه ۶۵

وآله وسلّم نقل کرده اند. با رجوع به منابع اهل سنت، حتی امامان شیعه علیهم السلام نیز در زمره راویان این احادیث هستند.

امیرالمؤمنین^۴، امام مجتبی^۵، حضرت سیدالشهداء^۶، امام سجاد^۷، امام باقر و امام صادق^۸ علیهم السلام فرموده اند که منظور از «ذوی القربی» در آیه مودّت، همان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم هستند.

احادیث مربوط به نزول آیه مودّت و منظور از «ذوی القربی» در آیه، توسط برخی از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم نیز نقل شده است که در این میان می توان از افراد زیر نام برد:

۱- عبدالله بن عباس؛

۲- عبدالله بن مسعود؛

۳- جابر بن عبدالله انصاری؛

۴- ابو امامه باهلی؛

۵- ابوالطفیل عامر بن وائله لثی.

و از میان تابعین نیز راویان و مفسران زیادی به نقل این احادیث پرداخته اند. راویان و مفسرانی هم چون:

۱- سعید بن جبیر؛

۲- مجاهد بن جبر؛

۳- مقسم بن بجره؛

۴- زاذان کندی؛

۵- سدی؛

۶- فضال بن جبیر.

و نیز بزرگانی که در حدیث و تفسیر مورد اعتماد اهل تسنن هستند افرادی نظیر:

۱- عمرو بن شعیب؛

۲- ابن مبارک؛

۳- زرّ بن حبیش؛

۴- ابو اسحاق سبیعی؛

۴. ر.ک: کنز العمال / ۲ / ۲۹۰ / ش ۴۰۳۰؛ شواهد التنزیل: ۲ / ۲۰۵ ح ۸۲۸؛ نظم درالسمطین: ۲۳۹؛ ذکر أخبار إصبهان: ۲ / ۱۶۵.

۵. ر.ک: فرائد السمطین: ۲ / ۱۲۰؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۷۲؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۴۶.

۶. ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ۵۷ / ۲۴۶.

۷. ر.ک: تفسیر الطبری: ۲۵ / ۳۳ ح ۲۳۶۹۸.

۸. ر.ک: ینابیع الموده: ۱ / ۳۱۶.

۵ - زید بن وهب؛

۶ - عبدالله بن نجی؛

۷ - عاصم بن ضمره و برخی دیگر.

احادیث یاد شده در منابع معتبر حدیثی اهل تسنن آمده است. از جمله در مسند احمد، مسند عبد بن حمید، صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، مسند ابوبکر بزّار و منابع دیگر.

این حقیقت از زمان حیات شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تا به امروز در اعصار و طبقات مختلف نسل به نسل از پیامبر نقل شده و به دست ما رسیده است که ذیلاً نام برخی از راویان آن احادیث را در دوره های مختلف به ترتیب تاریخ وفات آنان ذکر می کنیم:

۱- سعید بن منصور (متوفای ۲۲۷ هـ)؛

۲- احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱ هـ)؛

۳- عبد بن حمید (متوفای ۲۴۹ هـ)؛

۴- محمد بن اسماعیل بخاری (متوفای ۲۵۶ هـ)؛

۵ - مسلم بن حجاج نیشابوری (متوفای ۲۶۱ هـ)؛

۶- احمد بن یحیی بلاذری (متوفای ۲۷۶ هـ)؛

۷- محمد بن عیسی ترمذی (متوفای ۲۷۹ هـ)؛

۸- ابوبکر بزّار (متوفای ۲۹۲ هـ)؛

۹- محمد بن عبدالله بن سلیمان حضرمی، معروف به مطین (متوفای ۲۹۷ هـ)؛

۱۰- ابوجعفر، محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰ هـ)؛

۱۱- ابوبشر دولابی (متوفای ۳۱۰ هـ)؛

۱۲- ابوبکر ابن منذر نیشابوری (متوفای ۳۱۸ هـ)؛

۱۳- عبدالرحمن ابن ابی حاتم رازی (متوفای ۳۲۷ هـ)؛

۱۴- هشام بن کلیب شاشی (متوفای ۳۳۵ هـ)؛

۱۵- ابوالقاسم طبرانی (متوفای ۳۶۰ هـ)؛

۱۶- ابن حبان (متوفای ۳۶۹ هـ)؛

۱۷- محمد بن اسحاق بن منده (متوفای ۳۹۵ هـ)؛

۱۸- ابو عبدالله، حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵ هـ)؛

۱۹- ابوبکر ابن مردویه اصفهانی (متوفای ۴۱۰ هـ)؛

۲۰- ابو اسحاق ثعلبی (متوفای ۴۲۷ هـ)؛

۲۱- ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۳۰ هـ)؛

- ٢٢- علي بن احمد واحدي (متوفى ٤٦٨ هـ)؛
- ٢٣- حسين ابن مسعود بغوي (متوفى ٥١٦ هـ)؛
- ٢٤- جار الله زمخشري (متوفى ٥٣٨ هـ)؛
- ٢٥- ملاً عمر بن محمد بن خضر إربلى (متوفى ٥٧٠ هـ)؛
- ٢٦- ابوالقاسم ابن عساكر دمشقى (متوفى ٥٧١ هـ)؛
- ٢٧- ابوالسعادات ابن أثير جزرى (متوفى ٦٠٦ هـ)؛
- ٢٨- فخر رازى (متوفى ٦٠٦ هـ)؛
- ٢٩- عزالدين ابن أثير (متوفى ٦٣٠ هـ)؛
- ٣٠- محمد ابن طلحه شافعى (متوفى ٦٥٢ هـ)؛
- ٣١- ابوعبدالله انصارى قرطبى (متوفى ٦٥٦ هـ)؛
- ٣٢- ابوعبدالله گنجى شافعى (متوفى ٦٥٧ هـ)؛
- ٣٣- قاضى بيضاوى (متوفى ٦٨٥ هـ)؛
- ٣٤- محبّ الدين طبرى شافعى (متوفى ٦٩٤ هـ)؛
- ٣٥- خطيب شريينى (متوفى ٦٩٨ هـ)؛
- ٣٦- ابوالبركات نسفى (متوفى ٧١٠ هـ)؛
- ٣٧- ابوالقاسم جزى (متوفى ٧٤١ هـ)؛
- ٣٨- علاء الدين خازن (متوفى ٧٤١ هـ)؛
- ٣٩- ابو حيان أندلسى (متوفى ٧٤٥ هـ)؛
- ٤٠- ابن كثير دمشقى (متوفى ٧٧٤ هـ)؛
- ٤١- ابوالحسن، نورالدين هيشمى (متوفى ٨٠٧ هـ)؛
- ٤٢- ابن حجر عسقلانى (متوفى ٨٥٢ هـ)؛
- ٤٣- نور الدين ابن صباغ مالكى (متوفى ٨٥٥ هـ)؛
- ٤٤- شمس الدين سخاوى (متوفى ٩٠٢ هـ)؛
- ٤٥- نورالدين سمهودى (متوفى ٩١١ هـ)؛
- ٤٦- جلال الدين سيوطى (متوفى ٩١١ هـ)؛
- ٤٧- شهاب الدين قسطلانى (متوفى ٩٢٣ هـ)؛
- ٤٨- ابن حجر هيثمى مكى، صاحب صواعق المحرقة (متوفى ٩٧٣ هـ)؛

- ۴۹- أبو السعود عمادی^۹ (متوفای ۹۸۲ هـ);
 ۵۰- زرقانی مالکی (متوفای ۱۱۲۲ هـ);
 ۵۱- شیخ عبدالله شبراوی (متوفای ۱۱۶۲ هـ);
 ۵۲- شیخ محمد صبان مصری (متوفای ۱۲۰۶ هـ);
 ۵۳- قاضی القضاة شوکانی^{۱۰} (متوفای ۱۲۵۰ هـ);
 ۵۴- شهاب الدین آلوسی^{۱۱} (متوفای ۱۲۷۰ هـ);
 ۵۵- صدیق حسن خان هندی^{۱۲} (متوفای ۱۳۰۷ هـ);
 ۵۶- محمد مؤمن شبلنجی (متوفای ۱۳۰۸ هـ).

بنابراین روشن شد که در هر دوره عالمان، محدثان و مفسران زیادی از تمام فرق اهل تسنن (اعم از مالکی، حنبلی، حنفی و شافعی) از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حدیث نقل کرده اند که مراد از «ذوی القربی» در آیه مبارک مودت، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هستند. در ادامه به طرح و بررسی این روایات خواهیم پرداخت.

متن های حدیث در کتب معتبر اهل سنت

محمد بن اسماعیل بخاری

بخاری در صحیح خود می نویسد:

حدثنا محمد بن بشار، حدثنا محمد بن جعفر، حدثنا شعبة، عن عبدالمک بن میسره قال: سمعت طاوساً، عن ابن عباس رضی الله عنهما: أنه سئل عن قوله: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، فقال سعيد بن جبیر: قربي آل محمد صلى الله عليه [وآله] وسلم. فقال ابن عباس: عجلت! إن النبي صلى الله عليه وآله وسلم لم يكن بطن من قريش إلا كان له فيهم قرابة. فقال: «إِلَّا أَنْ تَصَلُّوا مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْقَرَابَةِ»^{۱۳};

۹. او در عصر خویش، یکی از عالمان بزرگ دربار عثمانی در قسطنطنیه بوده است. وی متولی مقام قضاوت بوده و تفسیر وی، از تفاسیر معتبر به شمار می رود; ر.ک: معجم المطبوعات العربیة والمعرّبة (البیان سرکیس): ۱ / ۳۱۵ - ۳۱۶; الأعلام (زرکلی): ۷ / ۵۹; شذرات الذهب: ۸ / ۳۹۸.

۱۰. او در عصر خود، از عالمان بزرگ یمن بود و پست قضاوت را در صنعا برعهده داشته است; ر.ک: هدیة العارفين: ۲ / ۳۶۵; معجم المطبوعات العربیة والمعرّبة: ۲ / ۱۱۶۰; الأعلام (زرکلی): ۶ / ۲۹۸.

۱۱. وی به «علامة العراق» معروف است. ر.ک: مجموعة الرسائل والمسائل: ۱ / ۱۲۰.

۱۲. در عصر خود حکومت را به دست داشته است و تألیفاتی دارد; ر.ک: هدیة العارفين: ۲ / ۳۸۸.

۱۳. صحیح البخاری: ۶ / ۳۷.

محمد بن بشار، از محمد بن جعفر، از شعبه، از عبدالملک بن میسره نقل کرد که گفت: از طاووس شنیدم که از ابن عباس درباره آیه «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» سؤال شد. سعید ابن جبیر گفت: قری، آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستند.

ابن عباس به سعید بن جبیر گفت: عجله کردی! همانا هیچ قبیله ای در قریش نیست مگر آن که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در میان آن ها خویشاوندی دارد. آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «در این صورت موظفید که به خاطر خویشاوندی که میان من و شما است، صله رحم کنید».

ترمذی

ترمذی نیز همین حدیث را با همین سند در کتاب خود نقل کرده و سند آن را حسن و صحیح دانسته است. وی می نویسد:

حدثنا محمد بن بشار، أخبرنا محمد بن جعفر، أخبرنا شعبه، عن عبدالملك بن میسره، قال: سمعت طاووساً قال: سئل ابن عباس عن هذه الآية (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). فقال سعید بن جبیر: قری آل محمد. فقال ابن عباس: أعلمت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لم يكن بطن من قریش إلا كان له فيهم قرابة فقال: «إِلَّا أَنْ تَصِلُوا مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْقَرَابَةِ».

هذا حدیث حسن صحیح؛^{۱۴}

محمد بن بشار، از محمد بن جعفر، از شعبه، از عبدالملک بن میسره نقل کرد که گفت: از طاووس شنیدم که از ابن عباس درباره آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) سؤال شد. سعید بن جبیر گفت: قری، آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستند. ابن عباس گفت: آیا می دانی هیچ قبیله ای در قریش نیست مگر آن که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در میان آن ها خویشاوندی دارد؟ آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «در این صورت موظفید که به خاطر خویشاوندی که میان من و شما است، صله رحم کنید».

این حدیث حسن و صحیح است.

احمد بن حنبل

احمد بن حنبل نیز در مسند خود همین عبارت را با همین سند و به دو طریق نقل کرده است. وی می نویسد:

۱۴. سنن الترمذی: ۵ / ۵۴ / ح ۳۳۰۴.

حدَّثنا عبدالله، حدَّثني أبي، ثنا يحيى، عن شعبة، حدَّثني عبدالملك بن ميسرة، عن طاووس، قال: أتى ابن عباس رجل فسأله. وسليمان بن داوود، قال: أخبرنا شعبة، أنبأني عبدالملك، قال: سمعت طاووساً يقول: سأل رجل ابن عباس المعنى عن قوله عزَّوجلَّ: (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، فقال سعيد بن جبیر: قرابة محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. قال ابن عباس: عجلت! إن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لم يكن بطن من قريش إلا لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فيهم قرابة فنزلت: (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) إِلَّا أَنْ تَصَلُّوا قَرَابَةَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ؛^{١٥}

عبدالله، از پدرش، از يحيى، از شعبه، از عبدالملك بن ميسره، از طاووس نقل می کند که: مردی نزد ابن عباس رفت و از او پرسید. [در سندی دیگر] سليمان بن داوود گوید: شعبه از عبدالملك روایت کرد که طاووس می گفت: شنیدم مردی از ابن عباس معنای آیه (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) را پرسید، آن گاه سعيد بن جبیر گفت: منظور خویشاوندی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است. ابن عباس گفت: عجله کردی! همانا هیچ قبیله ای در قریش نیست مگر آن که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در میان آن ها خویشاوندی دارد، پس آیه (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ...) نازل شد و شما موظفید که به خاطر خویشاوندی میان من و شما، صلہ رحم کنید.

براساس این حدیث، ابن عباس قول سعيد بن جبیر درباره مصداق ذوی القربی را رد می کند. سعيد بن جبیر معتقد است که خویشاوندان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مصداق «ذوی القربی» هستند، اما ابن عباس به وی می گوید در این باره عجله کردی و به اشتباه نظر دادی، چرا که اگر مراد از «قربی» خویشاوندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشند، در این صورت حکم آیه شامل تمامی قریش خواهد بود که صحیح نیست.

اما احمد بن حنبل با سند دیگری در کتاب مناقب علی بن ابی طالب^{١٦} روایت کرده و می نویسد:

١٥. مسند/احمد: ١ / ٢٢٩. ابن حبان همین روایت را با همین سند و متن در صحیحش، جلد ١٤، صفحه ١٥٧ آورده است. بسیاری از تفاسیر نیز این حدیث را نقل کرده اند؛ از جمله: ر.ک: تفسیر البغوی: ٤ / ١٢٤ - ١٢٥؛ أحكام القرآن (ابن عربی): ٤ / ١٠٦؛ تفسیر القرطبی: ١٦ / ٢١؛ تفسیر ابن کثیر: ١٢١ / ٤؛ الدر المنثور: ٥ / ٦ - ٥؛ فتح القدير: ١٤ / ٥٣٦؛ تفسیر الآلوسی: ٢٥ / ٣٠.

١٦. درباره انتساب این کتاب به احمد بن حنبل شبهاتی وجود دارد. برخی معتقدند بخشی از کتاب توسط فرزند احمد بن حنبل (عبدالله بن احمد بن حنبل) نوشته شده است و بخشی هم توسط شاگرد عبدالله (ابوبکر قطیعی) به آن اضافه گشته است که در مباحث بعدی به این موضوع خواهیم پرداخت.

وفيما كتب إلينا محمد بن عبدالله بن سليمان الحضرمي يذكر أن حرب بن الحسن الطحان حدثهم قال: نا حسين الأشقر، عن قيس، عن الأعمش، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس قال: لما نزلت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قالوا: يا رسول الله، من قرابتنا هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: «علي وفاطمة وابناهما عليهم السلام»؛^{١٧}

در آن چه محمد بن عبدالله بن سليمان حضرمی بر من نوشته یادآور شده که حرب ابن حسن طحان، از حسین اشقر، از قیس، از اعمش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می کند که وقتی آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) نازل شد، از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سؤال شد که خویشان شما چه کسانی هستند که مودتشان بر ما واجب شده است؟ پیامبر فرمودند: «علی، فاطمه و فرزندانش علیهم السلام».^{١٨}

طبرانی

همین روایت را طبرانی در المعجم الکبیر آورده است. وی می نویسد:

حدثنا محمد بن عبدالله، ثنا حرب بن الحسن الطحان، ثنا حسين الأشقر، عن قيس بن الربيع، عن الأعمش، عن سعيد بن جبير: عن ابن عباس رضى الله عنهما قال: لما نزلت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قالوا: يا رسول الله، ومن قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: «علي وفاطمة وابناهما»؛^{١٩}

محمد بن عبدالله، از حرب بن حسن طحان، از حسین اشقر، از قیس بن ربیع، از اعمش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرد که گفت: وقتی آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) نازل شد، به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرضه داشتند: نزدیکان تو که مودتشان بر ما واجب شده است چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی، فاطمه و دو پسر ایشان».

حاکم نیشابوری

١٧. فضائل الصحابة: ٢ / ٦٦٩ / ح ١١٤١.

١٨. البته در این باره نیز مناقشاتی وجود دارد، از جمله این که آیه مودت در سوره شوری قرار دارد و سوره شوری از سوره های مکی است، از این رو نمی توان گفت مصداق قربی در این آیه اهل بیت پیامبر علیهم السلام است، زیرا ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام با حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و میلاد حسنین علیهما السلام همه در مدینه بوده است. این اشکال ها و مناقشات در محل خود به روشنی مطرح و پاسخ داده خواهد شد.

١٩. المعجم الکبیر: ٣ / ٤٧ / ش ٢٦٤١ و ٣٥١ / ١١ / هم چنین ر.ک: مجمع الزوائد: ١٠٣ / ٧ و ١٦٨ / ٩؛ الکشاف عن حقائق التنزیل: ٣ / ٤٦٧؛ تفسیر الثعلبی: ٨ / ٣٧ و ٣١٠؛ شواهد التنزیل: ٢ / ١٩٤ / ش ٨٢٧؛ فتح الغدير: ٤ / ٥٣٧؛ إلا کمال فی أسماء الرجال: ١٩٩. صاحب الإكمال در آخر حدیث می نویسد: «إسناده حسن، لأجل الأشقر وقد وثقه ابن معين».

حاکم نیشابوری نیز در مستدرک علی الصحیحین، ذیل آیه موّدت می نویسد:

إِنَّمَا اتَّفَقَا فِي تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ عَلَى حَدِيثِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَيْسَرَةَ الزَّرَادِ،

عَنْ طَاوُوسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ فِي قُرْبَى آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛^{۲۰}

ما همه در تفسیر این آیه اتفاق نظر داریم که براساس حدیث عبدالملک بن میسره زراد، از طاووس، از ابن عباس، آیه درباره آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم است.

عبدالملک بن میسره زراد، همان کسی است که بخاری حدیث سعید بن جبیر از ابن عباس را از وی نقل کرده است. در حدیث بخاری، به سعید بن جبیر نسبت داده شده بود که وی همه خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را مصداق «قربی» معرفی کرده و ابن عباس رأی وی را ناشی از عجله در اعلام نظر دانسته است.

اما روشن شد که اولاً براساس حدیث احمد بن حنبل در فضائل الصحابه و روایت طبرانی در المعجم الکبیر، سعید بن جبیر به نقل از ابن عباس، از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، را مصداق قربی امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام معرفی کرده است، و ثانیاً حاکم نیشابوری تصریح می کند که براساس حدیث عبدالملک بن میسره، مراد از «قربی» آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم است. این موضوع به روشنی میزان امانت داری و دقت بخاری را در نقل احادیث نمایان می سازد!

محمد بن جریر طبری

در همین راستا طبری نیز در تفسیر خود به چند روایت در این باره اشاره کرده است. وی می نویسد:

۱. عن أبي الديلم قال: لما جىء بعلى بن الحسين رضى الله عنهما أسيراً، فأقيم على درج دمشق، قام رجل من أهل الشام فقال: الحمد لله الذى قتلکم واستأصلکم، وقطع قرنى الفتنة. فقال له على بن الحسين رضى الله عنه: «أ قرأت القرآن؟» قال: نعم، قال: «أ قرأت آل حم؟» قال: قرأت القرآن ولم أقرأ آل حم. قال: «ما قرأت قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة فى القربى»؟ قال: وإئکم لأنتم هم؟ قال: «نعم»؛^{۲۱}

از ابو دیلم نقل شده که گفت: وقتی علی بن الحسین علیهما السلام را به اسارت بردند و بر بلندای دمشق قرار گرفت. مردی از اهل شام برخاست و گفت: حمد خدای راست که شما را کشت و ریشه کن کرد و شاخ فتنه را برید! حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به وی فرمود: «آیا قرآن خوانده ای؟» گفت: بله. حضرت فرمود: «آیا آل حم» را خوانده ای؟ گفت: قرآن خوانده ام، اما

۲۰. المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۴۴۴.

۲۱. تفسیر الطبری: ۲۵ / ۳۳ / ح ۲۳۶۹۸. هم چنین ر.ک: تفسیر الثعلبی: ۸ / ۳۱۱؛ تفسیر ابن کثیر: ۴ / ۱۲۱؛ الدر المنثور: ۶ / ۷؛ تفسیر

الآلوسی: ۲۵ / ۳۱.

«آل حم» را قرائت نکرده ام. حضرت فرمود: «آیا این آیه را قرائت نکرده ای: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟» آن مرد گفت: آیا مراد آیه، شما هستید؟ حضرت فرمودند: «بله».

هر چند اهل سنت حضرت امام سجاد علیه السلام را به عنوان امام معصوم قبول ندارند، اما با دیدی حداقلی، ایشان را به عنوان یکی از عالمان بزرگ امت و تابعین به شمار می آورند. براساس این حدیث، حضرت امام سجاد علیه السلام برای معرفی خود به آیه مودت استناد و استشهاد کرده و خویشان را مصداق «ذوی القربی» معرفی می کنند.

ابو حیان نیز این روایت را بدون هیچ مناقشه و خدشه ای در سند، به ارسال مسلم روایت کرده است.^{۲۲}

۲. حدثنا أبو کریب قال: ثنا مالک بن إسماعیل، قال: ثنا عبدالسلام، قال: ثنا یزید بن أبی زیاد، عن مقسم، عن ابن عباس، قال: قالت الأنصار: فعلنا وفعلنا، فکأنهم فخرُوا، فقال ابن عباس، أو العباس، شک عبدالسلام: لنا الفضل علیکم، فبلغ ذلك رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم، فأتاهم فی مجالسهم، فقال: «یا معشر الأنصار، ألم تكونوا أذلّة فأعزّکم الله بی؟» قالوا: بلی یا رسول الله. قال: «ألم تكونوا ضلّالاً فهداکم الله بی؟». قالوا: بلی یا رسول الله. قال: «أفلا تجیبونی؟» قالوا: ما نقول یا رسول الله؟ قال: «ألا تقولون: ألم یخرجک قومک فأویناک، أو لم یکذبوک فصدقناک، أو لم یخذلوک فنصرناک؟». قال: فما زال یقول حتی جثوا علی الرکب، وقالوا: أموالنا وما فی أیدینا لله ولرسوله، قال: فنزلت: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛^{۲۳}

ابو کریب، از مالک بن اسماعیل، از عبدالسلام، از یزید بن ابی زیاد، از مقسم، از ابن عباس روایت کرد که انصار پیرامون قربی گفتند: ما [برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ] چنین و چنان کردیم، گویا می خواستند فخر فروشی کنند که ابن عباس یا عباس، (شک از جانب عبدالسلام است، که یکی از این دو) به انصار گفتند: ما بر شما برتری داریم. این خبر به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسید، آن گاه پیامبر به مجلس آن ها آمدند و فرمودند: «ای گروه انصار، آیا شما خوار نبودید، سپس خداوند به واسطه من به شما عزت عطا کرد؟» گفتند: آری ای رسول خدا. پیامبر فرمود: «آیا شما گمراه نبودید و خداوند به واسطه من شما را هدایت کرد؟» گفتند: بله ای رسول خدا. پیامبر فرمود: «آیا پاسخ مرا نمی دهید؟» گفتند: ای رسول خدا، چه

۲۲. تفسیر البحر المحیط: ۷ / ۴۹۴. هم چنین ر.ک: المحرّر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز: ۵ / ۳۴.

۲۳. تفسیر الطبری: ۲۵ / ۳۳ - ۳۴ / ح ۲۳۶۹۹. هم چنین ر.ک: تفسیر ابن ابی حاتم: ۳۲۷۷ / ح ۱۸۴۷۶؛ تفسیر الثعلبی: ۸ / ۳۱۲ -

۳۱۳؛ تفسیر ابن کثیر: ۴ / ۱۲۱؛ الدر المنثور: ۶ / ۶؛ الکشاف عن حقائق التنزیل: ۳ / ۴۶۷.

بگوئیم؟ فرمود: «آیا در پاسخ نمی گوئید قومت تو را [از شهر خود] بیرون کردند و ما شما را پناه دادیم؟ آیا آنان تو را تکذیب نکردند و ما تصدیق کردیم؟ آیا آن ها تو را وانگذاشتند و ما یاری کردیم؟» پیامبر همین طور به فرمایشات خود ادامه داد تا این که انصار دو زانو نشسته و عرض کردند: دارائی ها و هر آن چه در مالکیت ماست از آن خدا و رسول اوست. در این هنگام این آیه نازل شد که: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى».

۳. حدثنی یعقوب، قال: ثنا مروان، عن يحيى بن كثير، عن أبي العالیه، عن سعيد بن جبیر، فی قوله: (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قال: هی قریبی رسول الله صَلَّى الله عليه [وآله] وسلّم؛^{۲۴}

یعقوب، از مروان، از یحیی بن کثیر، از ابوالعالیه، از سعید بن جبیر نقل کرد که درباره آیه مودت گفت: مراد از «ذوی القربی»، خویشاوندان رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله وسلّم هستند.

۴. حدثنی محمد بن عماره الأسدی ومحمد بن خلف قالوا: ثنا عبیدالله، قال: أخبرنا إسرائيل، عن أبي إسحاق، قال: سألت عمرو بن شعيب عن قول الله عزوجل: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قال: قریبی النبی صَلَّى الله عليه [وآله] وسلّم؛^{۲۵} محمد بن عماره اسدی و محمد بن خلف، از عبیدالله، از اسرائیل، از ابواسحاق نقل کردند که ابواسحاق گفت: از عمرو بن شعیب درباره آیه شریفه: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» پرسیدم. گفت: [منظور] نزدیکان پیامبر صَلَّى الله عليه وآله وسلّم است.

با توجه به روایت هایی که ذکر شد، دو مصداق برای «ذوی القربی» معین شد:

نخست تمامی خویشاوندان پیامبر که این قول به سعید بن جبیر منتسب است، و دیگری افراد مشخص و معینی از خویشاوندان پیامبر؛ یعنی امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا و دو اولاد ایشان علیهم السلام. این قول به روایات صریحی از رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله وسلّم مستند است.

پیش از طرح احادیث دیگر، تذکر به این نکته ضروری است که اقوال درباره مصداق «قربی» در آیه مودت به همین دو قول منحصر نیست و حق ستیزان چنان که در دلالت آیه ولایت، آیه تطهیر، آیه مباحله و آیات دیگر خدشه کرده اند، درباره آیه مودت نیز وجوه نامربوط مختلفی را مطرح ساخته اند تا حقیقت هم چنان در غبار شبهات مخفی بماند. در این راستا برخی واژه «قربی» را در آیه به معنای مصدری آن اخذ

۲۴. همان: ۲۵ / ۳۴ / ح / ۲۳۷۰۰.

۲۵. همان: ح / ۲۳۷۰۱.

کرده و گفته اند مراد از «قربی»، نزدیکی و اقتراب به خداوند است؛ یعنی اجر رسالت پیامبر کارهایی است که مسلمانان را به خدا نزدیک تر می کند!^{۲۶}

برخی دیگر نیز قائل شده اند که اجر رسالت، مودتِ هر یک از مسلمانان با نزدیکان خویش است، یعنی هر چند که «قربی» در آیه به معنای نزدیکان است نه به معنای اقتراب و نزدیک شدن، اما مراد نزدیکان می تواند هر یک از مسلمانان باشد نه فقط نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم!^{۲۷}

اما بی اساس بودن این گفته ها هویدا و روشن است؛ زیرا - چنان که دیدیم - براساس روایات معتبر در منابع اهل سنت، از سویی «قربی» در آیه مودت به معنای خویشاوندان است و هرگز معنای مصدری (یعنی اقتراب) مورد نظر آیه نمی باشد، و از سویی دیگر مصداق آن نزدیکان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هستند، نه خویشاوندان هر مسلمان. این دو نکته وجه اشتراک تمام روایاتی بود که پیشتر مطرح شد. اما بر اساس روایاتی که از قول رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل شد، مصداق قربی، افراد معین و مشخصی از نزدیکان پیامبر است، نه تمامی خویشاوندان ایشان.

براساس روایتی که هیثم، از ابو سعید بن کلب شاشی نقل می کند، برای یک عرب بادیه نشین این سؤال پیش می آید که آیا مراد از «مودة فی القربی» مودتِ هر یک از مسلمانان درباره نزدیکان خویش است، و یا منظور مودتِ با نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است؟ در این روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم تصریح می کند که مودتِ با نزدیکان ایشان به عنوان اجر رسالت قرار داده شده است. شاشی در مسند خود آورده است:

حدثنا الحسن بن علی بن عفان، نا محمد بن خالد، عن يحيى بن ثعلبة الأنصاري، عن عاصم بن أبي النجود، عن زر، عن عبدالله قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم في مسير، فهتف به أعرابي بصوت جهوري: يا محمد، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم: «يا هناه». فقال: يا محمد، ما تقول في رجل يحب القوم ولم يعمل بعملهم؟ قال: «المرء مع من أحب». قال: يا محمد، إلی من تدعو؟ قال: «إلی شهادة أن لا إله إلا الله، وأتى رسول الله، وإقام الصلاة، وإيتاء الزكاة، وصوم رمضان، وحج البيت». قال: فهل تطلب على هذا أجراً؟ قال: «لا، إلا المودة في

^{۲۶} این معنا از حسن بصری نقل شده است؛ رک: تفسیر الرازی: ۲۷ / ۱۶۵؛ زاد المسیر: ۷ / ۷۹؛ عمدة القاری: ۱۹ / ۱۵۷؛ المعجم

الکبیر: ۱۱ / ۷۵؛ تفسیر الثعلبی: ۸ / ۳۱۰.

^{۲۷} این وجه را نیز مفسران اهل سنت نقل کرده اند، اما به جهت بی اساس بودن و شدت ضعف، به آن اعتنایی نکرده اند! که در آینده به این انتظار خواهیم پرداخت.

القربی». قال: **أقربائی یا محمد أم قرباؤک؟ قال: «بل قربائی».** قال: **هات یدک حتی أبايعک، فلا خير فيمن يودک ولا يودّ قرباک؛**^{۲۸}

حسن بن علی بن عفان، از محمد بن خالد، از یحیی بن ثعلبه انصاری، از عاصم بن ابی نجود، از زر، از عبدالله روایت کرد که در راهی با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همراه بودیم که یک اعرابی (= عرب بادیه نشین) با صدای بلند فریاد زد: ای محمد! رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «چه می گویی؟» اعرابی گفت: ای محمد، نظرت درباره مردی که قومی را دوست دارد، اما عملش با اعمال آنان سازگار نیست چیست؟ پیامبر فرمود: «انسان با آن کس که او را دوست دارد همراه می شود». اعرابی گفت: ای محمد، تو ما را به چه کسی می خوانی؟ پیامبر فرمود: «به شهادت این [حقیقت] که خدایی به جز «الله» نیست و من رسول خدا هستم و نیز به اقامه نماز، پرداخت زکات، روزه ماه رمضان و حج خانه خدا». اعرابی گفت: آیا در برابر این دعوت اجری نیز می طلبی؟ پیامبر فرمود: «نه، جز مودت درباره نزدیکان». اعرابی گفت: [منظور شما از «قربی»] نزدیکان من است یا نزدیکان خودت؟ پیامبر فرمود: «البته که نزدیکان خودم». اعرابی گفت: دست خود را پیش آر تا با تو بیعت کنم، خیری نیست در کسی که به شما مودت داشته باشد، اما به نزدیکان شما مودت نکند.

طبرانی نیز در همین باره می نویسد:

حدثنا محمد بن عبدالله الحضرمی، ثنا محمد بن الإستثناء، ثنا حسين الأشقر، ثنا نصير بن زياد، عن عثمان أبي اليقظان، عن سعيد ابن جبیر، عن ابن عباس قال:
قالت الأنصار فيما بينهم لو جمعنا لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما لا فبسط يده لا يحول بينه وبين أحد، فأتوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فقالوا: يا رسول الله، إنا أردنا أن نجمع لك من أموالنا، فأنزل الله عز وجل (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) فخرجوا مختلفين، فقال بعضهم: ألم تروا إلى ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ وقال بعضهم: إنما قال هذا لنقاتل عن أهل بيته وننصرهم...؛^{۲۹}

محمد بن عبدالله حضرمی، از محمد بن استثناء، از حسین اشقر، از نصیر بن زیاد، از ابویقظان عثمان، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرد که انصار در بین خود می گفتند: اگر برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مالی جمع کنیم تا دست ایشان باز باشد، میان او و کسی جدایی

۲۸. المسند الكبير (شاشی): ۲ / ۱۸۸ / ح ۶۰۷

۲۹. المعجم الكبير: ۱۲ / ۲۶ - ۲۷ / المعجم الأوسط: ۶ / ۴۹. هم چنین ر.ک: مجمع الزوائد: ۷ / ۱۰۳؛ الدر المنثور: ۶ / ۶؛ مناقب علی

بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ۳۱۷ / ح ۵۲۵.

نمی افتد. پس به خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتند و عرضه داشتند: ای رسول خدا، ما قصد کرده ایم که از اموال خود مقداری برای شما جمع کنیم. آن گاه خدای عزوجل [در پاسخ به قصد آنان] این آیه را نازل کرد که: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». پس آنان از نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خارج شدند در حالی که باهم اختلاف داشتند. برخی گفتند: آیا نمی بینید که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه فرمود؟ و برخی گفتند: ایشان این سخن را فرمود که ما در حمایت از اهل بیت او بجنگیم و آنان را یاری رسانیم... ۳۰.

حاکم نیشابوری نیز می نویسد:

حدثنا أبو محمد الحسن بن محمد بن يحيى بن أخي طاهر العقیقی الحسنی، ثنا إسماعیل بن محمد بن إسحاق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين، حدثني عمي علی بن جعفر بن محمد، حدثني الحسين بن زيد، عن عمر بن علی، عن أبيه علی بن الحسين، قال: خطب الحسن بن علی الناس حين قتل علی، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: «لقد قبض في هذه الليلة رجل لا يسبقه الأولون بعمل ولا يدركه الآخرون، وقد كان

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم يعطيه رايته، فيقاتل وجبريل عن يمينه وميكائيل عن يساره فما يرجع حتى يفتح الله عليه، وما ترك على أهل الأرض صفراء ولا بيضاء إلا سبعمائة درهم فضلت من عطايها أراد أن يبتاع بها خادماً لأهله». ثم قال: «أيها الناس، من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فأنا الحسن بن علی وأنا ابن

۳۰. یکی از عهدهای پیامبر با انصار این بود که آنان همان گونه که از زن و فرزند خویش محافظت می کنند، از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز حمایت و دفاع کنند؛ از این رو حضرت صدیقه کبرا سلام الله علیها در جریان غصب خلافت و مصادره فدک، خطاب به انصار می فرماید: معشر البقیة، وأعضاء الملة، وحنضة الإسلام، ماهذه الغمیزة فی حقی، والسنة عن ظلامتی، أما کان رسول الله أمر بحفظ المرء فی ولده؟ ... أبني قبيلة، اهتضم تراث أبي وأنتم بمرأى ومسمع! تلبسکم الدعوة، ويشملکم الجین، وفیکم العدة والعدد، ولكم الدار والجنن، وأنتم نخبة الله التي امتحن، ونحلته التي انتحل، وخيرته التي انتخب لنا أهل البيت؛ ای یادگاران زمان پیامبر، و ای یاوران دین و پناه دهندگان اسلام! این چه سستی است در یاری من و چه ضعفی است در کمک به من و چه کوتاهی است درباره حق من و چه خوابی است که در ظلم به من شما را فرا گرفته است؟! آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پدرم نمی فرمود: «حرمت هر کسی را نسبت به فرزندانش باید نگاه داشت»؟! ... ای پسران قبيلة! در ارث پدرم به من ظلم شود، در حالی که شما حال مرا می بینید و صدای مرا می شنوید! ندای نصرت طلبی من به شما می رسد، ترس شما را فراگرفته؟! و این در حالی است که شما تدارکات و افراد [برای دفاع از من] دارید و شما بودید که جا و پناه دادید و شما کسانی هستید که به عنوان برگزیده و منتخب خدا برای ما اهل بیت انتخاب شده اید؛ دلایل النبوة: ۱۲۰؛ شرح نهج البلاغة: ۱۶ / ۲۱۵ - ۲۱۶ با کمی اختلاف در برخی عبارات.

النبيّ وأنا ابن الوصي، وأنا ابن البشير، وأنا ابن النذير، وأنا ابن الداعي إلى الله بإذنه، وأنا ابن السراج المنير، وأنا من أهل البيت الذي كان جبريل ينزل إلينا ويصعد من عندنا، وأنا من أهل البيت الذي أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، وأنا من أهل البيت الذي افترض الله مودّتهم على كلّ مسلم، فقال تبارك وتعالى لنبيّه صلى الله عليه وآله وسلّم: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يُقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) فاقتراف الحسنه مودتنا أهل البيت؛^{٣١}

ابو محمّد حسن بن محمّد عقیقی حسنی، از اسماعیل بن محمّد بن اسحاق بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین علیهم السلام، از عموی خود علی بن جعفر بن محمّد، از حسین بن زید، از عمر بن علی، از پدرش علی بن حسین روایت کرد که گفت: حسن بن علی علیهما السلام به هنگام شهادت علی علیه السلام خطبه خواند، آن گاه خدا را حمد و ثنا گفت و فرمود: «به یقین در این شب مردی رحلت کرده که هیچ یک از پیشینیان در عمل از او سبقت نگرفته و آیندگان به او نخواهند رسید. همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم پرچم خویش را به او عطا فرمود، پس در جنگ ها جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او می جنگیدند و او باز نمی گشت تا این که خدا به واسطه ایشان گشایش و فتح حاصل می فرمود. و هیچ [سکه] زرد و سفیدی از خود به جا نگذاشته جز هفتصد درهم که از بخشش های ایشان باقی مانده است که می خواست با آن برای خانواده خود خادمی استخدام کند». سپس فرمود: «ای مردم، هر که مرا می شناسد و هر که مرا نمی شناسد بداند که من حسن بن علی هستم. من پسر نبی شما و پسر وصی [پیامبران] هستم و پسر بشارت دهنده و انذار کننده ام. من فرزند کسی هستم که به اذن خدا به سوی او دعوت می فرمود. من فرزند سراج منیرم. من از اهل بیتی هستم که جبرئیل به سوی ما نازل می شود و از نزد ما بالا می رود. من از اهل بیتی هستم که خداوند ناپاکی را از ایشان دور ساخته و آنان را کاملاً پاک گردانیده است. من از اهل بیتی هستم که خداوند مودّشان را بر همه مسلمانان واجب ساخته است، آن گاه که خدای تبارک و تعالی به پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلّم فرموده است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يُقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا». پس نیکی کردن همان مودّت به ما اهل بیت است.

٣١. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٧٢. هم چنین ر.ک: السنن الکبری (نسائی): ٥ / ١١٢ / ح ٨٤٠٨؛ خصائص امیرالمؤمنین

(نسائی): ٦١؛ شرح نهج البلاغه: ١٦ / ٣٠؛ تاریخ مدینه دمشق: ٥٨١/٤٢؛ تاریخ یعقوبی: ٢ / ٢١٣.

این خطبه بسیار با اهمیت است و مطالب و معارف مهمی را در بر دارد. خطبه فوق در منابع و متون فراوانی نقل شده است، اما متأسفانه تصرفاتی در آن صورت گرفته و فرازهایی از خطبه در منابع مختلف حذف شده است. به عنوان نمونه «ابو بشر دولابی» این خطبه را به سه طریق در کتاب *النذریة الطاهرة* نقل می کند. سه طریق ابو بشر دولابی به شرح زیر است:

۱. أخبرني أبو القاسم كههمس بن معمر: أن أبا محمد إسماعيل بن محمد بن إسحاق بن جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن علي بن أبي طالب حدثهم: حدثني عمي علي بن جعفر بن محمد بن حسين بن زيد، عن الحسن بن زيد بن حسن بن علي عن أبيه، قال: خطب الحسن بن علي الناس حين قُتل علي... .
۲. أخبرني أبو عبدالله الحسين بن علي بن الحسن بن علي بن عمر بن الحسين بن علي بن أبي طالب، حدثني أبي، حدثني حسين بن زيد، عن الحسن بن زيد بن حسن - ليس فيه: عن أبيه - قال: خطب الحسن بن علي الناس... .
۳. حدثنا أحمد بن يحيى الأودي، نا إسماعيل بن أبان الوراق، نا عمرو، عن جابر، عن أبي الطفيل، وزيد بن وهب، وعبدالله بن نجى، وعاصم بن ضمره، عن الحسن بن علي، قال: لقد قُبض في هذه الليلة رجل...^{۳۲}.

ابوالفرج اصفهانی نیز این خطبه را با اسانید مختلف نقل کرده است. وی در *مقاتل الطالبیین* می نویسد:

حدثني أحمد بن عيسى العجلي، قال: حدثنا حسين بن نصر، قال: حدثنا زيد بن المعذل، عن يحيى بن شعيب، عن أبي مخنف، قال: حدثني أشعث ابن سوار، عن أبي إسحاق السبيعي، عن سعيد بن رويم.

وحدثني علي بن إسحاق المخرمي وأحمد بن الجعد، قالوا: حدثنا عبدالله ابن عمر مشكدانه، قال: حدثنا وكيع، عن إسرائيل، عن أبي إسحاق، عن عمرو بن حبشى.

وحدثني علي بن إسحاق، قال: حدثنا عبدالله بن عمر، قال: حدثنا عمران بن عيينه، عن الأشعث عن أبي إسحاق، موقوفاً.

وحدثني محمد بن الحسين الخثعمي، قال: حدثنا عباد بن يعقوب، قال: حدثنا عمرو بن ثابت، عن أبي إسحاق، عن هبيرة بن بريم، قال:

قال عمرو بن ثابت: كنت أختلف إلى أبي إسحاق السبيعي سنة، أسأله عن خطبة الحسن بن علي، فلا يحدثني بها، فدخلت إليه في يوم ثبات وهو في الشمس وعليه برنسه كأنه غول، فقال لي: من أنت؟ فأخبرته، فبكى وقال: كيف أبوك؟ كيف

۳۲. *النذریة الطاهرة النبویة*: ۱۰۹ / ش ۱۱۴ و ۱۱۱ / ش ۱۱۵ و ۱۱۷.

أهلك؟ قلت: صالحون. قال: في أيّ شيء تردّد منذ سنه؟ قلت: في خطبة الحسن بن عليّ بعد وفاة أبيه.

قال: حدّثني هيبرة بن بريم، وحدّثني محمّد بن محمّد الباغندي ومحمّد بن حمدان الصيدلاني، قالوا: حدّثنا إسماعيل بن محمّد العلوي، قال: حدّثني عمّي عليّ بن جعفر بن محمّد، عن الحسين بن زيد بن عليّ بن الحسين بن زيد بن الحسن، عن أبيه، دخل حديث بعضهم في حديث بعض، والمعنى قريب، قالوا:

خطب الحسن بن عليّ بعد وفاة أمير المؤمنين عليّ عليه السلام فقال: لقد قبض في هذه الليلة رجل لم يسبقه الأولون بعمل، ولا يدركه الآخرون بعمل، ولقد كان يجاهد مع رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم فيقيه بنفسه، ولقد كان يوجهه برايته فيكتنفه جبرئيل عن يمينه، وميكائيل عن يساره، فلا يرجع حتّى يفتح الله عليه، ولقد توفّي في هذه الليلة التي عُرج فيها بعيسى بن مريم، ولقد توفّي فيها يوشع بن نون وصيّ موسى، وما خلف صفراء ولا بيضاء إلا سبعمائة درهم بقيت من عطائه أراد أن يبتاع بها خادماً لأهله.

ثمّ خنقته العبرة، فبكى وبكى الناس معه.

ثمّ قال: أيّها الناس! من عرفني فقد عرفني، ومن لم يعرفني فأنا الحسن بن محمّد صلّى الله عليه وآله وسلّم، أنا ابن البشير، أنا ابن النذير، أنا ابن الداعي إلى الله عزّوجلّ بإذنه، وأنا ابن السراج المنير، وأنا من أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، والذين افترض الله مودّتهم في كتابه إذ يقول: (ومن يقترب حسنةً نرد له فيها حسناً) فاقتراف الحسنه مودّتنا أهل البيت.

قال أبو مخنف عن رجاله: ثمّ قام ابن عباس بين يديه فدعا الناس إلى بيعته، فاستجابوا له وقالوا: ما أحبّه إلينا وأحقّه بالخلافة؛ فبايعوه ثمّ نزل عن المنبر؛^{٣٣}

احمد بن عيسى عجلي، از حسين بن نصر، از زيد بن معذل، از يحيى بن شعيب، از ابومخنف، از أشعث بن سوار، از ابو اسحاق سبيعي، از سعيد بن رويم اين روايت را نقل کرده اند. هم چنين علي بن اسحاق مخرمي و احمد بن جعد، از عبدالله بن عمر مشكدانه، از وكيع، از اسراييل، از ابو اسحاق، از عمرو بن حبشي روايت كرد.

هم چنین به طریقی دیگر علی بن اسحاق، از عبدالله بن عمر، از عمران بن عیینه، از اشعث بن ابی اسحاق.

و هم چنین محمد بن حسین خثعمی، از عبّاد بن یعقوب، از عمرو بن ثابت، از ابواسحاق، از هبیره بن بریم روایت کرد که عمرو بن ثابت گفت: من در سالی نزد ابواسحاق سبیبی رفت و آمد می کردم و درباره خطبه حسن بن علی علیهما السلام از او می پرسیدم، اما آن را برای من نقل نمی کرد. اما در یک روز سرد زمستانی بر او وارد شدم در حالی که او در آفتاب ایستاده بود و کلاه بر سر داشت ... به من گفت: تو که هستی؟ خودم را معرفی کردم. او گریه کرد و گفت: پدر و خانواده ات در چه حالی هستند؟ گفتم خوبند. گفت: امسال در ارتباط با چه مسأله ای پیش من می آمدی؟ گفتم درباره خطبه حسن بن علی علیهما السلام که پس از رحلت پدرش صلوات الله وسلامه علیه ایراد کرد.

گفت هبیره بن بریم، از محمد بن محمد باغندی و محمد بن حمدان صیدلانی (و این دو)، از اسماعیل بن محمد علوی روایت کردند که گفت: عمویم علی بن جعفر بن محمد، از حسین بن زید بن علی بن حسین بن زید بن حسن، از پدرش - حدیث برخی از اینان با حدیث برخی دیگر آمیخته شده، اما معنا به هم نزدیک است - گفتند: حسن بن علی علیهما السلام پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه خواند و فرمود: «به تحقیق در این شب مردی رحلت کرده که هیچ یک از پیشینیان بر او سبقت نگرفته و هیچ یک از آیندگان در عمل به او نخواهند رسید. به راستی او همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم جهاد کرده و با جان خویش از ایشان محافظت می نمود. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را با پرچم خویش فرستاد، در حالی که جبرئیل از راست و میکائیل از چپ از ایشان محافظت می کردند و او باز نمی گشت تا این که خداوند بر او گشایش حاصل کند. به تحقیق او در این شب رحلت فرمود که عیسی در آن عروج کرد و یوشع بن نون وصی موسی در این روز رحلت کرد. ایشان رحلت کرد در حالی که هیچ سکه زرد و سفیدی (دینار و درهمی) از خود باقی نگذاشت، هفتصد درهم که از بخشش های ایشان اضافه مانده بود و می خواست با آن برای خانواده اش خادمی استخدام کند».

سپس بغض کرد و گریست و مردم به همراه ایشان گریستند.

آن گاه فرمود: «ای مردم! هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد بداند که من حسن فرزند محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستم. من پسر بشارت دهنده (به رحمت خدا) و ترساننده (از عذاب او) هستم. من فرزند کسی هستم که به اذن خداوند بندگان را به سوی او فرا می خواند. من پسر چراغ فروزان (هدایت) هستم و از اهل بیتی هستم که خداوند هرگونه ناپاکی را از آنان دور ساخته و ایشان را کاملاً پاک گردانیده است. [من از اهل بیتی هستم که] خداوند در

کتاب خود مودتشان را واجب کرده است، آن جا که می فرماید: «وَمَنْ يُعْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»، پس منظور از انجام نیکی، مودت ما اهل بیت است.»

ابو مخنف [به نقل] از برخی رجال خویش می گوید: سپس ابن عباس از نزد آن حضرت برخاست و مردم را به بیعت با ایشان فرا خواند و مردم به دعوت او پاسخ مثبت دادند و گفتند: هیچ کس نزد ما محبوب تر از او نیست و او برای خلافت شایستگی دارد؛ پس با ایشان بیعت کردند و سپس آن حضرت از منبر پایین آمد.

دو نکته می توان از این روایت استفاده نمود:

نکته یکم: براساس این روایت، امام مجتبی علیه السلام مودت اهل بیت علیهم السلام را همان حسنه ای دانسته اند که خداوند به واسطه آن، اعمال نیک بندگان را مضاعف می سازد. در تفاسیر اهل سنت نیز بر این معنا تأکید شده است. با توجه به این نکته، می توان روایت شریف «حَبَّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ»^{۳۴} را تفسیر این آیه دانست؛ زیرا روشن است که اگر خداوند اراده فرماید که کارهای نیک بندگان مؤمن خود را مضاعف سازد و درجات آنان را بالا برد، هیچ گناه و سیئه ای نمی تواند در برابر حسنات مضاعف شده مقاومت کند.

نکته دوم: نکته دومی که از این روایت استفاده می شود، اقدام ابن عباس جهت اخذ بیعت از مردم برای امام حسن علیه السلام است که خود شاهدهی بر بطلان روایت طاووس از ابن عباس است که ابن عباس در آن، به ابن جبیر نسبت عجله در تفسیر آیه مودت داده است.

شیخ مفید رحمه الله نیز به سند خود، خطبه امام حسن صلوات الله وسلامه علیه را همین گونه نقل کرده است.^{۳۵}

با رجوع به منابع اهل سنت، این خطبه را می توان در کتاب هایی هم چون: مسند احمد،^{۳۶} فضائل الصحابة،^{۳۷} معجم الکبیر،^{۳۸} تاریخ طبری،^{۳۹} مستدرک حاکم،^{۴۰} الکامل فی التاریخ،^{۴۱} مجمع الزوائد،^{۴۲} السنن

۳۴. کشف الغمّة: ۱ / ۹۲ (به نقل از فردوس الأخبار دیلمی)؛ بنایع المودّة: ۱ / ۳۷۵ / ۱۶ (به نقل از خوارزمی) و ۲ / ۷۵ / ۵۴ (به

نقل از دیلمی)؛ النصائح الکافیة: ۹۴؛ نهج الإیمان: ۴۴۹.

۳۵. الإرشاد: ۲ / ۷ - ۹.

۳۶. مسند أحمد: ۱ / ۱۹۹ - ۲۰۰.

۳۷. فضائل الصحابة: ۲ / ۶۰۰ / ۲ ش ۱۰۲۶.

۳۸. المعجم الکبیر: ۳ / ۷۹ - ۸۱، شماره های ۲۷۱۷ - ۲۷۲۵.

۳۹. تاریخ الطبری: ۴ / ۱۲۰ - ۱۲۱.

۴۰. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۷۲.

۴۱. الکامل فی التاریخ: ۳ / ۴۰۰ - ۴۰۱.

۴۲. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۴۶.

الکبری،^{۴۳} خصائص نسائی،^{۴۴} الثقات ابن حبان،^{۴۵} تاریخ مدینه دمشق،^{۴۶} البدایه والنهایه،^{۴۷} تاریخ الإسلام ذهبی،^{۴۸} طبقات ابن سعد،^{۴۹} کنز العمال^{۵۰} و منابع دیگر^{۵۱} مشاهده نمود. اما با مطالعه دقیق عبارات این منابع و مقایسه آنان با یکدیگر، به خوبی می توان میزان امانت داری و علاقه محدثان اهل سنت مبنی بر حفظ و نقل احادیث پیرامون اهل بیت علیهم السلام را دریافت!

به هرروی، چنان که در روایت فوق می بینیم، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام خود را مصداق قریبی و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دانسته اند.

ابونعیم اصفهانی

از دیگر کسانی که این حدیث را در کتاب خود آورده و به سند خود نقل کرده است، ابونعیم اصفهانی است. وی در ذکر اخبار اصفهان می نویسد:

حدثنا الحسين بن أحمد بن علي أبو عبدالله، ثنا الحسن بن محمد بن أبي هريرة، ثنا إسماعيل بن يزيد، ثنا قتيبة بن مهران، ثنا عبدالغفور، عن أبي هاشم، عن زاذان، عن علي قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «عليكم بتعلم القرآن وكثرة تلاوته، تنالون به الدرجات، وكثرة عجايبه في الجنة». ثم قال علي: «وفينا آل حم، أنه لا يحفظ مودتنا إلا كل مؤمن، ثم قرأ: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)»؛^{۵۲}

ابو عبدالله حسین بن احمد بن علی، از حسن بن محمد بن ابی هریره، از اسماعیل بن یزید، از قتیبه بن مهران، از عبدالغفور، از ابو هاشم، از زاذان از علی علیه السلام روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «بر شما باد به یادگیری قرآن و بسیار تلاوت کردن آن تا به واسطه آن به درجات و عجائب بسیار بهشت برسید». سپس علی علیه السلام فرمود: «و آن هم در

۴۳. السنن الکبری: ۵ / ۱۱۲ / ش ۸۴۰۸.

۴۴. خصائص أمير المؤمنين عليه السلام: ۶۱.

۴۵. الثقات: ۳۰۳ - ۳۰۴.

۴۶. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۵۷۹ و ۵۸۱.

۴۷. البدایه والنهایه: ۷ / ۳۶۸.

۴۸. تاریخ الإسلام: ۳ / ۶۵۲.

۴۹. الطبقات الکبری: ۳ / ۳۸ - ۳۹.

۵۰. کنز العمال: ۱۳ / ۱۹۲ - ۱۹۳ / ش ۳۶۵۷۴ - ۳۶۵۷۵.

۵۱. تاریخ یعقوبی: ۲ / ۲۳۲؛ الإكمال فی أسماء الرجال: ۴۳؛ صحیح ابن حبان: ۱۵ / ۱۳۸۳؛ شرح نهج البلاغه: ۱۶ / ۳۰.

۵۲. ذکر أخبار أصبهان: ۱۶۵/۲. هم چنین ر.ک: کنز العمال: ۲/۲۹۰/ح ۴۰۲۹؛ شواهد التنزیل: ۲/۲۰۵؛ تفسیر آلوسی: ۳۱/۲۵.

میان ماست، به راستی که مودت ما را حفظ نمی کند مگر هر مؤمنی، آن گاه فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى».

همو در جای دیگر می نویسد:

حدَّثنا أبو عبدالله محمد بن أحمد بن علي بن أحمد بن مخلد، ثنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة، ثنا عبادة بن زياد، ثنا يحيى بن العلاء، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جابر قال: جاء أعرابي إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يا محمد! عرض علي الإسلام. فقال: «تشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن محمداً عبده ورسوله». قال: تسألني عليه أجراً؟ قال: «لا إلا المودة في القربى». قال: قرباي أو قرباك؟ قال: «قرباي». قال: هات أبايعك فعلى من لا يحبك ولا يحب قرباك لعنة الله. قال صلى الله عليه وآله وسلم: «أمين».

هذا حديث غريب من حديث جعفر بن محمد، لم نكتبه إلا من حديث يحيى بن العلاء كوفي ولي قضاء الري؛^{٥٣}

ابوعبدالله محمد بن احمد بن علي بن احمد بن مخلد، از محمد بن عثمان بن أبي شيبة، از عباده بن زياد، از يحيى بن علاء، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جابر روایت کرد که: فردی اعرابی نزد پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم آمد و عرض کرد: ای محمد! اسلام را بر من عرضه بدار. پیامبر فرمود: «شهادت بده که خدایی جز الله نیست و او شریکی ندارد و همانا محمد بنده و رسول اوست». اعرابی گفت: بر این امر اجری هم می خواهی؟ فرمود: «نه، مگر مودت درباره نزدیکانم». اعرابی گفت: منظور نزدیکان خود ماست یا نزدیکان شما؟ پیامبر فرمود: «نزدیکان من». اعرابی گفت: دست خود را بیاور تا با تو بیعت کنم، پس بر کسی که تو و نزدیکانت را دوست نمی دارد لعنت خدا باد! پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم [نیز] فرمودند: «آمین».

این حدیث غریب و از حدیث جعفر بن محمد است که آن را نوشتیم مگر از حدیث يحيى بن علاء کوفی که قاضی ری است.

ابن عساکر

ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق به سند خود می نویسد:

أخبرنا أبو الحسن الفرضي، نا عبدالعزيز الصوفي، أنا أبو الحسن ابن السمسار، أنا أبو سليمان...

٥٣. حلية الأولياء: ٣ / ٢٠١.

قال: وأنا ابن السمسار، أنا علي بن الحسن الصوري ونا سليمان بن أحمد بن أيوب الطبراني اللخمي بأصبهان، نا الحسين بن إدريس الحريري التستري، نا أبو عثمان طالوت بن عبّاد البصرى الصيرفى، نا فضال بن جبير، نا أبو أمامة الباهلى قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم: خلق الأنبياء من أشجار نبتى، وخلقنى وعلياً من شجرة واحدة، فأنا أصلها وعلّى فرعها وفاطمة لقاحها والحسن والحسين ثمرها، فمن تعلق بغصن من أغصانها نجا، ومن زاع هوى، ولو أن عبداً عبد الله بين الصفا والمروة ألف عام ثم ألف عام ثم ألف عام، ثم لم يدرك محبتنا إلا أكبه الله على منخريه فى النار، ثم تلا: (قُلْ لا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلاّ الْمَوَدَّةَ فى الْقُرْبى).

رواه على بن الحسن الصوفى مرّة أخرى عن شيخ آخر، أخبرناه أبو الحسن الفقيه السلمى، نا عبدالعزيز الكتانى، أنا أبو نصر ابن الجبان، نا أبو الحسن على بن الحسن الطرسوسى، نا أبو الفضل العباس بن أحمد الخواتيمى بطرسوس، نا الحسين بن إدريس التستري...^{٥٤}؛

ابوالحسن فرضى، از عبدالعزيز صوفى، از ابوالحسن بن سمسار، از ابوسليمان روايت كردند كه گفت... و ابن سمسار از على بن حسن صورى، از سليمان بن احمد بن ايوب طبراني لخمى در اصفهان خبر داد كه حسين بن ادريس حريرى شوشترى، از ابو عثمان طالوت بن عبّاد بصرى صيرفى، از فضال بن جبير، از ابو امامه باهلى خبر دادند كه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وسلّم فرمود: «خداوند انبياء را از درختان گوناگون آفريد و من و على را از درخت واحد. پس من اصل (ريشه و تنه) آن درختم و على فرع [و شاخه] آن و فاطمه [مايه] لقاح [و گرده] آن و حسن و حسين ميوه آن هستند. پس هر كه به شاخه اى از شاخه آن آويزان گردد نجات مى يابد و هر آن كس كه از آن منحرف شود هلاك مى شود و اگر بنده اى خدا را در بين صفا و مروه سه هزار سال عبادت و بندگى كند و پس از آن محبت ما را درك نكند، خداوند او را با صورت به آتش مى افكند؛ سپس اين آيه را تلاوت فرمود: (قُلْ لا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلاّ الْمَوَدَّةَ فى الْقُرْبى). و على بن حسن صوفى اين روايت را بار ديگر از شيخ ديگرش روايت كرده است كه ابوالحسن فقيه سلمى، از عبدالعزيز كتانى، از ابو نصر بن جبان، از ابو الحسن على بن حسن طرسوسى، از ابوالفضل عباس بن احمد خواتيمى در طرسوس حديث را روايت كرده است كه حسين بن ادريس شوشترى گفت... .

٥٤. تاريخ مدينه دمشق: ٤٢ / ٦٥ - ٦٦. شايدان ذكر است كه اين روايت را برخى ديگر از عالمان اهل سنت با سندهاى ديگر و از طرق هاى مختلفى كه البته همه آن ها نيز به ابوامامه باهلى ختم مى شود، آورده اند؛ ر.ك: شواهد التنزيل: ١ / ٥٥٣ - ٥٥٤ / ح ٥٨٨ و ٢ / ٢٠٣ / ح ٨٣٧ و ٢٠٤؛ ميزان الاعتدال: ٣ / ٣٤٧؛ لسان الميزان: ٤ / ٤٣٤.

ابن عساکر روایت دیگری را نقل می کند که براساس آن، معاویه به مروان دستور داد تا دختر عبدالله بن جعفر طیار را برای یزید خواستگاری کند.^{۵۵} در این روایت آمده است:

کتب معاویه إلى مروان وهو على المدينة أن يزوج ابنة يزيد بن معاوية، زينب بنت عبدالله بن جعفر... فبعث مروان بن الحكم إلى عبدالله بن جعفر، فأجابه واستثنى عليه برضا الحسين بن علي... فلم يلبثوا إلا خمس ليالي حتى قدم الحسين، فأتاه عبدالله بن جعفر، فقال: ... وأنت خالها ووالدها وليس لي معك أمر فأمرها بيدك...

فتكلم الحسين، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: «إن الإسلام يرفع الخسيسه ويتم النقيصه ويذهب الملامه، فلا لوم على امرىء مسلم إلا في أمر مآثم وإن القرباه التي أعظم الله حقها وأمر برعايتها وسأل الأجر في الموده عليها والحافظه في كتاب الله تعالى قرابتنا أهل البيت»^{۵۶}

معاویه به مروان که حاکم مدینه بود نوشت که زینب دختر عبدالله بن جعفر را به ازدواج یزید بن معاویه درآور... آن گاه مروان بن حکم [کسی را به] سراغ عبدالله بن جعفر فرستاد. عبدالله به او پاسخ داد و امر را به رضایت حسین بن علی علیهما السلام مشروط ساخت. بیش از پنج شب نگذشته بود که امام حسین علیه السلام وارد مدینه شد و عبدالله بن جعفر به خدمت ایشان رسید و عرض کرد... تو دایی و پدر این دختر هستی و با وجود شما، من نظری ندارم و امر او به دست شماست... امام حسین علیه السلام [در جمع بنو هاشم و بنو امیه در مسجد پیامبر] سخن گفت و پس از حمد و ثنای فرمود: «همانا اسلام کارهای بی ارزش را رفع، نقایص را تمام کرده و سرزنش را برده است. پس بر هیچ فرد مسلمانی سرزنش نمی شود جز در کار حرام و همانا قرابتی که خداوند حق آن را بزرگ داشته و به مراعات آن امر کرده و در کتاب خود آن را به عنوان اجر خواسته، قرابت ما اهل بیت است».

ابن اثیر

ابن اثیر نیز در *أسد الغابه* می نویسد:

۵۵. یکی از دسیسه های معاویه و بنو امیه آن بود که با دختران خاندان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ازدواج کنند. شواهد فراوانی بر این مدعا وجود دارد که نقل شواهد و بحث پیرامون آن مجال خود را می طلبد.

۵۶. تاریخ مدینه دمشق: ۵۷ / ۲۴۵ - ۲۴۶. هم چنین ر.ک: *أنساب الأشراف*: ۲ / ۱۲۷; *شواهد التنزیل*: ۲ / ۲۰۸.

روی حکیم بن جبیر، عن حبيب بن أبي ثابت، قال: كنت أجالس أسياباً لنا، إذ مرّ علينا عليّ بن الحسين - وقد كان بينه وبين أناس من قريش منازعة في امرأة تزوجها منهم لم يرض منكمها - فقال أسياب الأنصار: ألا دعوتنا أمس لما كان بينك وبين بنى فلان؟ إن أسيابنا حدثونا أنهم أتوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فقالوا: يا محمد! ألا نخرج إليك من ديارنا ومن أموالنا لما أعطانا الله بك وفضلنا بك وأكرمنا بك؟ فأنزل الله تعالى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، ونحن ندلكم على الناس؛^{٥٧}

حکیم بن جبیر، از حبيب بن ابی ثابت روایت کرد که: ما به همراه بزرگان خود نشسته بودیم که علی بن الحسین علیهما السلام از کنار ما گذشت - و این هنگامی بود که بین آن حضرت و عده ای از قریش درباره همسری که از آنان گرفته بود اختلاف و منازعه وجود داشت و از ازدواج با آن زن راضی نبود - .

آن گاه بزرگان انصار گفتند: چرا روز گذشته ما را جهت حلّ اختلاف میان خودت و بنو فلان فراخواندی؟! چرا که بزرگان ما خبر دادند که از خدمت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم پرسیدند: ای محمد! آیا در ازای آن که خداوند به واسطه شما این اموال را بر ما ارزانی داشته و تفضل فرموده و به واسطه شما به ما کرامت بخشیده است، چیزی را از اموال خود را به شما بدهیم؟

آن گاه خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». [آنان به امام سجاد علیه السلام عرضه داشتند:] پس ما شما را به مردم معرفی می کنیم.

ابن کثیر

ابن کثیر نیز در ذیل «آیه قربی» می نویسد:

«وقول ثالث، وهو ما حكاه البخاري وغيره رواية عن سعيد بن جبیر... وقال السدي عن أبي الديلم، قال: لما جىء بعليّ بن الحسين رضى الله عنه أسيراً، فأقيم على درج دمشق، قام رجلٌ من أهل الشام، فقال: الحمد لله الذى قتلکم واستأصلکم وقطع قرن الفتنة. فقال له عليّ بن الحسين رضى الله عنه: «أقرأت القرآن؟». قال: نعم.

وقال أبو إسحاق السبيعي: سألت عمرو بن شعيب عن قوله تبارك وتعالى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، فقال: قربي النبي صلى الله عليه وآله وسلم. رواهما ابن جرير.

ثم قال ابن جرير: حدثنا أبو كريب، حدثنا مالك بن إسماعيل، حدثنا عبدالسلام، حدثني يزيد بن أبي زياد، عن مقسم، عن ابن عباس... وهكذا رواه: ابن أبي حاتم، عن علي بن الحسين، عن عبد المؤمن بن علي، عن عبدالسلام، عن يزيد بن أبي زياد - وهو ضعيف - بإسناده مثله أو قريباً منه. وفي الصحيحين في قسم غنائم حنين قريب من هذا السياق، ولكن ليس فيه ذكر نزول هذه الآية... .

وقال ابن أبي حاتم: حدثنا علي بن الحسين، حدثنا رجل سماه، حدثنا حسين الأشقر، عن قيس، عن الأعمش، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس - رضى الله عنه -، قال: لما نزلت هذه الآية (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قالوا: يا رسول الله، من هؤلاء الذين أمر الله بمودتهم؟ قال: «فاطمة وولدها رضى الله عنهم». وهذا إسناده ضعيف، فيه مبهم لا يُعرف، عن شيخ شيعي محترق وهو حسين الأشقر؛^{٥٨}

قول سوم [درباره این آیه] روایتی است که بخاری و دیگران از سعید بن جبیر نقل کرده اند... سدّی به نقل از ابو دیلم می گوید: هنگامی که علی بن حسین علیه السلام را به اسارت آوردند، ایشان را بر پله های [ورودی] جای دادند. مردی شامی برخاست و گفت: سپاس خدایی را که شما را کشت و ریشه شما را خشکانید و شاخ فتنه را قطع نمود. آن گاه علی بن الحسین علیهما السلام به او فرمود: «آیا قرآن قرائت کرده ای؟» گفت: بله.

ابو اسحاق سبعی نیز گوید: از عمرو بن شعیب درباره آیه شریفه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» سؤال کردم. در پاسخ گفت: منظور نزدیکان پیامبر است. این دو قول را ابن جریر روایت کرده است.

ابن جریر پس از نقل این قول می گوید: ابو کرب، از مالک بن اسماعیل، از عبدالسلام، از یزید بن ابی زیاد، از مقسم، از ابن عباس روایت کرد... .

هم چنین بن ابی حاتم از علی بن حسین، از عبدالؤمن بن علی، از عبدالسلام، از یزید بن ابی زیاد - که ضعیف است - به همین اسناد یا اسنادی نزدیک تر از این، این حدیث را روایت نمود.

٥٨. تفسیر ابن کثیر: ٤ / ١٢١ - ١٢٢.

و در صحیحین در بخش غنائم حنین، نزدیک به همین سیاق روایت نقل شده، اما در آن حدیث اشاره ای به نزول آیه قربی نشده است.

ابن ابی حاتم در جایی دیگر می گوید: علی بن حسین از شخصی که نام وی را گفت، از حسین اشقر، از قیس، از اعمش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس - رضی الله عنه - روایت کرد که: هنگامی که آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» نازل شد، گفتند: ای رسول خدا، آنان که خداوند به مودتشان دستور داده چه کسانی هستند؟ فرمود: «فاطمه و فرزندانش علیهم السلام». این اسناد [به دو جهت] ضعیف است. [نخست] در سند آن فرد مبهم و ناشناخته قرار داد و [دیگر این که این روایت] از شیخ شیعی داغ، یعنی حسین اشقر نقل شده است.

ابوالحسن هیثمی

هیثمی نیز در این باره می نویسد:

«عن ابن عباس قال: لما نزلت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قالوا: يا رسول الله، من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: «علی و فاطمة و ابناهما».

رواه الطبرانی^{۵۹} من روایة حرب بن الحسن الطحان، عن حسین الأشقر، عن قیس بن الربیع، وقد وثقوا کلهم وضعفهم جماعة، وبقیة رجاله ثقات^{۶۰}؛ از ابن عباس نقل شده است که گفت: وقتی آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» نازل شد، پرسید: ای رسول خدا، آن نزدیکان شما که مودتشان بر ما واجب شده است چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی، فاطمه و دو پسرشان علیهم السلام».

طبرانی این حدیث را از طریق حرب بن حسن طحان، از حسین اشقر، از قیس بن ربیع روایت کرده است و به تحقیق تمامی آن ها توثیق شده اند، در حالی که عده ای برخی از آنان را تضعیف کرده اند و بقیه رجال آن ثقة و مورد اعتمادند.

وی در موضع دیگری از کتاب خویش، بار دیگر این حدیث را نقل کرده است و پس از نقل حدیث می نویسد:

فیه جماعة ضعفاء وقد وثقوا^{۶۱}؛

در سند این روایت با این عده ای ضعیف هستند، اما توثیق شده اند.

۵۹. ر.ک: المعجم الکبیر: ۱۱ / ۳۵۱.

۶۰. مجمع الزوائد: ۷ / ۱۰۳.

۶۱. همان: ۹ / ۱۶۸.

هیثمی در «باب خطبة الحسن بن علی رضی الله عنهما» نیز به نقل این خطبه پرداخته است. وی می نویسد:

عن أبي الطفيل، قال: خطبنا الحسن بن علي بن أبي طالب، فحمد الله وأثنى عليه، وذكر أمير المؤمنين علياً رضي الله عنه خاتم الأوصياء، ووصى الأنبياء، وأمين الصديقين والشهداء، ثم قال: «أيها الناس، لقد فارقتكم رجل ما سبقه الأولون ولا يدركه الآخرون. لقد كان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يعطيه الراية، فيقاتل جبريل عن يمينه وميكائيل عن يساره، فما يرجع حتى يفتح الله عليه. ولقد قبضه الله في الليلة التي قبض فيها وصى موسى، ...».

ثم قال: «من عرفني فقد عرفني، ومن لم يعرفني، فأنا الحسن بن محمد صلى الله عليه [وآله] وسلم». ثم تلا هذه الآية قوله يوسف: (وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ)،^{۶۲} ثم أخذ في كتاب الله.

ثم قال: «أنا ابن البشير، أنا ابن النذير، وأنا ابن النبي، أنا ابن الداعي إلى الله بإذنه، وأنا ابن السراج المنير، وأنا ابن الذي أرسل رحمة للعالمين، وأنا من أهل البيت الذين أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، وأنا من أهل البيت الذين افترض الله عزوجلّ مودّتهم وولايتهم». فقال: فيما أنزل على محمد صلى الله عليه [وآله] وسلم: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛^{۶۳}

از ابوالطفیل روایت شده است که گفت: حسن بن علی بن ابی طالب برای ما خطبه ای خواند. ایشان پس از حمد و ثنای الهی، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام خاتم الاوصیاء، وصی انبیاء و امین صدیقان و شهدا یاد کرد و فرمود: «ای مردم، به یقین مردی از میان شما رفت که هیچ یک از پیشینیان بر او سبقت نگرفته و هیچ یک از آیندگان به او نخواهد رسید. همانا رسول خدا پرچم را به او عطا کرد، به همین روی در جنگ ها جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او می جنگیدند و او باز نمی گشت مگر این که خداوند به واسطه ایشان گشایش و فتح نصیب مسلمانان می کرد. به یقین خداوند در شبی او را قبض روح کرد که وصی موسی در چنین شبی قبض روح شده بود...».

سپس فرمود: «هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد، بداند که من حسن فرزند محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستم» و آن گاه این آیه را که سخن حضرت یوسف بود

۶۲ سوره یوسف: آیه ۳۸.

۶۳ همان: ۹ / ۱۴۶.

قرائت کرد که: «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» و پس از آن تلاوت کتاب خدا را آغاز کرد.

سپس فرمود: «من پسر بشارت دهنده [به رحمت خدا] و ترساننده [از عذاب خدا] و پسر پیامبر هستم. من فرزند کسی هستم که به اذن خداوند بندگان را به سوی او فرا می خواند. من پسر چراغ نور افشان هستم. من پسری هستم که به عنوان رحمت برای عالمیان فرستاده شده است. من از اهل بیته هستم که خداوند هرگونه ناپاکی را از ایشان دور ساخته و آنان را کاملاً پاک گردانیده است. من از اهل بیته هستم که خدای تعالی مودت و قبول سرپرستی آنان را واجب ساخته است و در ضمن آن چه بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم نازل کرده، می فرماید: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى».

هیثمی پس از نقل خطبه امام حسن مجتبی علیه السلام می گوید:

رواه الطبرانی فی الأوسط والکبیر باختصار... وأبو یعلی باختصار، والبزار بنحوه... ،
ورواه أحمد باختصار کثیراً! وإسناد أحمد وبعض طرق البزار والطبرانی فی الکبیر
حسان؛^{۶۴}

طبرانی در معجم الأوسط و معجم الکبیر این خطبه را به اختصار روایت کرده است... ابو یعلی نیز این روایت را به اختصار روایت کرده و بزّار نیز همانند ابو یعلی و به همان صورت نقل کرده است... از سویی احمد آن را بسیار مختصر روایت کرده است. اسناد احمد و برخی طرق بزّار و طبرانی در معجم الکبیر حسن هستند.

جلال الدین سیوطی

سیوطی نیز همین حدیث را از طاووس، از ابن عباس نقل کرده و می نویسد:

وأخرج ابن مردويه من طریق ابن المبارک، عن ابن عباس فی قوله: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قال: «تحفظونی فی قرابتی...».
وأخرج ابن جریر وابن أبی حاتم وابن مردويه من طریق مقسم، عن ابن عباس،
قال: قالت الأنصار... ؛
وأخرج الطبرانی فی الأوسط وابن مردويه بسند ضعیف من طریق سعید بن جبیر،
قال: قالت الأنصار فیما بینهم: لو جمعنا لرسول الله...»؛^{۶۵}

۶۴ همان.

۶۵ الدر المنثور: ۶ / ۶

وأخرج أبو نعيم والديلمي من طريق مجاهد عن ابن عباس - رضی الله عنهما - قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم: «(قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، أن تحفظوني في أهل بيتي، وتودوهم بي».

وأخرج ابن المنذر وابن أبي حاتم والطبراني وابن مردويه بسند ضعيف من طريق سعيد بن جبیر عن ابن عباس، قال: لما نزلت هذه الآية (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قالوا: يا رسول الله من قرابتك هؤلاء الذين وجبت مودتهم؟ قال: «علي وفاطمة وولداها».

وأخرج سعيد بن منصور، عن سعيد بن جبیر: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قال: قربي رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم.

وأخرج ابن جرير، عن أبي الديلم، قال: لما جاء بعلي بن الحسين ...^{٦٤}؛ ابن مردويه از طريق ابن مبارک، از ابن عباس درباره آیه قریبی نقل می کند که گفت: «حقوق مرا پیرامون خویشاوندانم مراعات کنید».

ابن جریر، ابن ابی حاتم و ابن مردویه از طریق مقسم، از ابن عباس نقل کردند که گفت: انصار گفتند: ...

طبرانی در معجم الأوسط و ابن مردویه با سند ضعیف از طریق سعید بن جبیر نقل کردند که گفت: انصار (در گفتگوی) میان خود گفتند: اگر برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مالی جمع کنیم ...

ابو نعیم و دیلمی از طریق مجاهد، از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «(قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، حقوق مرا درباره اهل بیتم مراعات کنید و به خاطر من به ایشان مودت بورزید».

ابن منذر، ابن ابی حاتم، طبرانی و ابن مردویه با سند ضعیف از طریق سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: وقتی آیه قریبی که «(قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)» نازل شد، از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسیدند: ای رسول خدا، خویشاوندان شما که مودتشان بر ما واجب شده چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی، فاطمه و دو فرزندشان».

سعيد بن منصور از سعید بن جبیر نقل کرد که منظور از آیه «(إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)»، خویشاوندان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستند.

ابن جریر از ابو دیلم نقل می کند که وقتی حضرت علی بن الحسین علیهما السلام را به اسارت آوردند ...

سیوطی پس از نقل احادیث موجود در ذیل آیه قریبی، به روایت حدیث ثقلین و احادیث دیگری که به تبعیت از اهل بیت علیهم السلام و تحذیر و دوری از بغض نسبت به آنان وصیت شده است اشاره کرده است.^{۶۷}

ألوسی

ألوسی نیز در ذیل آیه می نویسد:

وذهب جماعة إلى أن المعنى: لا أطلب منكم أجراً إلا محبتكم أهل بيتي وقرابتي. وفي البحر: أنه قول ابن جبیر، والسدي، وعمرو بن شعيب. و«فی» عليه للظرفية المجازية، و«القربي» بمعنى الأقرباء، والجار والمجرور في موضع الحال؛ أي: إلا المودة ثابتة في أقربائي متمكنة فيهم، ولمكانة هذا المعنى، لم يقل: إلا مودة القربي...، والمراد بقرابته عليه الصلاة والسلام في هذا القول، قيل: ولد عبدالمطلب، وقيل: علي وفاطمة وولدها رضي الله تعالى عنه. مرفوعاً أخرج ابن المنذر، وابن أبي حاتم، والطبراني، وابن مردويه، من طريق ابن جبیر، عن ابن عباس، قال: لما نزلت هذه الآية (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ) الخ. قالوا: يا رسول الله من قرابتك الذين وجبت مودتهم؟ قال: علي وفاطمة وولدها صلى الله عليه وسلم على النبي وعليهم. وسند هذا الخبر - علي ما قال السيوطي في الدر المنثور - ضعيف، ونص علي ضعفه في تخريج أحاديث الكشاف ابن حجر. وأيضاً: لو صح لم يقل ابن عباس ما حكى عنه في الصحيحين وغيرهما، وقد تقدم، إلا أنه روى عن جماعة من أهل البيت ما يؤيد ذلك: أخرج ابن جرير، عن أبي الديلم، قال: لما جىء بعلي بن الحسين أسيراً، فأقيم علي درج دمشق... . وروى زاذان عن علي كرم الله تعالى وجهه، قال: «فينا في آل حم آية لا يحفظ مودتنا إلا مؤمن»؛ ثم قرأ هذه الآية. وإلى هذا أشار الكمي في قوله: وجدنا لكم في آل حم آية *** تأولها منا تقى ومعرب والله تعالى در السيد عمر الهيتمى - أحد الأقارب المعاصرين - حيث يقول: بأية آية يأتى يزيد *** غداة صحائف الأعمال تتلى وقام رسول رب العرش يتلو *** وقد صمت جميع الخلق (قُلْ لا

والخطاب على هذا القول لجميع الأمة لا للأنصار فقط، وإن ورد ما يوهم ذلك، فإنهم كلهم مكلفون بمودة أهل البيت، فقد أخرج مسلم والترمذی والنسائی...؛^{٦٨} گروهی بر این باورند که معنای آیه چنین است: از شما اجری نمی طلبیم جز محبت شما نسبت به اهل بیت و خویشاوندانم. بر اساس آن چه در بحر/المحیط آمده، این سخن ابن جبیر، سدی و عمرو بن شعیب است. بنا بر این، «فی» برای بیان ظرفیت مجازی است، و «قربی» به معنی نزدیکان است و جار و مجرور در مکان حال قرار گرفته است؛ یعنی مگر مودتی که درباره خویشاوندانم ثابت و در ایشان مستقر است. به جهت همین معنا نگفته است: «إِلَّا الْمَوَدَّةَ الْقُرْبَى». مراد از قرابت در این قول یا - بنا بر نقلی - شامل فرزندان عبدالمطلب است، و یا شامل علی، فاطمه و فرزندان علیهم السلام است. در روایتی مرفوع چنین آمده است: ابن منذر، ابن ابی حاتم، طبرانی و ابن مردویه، از طریق

ابن جبیر، از ابن عباس نقل کردند که گفت: وقتی آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ) نازل شد گفتند: ای رسول خدا، چه کسانی نزدیکان شمایند که مودتشان واجب است؟ فرمود: «علی، فاطمه و فرزندان فاطمه علیهم صلوات الله». و سند این خبر - براساس آن چه سیوطی در در/المشور آورده است - ضعیف است و ابن حجر نیز ضمن نقل احادیث کشف، بر ضعف آن تصریح کرده است. هم چنین اگر این مطلب صحیح باشد که ابن عباس سخنی را که در صحیحین و غیر آن از او نقل شده نگفته است، از عده ای از اهل بیت مطلبی روایت شده که آن را تأیید می کند [مانند آن چه] ابن جریر، از ابو دیلم نقل می کند که گفت: وقتی علی بن حسین علیهما السلام را اسیر وارد شام کردند، ایشان را بر بلندای دمشق مستقر کردند [و ایشان همین آیه را در شأن امیرالمؤمنین علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بیان داشتند] ...

همچنین زاذان از علی علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «در سوره آل حم (شوری) آیه ای است که [بر اساس آن] مودت ما را حفظ نمی کند مگر مؤمن». آن گاه آیه قربی را قرائت فرمود. کمیت اسدی نیز در شعر زیر به همین حدیث اشاره دارد که:

برای شما در سوره شوری آیه ای یافتیم که همه مردم شأن نزول آن را می دانند.
و برکات خداوند بر سید عمر هیتی - یکی از نزدیکان معاصر - بدان جهت که می سراید:

یزید با چه رویی می آید *** فردا که نامه اعمال خوانده می شود

رسول پروردگار عرش برخاسته می خواند *** آیه «قل لا» را در حالی که همه خلائق ساکتند و بر اساس این قول، خطاب پیامبر به تمامی امت است و فقط انصار را شامل نمی شود، هر چند آن چه چنین توهمی را ایجاد کرده نیز وارد شده است. پس همه مسلمانان به مودت اهل بیت علیهم السلام مکلف هستند. این روایت را مسلم، ترمذی، نسائی و دیگران نقل کرده اند.

ألوسی نیز پس از طرح احادیث مربوط به تفسیر آیه «قربى»، حدیث ثقلین و نظایر آن را درباره فضیلت اهل بیت علیهم السلام مطرح ساخته و می نویسد:

إلى غير ذلك مما لا يحصى كثرة من الأخبار؛^{۶۹}

احادیث فراوان دیگر به جهت کثرت، قابل شمارش نیستند.

شوکانی

شوکانی در *فتح/التدیر*، احادیث نقل شده در *درّ المنثور* را مطرح کرده و به بررسی آن پرداخته است. وی درباره روایتی که مقسم از ابن عباس نقل کرده می گوید:

وفى إسناده يزيد بن أبى زياد، وهو ضعيف؛

در سند آن یزید بن ابی زیاد قرار دارد که ضعیف است.

وی هم چنین روایتی را که ابونعیم و دیلمی از طریق مجاهد، از ابن عباس نقل کرده اند مطرح ساخته و درباره سند آن سخنی نگفته است، اما درباره آن چه در تمام موارد، جمعی از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده اند می نویسد:

قال السيوطى: بسند ضعيف؛^{۷۰}

سیوطی می گوید: این روایت به سند ضعیف نقل شده است.

شوکانی پس از نقل احادیث، به تعارض موجود میان روایاتی که از ابن عباس نقل شده، اشاره می کند و در نهایت، آن چه را که در کتاب بخاری و مسلم نقل شده است بر این روایات ترجیح داده و می نویسد:

وقد أغنى الله آل محمد عن هذا بما لهم من الفضائل الجليله والمزايا الجميله، وقد بينا بعض ذلك عند تفسيرنا، لقوله: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ)؛^{۷۱}

به تحقیق خداوند آل محمد (صلوات الله وسلامه عليه وعلیهم) را به واسطه فضائل گرانقدر و مزایای زیبایی که دارند - که ما برخی از آن فضائل را در تفسیر آیه تطهیر بیان کردیم - بی نیاز کرده است.

بررسی اسناد و متن روایات

۶۹. همان: ۳۲.

۷۰. *فتح/التدیر*: ۴ / ۵۳۶.

۷۱. همان: ۵۳۷.

براساس برخی روایات که پیش از این بیان شد، منظور از «قربی» در آیه مودت، اهل بیت علیهم السلام هستند. در برخی از این احادیث نیز تصریح شده بود که منظور از «قربی» حضرت امیرالمؤمنین، حضرت صدیقه طاهره، امام مجتبی و حضرت سیدالشهداء علیهم السلام هستند. این روایات را از بهترین و مشهورترین منابع حدیثی و تفسیری اهل تسنن - اعم از منابع متقدم و متأخر - نقل کردیم. بر این اساس، روشن می شود که نزول آیه مبارک مودت درباره اهل بیت علیهم السلام، میان خاص و عام متفق علیه است و فریقین بر آن اتفاق نظر دارند.

در سند روایتی که طاووس از ابن عباس نقل می کند و در آن از رأی ابن جبیر خبر می دهد، هیچ مناقشه ای صورت نگرفته است. این روایت را بخاری، مسلم، ترمذی، احمد و دیگران نقل کرده اند. البته نکاتی پیرامون این روایت درخور توجه است که در محل مناسب خود بدان اشاره خواهیم کرد. در روایت دیگری که در ابتدای همین نوشتار اشاره شد، احمد بن حنبل در کتاب مناقب علی علیه السلام از ابن عباس نقل کرده است. سند روایت این گونه است:

وفيما كتب إلينا محمد بن عبدالله بن سليمان الحضرمي، يذكر أن حرب بن الحسن الطحان حدثهم. قال: ناحسين الأشقر، عن قيس، عن الأعمش، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس قال: لما نزلت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قالوا: يا رسول الله، من قرابتنا هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: «علي وفاطمة وإبناها عليهم السلام»^{۷۲}

در نوشته ای که محمد بن عبدالله بن سلیمان حضرمی برای ما نگاشت، ذکر کرد که حرب بن حسن طحان برای ایشان حدیث نقل کرد و گفت: حسین اشقر، از قیس، از اعمش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل کرد که گفت: زمانی که آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) نازل شد، گفتند: ای رسول خدا، چه کسانی نزدیکان شما هستند که مودت به ایشان واجب است؟ پیامبر فرمود: «علی، فاطمه و دو فرزندش علیهم السلام».

احمد بن جعفر قطیعی

قاتل «کتب إلینا» در این حدیث قطیعی است. نام کامل وی ابوبکر احمد بن جعفر بن حمدان بن مالک حنبلی (متوفای سال ۳۶۸) است که راوی کتاب های مسند، زهد و مناقب احمد بن حنبل است.^{۷۳}

۷۲. فضائل الصحابة: ۲ / ۶۶۹ / ح ۱۱۴۱.

۷۳. رک: سؤالات حمزة: ۲۰ / ش ۴؛ طبقات الحنابلة: ۲ / ۶؛ سیر أعلام النبلاء: ۱۶ / ۲۱۰ ش ۱۴۳.

دارقطنی، حاکم، ابن زرقویه، ابن شاهین، برقانی، ابونعیم و برخی دیگر از عالمان بزرگ سنی از او حدیث نقل کرده اند. دارقطنی وی را توثیق کرده و درباره او می گوید:

ثقة زاهد قديم، سمعت أنه مجاب الدعوة؛

مورد اعتماد، زاهد و استوار است. شنیدم که او مستجاب الدعوه بوده است.

برقانی نیز می گوید:

**وثبت عندي أنه صدوق. وإنما كان فيه بلة. وقد لئنته عند الحاكم، فأنكر عليّ
وحسن حاله وقال: كان شيعي؛^{۷۴}**

نزد من ثابت شده که او راست گوست. وی شخص ساده ای بوده است. نزد حاکم او را سبک شمردم، ولی او مرا از این کار بازداشت و حال او را نیک شمرد و گفت: وی استاد من بود. اما برخی درباره او گفته اند که در آخر عمر اختلال حواس پیدا کرده است، به همین جهت وی را ضعیف دانسته اند. برخی دیگر نیز در نقل روایات وی توقف کرده اند. ذهبی او را در *میزان الاعتدال* نام برده و به راست گویی وی تصریح دارد. وی می نویسد:

**[صح] أحمد بن جعفر بن حمدان أبو بكر القطيعي. صدوق في نفسه مقبول، تغير
قليلاً. قال الخطيب: لم نر أحداً ترك الإحتجاج به؛^{۷۵}**

ابوبکر احمد بن جعفر بن حمدان قطیعی راست گو و فی نفسه مقبول است، اما اندکی تغییر کرد. خطیب درباره وی می گوید: ندیدم کسی از احتجاج به او دست بردارد. سپس ذهبی توثیق دارقطنی و دیگران را درباره قطیعی ذکر کرده و به اختلال حواس وی در آخر عمر نیز اشاره کرده است.

محمد بن عبدالله بن سليمان حضرمي

محمد بن عبدالله بن سليمان حضرمي، معروف به «مطین» و متوفای ۲۹۷ هجری است.

دارقطنی درباره او می نویسد: **ثقة جبل.**

خلیلی می گوید: **ثقة حافظ.**

ذهبی نیز در شرح حال او آورده است: **الشيخ الحافظ الصادق، محدث الكوفة.^{۷۶}**

۷۴. ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ۱۶ / ۲۱۲ - ۲۱۳ / ش ۱۴۳.

۷۵. *میزان الاعتدال*: ۸۷/۱ اش ۳۲۰. هم چنین ر.ک: *لسان المیزان*: ۱ / ۱۴۵ اش ۴۶۴؛ *أمالی*: ۹ اش ۳؛ *تاریخ بغداد*: ۴ / ۲۹۳؛

الکواکب النیرات: ۱۸ / ش ۵؛ *الوافی بالوفیات*: ۶ / ۱۸۰.

۷۶. سیر اعلام النبلاء: ۱۴ / ۴۱ - ۴۲ / ش ۱۵؛ *تذکره الحفاظ*: ۲ / ۶۲۶ اش ۱۰۶۸۲؛ *میزان الاعتدال*: ۳ / ۶۰۷ / ش ۷۸۰۱؛ *تاریخ*

الإسلام: ۱۲۲ / ۲۷۴ / ش ۴؛ *الوافی بالوفیات*: ۳ / ۲۷۶.

تضعیف حرب بن حسن طحّان و حسین اشقر

دو راوی دیگر، یعنی حرب بن حسن طحّان و حسین اشقر تضعیف شده اند. سیوطی حدیثی را از برخی عالمان حدیث به مانند ابن منذر، ابن ابی حاتم، طبرانی و ابن مردویه روایت کرده و سند آن را ضعیف دانسته است.^{۷۷} آلوسی نیز به تبع سیوطی آن را ضعیف شمرده است.^{۷۸} پیش از این دو نیز هیشمی، ابن کثیر و ابن حجر عسقلانی سند حدیث را ضعیف معرفی کرده بودند. در سند این حدیث حرب بن حسن طحّان و حسین اشقر قرار دارند. ابن ابی حاتم می نویسد:

حدثنا رجل سمّاه، حدثنا حسين الأشقر، عن قيس، عن الأعمش عن سعيد بن جبیر.^{۷۹}

ابن کثیر درباره سند این روایت می نویسد:

وهذا إسناد ضعيف، فيه مبهم لا يعرف، عن شيخ شيعي مخترق وهو حسين الأشقر، ولا يقبل خبره؛^{۸۰}

سند این روایت ضعیف است و در آن شخص مبهم و ناشناخته ای قرار دارد که از شیخ شیعی و داغ، یعنی حسین اشقر نقل می کند.

هیشمی نیز درباره آن دو می نویسد:

رواه الطبرانی من رواية حرب بن الحسن الطحّان، عن حسين الأشقر، عن قيس بن الربيع، وقد وثقوا كلّهم وضعفهم جماعة؛^{۸۱}

طبرانی آن را از روایت حرب بن حسن طحّان، از حسین الأشقر، از قیس بن ربیع نقل می کند که همه آن ها توثیق شده اند، ولی عده ای آنان را تضعیف کرده اند.

ابن حجر عسقلانی نیز پیرامون این حدیث می گوید:

وهذا الذي جزم به سعيد بن جبیر، قد جاء عنه من روايته عن ابن عباس مرفوعاً، فأخرج الطبري وابن أبي حاتم من طريق قيس بن الربيع، عن الأعمش، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس، قال: لما نزلت قالوا: يا رسول الله من قرابتك الذين وجبت علينا موذتهم؟ الحديث وإسناده ضعيف... وقد جزم بهذا التفسير

۷۷. الدر المنثور: ۶ / ۷.

۷۸. تفسیر آلوسی: ۲۵ / ۳۱.

۷۹. تفسیر ابن ابی حاتم: ۱۰ / ۳۲۷۷ / ح ۱۸۴۷۶.

۸۰. تفسیر ابن کثیر: ۴ / ۱۲۲.

۸۱. مجمع الزوائد: ۷ / ۱۰۳.

جماعة من المفسرين، واستندوا إلى ما ذكرته عن ابن عباس من الطبرانی وابن
أبي حاتم، وإسناده واه، فيه ضعيف ورافضی؛^{۸۲}

طبرانی و ابن ابی حاتم آن را از طریق قیس بن ربیع، از اعمش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس
آورده اند که گفت: وقتی آیه مودت نازل شد، به پیامبر عرضه داشتند: ای رسول خدا، خویشاوندان
شما که مودتشان بر ما واجب گشته چه کسانی هستند؟ سند روایت ضعیف است... گروهی از
مفسران به این تفسیر جزم پیدا کرده و آن را به آن چه طبرانی و ابن ابی حاتم از ابن عباس ذکر
می کنند مستند می سازند، در حالی که اسناد آن واهی است و در سند آن شخص ضعیف و رافضی
وجود دارد.

ابن حجر در الکاف الشاف فی تخریج أحادیث الکشاف که در حاشیه تفسیر الکشاف چاپ شده است
می نویسد:

أخرجه الطبرانی وابن أبي حاتم والحاكم في مناقب الشافعي، من رواية حسين
الأشقر، عن قيس بن الربيع، عن الأعمش، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس. و
حسین ضعیف ساقط؛^{۸۳}

طبرانی، ابن ابی حاتم و حاکم در مناقب شافعی آن را از حسین اشقر، از قیس بن ربیع، از اعمش،
از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل کرده اند و حسین اشقر ضعیف و ساقط است.
قسطلانی نیز به تبع ابن کثیر می گوید:

وأما حديث ابن عباس أيضاً عند ابن أبي حاتم، قال: لما نزلت هذه الآية (قُلْ لا
أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، قالوا: يا رسول الله من هؤلاء الذين أمر
الله بمودتهم؟ قال: «فاطمة و ولدها عليهم السلام»، فقال ابن کثیر: إسناده ضعیف،
فيه متهم^{۸۴} لا يعرف إلا عن شيخ شيعي مخترق، وهو حسين الأشقر؛^{۸۵}

اما حدیث ابن عباس نیز نزد ابن ابی حاتم است که گفت: وقتی آیه مودت نازل شد، عرضه داشتند:
ای رسول خدا، آنان که خداوند به مودتشان امر کرده چه کسانی هستند؟
پیامبر فرمود: «فاطمه و فرزندان علیهم السلام». ابن کثیر گوید: اسناد آن ضعیف است و در آن
شخصی متهم است که شناخته نمی شود مگر از سوی شیخ شیعی داغ، یعنی حسین اشقر.

۸۲ فتح الباری: ۸ / ۴۳۳.

۸۳ الکاف الشاف فی تخریج أحادیث الکشاف: ۴ / ۲۲۰.

۸۴ در بسیاری از منابع «مبهم» آمده است که با سیاق کلام سازگارتر است. البته از این گونه تصرفات در کتاب تفسیر ابن کثیر بسیار
مشاهده می شود.

۸۵ ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری (شرح القسطلانی): ۷ / ۳۳۱ / ش ۴۸۱۸.

در ادامه به بررسی احوالات این دو راوی؛ یعنی حرب بن حسن طحّان و حسین اشقر می پردازیم تا در پرتو نظرات عالمان بزرگ جرح و تعدیل، میزان اعتبار تضعیفات برخی عالمان متعصّب اهل تسنن نمایان گردد.

حرب بن حسن طحّان

پیرامون این شخص هیچ تضعیفی صورت نگرفته و احدی از عالمان رجالی اهل سنت - به جز هیثمی - او را تضعیف نکرده اند. هیثمی نیز در ابتدا تصریح می کند که حرب و سایر راویان حدیث توثیق شده اند، اما پس از آن ادعا می کند که عده ای آن ها را تضعیف کرده اند، ولی اشاره نمی کند که تضعیف از سوی چه کسانی صورت گرفته و وجه تضعیف چیست!^{۸۶}

بامراجعه به کتب رجالی، روشن می گردد که تنها کسی که در حرب بن حسن طحّان مناقشه کرده ابوالفتح ازدی است. البته - با توجه به نقل ابن حجر از ازدی - وی در خود حرب بن حسن خدشه ای نکرده است، بلکه در حدیث وی مناقشه نموده است.

ابوالفتح ازدی درباره وی می گوید:

لیس حدیثه بذاک؛^{۸۷}

حدیثش از اعتبار بالایی برخوردار نیست.

با این وجود ذهبی تصریح می کند که به قول ازدی اعتنایی نمی شود. وی می نویسد:

لا يلتفت إلى قول الأزدی، فإن فی لسانه فی الجرح رهقاً؛

به قول ازدی توجه نمی شود، زیرا که وی در جرح راویان پا را فراتر از حد می گذارد.

از سویی دیگر ابن حبان، حرب بن حسن طحّان را توثیق کرده و او را در ثقات نام برده است.^{۸۸} ابن ابی حاتم نیز، درباره او می نویسد:

سألت أبی عنه، فقال: شیخ؛^{۸۹}

از پدرم درباره حرب سؤال کردم که در پاسخ گفت: شیخ است.

اگر تعبیر شیخ^{۹۰} درباره یک محدّث به منزله تأیید و توثیق او نباشد، یقیناً جرح او نیز به شمار نمی رود.

۸۶ ر.ک: مجمع الزوائد: ۷ / ۱۰۳.

۸۷ لسان المیزان: ۲ / ۱۸۴ / ش ۸۲۷؛ میزان الاعتدال: ۱ / ۴۶۹ / ش ۱۷۶۸.

۸۸ الثقات: ۸ / ۲۱۳؛ هم چنین ر.ک: لسان المیزان: ۲ / ۱۸۴ / ش ۸۲۷.

۸۹ الجرح والتعدیل: ۳ / ۲۵۲ / ش ۱۱۲۶.

و بالاخره ابن النجاشی^{۹۱} درباره حرب می گوید:

عامی الروایة، أی شیعی قریب الأمر. له کتاب. روی عنه یحیی بن زکریا اللؤلؤیی؛^{۹۲}

روایاتش عام است، یعنی شیعی قریب الأمر است. وی دارای کتاب است. یحیی بن زکریا لؤلؤیی از وی روایت می کند.

در این کلام نیز از او به عنوان یک محدث یاد شده و هیچ جرمی متوجه او نیست. بنابراین تضعیف سند روایت به جهت وجود حرب بن حسن طحان هیچ وجهی ندارد.

حسین أشقر

وی ابو عبدالله حسین بن حسن اشقر فزاری کوفی (متوفای ۲۰۸) است. از آن جا که این شخص در سند روایات متعدد دیگری غیر از روایات مربوط به نزول آیه مودت نیز واقع شده است، از این رو ترجمه وی بسیار مهم است. ما پیش از این در بحث آیه تطهیر به شرح حال وی پرداختیم و در این جا نیز به مناسبت به آن اشاره می کنیم.

گفتیم که ابن حجر در *الکاف الشاف فی تخریج أحادیث الکشاف حسین اشقر* را ضعیف و ساقط دانسته است؛^{۹۳} اما همو در کتاب *تقریب التهذیب* دچار تناقض شده و می نویسد:

الحسین بن حسن الأشقر، الفزاری، الکوفی، صدوق، یهم ویغلو فی التشیع، من العاشرة. مات سنة ثمان ومائتین. س؛^{۹۴}

حسین بن حسن اشقر فزاری، کوفی، راست گو است، ولی در تشیع اهتمام و زیاده روی دارد. وی در سال ۲۰۸ فوت کرده است و از رجال نسائی است.

نکته دیگر این که ابن حجر به جهت تشیع حسین اشقر، برخی روایات را در تخریج احادیث کشاف تضعیف کرده است، این در حالی است که با مبنای وی سازگاری ندارد و تهافتی آشکار است، چرا که او در

۹۰. ملا علی قاری «شیخ» را استاد کامل می داند. وی می نویسد: «المحدث» و «الشیخ» و «الإمام» هو «الأستاذ الكامل»؛ جمع *الوسائل فی شرح السمائل*: ۷۰.

۹۱. وی مرحوم احمد بن علی نجاشی، صاحب کتاب رجال نجاشی و از مهم ترین عالمان رجالی شیعه است. ابن حجر عسقلانی از وی به «ابن النجاشی» یاد کرده است.

۹۲. ر.ک: *لسان المیزان*: ۲ / ۱۸۴ / ش ۸۲۷؛ نجاشی پیرامون وی می نویسد: «حرب بن الحسن الطحان کوفی، قریب الأمر فی الحدیث، له کتاب عامی الروایة»؛ *رجال النجاشی*: ۱۴۸ / ش ۳۸۶.

۹۳. *الکاف الشاف فی تخریج أحادیث الکشاف*: ۴ / ۲۲۰.

۹۴. *تقریب التهذیب*: ۱ / ۲۱۴ / ش ۱۳۳۳.

مقدمه فتح الباری تصریح می کند که رافضی بودن - تا چه رسد به تشیع - به وثاقت راوی ضرر نمی رساند^{۹۵} و با توجه به این دو نکته، روشن است که طعن ابن حجر درباره حسین اشقر اعتباری ندارد. افزون بر آن، حسین اشقر از رجال نسائی است و اهل سنت معتقدند که شرط نسائی برای پذیرش صحت یک حدیث و نقل آن در سنن خویش، سخت تر از شرط مسلم و بخاری است.^{۹۶} به عبارت دیگر نسائی شرایطی برای صحت احادیث و وثاقت راویان کتابش در نظر گرفته است که اگر راوی حدیثی آن شرایط را نداشته باشد، حدیثش در سنن نسائی نقل نمی شود^{۹۷} و این شرایط به مراتب سخت تر از شرایطی است که مسلم و بخاری برای پذیرش صحت یک حدیث تعیین کرده اند. به همین جهت است که باید عالمان بزرگ اهل سنت کتاب نسائی را بر کتاب مسلم و بخاری مقدم بدانند. بنابراین وقتی حسین اشقر از نظر نسائی موثق باشد، تضعیف دیگران اهمیت چندانی ندارد. حسین اشقر از مشایخ حدیثی بزرگانی هم چون: احمد بن حنبل، ابن معین، فلاس، ابن سعد و افرادی از این قبیل است.^{۹۸}

ابن حجر، از عقیلی،^{۹۹} از احمد بن محمد بن هانی نقل می کند که گفت:

قلت لأبي عبدالله - يعني أحمد بن حنبل - تحدث عن حسين الأشقر. قال: لم يكن عندي ممن يكذب.

وذكر عنه التشيع، فقال له العباس بن عبدالعزيز: إنه يحدث في أبي بكر وعمر. وقلت أنا: يا أبا عبدالله، إنه صنف باباً في معاييبها. فقال: ليس هذا بأهل أن يحدث عنه؛^{۱۰۰}

به ابو عبدالله (احمد بن حنبل) گفتم: از حسین اشقر حدیث نقل می کنی. احمد بن حنبل گفت: از نظر من دروغ گو نیست.

۹۵. مقدمه فتح الباری: ۳۸۱ و ۳۹۸. هم چنین ر.ک: فتح الباری: ۱۰ / ۱۵۲.

۹۶. ر.ک: تهذیب الکمال: ۱ / ۱۷۲؛ تذکره الحفاظ: ۲ / ۷۰۰ / ش ۷۱۹؛ سیر أعلام النبلاء: ۱۳۱/۱۴ / ش ۶۷؛ تاریخ الإسلام: ۲۳ / ۱۰۸؛ الوافی بالوفیات: ۶ / ۲۵۷.

۹۷. مزی به نقل از نسائی می نویسد: «لما غرمت علی جمع کتاب السنن، استخرت الله تعالی فی الروایة عن شیوخ کان فی القلب منهم بعض الشئ، فوقعت الخیرة علی ترکهم، فنزلت فی جملة من الحدیث کنت أعلو فیهم عنهم». وی به نقل از شخصی دیگر می نویسد: «رأیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی النوم، و بین یدی یدى کتب کثیرة، فیها کتاب السنن لأبى عبدالرحمان، فقال لى صلی الله علیه وآله: إلى متى وإلى کم، هذا یکفی، وأخذ بيده الجزء الأول من کتاب الطهارة من السنن لأبى عبدالرحمان، فوقع فی روعى أنه یعنی کتاب السنن لأبى عبدالرحمان أحب إليه!»؛ تهذیب الکمال: ۱ / ۱۷۲ - ۱۷۳.

۹۸. تهذیب التهذیب: ۲ / ۲۹۱ / ش ۵۹۶.

۹۹. الضعفاء الکبیر: ۱ / ۲۴۹ / ش ۲۹۷.

۱۰۰. همان: ۲۹۱ - ۲۹۲.

گفت: از تشیع او سخن به میان آمد و عباس بن عبدالعظیم به احمد بن حنبل گفت: او درباره ابوبکر و عمر بدگویی می کرد. من نیز گفتم: ای ابو عبدالله، او بابی در بیان معایب ابوبکر و عمر تصنیف کرده است. احمد بن حنبل در جواب گفت: وی صلاحیت ندارد که از او حدیث نقل شود. بنابراین روشن است که حسین اشقر هیچ نقطه ضعفی ندارد و تنها سبب تضعیف او نقل حقایق درباره ابوبکر و عمر است، از این رو جوزجانی درباره او می گوید:

غَال مِنَ الشَّامِيْنَ لِلْخَيْرَةِ؛^{۱۰۱}

وی غالی است و در زمره شتم کنندگان افراد برگزیده است.

از سویی تضعیف راوی به جهت بیان حقایق درباره شیخین، هرگز صحیح نبوده و براساس ضوابط جرح و تعدیل نیست. از سویی دیگر ابواسحاق جوزجانی ناصبی و از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام است^{۱۰۲} و چنین کسی به یقین راویانی را که دوست دار امیرالمؤمنین علیه السلام بوده اند، تضعیف و روایاتی را که به نفع تشیع باشند جرح خواهد کرد؛ به همین جهت است که ابن حجر عسقلانی در مقدمه *لسان المیزان*، این نکته را متذکر شده و یادآوری کرده است که طعن و جرح چنین افرادی اعتبار ندارد.^{۱۰۳} وی به عنوان نمونه از ابواسحاق جوزجانی نام می برد و تصریح می کند طعن و جرح های او بر پایه هوای نفس بوده و فاقد اعتبار است.^{۱۰۴} بنابراین تضعیف حسین اشقر از سوی جوزجانی نیز بر مبنای باطلی است که از نظر برخی ائمه جرح و تعدیل اهل تسنن پذیرفته نیست؛ از این رو یحیی بن معین ضمن تذکر به تشیع حسین اشقر، او را صدوق و احادیثش را بدون اشکال دانسته است. وی هم چنین با بیان شاگردی خویش نزد حسین اشقر و اخذ حدیث از او، به طور ضمنی به صحت احادیث وی شهادت می دهد.^{۱۰۵}

ابن حجر نیز به نقل از ابن جنید می نویسد:

سمعت ابن معین ذكر الأشقر، فقال: كان من الشيعة الغالية. قلت: فكيف حديثه؟

قال: لا بأس به. قلت: صدوق؟ قال: نعم، كتبت عنه؛^{۱۰۶}

۱۰۱. تهذیب الکمال: ۶ / ۳۶۸؛ تهذیب التهذیب: ۲ / ۲۹۱.

۱۰۲. رک: مقدمه فتح الباری: ۳۸۸ و ۴۰۴ و ۴۴۶؛ الإكمال فی أسماء الرجال: ۱۲۰؛ تهذیب التهذیب: ۱ / ۱۵۹ / ش ۳۳۲.

۱۰۳. لسان المیزان: ۱ / ۱۱. هم چنین رک: تهذیب التهذیب: ۱ / ۸۱ - ۸۲.

۱۰۴. همان: ۱ / ۱۶.

۱۰۵. تهذیب الکمال: ۶ / ۳۶۸ / ش ۱۳۰۷.

۱۰۶. تهذیب التهذیب: ۲ / ۲۹۲ / ش ۵۹۶.

شنیدم که ابن معین، از حسین اشقر یاد کرد و گفت: او از شیعیان افراطی بود. به او گفته شد: حدیثش چگونه است؟ در جواب گفت: اشکالی بر آن وارد نیست. گفته شد: او راست گو است؟ گفت: آری، من احادیث او را می نویسم.

بنابراین حسین اشقر از نظر احمد، نسائی، یحیی بن معین، ابن حبان و برخی حدیث شناسان دیگر مورد اعتماد و راست گو است و تنها گناه او تشیع او است. به همین جهت است که احادیثی که در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند، این گونه روایات را منکر خوانده و در احادیثش طعن می کنند، اما هیچ طعنی جز تشیع به خود وی وارد نشده است که آن هم بر مبنای رجالی خود سنیان، به وثاقت راوی لطمه ای نمی زند.

نتیجه

بحث در سند روایتی بود که طبرانی، ابن ابی حاتم، ابن منذر، حاکم و ابن مردویه از حسین اشقر، از قیس بن ربیع، از اعمش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل کرده اند. گفته شد سیوطی و به تبع وی آلوسی سند این روایت را ضعیف دانسته اند. ابن حجر نیز در *تخریج احادیث الکشاف*، حسین اشقر را ضعیف و ساقط معرفی کرده است و ابن کثیر و به تبع آن قسطلانی نیز او را شیخ شیعی افراطی خوانده اند و درباره اسناد ابن ابی حاتم می گویند: «**فیه مبهم لا یعرف**».

یادآور می شویم که در اسناد ابن ابی حاتم آمده است: «**حدثنا رجل سماه، حدثنا حسین الأشقر...**»، و از همین رو است که ابن کثیر و قسطلانی می گویند که در سند، شخصی مبهم و ناشناخته قرار دارد. اما با رجوع به سند روایت در منابع دیگر، مراد از «**رجل سماه**» «**حرب بن حسن طحان**» است.

با بررسی شرح حال حرب بن حسن طحان و حسین اشقر نیز روشن شد که نظر سیوطی، آلوسی، ابن کثیر، قسطلانی، هیشمی و ابن حجر درباره سند این حدیث نادرست است و ارزش و اعتباری ندارد.

اما اگر آن چه ابن حجر در *فتح الباری* می گوید: «**اسناد هاه. فیه ضعیف ورافضی**»، منظور او از ضعیف و رافضی، حسین اشقر باشد - چنان که در *تخریج احادیث کشف* او را تضعیف کرده است - این سخن ابن حجر نیز فاقد اعتبار خواهد بود. اما اگر مراد از او کسی غیر از اشقر باشد - که ظاهراً چنین است - او کسی نیست جز «**قیس بن ربیع**» که در ادامه به شرح حال وی نیز می پردازیم.

قیس بن ربیع

أبو محمد قيس بن ربيع أسدي كوفي از رجال ابو داوود، ترمذی و ابن ماجه است.^{۱۰۷} بسیاری از عالمان بزرگ حدیثی نیز از وی روایت کرده اند. محدثانی هم چون: سفیان ثوری، شعبه بن حجاج، عبدالرزاق بن همام، ابو نعیم فضل بن دُکین، ابو داوود طیالسی، معاذ بن معاذ و دیگران.^{۱۰۸}

ابو داوود طیالسی به نقل از شعبه می گوید:

سمعت أبا حصين يثنى على قيس بن الربيع؛^{۱۰۹}

از ابو حصین شنیدم که قیس بن ربیع را مدح و ثنا می کرد.

و نیز می گوید:

قال لنا شعبه: أدركوا قيساً قبل أن يموت؛^{۱۱۰}

شعبه به من گفت: پیش از آن که قیس بمیرد، از وی استفاده کنید.

هم چنین در احوالات او آمده است:

قال عفان: قلت ليحيى بن سعيد: هل سمعت من سفیان يقول فيه بغلظة، أو يتكلم فيه بشيء؟ قال: لا. قلت ليحيى: أفتتهمه بكذب؟ قال: لا...

وقال حاتم بن الليث الجوهري عن عفان: كان قيس ثقة، يوثقه الثوري وشعبه؛

عفان گوید: به یحیی بن سعید گفتم: آیا شنیده ای که سفیان بر قیس ایرادی گرفته باشد و یا درباره وی سخنی گفته باشد؟ گفت: نه.

حاتم بن لیث جوهری از عفان نقل می کند که گفت: قیس ثقه بود و ثوری و شعبه او را توثیق کرده اند.

قال حاتم بن الليث، عن أبي الوليد الطيالسي: كان قيس بن الربيع ثقة، حسن الحديث؛

حاتم بن لیث به نقل از ابو ولید طیالسی گوید: قیس بن ربیع ثقه و احادیث وی نیکو است.

قال أحمد بن صالح: قلت لأبي نعيم: في نفسك من قيس بن الربيع شيء؟ قال: لا؛

۱۰۷. ر.ک: تهذیب التهذیب: ۸ / ۳۵۰ / ش ۶۹۸

۱۰۸. همان؛ تهذیب الکمال: ۲۴ / ۲۷ / ش ۴۹۰۳؛ تاریخ بغداد: ۱۲ / ۴۵۲ / ش ۶۹۳۸

۱۰۹. مسند ابن الجعد: ۳۰۹؛ الجرح والتعديل: ۱ / ۱۵۱ / ش ۶۳ و ۷ / ۹۹ / ش ۵۵۳؛ الکامل (ابن عدی): ۶ / ۴۰ / تاریخ أسماء

الثقات: ۱۹۱ / ش ۱۱۵۶؛ تاریخ بغداد: ۱۲ / ۴۵۲ / ش ۶۹۳۸؛ تهذیب الکمال: ۲۴ / ۲۸ / ش ۴۹۰۳؛ تهذیب التهذیب: ۸ / ۳۵۰ / ش

۶۹۸

۱۱۰. همان.

احمد بن صالح نیز گوید: به ابو نعیم گفتم در دلت از قیس چیزی هست؟
گفت: نه.

قال عمرو بن علی: سمعت معاذ بن معاذ یحسن الثناء علی قیس ;

عمرو بن علی گوید: شنیدم که معاذ بن معاذ به نیکی بر قیس ثنا می گفت.

قال یعقوب بن شیبۀ السدوسی: وقیس بن ربیع عند جمیع أصحابنا صدوق، و

کتابه صالح، وهو ردی الحفظ جداً، مضطربه کثیر الخطأ، ضعیف فی روایتہ؛

یعقوب بن شیبۀ سدوسی گوید: قیس بن ربیع از دیدگاه تمامی اصحاب راست گو است و کتابش شایستگی آن را دارد که از آن حدیث نقل شود، اما از جهت حافظه جداً ضعیف، بی ثبات و خطایش فراوان بوده و در نقل روایت ضعیف است.

وقال أبو أحمد ابن عدی: وعامة رواياته مستقيمة، والقول فيه ما قال شعبه: وإنه لا

بأس به؛^{۱۱۱}

ابن عدی نیز گوید: در تمامی روایات او مشکلی وجود ندارد و سخن درباره او همان سخن شعبه است که می گوید: وی مشکلی ندارد.

بنابراین روشن شد که هیچ دلیلی بر ردّ احادیث قیس بن ربیع وجود ندارد و وی نیز از نظر عالمان رجالی ثقہ و صدوق است.^{۱۱۲} از سویی در شرح حال وی اُتهم به جهل، کذب، تحریف و تصحیف روایات نیز وجود ندارد تا حکم به ضعف وی نماییم. و از سویی دیگر تنها اشکالی که به وی وارد کرده اند ضعف در حافظه است؛ اما با این وجود بر صداقت او تأکید دارند؛^{۱۱۳} یعنی وی دروغ گو نبوده و عمداً به تحریف روایات دست نمی زده است، اما امکان دارد به جهت ضعف وی در حفظ روایات، در اواخر عُمر روایاتی را اشتباه خوانده باشد. هم چنین چند نقطه تاریک دیگر درباره قیس بیان شده است که هیچ یک از آن ها موجب طعن در اعتبار وی و روایات او نمی گردد. مثلاً در احوالات او نوشته اند:

وكان قیس بن الربیع عالماً بالحديث، ولكنّه ولی المدائن فقتل رجلاً فیما بلغنی،

فنفر الناس عنه؛^{۱۱۴}

قیس بن ربیع از عالمان حدیث بوده است؛ اما وی فرماندار مدائن نیز بوده است. وی در دوران حکومتش شخصی را کشت، در نتیجه مردم از او روی گردان شدند.

۱۱۱. تهذیب الکمال: ۲۴ / ۲۹ - ۳۶ / ش ۴۹۰۳؛ تهذیب التهذیب: ۸ / ۳۵۰ - ۳۵۲ / ش ۶۹۸

۱۱۲. رک: تقریب التهذیب: ۲ / ۳۳ / ش ۵۵۹۰؛ معرفه الثقات: ۲ / ۲۲۰ / ش ۱۵۳۰

۱۱۳. رک: میزان الاعتدال: ۳ / ۳۹۳ / ش ۶۹۱۱

۱۱۴. تاریخ بغداد: ۴۵۵/۱۲. مزی نیز مطلبی را به همین مضمون آورده است؛ رک: تهذیب الکمال: ۳۳/۲۴

نقطه ضعف دیگری که برای قیس بیان شده، اتهام به تشیع است. ذهبی از احمد بن حنبل نقل می کند که او شیعه بوده است.^{۱۱۵} با این حال ذهبی به راست گویی او اذعان و اعتراف دارد.^{۱۱۶}

هم چنین گفته شده است که قیس احادیث منکری نقل کرده است. حرب بن اسماعیل می گوید:

**قلت لأحمد بن حنبل: قیس بن الربیع آیا شیء ضغفه؟ قال: روی
أحادیث منکره؛^{۱۱۷}**

به احمد بن حنبل گفتم: چه چیزی موجب تضعیف قیس بن ربیع شده است؟ گفت: او احادیث منکری روایت کرده است.

البته درباره این گونه احادیث منسوب به او تأملاتی وجود دارد، از باب نمونه ابوداود می گوید:

**إنما أتى قیس من قبل ابنه، کان ابنه يأخذ حدیث الناس، فیدخلها فی فرج کتاب
قیس، ولایعرف الشیخ ذلک؛^{۱۱۸}**

آنچه جرح درباره قیس وارد شده است از جانب فرزند اوست، چرا که فرزندش احادیثی را که از دیگران می گرفت در میان کتاب قیس داخل می کرد به طوری که قیس آن احادیث داخل شده را تشخیص نمی داد.

ابن حجر عسقلانی نیز درباره او می نویسد:

صدوق، تغیر لما کبر، أدخل علیه ابنه ما لیس من حدیثه، فحدّث به؛^{۱۱۹}

راست گو است، اما به هنگام پیری تغییر پیدا کرد (یعنی مبتلا به اختلال حواس شد) و پسرش آن چه را که حدیث او نبود، در احادیث او و به نام او داخل کرده و روایت کرد.

بنابراین، با توجه به تأکید ذهبی و ابن حجر عسقلانی بر راست گویی قیس، اشتباه وی در چند حدیث و آن هم به جهت کم حافظگی در پیری و یا نقل چند حدیث به نام وی، دلیل درستی بر ردّ احادیث وی نمی تواند باشد، چرا که علاوه بر اعتراف ائمه جرح و تعدیل به صداقت قیس بن ربیع، سه تن از صاحبان صحاح سته احادیث او را در کتب خود روایت کرده اند.

۱۱۵. میزان الاعتدال: ۳ / ۳۹۳ / ش ۶۹۱۱ هم چنین ر.ک: الکامل (ابن عدی): ۶ / ۳۹ / ش ۱۵۸۶.

۱۱۶. همان.

۱۱۷. الجرح والتعدیل: ۷ / ۹۸ / ش ۵۵۳، تهذیب الکمال: ۲۴ / ۳۱ / ش ۴۹۰۳.

۱۱۸. التاریخ الصغیر: ۲ / ۱۵۸؛ تاریخ بغداد: ۱۲ / ۴۵۶ / ش ۶۹۳۸؛ تهذیب الکمال: ۲۴ / ۳۴ / ش ۴۹۰۳؛ میزان الاعتدال: ۳ / ۳۹۶ /

ش ۶۹۱۱؛ تهذیب التهذیب: ۸ / ۳۵۲ / ش ۶۹۸

۱۱۹. تقریب التهذیب: ۲ / ۳۳ / ش ۵۵۹۰.

در نتیجه تا این جا روشن شد روایاتی که در سند آن ها قیس بن ربیع، حسین اشقر و حرب بن حسن طحان واقع شده اند، صحیح و غیر قابل خدشه هستند و طعن و جرح در این روایات هیچ دلیلی جز تعصّب و عناد ندارد.

اما روایت دیگری که در سند آن خدشه کرده اند، روایتی است که طبری در تفسیر خود نقل کرده است. پیشتر روایات تفسیر طبری در ذیل آیه مودت مطرح شد. وی چهار روایت در ذیل این آیه نقل کرده است که در این میان، سند یکی از روایات، به جهت وجود «یزید بن ابی زیاد» مورد خدشه قرار گرفته است. البته تضعیف یزید بن ابی زیاد نیز به مانند سه راوی قبل تنها از سر تعصّب و عناد است و طبق مبانی رجالی، هیچ دلیلی بر تضعیف وی وجود ندارد. در ادامه به بررسی اعتبار وی می پردازیم.

یزید بن ابی زیاد

یزید بن ابی زیاد قرشی هاشمی کوفی (متوفای سال ۱۳۶ یا ۱۳۷).^{۱۲۰} وی قرشی نیست، بلکه غلام عبدالله بن حارث بن نوفل بوده است. او از رجال صحیح های شش گانه اهل تسنن است.^{۱۲۱} مزی درباره او می گوید:

قال البخاری فی «اللباس» من صحیحہ عقیب حدیث عاصم بن کلیب عن ابی بردة: قلنا لعلی: ما القسیة؟ وقال جریر عن یزید عن یزید فی حدیثه: القسیة ثیاب مزلعة... الحدیث. وروی له فی کتاب رفع الیدین فی الصلاة. وفی «الأدب». وروی له مسلم مقروناً بغيره، واحتج به الباقون؛^{۱۲۲}

بخاری در [کتاب] لباس از صحیح خود، پس از حدیث عاصم بن کلیب از ابو بردة می گوید: به علی گفتیم: قسیه چیست؟

جریر از یزید [بن ابی زیاد] در حدیثش نقل کرد: قسیه لباس است... و [بخاری] در کتاب «رفع الیدین فی الصلاة» و نیز در «الأدب» از [یزید بن ابی زیاد] حدیث نقل کرده و مسلم نیز حدیث دیگری از او روایت کرده است و باقی صاحبان صحاح سته نیز به احادیث او احتجاج کرده اند.

سیاری از محدثان معروف اهل سنت نیز از یزید بن ابی زیاد روایت کرده اند، حدیث شناسانی هم چون: سفیان ثوری، سفیان بن عیینة، شریک بن عبدالله، شعبه بن حجاج، عبدالله بن نمیر و عالمانی دیگر از این قبیل.

ذهبی می گوید:

۱۲۰. برخی سال وفات وی را ۱۳۷ و برخی دیگر سال ۱۳۶ می دانند؛ اما ذهبی می گوید: «توفی علی الصحیح سنه ست وثلاثین ومائة»؛

تاریخ الإسلام: ۸ / ۵۶۴ .

۱۲۱. تهذیب الکمال: ۳۲ / ۱۳۵ - ۱۳۶ / ش ۶۹۹۱

۱۲۲. همان: ۳۲ / ۱۴۰ / ش ۶۹۹۱

حدّث عنه شعبه مع براعته في نقد الرجال^{۱۳۳}؛

شعبه از او حدیث نقل کرده است، هر چند که در نقد الرجال از وی براءت جسته است.

مسلم نیز در مقدمه صحیح خود می نویسد:

فإن اسم الستر والصدق وتعاطى العلم يشملهم، كعطاء بن السائب ويزيد بن أبي
زياد وليث بن أبي سليم وأضرابهم^{۱۳۴}؛

همانا عناوینی هم چون خوش نام، راست گو و طالب علم بر آنان صدق می کند، [عالمانی] مانند
عطاء بن سائب، یزید بن ابی زیاد، لیث بن ابی سلم و امثال ایشان.

بسیاری از عالمان جرح و تعدیل نیز او را توثیق کرده اند. ابن حجر در تهذیب التهذیب می نویسد:

وقال الأجرى عن أبي داوود: لأعلم أحداً ترك حديثه وغيره أحبّ إليّ منه؛
وقال ابن حبان: كان صدوقاً إلا أنه لما كبر ساء حفظه وتغيّر، وكان يلقن ما لقن،
فوقعت المناكير في حديثه؛

وقال يعقوب بن سفيان: ويزيد وإن كانوا يتكلمون فيه لتغيّره، فهو على العدالة
والثقة وإن لم يكن مثل الحكم ومنصور^{۱۳۵}؛

وقال ابن شاهين - في الثقات - قال أحمد بن صالح المصري: يزيد بن أبي زياد
ثقة، ولا يعجبني قول من تكلم فيه؛

قال ابن سعد: كان ثقةً في نفسه، إلا أنه اختلط في آخر عمره، فجاء بالعجائب.

آجرى به نقل از ابوداوود می گوید: کسی را سراغ ندارم که حدیث او را ترک کرده باشد، با این
وجود راویان دیگری غیر از او نزد من دوست داشتنی تر از او هستند.

ابن حبان گوید: او راست گو بود و فقط به هنگام پیری حافظه خود را از دست داده و تغییر پیدا کرد
و آن چه را به وی تلقین می شد، املاء می کرد؛ از همین رو در احادیث وی روایت های منکری
قرار گرفت.

يعقوب بن سفيان نیز گوید: هر چند که درباره یزید به جهت اختلال حواس او سخن می گویند، اما
او عادل و مورد اعتماد است، البته (از جهت اعتباری) به مانند حکم و منصور نیست.

ابن شاهین نیز - در الثقات - می گوید: احمد بن صالح مصری گفت: یزید بن ابی زیاد ثقة و مورد
اعتماد است و کلام آنانی را که درباره او سخن گفته اند را نمی پسندم.

۱۳۳. سیر اعلام النبلاء: ۶ / ۱۳۰ / ش ۴۱.

۱۳۴. صحیح مسلم: ۱ / ۴.

۱۳۵. رک: تهذیب التهذیب: ۶ / ۲۸۸ - ۲۸۹ / ش ۵۳۱.

ابن سعد گوید: خود قیس ثقه بود و فقط در آخر عمرش دچار اختلال حواس شده و روایات عجیبی نقل می کرد.

بنابراین یزید بن ابی زیاد از رجال صحاح سته است و مسلم او را شایسته عنوان خوش نام، صدوق و اشتغال به علم می داند. بزرگان جرح و تعدیل نیز او را توثیق کرده اند؛ از همین روی وجهی برای تضعیف او باقی نمی ماند. طبق معمول اهل سنت، این بار نیز تنها دلیل تضعیف یزید بن ابی زیاد، اتهام وی به تشیع است!

ابن عدی و دیگران درباره او می نویسند:

كان من أئمة الشيعة الكبار؛^{۱۲۶}

او از پیشوایان بزرگ شیعه بود.

اما دلیل اتهام یزید بن ابی زیاد به تشیع چیست و چه عاملی سبب شده او را از پیشوایان بزرگ شیعه بشمارند؟ با مراجعه به شرح حال وی معلوم می شود که نقل روایتی درباره معاویه تنها علت تشیع یزید بوده است. وی از سلیمان بن عمرو أحوص، از ابن برزه نقل می کند که گفت:

كنا مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم فسمع صوت غناء، فقال: «أنظروا ما هذا؟» فصعدت، فنظرت، فإذا معاوية وعمرو بن العاص يتغنيان، فجئت، فأخبرت، فقال: «اللهم اركسهما في الفتنة ركساً، ودعهما في النار دعاً»^{۱۲۷}؛

همراه پیامبر صلی الله علیه وآله بودیم که صدای غنائی شنیده شد. پیامبر فرمود: «ببینید که این چیست؟». آن گاه بالا رفتیم و مشاهده کردیم که معاویه و عمرو عاص به صورت غنا آواز می خوانند. آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خداوندا، آن ها را دچار فتنه کن و با شرمندگی و بی آبرویی در آتش بیفکن.

ابن جوزی این حدیث را در *الموضوعات* آورده است و به خاطر وجود یزید بن ابی زیاد، در سند روایت خدشه کرده و درباره یزید می گوید:

كان يلقن في آخر عمره فيلقن.

این روایت نیز در *میزان الاعتدال* غریب و منکر و در *سیر اعلام النبلاء* منکر دانسته شده است و ابن حبان در کتاب *المجروحین* آورده است، چرا که حدیث در مذمت معاویه - فرمانده فئه باغیه - و عمرو عاص - از سران نفاق - است! و به خاطر نقل چنین حدیثی، راوی آن از پیشوایان بزرگ شیعه شمرده می شود!

۱۲۶. *الكامل (ابن عدی):* ۲۷۱۹ / ۷؛ *تهذیب الكمال:* ۳۲ / ۱۳۸ / ش ۶۹۹۱؛ *خلاصة تهذيب تهذيب الكمال:* ۴۳۱؛ *تهذيب التهذيب:*

۱۱ / ۲۸۸ / ش ۵۳۱؛ *سیر اعلام النبلاء:* ۶ / ۱۳۰ / ش ۴۱؛ *میزان الاعتدال:* ۴ / ۴۲۴ / ش ۹۶۹۵.

۱۲۷. *الموضوعات (ابن جوزی):* ۲ / ۲۸؛ *سیر اعلام النبلاء:* ۱۳ / ۱۳۲ و ۱۶ / ۱۳۱؛ *میزان الاعتدال:* ۴ / ۴۲۴؛ *المجروحین (ابن حبان):* ۳

البته مدافعان بنو امیه به تضعیف حدیث و راوی آن اکتفا نکرده و در راستای دفاع از معاویه و عمرو عاص، دست به تحریف حدیث زده و نام این دو را حذف کرده اند. در مسند احمد آمده است:

حدَّثنا عبدالله، حدَّثنی أبی، ثنا عبدالله بن محمد - وسمعتُه أنا من عبدالله بن محمد بن أبی شیبیه - ثنا محمد بن فضیل، عن یزید بن أبی زیاد، عن سلیمان بن عمرو بن الأحوص، قال: أخبرنی ربّ هذه الدار أبو هلال، قال: سمعت أبا برزّة، قال: كنا مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ، فَسَمِعَ رَجُلَيْنِ يَتَغَيَّبَانِ وَأُحَدِّثُهُمَا يَجِيبُ الْآخِرَ وَهُوَ يَقُولُ:

لا يزال حوارى تلوح عظامه *** ذوى الحرب عنه أن يجنّ فيقبرا

فقال النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أنظروا من هما؟ قال: فقالوا: فلان وفلان!!
قال: فقال النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «اللهم اركسهما ركساً، ودعهما إلى النار دعاً»؛^{١٢٨}

عبدالله، از پدرش، از عبدالله بن محمد حدیث کردند - و من از عبدالله بن محمد بن ابی شیبیه شنیدم - از محمد بن فضیل، از یزید بن ابی زیاد، از سلیمان بن عمرو بن احوص حدیث کرد که گفت: صاحب این خانه [یعنی] ابو هلال به من خبر داد که از ابو برزّه شنیدم که می گفت: ما در سفری همراه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بودیم که پیامبر شنید دو نفر شعری را به صورت غنا می خوانند و یکی پاسخ دیگری را داده و می گوید: همیشه استخوان های یاران نزدیک سپید جامه می درخشد و او را از این که در فتنه جنگ به سختی کشته و به گور سپرده شود باز می دارد. پس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «بینید: آن دو نفر چه کسانی هستند؟» در پاسخ پیامبر گفتند: فلانی و فلانی هستند!

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عرضه داشت: «بارالها، آن دو را دچار فتنه کن و با خواری و بی آبرویی به آتش بیفکن».

از آن جا که خدشه در سند حدیث به گونه ای نبود که آن را به طور کامل از اعتبار ساقط کند و بیم آن می رفت که عده ای بدون توجه به چنین تضعیفی حدیث را بپذیرند، از این رو ملاحظه نمودید که در مسند احمد حنبل، نام معاویه بن ابی سفیان و عمرو عاص حذف شده و به جای آن ها واژه فلان و فلان! به کار رفته است.

١٢٨. مسند أحمد: ٤ / ٤٢١؛ مسند أبي يعلى: ١٣ / ٤٣١ / ش ٧٤٣٦؛ القول المسند في مسند أحمد: ٩٦ - ٩٧؛ المصنف (ابن أبي شيبه): ٨ / ٦٩٥ / ش ٦٧؛ مجمع الزوائد: ٨ / ١٢١.

این مقدار از تحریف نیز از نظر برخی کافی نبوده است، زیرا صرفاً موجب ابهام در حدیث شده است. بدین روی به جای استفاده از واژه فلان و فلان، این بار معاویه بن ابی سفیان را به «معاویه بن رافع»^{۱۲۹} و یا «معاویه بن تابوت»^{۱۳۰} و عمرو بن عاص را به «عمرو بن رفاعه بن التابوت»^{۱۳۱} و در بعضی از نقل ها به رفاعه بن عمرو بن التابوت^{۱۳۲} تغییر داده اند! سیوطی پس از نقل حدیث از ابو یعلی، به تبعیت از ابن جوزی می گوید که وجود یزید بن ابی زیاد در اسناد این حدیث مقتضی وضع و جعل حدیث نیست. وی سپس می نویسد:

وله شاهد من حدیث ابن عباس: قال الطبرانی فی الکبیر...: وقال أبو قانع فی معجمه: حدّثنا محمد بن عبدوس کامل، حدّثنا عبدالله بن عمر، حدّثنا سعید أبو العباس التیمی، حدّثنا سیف بن عمر، حدّثنی أبو عمر مولی ابراهیم بن طلحه، عن زید بن أسلم، عن صالح، عن شقران، قال: بینما نحن لیلة فی سفر، إذ سمع النبی صوتاً فقال: ما هذا؟! فذهبت أنظر، فإذا هو معاویة بن رافع، وعمرو بن رفاعه بن التابوت یقول:

لا یزال جوادی تلوح عظامه *** ذوی الحرب عنه أن یموت فیقبرا
فأتیت النبی فأخبرته فقال: اللهم اركسهما ودغهما إلى نار جهنم دغاً. فمات عمرو
بن رفاعه قبل أن یتقدم النبی من السفر.
وهذه الروایة أزال التیشکال وبتت أن الوهم وقع فی الحدیث الأوّل، فی لفظه
واحدة وهی قوله: ابن العاص، وإنما هو ابن رفاعه أحد المنافقین، وكذلك معاویة
بن رافع أحد المنافقین، والله أعلم؛^{۱۳۳}

برای آن شاهی از حدیث ابن عباس وجود دارد. طبرانی در معجم الکبیر گوید:... ابن قانع در معجمش گوید: محمد بن عبدوس کامل، از عبدالله بن عمر، از سعید ابوالعباس تیمی، از سیف بن عمر، از ابو عمر (غلام ابراهیم بن طلحه)، از زید بن اسلم، از صالح، از شقران حدیث کرد که گفت: ما شبی در سفر بودیم که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم صدایی شنید و فرمود: «این چیست؟» من رفتم تا ببینم [چه صدایی است]؟ دیدم که معاویه بن رافع و عمرو بن رفاعه بن تابوت آواز می خوانند.

۱۲۹. ر.ک: اللآلی المصنوعة فی الأحادیث الموضوعه: ۱ / ۳۹۱.

۱۳۰. ر.ک: الکامل (ابن عدی): ۴ / ۴ / ش ۸۸۵.

۱۳۱. ر.ک: اللآلی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعه: ۱ / ۳۹۱.

۱۳۲. ر.ک: الکامل (ابن عدی): ۴ / ۴ / ش ۸۸۵.

۱۳۳. اللآلی المصنوعة فی الأحادیث الموضوعه: ۱ / ۳۹۰ - ۳۹۱.

خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رفتیم و به ایشان خبر دادم. ایشان نیز به درگاه الاهی عرضه داشت: «بارالها، آن دو را دچار فتنه کن و با خواری به آتش جهنم بیفکن». پس از دعای پیامبر بود که عمرو بن رفاعه پیش از بازگشت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از سفر درگذشت.

و این روایت اشکال را از بین می برد و آشکار می کند که در روایت نخست در یک لفظ توهم پدید آمده و آن نام «ابن العاص» است، در حالی که وی «رفاعة» - یکی از منافقان - بوده است و هم چنین [به جای معاویه بن ابی سفیان] معاویه بن رافع - یکی از منافقان - بوده است. و خداوند داناتر است.

سیوطی علی رغم این که ادعا می کند که این حدیث اشکال حدیث یزید بن ابی زیاد را از بین برده است، تصریح کرده است که یزید دچار توهم شده و به اشتباه شعر خواندن غنایی و ملعون واقع شدن را به معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص نسبت داده است، با این حال خود وی در عبارت اخیر این حدیث نیز اظهار تردید می کند و همین امر نشان می دهد که سیوطی از صحت حدیث یزید آگاه است و صرفاً جهت حفظ جای گاه بنو امیه، خود را به جهالت و نادانی می زند و از اعتراف به حقیقت سر باز می زند!

در پاسخ سیوطی باید گفت که:

اولاً: در حدیث یزید بن ابی زیاد هیچ اشکال و توهمی وجود نداشته تا حدیث دوم آن را مرتفع سازد! و اگر منظور سیوطی استعمال لفظ «فلان و فلان» به جای «معاویه و عمرو» باشد، خود او بهتر می داند که این موضوع بیان گر تحریف در متن روایت است.

ثانیاً: اگر وجود اشکال و ابهام در حدیث نخست را بپذیریم، آیا واقعاً این اشکال با حدیثی که سیف بن عمر در سند آن قرار گرفته رفع می شود؟! سیف بن عمر نزد ائمه جرح و تعدیل ضعیف و متهم به وضع است، در نتیجه هرگز نمی توان به حدیث وی اعتماد کرد. جای بسی تعجب است

که سیوطی علی رغم اعتراف به جاعل بودن سیف بن عمر، در این جا به حدیث وی استناد می کند!^{۱۳۴}

در تهذیب /تهذیب درباره سیف بن عمر آمده است:

قال ابن معین: ضعیف الحدیث؛

ابن معین گوید: حدیث او ضعیف است.

وقال أبو حاتم: متروک الحدیث؛

۱۳۴. رک: همان: ۱ / ۳۹۲. وی روایتی را از خطیب نقل می کند که در سند آن روایت سیف بن عمر است. سیوطی پس از نقل روایت، نظر خود را نسبت به روایت اعلام کرده و می نویسد: «موضوع فیه ضعف، أشدهم سیف».

ابوحاتم گوید: حدیثش متروک است.

وقال أبو داوود: ليس بشيء؛

ابو داوود گوید: اهمیتی ندارد.

وقال النسائي والدارقطني: ضعيف؛

نسائی و دارقطنی نیز گویند: ضعیف است.

وقال ابن عدی: بعض أحاديثه مشهورة، وعامتها منكرة لم يتابع عليها؛

ابن عدی گوید: برخی احادیثش مشهور و عموم آن ها منکر و غیر قابل پیروی است.

وقال ابن حبان: يروى الموضوعات عن الأثبات. قال: قالوا: أنه كان يضع الحديث.

قلت: بقیة كلام ابن حبان، أتهم بالزندقة؛

ابن حبان گوید: از افراد معتبر احادیث جعلی روایت می کند. درباره وی می گویند: حدیث جعل می کرد و به زندقه متهم است.

وقال البرقاني عن الدارقطني: متروك؛

برقانی به نقل از دارقطنی می نویسد: متروک است.

وقال الحاكم: أتهم بالزندقة، وهو في الرواية ساقط؟^{۱۳۵}

و حاکم گوید: متهم به زندقه است و در روایت ساقط است.

حال اهل انصاف را به داوری می خوانیم تا براساس وجدان خویش قضاوت کنند که سیوطی و امثال وی بر چه اساسی حدیث یزید بن ابی زیاد را به خاطر بیان واقعیتی درباره فرزندان «هنده»^{۱۳۶} و «نابغه»^{۱۳۷} طرد می کنند و راوی آن را ضعیف می شمارند؟ در حالی که وی نزد مؤلفان صحاح سته مورد اعتماد است و ائمه جرح و تعدیل او را توثیق کرده اند. چه انگیزه ای موجب شده سیوطی، حدیث سیف بن عمر را در مقابل حدیث یزید قرار داده و ادعا کند که به واسطه حدیث سیف اشکال حدیث یزید بن ابی زیاد مرتفع می شود، در حالی که خود سیوطی به صراحت می گوید سیف بن عمر «وضّاع» است و همگان بر زندیق و جاعل بودن او اتفاق نظر دارند!

۱۳۵. تهذیب/تهذیب: ۴ / ۲۵۹ / ش ۵۱۷. هم چنین ر.ک: المجرهین (ابن حبان): ۱ / ۳۴۵ - ۳۴۶ / ۲ / ۳۰؛ مجمع الزوائد: ۱۰ / ۲۱؛ الضعفاء والمتروكين (نسائی): ۱۸۷ / ش ۲۵۶؛ الجرح والتعديل: ۴ / ۲۷۸ / ش ۱۱۹۸؛ الكامل (ابن عدی): ۳ / ۴۳۵ / ش ۱۱۹؛ الضعفاء (أبو نعیم اصفهانی): ۹۱ / ش ۹۵؛ میزان الاعتدال: ۲ / ۲۵۵ - ۲۵۶ / ش ۱۶۲ و منابع دیگر.

۱۳۶. هنده نام مادر معاویه است. جریان کشتن حضرت حمزه سید الشهداء علیه السلام و مثله شدن بدن او به دستور وی مشهور است.
۱۳۷. نام مادر عمرو عاص است که امیرالمومنین علیه السلام و غیر از آن حضرت در موارد مختلف او را به نام مادرش و با عبارت «ابن النابغة» مورد خطاب قرار داده اند.

بنگرید که حق ستیزان چگونه دین خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به بازی گرفته اند! البته دایره بازی گری آن ها تنها به احادیث مناقب و مثالب محدود نمی شود و در اصول دین و فقه نیز چنین راهی را پیموده اند. به هر روی در این جا از این موضوع صرف نظر کرده و به بحث اصلی خود باز می گردیم.

با مروری اجمالی بر ترجمه یزید بن ابی زیاد روشن شد که وی نیز از نظر رجالیان سنی ثقه و مورد اعتماد است. وی هم چنین از رجال صحیح های شش گانه اهل سنت می باشد و از نظر آنان، در روایت او هیچ عیبی نیست جز بیان برخی مثالب بزرگان و پیشوایان قوم! همین امر سبب شده است که پیروان بنو امیه، یزید بن ابی زیاد را از پیشوایان بزرگ شیعه بشمارند! اما این موضوع نیز موجب تضعیف وی نمی شود؛ زیرا بر مبنای رجالیان بزرگ اهل سنت، شیعه بودن و بلکه رافضی بودن به وثاقت راوی ضرر نمی رساند. در نتیجه روایت یزید بن ابی زیاد درباره شأن نزول آیه مودت نیز کاملاً صحیح خواهد بود و چنان که او از ابن عباس نقل می کند، آیه مودت درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است و مراد از «قربی» فقط امیرالمؤمنین، حضرت صدیقه طاهره، امام حسن و امام حسین علیهم السلام هستند.

نتیجه بررسی اسناد روایات

روایاتی را که بر سخن حق دلالت داشتند و بیان گر نزول آیه مودت درباره اهل بیت پیامبر علیه وعلیهم السلام بودند، به سه قسم تقسیم می شوند:

قسم یکم: احادیثی هستند که همگان بر صحت آن ها اتفاق دارند، به مانند حدیثی که طاووس، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل کرده است.

قسم دوم: احادیثی است که حدیث پژوهان سنی آن ها را نقل کرده و درباره سند آن سخنی نگفته و خدشه ای وارد نکرده اند، بلکه گاهی به صحت و اعتبار آن ها نیز معترفند؛ مانند حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده و در آن آمده است که پیامبر در پاسخ به سؤال عرب بادیه نشین درباره اجر رسالت فرمودند: «من در ازای رسالت خویش اجری نمی طلبم جز مودت نزدیکانم». در این حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تصریح فرمودند که مراد از «قربی» نزدیکان آن حضرت هستند.

هم چنین خطبه امام حسن علیه السلام پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و کلام حضرت امام زین العابدین علیه السلام به هنگام اسارت در شام و سخن برخی دیگر از امامان علیهم السلام که در زمره همین گروه قرار می گیرد.

روشن است که این قسم از احادیث نیز نیازی به بررسی سندی ندارند.

قسم سوم: روایاتی هستند که در سند آن ها خدشه شده است. روایاتی که در سندهای این احادیث قرار داشتند و تضعیف شده اند عبارت بودند از: ۱- حرب بن حسن طحّان، ۲- حسین اشقر، ۳- قیس بن ربیع و ۴- یزید بن ابی زیاد.

با بررسی شرح حال این راویان، روشن شد که برپایه مبانی رجالی اهل سنت، تضعیف این چهار نفر نادرست و مردود است.

در ادامه به بررسی و دفع شبهه ها و اشکال های مخالفان می پردازیم.

دفع شبهات مخالفان

روشن است که پس از اثبات صحّت احادیث دلالت کننده بر نزول آیه مودّت درباره اهل بیت علیهم السلام، تمام شبهاتی که پیرامون این موضوع مطرح شده از اعتبار ساقط و مندرج می گردد؛ چرا که هیچ اشکالی توان معارضه با حدیث صحیح نبوی را ندارد. بنابر این، ما اساساً از پاسخ گویی به مناقشات منکران بی نیاز هستیم، اما با این حال، آن چه را که دشمنان اهل بیت علیهم السلام در این باره گفته اند به صورت کامل مطرح کرده و با ادله و شواهد محکم پاسخ خواهیم گفت تا (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ).^{۱۳۸}

شبهه ابن تیمیه

شاید سرسخت ترین مخالف در این مقام ابن تیمیه است و بیشترین اشکالات از ناحیه وی متوجه استدلال شیعه شده است، از این رو ابتدا به بررسی مناقشات او می پردازیم. وی در *منهاج السنّه* می نویسد:

وكذلك قوله في إيجاب المودة لهم غلط، فقد ثبت في الصحيح عن سعيد بن جبیر: أن ابن عباس رضی الله عنهما سئل عن قوله تعالى (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). قال: فقلت: إلا أن تودوا ذوی قریبی محمد صلی الله علیه وآله وسلم. فقال ابن عباس: عجلت! إنه لم يكن بطن من قريش إلا لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منهم قرابة، فقال: قل لا أسألكم عليه أجرا إلا أن تودوني في القرابة التي بيني وبينكم. فابن عباس كان من كبار أهل البيت وأعلمهم بتفسير القرآن، وهذا تفسيره الثابت عنه. ويدل على ذلك أنه لم يقل إلا المودة لذوی القریبی، ولكن قال إلا المودة في القریبی. ألا ترى أنه لما أراد ذوی قرابه، قال: (وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ حُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى); ولا يقال: المودة في ذوی القریبی وإنما يقال: المودة لذوی القریبی فكيف، وقد قال: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟ ويبين ذلك: أن الرسول صلی الله علیه وآله وسلم لا يسأل أجراً

۱۳۸. سوره انفال: آیه ۴۲.

أصلاً، إنما أجره على الله وعلى المسلمين موالاة أهل البيت، لكن بأدلة أخرى غير هذه الآية، وليست موالاة لأهل البيت من أجر النبي صلى الله عليه وآله وسلم في شيء. وأيضاً فإن هذه الآية مكّية ولم يكن على بعد قد تزوج بفاطمة، ولا ولد له أولاد؛^{١٣٩}

كلام او [علامه حلی] در وجوب مودت اهل بیت غلط است؛ پس به تحقیق در روایت صحیحی از سعید بن جبیر ثابت شده است که از ابن عباس درباره آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) سؤال شد. سعید گوید: منظور آیه این نیست مگر این که خویشاوندان محمد صلی الله علیه وآله را دوست بدارید. پس ابن عباس گفت: عجله کردی! همانا در میان قریش تیره ای نیست جز آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با ایشان خویشی دارد و گفت: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). پس ابن عباس از بزرگان اهل بیت و داناترین آنان به تفسیر قرآن بوده است و این تفسیر به یقین از اوست. [هم چنین دلیل دیگری که بر بطلان کلام علامه حلی دلالت دارد آن است که خداوند نفرمود: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛ بلکه فرمود: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). آیا نمی بینی آن جا که خداوند خویشاوندان پیامبر را اراده کرده می فرماید: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى) و گفته نمی شود: «المودة فی ذوی القربی»، بلکه گفته می شود: «المودة لذوی القربی»، پس چطور این گونه نباشد، در حالی که خداوند می فرماید: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) و این نشان می دهد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هیچ اجری طلب نمی کند و تنها اجر او بر عهده خداوند است. بر مسلمانان موالات اهل بیت لازم است؛ لیکن به دلایل دیگری غیر از این آیه، دوست داشتن اهل بیت از سوی ما پرداخت اجر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به شمار نمی آید. هم چنین این آیه مکّی است و علی علیه السلام در هنگام نزول آیه با فاطمه ازدواج نکرده و اولادی برای او متولد نشده بود.

همو در جای دیگر می نویسد:

وأما قوله: وأنزل الله فيهم (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، فهذا كذب ظاهر، فإن هذه الآية في سورة الشورى، وسورة الشورى مكّية بلا ريب، نزلت قبل أن يتزوج علي بفاطمة وقبل أن يولد له الحسن والحسين... وقد تقدّم الكلام على الآية، وأن المراد بها ما بيّنه ابن عباس... رواه البخاري وغيره.

١٣٩. منهاج السنة: ٤ / ١٢ - ١٣.

وقد ذكر طائفة من المصنّفين من أهل السنّة والجماعة والشيعة، من أصحاب أحمد وغيرهم، حديثاً عن النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ لَمَّا نَزَلَتْ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ، مِنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: «عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَأَبْنَاهُمَا».

وهذا كذب باتّفاق أهل المعرفة بالحديث!^{١٤٠}

أمّا این که می گوید: و خداوند درباره ایشان این آیه را نازل فرمود: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). این سخن دروغی آشکار است، چرا که این آیه در سوره شوری است و سوره شوری بدون تردید مکی است و پیش از ازدواج امیرالمؤمنین با فاطمه علیهما السلام نازل شده است... .

و بحث این آیه پیشتر گذشت و [گفتیم] مراد از آن، همان است که ابن عباس بیان کرده... و بخاری و غیر او آن را روایت کرده اند.

و گروهی از مصنّفانِ اهل سنت و شیعه، از جمله پیروان احمد و غیر آن ها حدیثی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آورده اند که وقتی این آیه نازل شد به پیامبر گفتند: ای رسول خدا، آنان [که مودتشان بر ما واجب شده] چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی، فاطمه و دو فرزندشان»، در حالی که این حدیث به اتفاق عالمان حدیث کذب است!

این تیمیه در موضع دیگری از منهاج السنه این حدیث را تکذیب می کند. وی سپس تکرار می کند که آیه مودت در سوره شوری است و آن سوره مکی است، در حالی که امیرالمؤمنین در مدینه با فاطمه علیهما السلام ازدواج کرده است.

وی در جایی دیگر، پس از تکرار مطالب پیشین خود، اشکال مکی بودن آیه مودت را این بار چنین مطرح می کند:

أَنَّ الْقُرْبَى مَعْرَفَةٌ بِاللَّامِ، فَلَا بَدَّ أَنْ يَكُونَ مَعْرُوفًا عِنْدَ الْمُخَاطَبِينَ الَّذِينَ أَمَرَ أَنْ يَقُولَ لَهُمْ: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا، وَقَدْ ذَكَرْنَا: أَنَّهَا لَمَّا نَزَلَتْ لَمْ يَكُنْ قَدْ خَلَقَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، وَلَا تَزَوَّجَ عَلِيٌّ بِفَاطِمَةَ فَالْقُرْبَى الَّتِي كَانَ الْمُخَاطَبُونَ يَعْرِفُونَهَا يَمْتَنِعُ أَنْ تَكُونَ هَذِهِ، بِخِلَافِ الْقُرْبَى الَّتِي بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ. فَإِنَّهَا مَعْرُوفَةٌ عِنْدَهُمْ;^{١٤١}

همانا قریبی، با «لام» معرفه شده است، از این رو ناگزیر باید نزد مخاطبان شناخته شده باشد و ما بیان کردیم که وقتی آیه مودت نازل شد، حسن و حسین خلق نشده بودند و علی با فاطمه ازدواج

١٤٠. منهاج السنه: ٤ / ٣٤٠ - ٣٤١.

١٤١. همان: ٧ / ٧٤.

نکرده بود. پس «قربایی» که مراد آیه است باید مورد شناخت مخاطبین باشند و این مانع می شود که مراد از قریبی کسانی باشند که هنوز متولد نشده اند.

ابن حجر عسقلانی در *الكاف الشاف فی تخریج أحادیث الكشاف*، صرفاً به تعارض احادیث مربوط به شأن نزول آیه پرداخته و هیچ مناقشه دیگری نکرده است.^{۱۴۲} اما در *فتح الباری* علاوه بر تعارض روایات، مکی بودن سوره شوری را نیز مطرح کرده است.^{۱۴۳}

ابن کثیر نیز پس از تضعیف روایت مربوط به نزول آیه در شأن اهل بیت علیهم السلام می نویسد:

ذکر نزول الآية فی المدينة بعید، فإنها مکیة، ولم یکن إذ ذاک لفاطمة رضی الله عنها أولاد بالکلیة، فإنها لم تتزوج بعلی رضی الله عنه إلا بعد بدر من السنة الثانية من الهجرة، والحق تفسیر هذه الآية بما فسرها به حبر الأمة وترجمان القرآن عبدالله بن عباس رضی الله عنهما، كما رواه عنه البخاری؛^{۱۴۴}

بعید است آیه در مدینه نازل شده باشد، از این رو آیه مکی است و در آن هنگام فاطمه سلام الله علیها به طور کلی فرزندی نداشته و اساساً با علی علیه السلام ازدواج نکرده است، مگر در سال دوم هجرت و پس بعد از جنگ بدر. نظر حق آن است که آیه را براساس تفسیر حبر الأمة و ترجمان القرآن؛ یعنی عبدالله بن عباس تفسیر کنیم، چنان که بخاری نیز از او این گونه روایت کرده است.

قسطلانی نیز همین اشکال را تکرار می کند. وی می نویسد:

والآیة مکیة، ولم یکن إذ ذاک لفاطمة أولاد بالکلیة، فإنها لم تتزوج بعلی إلا بعد بدر من السنة الثانية من الهجرة، وتفسیر الآية بما فسرها به حبر الأمة وترجمان القرآن ابن عباس أحق وأولی؛^{۱۴۵}

آیه مکی است و در آن زمان فاطمه سلام الله علیها به کل فرزندی نداشته است و اساساً ایشان با علی علیه السلام ازدواج نکرده است، مگر در سال دوم هجرت پس از جنگ بدر و تفسیر آیه به آن چه حبر الأمة و ترجمان القرآن ابن عباس تفسیر کرده شایسته تر و سزاوارتر است.

شوکانی نیز به بیان وجود تعارض در بین احادیث مربوط به شأن نزول آیه موذت بسنده کرده و حدیث طاووس از ابن عباس را بر سایر احادیث ترجیح داده است.^{۱۴۶}

۱۴۲. *الكاف الشاف فی تخریج أحادیث الكشاف*: ۴ / ۲۲۰.

۱۴۳. *فتح الباری فی شرح صحیح البخاری*: ۸ / ۴۳۳ - ۴۳۴.

۱۴۴. *تفسیر ابن کثیر*: ۴ / ۱۲۲. هم چنین ر.ک: *تخریج الأحادیث والآثار*: ۳ / ۳۳۵ ش ۱۱۴۳.

۱۴۵. *إرشاد الساری شرح صحیح البخاری*: ۷ / ۳۳۱ ش ۴۸۱۸. هم چنین ر.ک: *تحفه الأحوذی*: ۹ / ۹۱.

۱۴۶. ر.ک: *فتح القدیر*: ۴ / ۵۳۶ - ۵۳۷.

ابن روزبهان، درباره تفسیر آیه مودت می نویسد:

ظاهر الآیه علی هذا المعنی شامل لجميع قرابات النبی صلی الله علیه وآله وسلّم؛^{۱۴۷}

از ظاهر آیه استفاده می شود که این معنا شامل تمامی خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلّم می شود.

وی پیرامون این آیه بیش از این سخن دیگری ارائه نکرده است.

عبدالعزیز دهلوی نیز در تحفه اثنا عشریه می نویسد:

ومنها قوله تعالى (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) فَإِنَّهَا لَمَّا نَزَلَتْ، قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ: مَنْ قَرَابَتِكَ الَّذِينَ وَجِبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتِهِمْ؟ قَالَ: (عَلَى وَفَاطِمَةَ وَابْنَاهُمَا)... گویند که اهل بیت واجب المحبت اند و هر که واجب المحبت است، علی واجب الإطاعت است و هو معنی الإمام و غیر علی واجب المحبت نیست، پس واجب الإطاعت هم نباشد. جواب از این استدلال: آن که مفسرین را در مراد از این آیت اختلاف فاحش است. طبرانی و امام احمد از ابن عباس همین قسم روایت کرده اند، لیکن جمهور محدثین این روایت را تضعیف نموده اند، زیرا که این سوره یعنی سوره شوری بتمامها مکی است و در آن جا امام حسن و امام حسین نبودند و نه حضرت فاطمه را علاقه زوجیت با حضرت علی بهم رسیده بود. و در سلسله این روایت بعضی شیعه غالی واقع اند و کسی از محدثین آن شیعه غالی را وصف به صدق نموده بنابر ظاهر حال او نموده و از عقیده باطل او خبر نداشته و ظن غالب آنست که آن شیعی هم دروغ نگفته، بلکه روایت بالمعنی نموده، لفظ حدیث «اهل بیته» خواهد بود. آن شیعی اهل بیت را در همین چهار کس حصر نمود، چنان که بخاری از ابن عباس این روایت را «من» و «عن» آورده و در آن این لفظ واقع است که القربى من بینه

و بین النبی صلی الله علیه وآله وسلّم قرابته... و قتاده و سدی کبیر و سعید بن جبیر جزم کرده اند؛ با آن که معنی آیت اینست که سؤال نمی کنیم از شما بر دعوت و تبلیغ هیچ اجری را لیکن سؤال می کنم از شما دوستی را با خود به جهت قرابتی که با شما دارم. از ابن عباس نیز این روایت در بخاری موجود است و بتفصیل مذکور است که هیچ بطنی از بطون قریش نبود الا آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلّم را با ایشان قرابتی بود. آن قرابت را یاد دهانیدند و ادای حقوق آن قرابت لااقل ترک ایذا که ادنی مراتب صله رحم است از ایشان درخواستند. پس استثنا منقطع است و امام فخر رازی و جمیع مفسرین متاخرین همین معنی را پسندیده اند، زیرا که معنی اول مناسب شأن نبوت نیست شمسبه طالبان دنیا است که کاری کنند و ثمره آن کار برای اولاد و اقارب خود خواهند و اگر انبیا نیز این قسم اغراض را مد نظر داشته باشند در میان ایشان و در میان دنیا داران فرقی

۱۴۷. دلائل الصدق: ۴ / ۳۸۲؛ شرح احقاق الحق: ۳ / ۲۰.

نماند و موجب تهمت و التباس در اقوال و افعال ایشان گردد و نقض غرض بعثت لازم آید. و نیز معنی اول منافی آیات کثیره است قوله تعالی (...مَا سَأَلْتُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ)^{۱۴۸}. وقوله (أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ)^{۱۴۹-۱۵۰}.

بررسی اشکال ها

۱ - مکی بودن سوره شوری

مهم ترین شبهه در دلالت آیه مبارک مودت، مکی بودن سوره شوری است. سننایی که از روی تعصب در دلالت آیه مودت بر وجوب مودت و اطاعت امیرالمؤمنینعلیه السلام مناقشه کرده اند، می گویند این آیه در سوره شوری است و سوره شوری در مکه نازل شده است و در آن زمان، حضرت امیرالمؤمنینعلیه السلام هنوز با حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها ازدواج نکرده و حسنین علیهما السلام متولد نشده بودند؛ از این رو نمی توان گفت مراد از «قربی» در آیه، این چهار نفر هستند!

ما در دو مقام به این شبهه پاسخ خواهیم داد. نخست با تکیه بر روایات وارد شده در این زمینه، و دوم با صرف نظر از روایات.

۱-۱- پاسخ به شبهه مکی بودن سوره شوری براساس روایات اهل سنت

پیش از طرح روایات مربوط به زمان نزول آیات سوره شوری، توجه به چند مقدمه ضروری است:

مقدمه یکم: قرآن موجود در زمان حیات شریف حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم جمع آوری نشده است، بلکه جمع قرآن یک بار در عصر حکومت ابوبکر و بار دیگر در زمان حاکمیت عثمان صورت گرفته و در تاریخ مسلم است که قرآن موجود همان است که به دستور عثمان جمع شد.

مقدمه دوم: روشن است که در جمع آوری قرآن موجود، به ترتیب نزول آیات توجه نشده است.

مقدمه سوم: هم چنین مسلم است که با توجه به عدم ترتیب آیات قرآن موجود براساس ترتیب نزول آیات، برخی آیات مدنی در سوره های مکی گنجانده شده و برخی آیات کلی در آیات مدنی.

با توجه به این سه مقدمه می گوئیم: براساس ادله و شواهد محکم موجود در منابع سنن، آیه مودت در مدینه نازل شده است و جماعتی از عالمان سنی به این حقیقت معترفند، از جمله این عالمان می توان به قرطبی اشاره نمود. وی در این باره می نویسد:

۱۴۸. سوره سبأ: آیه ۴۷.

۱۴۹. تحفه اثنا عشریه: ۲۰۴ - ۲۰۵.

۱۵۰. سوره طور: آیه ۴۰؛ سوره قلم: آیه ۴۶.

سورة الشورى مكیة فی قول الحسن وعكرمة وعطاء وجابر، وقال ابن عباس وقتادة: إلا أربع آيات منها أنزلت بالمدينة: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (الشورى: ۲۳) إلى آخرها؛^{۱۵۱}

سوره شوری بنابر قول حسن، عكرمه، عطا و جابر مکی است. ابن عباس و قتاده گفته اند: مگر چهار آیه از آن که در مدینه نازل شده است؛ یعنی آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) تا آخر آن.

در تفسیر بحر/المحیط نیز آمده است:

هذه السورة مكیة فی قول الحسن وعطاء وعكرمة وجابر، وقال ابن عباس: مكیة إلا أربع آيات من قوله: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) إلى آخر الأربع آيات، فإنها نزلت بالمدينة؛^{۱۵۲}

این سوره بنابر قول حسن، عطاء، عكرمه و جابر مکی است. ابن عباس نیز گوید: مکی است جز چهار آیه [یعنی] از آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» تا آخر که این چهار آیه در مدینه نازل شده است.

شوکانی نیز در فتح/القدیر می نویسد:

أخرج ابن مردويه عن ابن عباس قال: نزلت «حم عسق» بمكة. وأخرج ابن مردويه عن ابن الزبير مثله، وكذا قال الحسن، وعكرمة، وعطاء، وجابر. وروى عن ابن عباس وقتادة أنها مكیة إلا أربع آيات منها أنزلت بالمدينة: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) إلى آخرها؛^{۱۵۳}

ابن مردويه از ابن عباس نقل می کند که گفت: سوره «حم عسق» در مکه نازل شده است. ابن مردويه از ابن زبیر نیز مثل همین روایت را نقل کرده است و همین طور حسن، عكرمه، عطا و جابر این نظر را دارند. از ابن عباس و قتاده نیز روایت شده است که آن سوره مکی است مگر چهار آیه آن که در مدینه نازل شده است. از آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) تا آخر.

ألوسی می نویسد:

وفي البحر، هي مكیة إلا أربع آيات: من قوله تعالى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) إلى آخر أربع آيات. وقال مقاتل: فيها مدنی، قوله تعالى (ذَلِكَ

۱۵۱. تفسیر القرطبی: ۱۶ / ۱.

۱۵۲. تفسیر البحر المحيط: ۷ / ۴۸۶.

۱۵۳. فتح/القدیر: ۴ / ۵۲۴. هم چنین ر.ک: زاد المسیر: ۷ / ۷۰.

الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ... واستثنى بعضهم قوله تعالى: (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى...) ...
وجوز أن يكون الإطلاق باعتبار الأغلب؛^{١٥٤}

در کتاب بحر [المحیط] آمده است: سوره شوری مکی است غیر از چهار آیه آن؛ یعنی از آیه شریفه
(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) تا آخر چهار آیه. مقاتل گوید: در سوره
شوری آیات مدنی وجود دارد، مانند آیه (ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ...) و برخی نیز این آیه را
که خدای تعالی می فرماید: (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى...) استثناء کرده اند...
و جایز است که اطلاق به اعتبار اغلب باشد.

بنابراین، از نظر آلوسی مکی شمردن سوره شوری بدان اعتبار است که بیشتر آیات آن مکی است، با
این که آیات مدنی نیز در این سوره وجود دارد. مدنی بودن آیه مودت براساس روایات بسیار روشن است و
همین بداهت، بسیاری از عالمان و مفسران سنی را ناچار ساخته به این حقیقت اعتراف کنند. با این همه
تعصب و حق ستیزی، همواره مانعی برای تسلیم برخی در برابر حق بوده است تا آن جا که امثال ابن تیمیه و
ابن حجر عسقلانی مطلبی به این وضوح را نادیده گرفته و یا انکار می کنند تا در دلالت آیه مودت بر فضیلت
اهل بیت پیامبر علیه و علیهم السلام و اولویت امیرالمؤمنین و اولاد معصومینش علیهم السلام خدشه وارد
سازند.

۱-۲- پاسخ به شبهه مکی بودن سوره شوری با صرف نظر از روایات

باتوجه به روایات مختلفی که درباره آیه مودت وارد شده است، روشن شد که هرچند بیشتر آیات سوره
شوری مکی هستند، اما این آیه مدنی است، و بحث درباره دلالت آیه مودت با صرف نظر از روایات نیز روشن
خواهد ساخت که این آیه در شأن امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شده
است. برای رسیدن به این حقیقت، باید ثابت شود که مراد از «قربی» در آیه، خویشاوندان پیامبر اکرم صلی
الله علیه وآله وسلم هستند و خطاب آیه شریفه به مسلمانان است.

برای اثبات این که منظور از «قربی» فرزندان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم می باشند - چنان که
تعدادی از عالمان سنی و شارحان کتاب بخاری به این نکته اذعان دارند؛ از جمله کرمانی که در کتاب
الکواکب الدراری فی شرح البخاری^{١٥٥} به این حقیقت تصریح کرده است - بهترین دلیل تبادر این معنا در
خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است.

عینی در *عمدة القاری فی شرح البخاری* و در شرح حدیث طاووس می نویسد:

١٥٤. تفسیر آلوسی: ٢٥ / ١٠.

١٥٥. صحیح البخاری بشرح الکرمانی: ١٨ / ٨٠.

حاصل کلام ابن عباس: **إِنَّ جَمِيعَ قَرِيشِ أَقْرَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَليْسَ المراد من الآية بنو هاشم ونحوهم، كما يتبادر الذهن إلى قول سعيد بن جبیر؛**^{۱۵۶}

حاصل کلام ابن عباس آن است که همه قریش، نزدیکان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستند و مراد از [قریبی در] آیه، بنو هاشم و امثال ایشان نیستند، چنان که از گفته سعید بن جبیر چنین مطلبی به ذهن متبادر می شود.

پیشتر روایت طاووس از ابن عباس مطرح شد. در این روایت، سعید بن جبیر آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را مصداق «قریبی» معرفی کرده بود. از نظر شارح صحیح بخاری نیز آن چه سعید بن جبیر گفته همان است که از آیه به ذهن متبادر می کند و همین تبادر بهترین قرینه است برای آن که مراد از «قریبی» در آیه شریفه، خویشاوندان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستند.

هم چنین سیاق آیات بهترین قرینه است برای این که خطاب آیه شریفه به مسلمانان است. خداوند سبحان می فرماید:

(تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ * ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَدَدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأُ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ * وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنْ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ * وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ)^{۱۵۷}

ستمکاران را می بینی، در حالی که از آن چه به دست آورده اند بیمناکند، و حال آن که (عذاب) بر آنان واقع می شود؛ و کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام داده اند، در بوستان های بهشت اند و تنها برای آنان آن چه را که بخواهند نزد پروردگارشان آماده است و فقط این فضیلت بزرگ است. این همان چیزی است که خدا بندگان مؤمن و نیک کردارش را بدان مژده می دهد.

بگو «از شما هیچ پاداشی بر این رسالت نمی طلبیم، جز دوستی در مورد نزدیکان» و هر کس نیکی را به دست آورد، برای او در نیکی می افزاییم. به راستی که خدا بسیار آمرزنده و بسی سپاسگزار است. بلکه می گویند: «بر خدا دروغ بسته است؟!» و اگر خدا بخواهد بر دل تو مهر می نهد. خدا

۱۵۶. عمدة القاری شرح صحیح البخاری: ۱۹ / ۱۵۷.

۱۵۷. سوره شوری: آیه ۲۲ - ۲۶.

باطل را نابود می کند و حق را با کلماتش تثبیت می کند، چرا که او به اسرار درون سینه ها داناست. و او کسی است که توبه را از بندگانش می پذیرد و از بدی ها درمی گذرد و آن چه را انجام می دهد می داند و دعای مؤمنان نیک کردار را می پذیرد و از فضل خود بر آنان افزوده و بر کافران عذابی شدید است.

بنابراین از سیاق آیات روشن می شود که خطاب خداوند در آیه مودت به مسلمانان است؛ زیرا خداوند خطاب خویش را با بشارت و مژده به مؤمنان آغاز می کند و پیش از سخن گفتن درباره مودت قربی می فرماید: «این همان چیزی است که خداوند بندگان مؤمن و نیک کردارش را بدان مژده می دهد».

ممکن است گفته شود خداوند در آیه بعدی از کسانی سخن می گوید که بر خدا دروغ بسته اند و مراد از کسانی که به خدا دروغ می بندند مشرکان هستند؛ پس مخاطب آیات نیز مشرکان خواهند بود. اما باید دانست که منظور از افترا زندگان به خدا، مسلمانان ظاهری یعنی منافقان هستند نه مشرکان، چرا که خداوند در آیه پس از آن، با یادآوری آگاهی خویش از اسرار نهان، از پذیرش توبه بندگان خطاکارش سخن می گوید و می فرماید: «و او کسی است که توبه را از بندگانش می پذیرد و از بدی ها درمی گذرد و آن چه را انجام می دهد می داند». روشن است که توبه در قرآن کریم تنها درباره گنه کاران و خطاکاران از مسلمان به کار می رود و به تصریح خداوند توبه مشرکان پذیرفته نیست.

اشکال دیگری که ممکن است بر این قول وارد سازند آن است که بگویند در مکه منافقی در میان مسلمانان نبوده است. پس مخاطب خداوند در این آیات مسلمانان نخواهند بود.

در پاسخ این اشکال نیز می گوییم وجود و حضور منافقان در مکه امری مسلم و انکارناپذیر است و برای روشن شدن مطلب کافی است که به آراء مفسران در ذیل آیات سوره های «منافقون» و «مدثر» مراجعه شود. سوره مدثر به اتفاق همه اهل فن مکی است و در آن مطالب بسیاری درباره منافقان آمده است. به همین روی مفسران اهل سنت برای فرار از تعیین مصداق منافق در مکه، دست به تأویل آیات برده و در این راه دچار اضطراب فراوانی شده اند که در این جا مجال پرداختن به این موضوع نیست.

در نتیجه مراد از «قربی» - به قرینه تبادر - خویشاوندان پیامبرند و خطاب آیه - به قرینه سیاق - مسلمانان هستند. براین اساس، مودت خویشاوندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بر همه مسلمانان واجب است. اما خداوند مسلمانان را به مودت کدامیک از خویشاوندان پیامبر امر کرده است؟ آیا مسلمانان به مودت عموها و عموزادگان پیامبر امر شده اند؟!

مسئلاً پاسخ این سؤال منفی است؛ زیرا مودت برخی از عموهای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم که مشرک بودند بی معنا و امر به مودت آنان محال است و اگر گفته شود عموها و عموزادگان مؤمن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مورد نظرند، باید دانست که به هنگام نزول این آیه و پس از آن، هیچ یک از ایشان در مکه جایگاه قابل توجهی نداشته اند. پس مراد از «قربی» در آیه مسلماً حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

است؛ چرا که مشرکان از او خشمگین و با او دشمن بودند و منافقان نسبت به او حسادت و با او دشمنی می کردند و تنها مؤمنان بودند که امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست داشته و به ایشان مودت می کردند. دو واژه «مودت» و «یقترف» از این حقیقت حکایت دارند، یعنی خداوند به مؤمنان نیک کردار بشارت می دهد، همانانی که مودت امیرالمؤمنین علیه السلام را داشته و بدین وسیله نیکی را به دست آورده اند.

پس حتی اگر بپذیریم که آیه مودت در مکه نازل شده است، باز هم مصداق قربی کسی نخواهد بود جز امیرالمؤمنین علیه السلام. و اگر «قربی» در مکه تنها یک مصداق داشته است، پس از ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام با حضرت فاطمه سلام الله علیها و تولد حسنین علیهما السلام، این بزرگواران نیز از مصداق قربی شده اند، چنان که وقتی در مدینه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم درباره مراد از «قربی» در آیه سؤال کردند، حضرتش در پاسخ فرمودند: «**علی و فاطمه و الحسن والحسین** علیهم السلام». پس از آن نیز فرزندان معصوم حضرت امام حسین علیه السلام قطعاً مصداق واقعی نزدیکان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و مراد خداوند از «قربی» در آیه شریفه هستند.

۲- عدم درخواست پاداش رسالت از مردم

دومین اشکال سنپیان بر محتوا و دلالت آیه مودت آن است که رسالت منصبی الهی است و جزا و پاداش آن بر عهده خداوند سبحان است. بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگز پاداش تبلیغ رسالتش را از مردم درخواست نمی کند، چنان چه پیامبران پیشین نیز در برابر تبلیغ اوامر خدا اجری نطلبیده اند. حضرت نوح خطاب به قومش می فرماید:

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أُجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ^{۱۵۸}

همانا فرستاده امانت داری برای شما هستم؛ پس از خدا پروا کنید و از من فرمان برید. من از شما هیچ پاداشی بر این رسالت نمی طلبم. پاداش من برعهده کسی نیست مگر پروردگار عالمیان.

حضرت هود نیز می فرماید:

يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أُجِرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ^{۱۵۹}

ای قوم، از شما هیچ پاداشی بر این رسالت نمی طلبم. پاداش من نیست جز بر عهده کسی که مرا آفریده است. آیا خردورزی نمی کنید؟

حضرت صالح نیز سخنی مشابه سخن حضرت نوح دارد. در قرآن کریم از زبان حضرت صالح آمده است که به قوم خود گفت:

۱۵۸. سوره شعراء: آیات ۱۰۷ - ۱۰۹.

۱۵۹. سوره هود: آیه ۵۱.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ^{١٦٠};

همانا من فرستاده امانت داری برای شما هستم؛ پس از خدا پروا کنید و از من فرمان برید. من از شما هیچ پاداشی بر این رسالت نمی طلبم. پاداش من برعهده کسی نیست مگر پروردگار عالمیان. اما آیاتی که درباره اجر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آمده است چهار دسته اند. در آیه ای طلب اجر به طور کلی نفی شده است. خدای تعالی خطاب به رسول خود می فرماید:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ^{١٦١};

بگو از شما هیچ پاداشی بر این رسالت نمی طلبم، و این جز یادآوری برای جهانیان نیست. در آیه ای دیگر برای رسالت، پاداش خواسته شده، اما آن پاداش به سود خود مؤمنان دانسته شده است. خدای تعالی می فرماید:

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ^{١٦٢};

بگو هر پاداشی که از شما خواسته ام برای خود شماست؛ پاداش من جز بر عهده خدا نیست و او بر هر چیزی گواه است.

در آیه ای دیگر خداوند طلب اجر را متوجه کسانی می داند که می خواهند راهی به سوی پروردگارش برگزینند. در این آیه می خوانیم:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رَبَّهُ سَبِيلًا^{١٦٣};

بگو از شما هیچ پاداشی بر این رسالت نمی طلبم، مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند.

و بالاخره آیه مودت که خداوند خطاب به پیامبرش می فرماید:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. در این آیه، مودت خویشاوندان و نزدیکان پیامبر

اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به عنوان اجر رسالت ایشان معرفی شده است.

حاصل آن که آیات مربوط به اجر رسالت چهار گونه اند:

۱. آیه ای که بیان گر عدم درخواست اجر و پاداش برای رسالت است؛
۲. آیه ای که ضمن درخواست اجر رسالت، آن را برای خود مؤمنان می داند؛

۱۶۰. سوره شعراء: آیات ۱۴۳ - ۱۴۵.

۱۶۱. سوره انعام: آیه ۹۰.

۱۶۲. سوره سبأ: آیه ۴۷.

۱۶۳. سوره فرقان: آیه ۵۷.

۳. آیه ای که بیان گر عدم درخواست اجر است، مگر از کسانی که می خواهند راهی به سوی پروردگار خویش بگیرند؛

۴. آیه ای که اجر رسالت را «مودة فی القربی» معرفی می کند.

باتوجه به تفاوت ظاهری محتوای آیات، برخی گمان کرده اند که میان این چهار آیه تعارض وجود دارد. آنان آیاتی را حاکم می دانند که متضمن عدم درخواست پاداش برای رسالتند، از این رو معتقدند که آیه مودت باید تأویل شود و مراد آیه، طلب اجر رسالت نیست؛ زیرا خداوند در آیات دیگری درخواست پاداش از مردم را برای رسالت نفی کرده است.

برخی مفسران شیعه و سنی به وجوه مختلفی پاسخ این شبهه را داده اند. اما با دقت نظر در این آیات، روشن می شود که میان هیچ یک از آیات چهارگانه یاد شده تنافی و تعارضی وجود ندارد. براساس این آیات، مردم هرگز نمی توانند پاداش رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را بدهند؛ از این رو آن حضرت نیز پاداشی از مردم نمی خواهد، بلکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به عنوان رحمت واسعه الهی از مردم می خواهد که راهی به سوی پروردگارش اتخاذ کنند و هر که چنین کند، به یقین خود او منتفع و بهره مند خواهد شد و اتخاذ سبیل به سوی خداوند سبحان نیز جز با مودت اهل بیت علیهم السلام امکان پذیر نیست؛ چرا که آنان شاه راه به سوی خداوند هستند، همان طور که فرموده اند: «نحن السبیل».^{۱۶۴} به راستی که آن ها تنها طریق به سوی خداوند هستند به ویژه هنگامی که:

صارت الدنيا هرجاً ومرجاً، وتظاهرت الفتن وتقطعت السبیل؛^{۱۶۵}

دنیا رو به هرج و مرج رود و فتنه ها آشکار شوند و راه ها قطع گردند.

آری، اجری که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به دستور خدا برای رسالتش می طلبد، اجری نیست که برای شخص ایشان نفع داشته باشد؛ بلکه آن چه خداوند آن را اجر رسالت پیامبرش دانسته چیزی است که به نفع بندگان او است و بندگان خدا را در مسیر هدایت او قرار می دهد و راهی به سوی پروردگارش باز می کنند که این راه همان مودت نزدیکان پیامبر است.

۳- استثناء در آیه منقطع است نه متصل

اشکال دیگری که در این جا مطرح شده آن است که استثناء در آیه، استثناء منقطع است؛ از این رو «مودت فی القربی» اجر رسالت نیست و از این آیه لزوم و وجوب مودت قربی استفاده نمی شود.

۱۶۴. فرائد السمطين: ۲ / ۲۵۳ / ش ۵۲۴؛ ینابيع المودة: ۱ / ۳۳۲.

۱۶۵. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۵؛ المعجم الأوسط: ۶ / ۳۲۸؛ المعجم الكبير: ۳ / ۵۸؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۱۳۰.

جواب این اشکال بسیار روشن است که چه استثناء متصل باشد و چه منقطع، چه مودت اهل بیت را اجر رسالت بدانیم و چه دستور و توصیه پیامبر، در هر صورت آیه بر لزوم و وجوب مودت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد.

چنان که در آیه شریفه مودت ظاهر است، طلب هرگونه اجری برای رسالت به استثنای مودت درباره «قربی» نفی شده است، اما در این که استثنا در آیه استثنای متصل است و یا استثنای منقطع، در میان عالمان و قرآن پژوهان اختلاف وجود دارد. برخی بر متصل بودن استثناء تأکید و اصرار دارند و برخی دیگر استثنا را در این آیه منقطع می دانند؛ اما در هر دو صورت در دلالت آیه بر لزوم مودت اهل بیت علیهم السلام تردیدی نیست.

مرحوم شیخ مفید با این نگاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم برای تبلیغ رسالتش اجری نمی طلبد مگر مودت به اهل بیت، استثناء در آیه را استثنای منقطع می شمارد و می نویسد:

لا يصحّ القول بأنّ الله تعالى جعل أجر نبيه مودّة أهل بيته عليهم السلام. ولا أنّه جعل ذلك من أجره عليه السلام، لأنّ أجر النبي في التقرب إلى الله تعالى هو الثواب الدائم، وهو مستحقّ على الله تعالى في عدله و جوده و كرمه، وليس المستحقّ على الأعمال يتعلّق بالعباد، لأنّ العمل يجب أن يكون لله تعالى خالصاً، وما كان لله فالأجر فيه على الله تعالى دون غيره.

هذا، مع أنّ الله تعالى يقول: (وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالاً إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ) وفي موضع آخر: (يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي). فلو كان الأجر على ما ظنه أبو جعفر في معنى الآية لتناقض القرآن، وذلك أنّه كان تقدير الآية: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً)، بل أسألكم عليه أجراً، ويكون أيضاً: إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ، بل أجرى على الله وعلى غيره. وهذا محال لا يصح حمل القرآن عليه.

فإن قال قائل: فما معنى قوله: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟ أو ليس هذا يفيد أنّه قد سألكم مودّة القربى لأجره على الأداء؟

قيل له: ليس الأمر على ما ظننت لما قدّمناه من حجّة العقل والقرآن، والإستثناء في هذا المكان ليس هو من الجملة، لكنّه استثناء منقطع. ومعناه: قل لا أسألكم عليه أجراً لكن ألتزمكم المودّة في القربى وأسألكموها، فيكون قوله: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً) كلاماً تاماً قد استوفى معناه، ويكون قوله: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) كلاماً مبتدأ.

فأدته: لكن المودّة في القربى سألتكموها، وهذا كقوله: (فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ) والمعنى فيه: لكن إبليس، وليس باستثناء من جمله. وكقوله: (فَأَنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ) معناه: لكن رب العالمين ليس بعدو لي. قال الشاعر:

وبلده ليس بها أنيسُ *** إلا اليعافيرُ وإلا العيسُ^{١٦٦}

قاتل شدن به این سخن که خدای تعالی اجر پیامبرش را مودت اهل بیتش علیهم السلام قرار داده است، صحیح نیست. هم چنین صحیح نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آن را اجر خویش قرار دهد، چرا که اجر پیامبر در تقرب به خدای تعالی ثواب دائم است و اجر او برعهده خدایی است که از عدل و جود و کرمش [عطا می کند] نه بر عهده بندگان خدا. زیرا واجب است که عمل به طور خالص برای خدای تعالی باشد و آن چه برای خدا باشد، اجر آن نیز بر خدای تعالی خواهد بود، نه دیگران.

افزون بر آن که خدای تعالی می فرماید: (يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ) و در جایی دیگر می فرماید: (يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي).

پس اگر بنا باشد که اجر به معنایی که ابوجعفر (شیخ صدوق) گمان کرده است باشد، تناقض در قرآن پیش می آید، چرا که معنای آیه ذوالقربی می شود: من از شما اجر می خواهم، در حالی که آیات دیگر می گوید: اجری برای من نیست مگر بر عهده خدا؛ از این رو اجر من هم بر عهده خدا است هم بر عهده مردم و این محال است و صحیح نیست که قرآن بر این معنا حمل شود.

اگر کسی بگوید پس معنای آیه شریفه چیست که خدا می فرماید: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟ آیا از این [آیه] استفاده نمی شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مودت اهل بیت علیهم السلام را به صورت واجب و در ازای اجر رسالتش از آنان طلبیده است؟

[در پاسخ] به او گفته می شود: مطلب آن گونه که تو گمان می کنی نیست! چرا که براساس براهین عقلی و قرآنی که پیشتر بیان کردیم، استثناء در این جا متصل نیست، بلکه استثناء منقطع است و معنایش این گونه است که: بگو از شما برای آن اجری نمی خواهم، لیکن شما را ملزم می کنم به مودت در قربی و آن را از شما می خواهم. پس عبارت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) عبارت تامّ و کامل بوده و معنای آن مستوفی است و عبارت (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)

١٦٦. تصحیح الاعتقاد: ١٤٠ - ١٤٢.

کلامی ابتدائی و مستقل است و مفید این معناست که: مودت در قربی را از شما می خواهیم، که این برداشت نظیر سخن خدای تعالی است [که می فرماید]: (فَسَجِدَ الْمَلَائِكَةَ كُلَّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ)؛ پس همه ملائکه سجده کردند مگر ابلیس. معنای [الا ابلیس] در این آیه «لکن ابلیس» است و استثناء از جمله نیست و یا مانند این سخن خدا: (فَأَنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ)؛ ایشان دشمن من هستند مگر پروردگار عالمیان که معنایش این است که لیکن پروردگار عالمیان دشمن من نیست. شاعر می گوید: و سرزمینی که در آن همدمی نیست مگر گوساله وحشی و شتران سفید مایل به سرخ.

چنان که پیشتر گذشت، براساس آیات مربوط به اجر رسالت و نیز به حکم روشن عقل، مردم هرگز نمی توانند پاداش و اجر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را بدهند و اجری که در آیه مودت خواسته شده است، چیزی نیست که نفعی برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم داشته باشد؛ بلکه آن حضرت که رحمت واسعه الهی است، اجر رسالتش را اتخاذ راهی به سوی پروردگار قرار داده است که این مهم جز با مودت اهل بیت علیهم السلام صورت نمی پذیرد. پس آن چه که خداوند به عنوان اجر رسالت پیامبر از مردم می خواهد، در حقیقت چیزی است که بندگان را در مسیر هدایت های او قرار می دهد و راهی به سوی پروردگارشان باز می کند و این طلب اجر نیز در حقیقت رحمتی بر بندگان است. مسلماً چنین اجری می تواند ما به ازاء رسالت باشد. آری، اگر مال یا ما به ازاء دیگری از مردم درخواست می شد، هرگز صحیح نبود که آن را اجر رسالت بدانیم؛ اما چون رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم خواندن مردم به سوی خداست، می توان در پیش گرفتن راهی به سوی خدا را ما به ازاء و اجر آن دانست.

خدای تعالی در آیه شریفه مودت خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ). از واژه «قُلْ» استفاده می شود که این آیه در پاسخ عده ای است که قصد داشته اند در ازای تلاش های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم برای هدایت آن ها، از آن حضرت تقدیر کنند. در برخی از روایات ذیل آیه نیز به همین موضوع اشاره شده است. در ضمن بررسی نصوص احادیث مربوط به نزول آیه مودت نیز حدیثی نقل شد که بیان گر شأن نزول آیه بود. در این حدیث آمده است:

قالت الأنصار فيما بينهم: لو جمعنا لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مالا، فبسط يده لا يحول بينه وبينه أحد، فأتوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقالوا: يا رسول الله، إنا أردنا أن نجمع لك من أموالنا. فأنزل الله عز وجل: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛^{۱۶۷}

۱۶۷. المعجم الأوسط: ۶ / ۴۹؛ المعجم الكبير: ۱۲ / ۲۶؛ مجمع الزوائد: ۷ / ۱۰۳؛ تخریج الأحادیث والآثار: ۳ / ۲۳۹؛ شواهد التنزیل: ۲ / ۱۹۷ / ح ۸۲۹.

انصار در بین خود گفتند: اگر برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مالی جمع کنیم و دست ایشان را از جهت مالی باز کنیم، میان او و کسی جدایی نمی افتد. پس به خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتند و عرض کردند: ای رسول خدا، ما قصد کرده ایم که از اموال خویش مقداری برای شما جمع کنیم. پس خدای عزوجل این آیه را نازل کرد: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...).

از این حدیث استفاده می شود که آیه در پاسخ کسانی نازل شده است که در صدد جبران زحمات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بودند تا در ازای تلاش های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مالی به ایشان هدیه کنند؛ اما خداوند در این آیه تذکر می دهد که بایستی میان عمل، ما به ازاء و اجر آن تناسب باشد.

روشن است که مال دنیا هرگز نمی تواند مابه ازاء و اجر رسالت تلقی شود؛ از همین رو خداوند تنها مودت اهل بیت علیهم السلام را اجر رسالت می داند، چرا که تنها راه هدایت یافتن و قرار گرفتن در مسیر خداوند، مودت ایشان است.

بنابراین هیچ اشکالی ندارد که مودت اهل بیت علیهم السلام را اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بدانیم و استثناء در آیه، استثناء متصل باشد، چنان که برخی عالمان بزرگ شیعه به آن قائلند.^{۱۶۸}
مرحوم شیخ طوسی می فرماید:

وقیل: فی هذا الإستثناء قولان: أحدهما: إنه استثناء منقطع؛ لأن المودّة فی القربی لیس من الأجر، ویكون التقدير: «لكن أذکرکم المودّة فی قرابتی». الثانی: إنه استثناء حقیقه، ویكون: «أجرى المودّة فی القربی كأنه أجر، وإن لم یکن أجر»؛^{۱۶۹}
درباره این استثناء دو قول وجود دارد، نخست این که استثناء منقطع است؛ زیرا مودت در قربی اجر محسوب نمی شود و به این تقدیر معنا چنین می شود: «لیکن مودت در نزدیکانم را به شما یادآور می شوم». دوم این که استثناء حقیقی است و معنا چنین می شود: «اجر من مودت در قربی است، گویا مودت در قربی اجر است، اگر چه اجر حساب نشود».

مرحوم طبرسی نیز می نویسد:

فقد قیل فی (إِلَّا الْمَوْدَّةَ) قولان، أحدهما: إنه استثناء منقطع؛ لأن هذا مما یجب بالإسلام، فلا یكون أجراً للنبوّة. والآخر: إنه استثناء متصل، والمعنی: لا أسألكم علیه أجراً إلا هذا، فقد رضیت به أجراً، كما أنك تسأل غیرک حاجةً، فیعرض

۱۶۸. چنان که خواهد آمد، برخی از عالمان بزرگ سنی هم چون زمخشری (الكشاف عن حقائق التنزیل: ۴۶۶/۳) و نسفی (تفسیر النسفی: ۴ / ۱۰۱) استثناء را، استثنای متصل نیز دانسته اند.

۱۶۹. التبیان: ۹ / ۱۵۸.

المسؤول عليك برّاً، فتقول له: إجعل برّي قضاء حاجتي. وعلى هذا يجوز أن يكون المعنى: لا أسألكم عليه أجراً إلا هذا، ونفعه أيضاً عائد عليكم، فكأنّي لم أسألكم أجراً، كما مرّ بيانه في قوله: (قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ)؛^{١٧٠}

درباره «الأمودة» دو قول گفته شده است. نخست این که استثناء منقطع است، چرا که مودت به ذوی القربای پیامبر از اموری است که با پذیرش اسلام واجب می شود؛ پس اجری برای نبوت نخواهد بود. دیگر این که آن استثناء متصل است که معنای آیه این گونه می شود که: «برای رسالت اجری از شما نمی خواهم، جز این را [یعنی مودت اهل بیت علیهم السلام را]» و آن را به عنوان اجر پذیرفتم، چنان که تو از دیگری حاجتی می خواهی و آن شخص می خواهد به شما نیکی کند. به او می گوئی: تو اگر می خواهی به من نیکی کنی، نیازم را برطرف کن. بر همین اساس جایز است که معنا چنین باشد: «از شما جز این اجری نمی خواهم و نفع آن نیز به خودتان می رسد»، پس گویا از شما اجری نخواستهم ام، چنان که توضیح آن در ذیل آیه (قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) گذشت.

پس اگر قائل شویم به این که استثناء در آیه استثناء متصل است هیچ اشکالی ندارد، بلکه نظر صحیح همین است، زیرا اصل در الای استثنائیه اتصال است و تا آن جا که امکان دارد همواره بر استثنای متصل حمل می شود، به همین جهت است که برخی از عالمان، استثنای منقطع را مجاز و خلاف اصل شمرده اند. مرحوم قاضی نورالله شوشتری در این باره می فرماید:

تقرّر عند المحققين من أهل العربية والأصول، أنّ الإستثناء المنقطع مجاز، واقع على خلاف الأصل، وأنه لا يحمل على المنقطع إلا لتعذر المتصل، بل ربّما عدلوا عن ظاهر اللفظ الذي هو المتبادر إلى الذهن مخالفاً له، لفرض الحمل على المتصل الذي هو الظاهر من الإستثناء، كما صرح به الشارح العضدي حيث قال: واعلم أنّ الحقّ أنّ المتصل أظهر، فلا يكون مشتركاً ولا للمشترك، بل حقيقة فيه ومجاز في المنقطع، ولذلك لم يحمله علماء الأمصار على المنفصل إلا عند تعذر المتصل، حتّى عدلوا للحمل على المتصل عن الظاهر وخالفوه، ومن ثمّ قالوا في قوله: له عندي مائة درهم إلا ثوباً، وله على إبل إلا شاه، معناه: إلا قيمة ثوب أو قيمة شاه، فيرتكبون الإضمار وهو خلاف الظاهر ليصير متصلاً، ولو كان في المنقطع ظاهراً لم يرتكبوا مخالفة ظاهر حذراً عنه. إنتهى؛^{١٧١}

١٧٠. تفسیر مجمع البیان: ٩ / ٤٩.

١٧١. احقّال الحقّ وازهاق الباطل: ٣ / ٢٦ - ٢٢.

نزد محققان - اعم از عربی دانان و اصولیان - ثابت است که استثناء منقطع مجاز و برخلاف اصل است و استثناء هرگز بر منقطع حمل نمی شود، مگر جایی که استعمال استثناء متصل محال باشد. بلکه گاهی مخالفان ظهور لفظ، گاه در برخی موارد از ظاهر لفظ که متبادر به ذهن است عدول می کنند تا استثناء را به استثنای متصل حمل کنند؛ زیرا استثناء در آن ظهور دارد چنان که شارح عضدی بدان تصریح کرده و می گوید: بدان حق آن است که استثنای متصل ظاهرتر است (از استثنای منقطع)، پس نه استثنا مشترک [میان استثنای متصل و منقطع] است و نه برای اشتراک وضع شده است، بلکه حقیقت در متصل است و مجاز در منقطع و این بدان سبب است که عالمان بزرگ آن را بر استثنای منفصل حمل نمی کنند مگر در جایی که نشود بر استثنای متصل حمل کرد. آنان حتی از ظهور دست برمی دارند و با آن مخالفت می کنند تا بتوانند استثنا را بر متصل حمل کنند و از این جاست که درباره این سخن که: «نزد من برای او صد درهم است مگر پیراهنی، و برای او برعهده من شتری است جز گوسفندی» گفته اند که معنایش چنین است: جز قیمت پیراهن یا قیمت گوسفند. پس آنان لفظی را در تقدیر می گیرند که خلاف ظاهر است، چرا که استثناء را متصل اعلام می کنند و اگر استثناء در منقطع ظهور داشت، برای دوری از آن مرتکب مخالفت با ظاهر نمی شوند.

چرا «المودة فی القربی»؟

چنان که گذشت، ابن تیمیه در ضمن مناقشاتی بر دلالت آیه مودت می گوید:

يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَقُلْ إِلَّا الْمَوَدَّةَ لِدَوَى الْقُرْبَى، وَلَكِنْ قَالَ: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...) وَيَبِينُ ذَلِكَ أَنَّ الرَّسُولَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا يَسْأَلُ أَجْرًا أَصْلًا؛^{۱۷۲}

[دلیل دیگری که بر بطلان ادعای وجوب مودت اهل بیت براساس این آیه دلالت دارد آن است که خداوند نفرمود: «إِلَّا الْمَوَدَّةَ لِدَوَى الْقُرْبَى»، بلکه فرمود: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)... و این نشان می دهد که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اصلاً اجری طلب نمی کند.

طرح چنین اشکالی از سوی ابن تیمیه بسیار عجیب است. کسی که مدعی تسلط بر ادبیات عرب است چطور می تواند چنین اشکالی را مطرح کند؟ این اشکال اگر از ناهمی و ضعف در ادبیات نباشد، به یقین بیان گر تعصب و عناد است. اما اگر ابن تیمیه این قدر در فن بلاغت ضعیف است، ای کاش پیش از طرح اشکال به اهل فن مراجعه می کرد!

۱۷۲. منهاج السنه: ۴ / ۱۲.

در جواب وی باید گفت که اولاً این اشکال به واقع اشکال نیست، بلکه نوعی اعتراض به خداوند است! و در ثانی اسلاف و گذشتگان ابن تیمیه ضمن طرح این اشکال پاسخ آن را داده اند. اگر ابن تیمیه مطلب آنان را ندیده باشد، در این صورت نمی توان او را اهل تحقیق و علم دانست، و اگر نادیده گرفته باشد، در این صورت بر عناد و عصبیت خویش صحه گذارده است. زمخشری - که در کتاب کشف، قرآن را به روش بلاغی تفسیر کرده است - در ذیل آیه مودت می نویسد:

يجوز أن يكون استثناء متصلاً، أي: لا أسألكم أجراً إلا هذا، وهو أن تؤدوا أهل قرابتي، ولم يكن هذا أجراً في الحقيقة، لأن قرابته قرابتهم، فكانت صلتهم لازمة لهم في المروءة.

ويجوز أن يكون منقطعاً، أي: لا أسألكم أجراً قط، ولكنني أسألكم أن تؤدوا قرابتي الذين هم قرابتكم ولا تؤذوهم.

فإن قلت: هلاً قيل: إلا مودة القربى، أو إلا المودة للقربى؟ وما معنى قوله: (إلا المودة في القربى)؟

قلت: جعلوا مكاناً للمودة ومقراً لها، كقولك: لي في آل فلان مودة، و لي فيهم هوى وحب شديد. تريد: أحبهم وهم مكان حبي ومحله، وليست «في» بصلة للمودة كاللأم إذا قلت: إلا المودة للقربى، إنما هي متعلقة بمحذوف، تعلق الظرف به في قولك: المال في الكيس. وتقديره: إلا المودة ثابتة في القربى وتمكنه فيها. والقربى مصدر كالزلفى والبشرى بمعنى قرابة، والمراد: في أهل القربى. وروى أنها لما نزلت قيل: يا رسول الله، من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: على وفاطمة وابناها.

ويدل عليه ما روى عن علي رضي الله عنه: شكوت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حسد الناس لي، فقال: «أما ترضى أن تكون رابع أربعة: أول من يدخل الجنة أنا وأنت والحسن والحسين، وأزواجنا عن إيماننا وشمائلنا، وذريتنا خلف أزواجنا»؛^{۱۷۳}

جایز است که استثناء متصل باشد، [از این رو] معنای آیه این می شود: «از شما اجری نمی خواهم جز این که به خویشان نزدیکم مودت بورزید» و این در حقیقت اجر نیست؛ زیرا نزدیکی به او همان نزدیکی به ذوی القربای ایشان است، پس صله آنان از باب مروّت تمامی مسلمانان لازم است.

۱۷۳. الكشاف عن حقائق التنزيل: ۳ / ۴۶۶ - ۴۶۷.

و نیز جایز است که استثنا منقطع باشد [که در این صورت] معنای آیه این می شود: «به تحقیق از شما اجری نمی خواهم، لیکن از شما درخواست دارم که به نزدیکانم که همان نزدیکان شما هستند مودت بورزید و آنان را اذیت نکنید». پس اگر بگوییم که چرا در آیه گفته نشده است: (إِلَّا مَوَدَّةَ الْقَرِيبِ)؟ و معنای آیه (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟ می گوئیم: خویشاوندان مکان و محل استقرار مودت قرار گرفته اند، مانند آن که می گویی: برای من در آل فلانی مودتی است و برای من در ایشان عشق و محبت شدیدی وجود دارد و این گونه سخن گفتن به معنای آن است که ایشان را دوست دارم و ایشان مکان و محل محبت من هستند. «فی» مانند «لام» متعلق مودت محسوب نمی شود، از این رو فی در اینجا به مانند لام زائده نیست، زمانی که می گویی: «إِلَّا الْمَوَدَّةَ لِلْقَرِيبِ».

همانا «فی» از باب ظرفیت، متعلق به محذوف است، مانند این سخن که می گویی: «المال فی الکفین» یعنی «مال در کیسه است» و با در نظر گرفتن محذوف، معنا در عبارت «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقَرِيبِ» چنین است؛ اجری نمی خواهم جز مودتی که در «قربى» ثابت و در او متمکن است و «قربى» در این مصدر است، همانند «زلفى» و «بشرى» که به معنای نزدیکی است. و مراد از قربى خویش نزدیک است و روایت شده است که وقتی این آیه نازل گشت، گفته شد: ای رسول خدا! نزدیکان تو که مودتشان بر ما واجب شده است چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی، فاطمه و دو فرزندشان».

بر همین حقیقت دلالت دارد آن چه از علی علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: از حسادت مردم نسبت به خودم به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شکایت کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: «آیا راضی نیستی که چهارمین نفر از چهار نفری باشی که نخستین کسانی اند که داخل بهشت می شوند؛ یعنی من، تو، حسن و حسین و همسرانمان که در سمت راست و چپ ما قرار دارند [و وارد بهشت می شوند] و فرزندانمان نیز پشت سر همسرانمان».

فخر رازی نیز همین اشکال و پاسخ زمخشری را به نقل از وی تقریر کرده است. وی در تفسیر خود می نویسد:

أورد صاحب الکشاف علی نفسه سؤالاً، فقال: هَلَّا قِيلَ: إِلَّا مَوَدَّةَ الْقَرِيبِ، أَوْ: إِلَّا مَوَدَّةَ الْقَرِيبِ، وَمَا مَعْنَى قَوْلِهِ: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟ وَأَجَابَ عَنْهُ بِأَنْ قَالَ: جُعِلُوا مَكَاناً لِلْمَوَدَّةِ وَمَقَرّاً لَهَا، كَقَوْلِهِ: لِي فِي آلِ فُلَانٍ مَوَدَّةٌ، وَلِي فِيهِمْ هَوًى وَحُبٌّ شَدِيدٌ. تَرِيدُ أَحْبَبَهُمْ وَهَمَّ مَكَانَ حَبِّى وَمَحَلَّهُ؛^{١٧٤}

١٧٤. تفسیر الرازی: ٢٧ / ١٦٧.

صاحب کشف سؤالی را برای خود مطرح کرده و می گوید: چرا در آیه گفته نشده: «الآ مودة القربی» و یا «الآ المودة للقربی» و معنای آیه (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) چیست؟ زمخشری در جواب پرسش خود چنین پاسخ می دهد: خویشان نزدیک، مکان و محل استقرار مودت قرار داده شده اند، همان طور که می گویی: برای من در آل فلان مودتی است و یا برای من در ایشان عشق و محبت شدیدی وجود دارد، در حالی که مراد تو از این تعبیر آن است که تو حب آنان را اراده می کنی، در حالی که ایشان محل و مکان محبت من هستند. ابوحنبل اندلسی نیز این قول را در تفسیر خویش آورده و آن را نیکو شمرده است.^{۱۷۵} نیشابوری نیز در تفسیر خود - که در حاشیه تفسیر طبری چاپ شده است - می نویسد:

أمر رسوله بأن يقول: (لا أسئلكم عليه) على هذا التبليغ (أجراً إلا المودة) الكائنة (في القربى) جعلوا مكاناً للمودة ومقراً لها، ولهذا لم يقل: مودة القربى، أو المودة للقربى، وهي مصدر بمعنى القرابة، أي: في أهل القربى، وفي حقهم؛^{۱۷۶}

خداوند به رسولش فرمان می دهد که بگوید بر این تبلیغ «اجری جز مودتِ نزدیکان» که ثابت است و مکان و محل استقرار مودت هستند «از شما نمی طلبیم» و بر این اساس امر نفرموده است: «مودة القربى» یا «المودة للقربى». «قربى» مصدر است به معنای «نزدیکی»، یعنی در خویشاوندان نزدیک و در حق ایشان.

ابوالسعود نیز استثناء را متصل دانسته است و در ادامه می نویسد:

وقيل: الإستثناء منقطع والمعنى: لا أسألكم أجراً قطّ ولكن أسألكم المودة. و«في القربى» حال منها، أي: إلا المودة ثابتة في القربى متمكنة في أهلها أو في حقّ القرابة. والقربى مصدر كالزلفى، بمعنى القرابة. روى أنّها لما نزلت قيل يا رسول الله، من قرابتك...؛^{۱۷۷}

گفته شده است که استثناء منقطع است و معنای آن این است که: هیچ اجری از شما نخواسته؛ بلکه از شما مودت می خواهیم. و «فی القربى» بیان حال مودت است، یعنی مودتی که در قربى ثابت و در اهل آن یا در حق نزدیکان وجود دارد. و «قربى» نیز مصدر است به مانند «زلفى» و به معنای نزدیکی است. روایت شده است که هنگام نزول آیه مودت به پیامبر عرضه شد: ای رسول خدا، خویشان نزدیک تو چه کسانی هستند... .

۱۷۵. تفسیر البحر المحیط: ۷ / ۴۹۴.

۱۷۶. تفسیر النیشابوری: ۶ / ۴۶۶.

۱۷۷. تفسیر أبی السعود: ۸ / ۳۰.

بیضاوی،^{۱۷۸} نسفی،^{۱۷۹} شربینی و برخی دیگر از مفسران نیز به این نکته تصریح کرده اند. بنابراین «فی» اساساً برای ظرفیت وضع شده است و آوردن «فی» در آیه به جهت تأکید است، یعنی خداوند تأکید می کند که اساساً اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم محل و ظرف مودتند.

تعارض روایات در ذیل آیه مودت

براساس روایات بسیاری که پیشتر مطرح شد، مراد از «قربی» در آیه شریفه مودت امیرالمؤمنین، فاطمه زهراء، امام حسن و امام حسین علیهم السلام هستند و بر فرض این که ظاهر آیه، حکایت از شمول «قربی» بر همه نزدیکان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم کند، این روایت آن را تخصیص زده و روشن می کند که آیه تنها در شأن اهل بیت پیامبر علیه وعلیهم السلام نازل شده است.

اما در روایت طاووس از ابن عباس نقل شده است که وقتی سعید بن جبیر اهل بیت علیهم السلام را مصداق «قربی» معرفی کرد، ابن عباس گفت: در بیان مراد خداوند عجله کردی، مراد از «قربی» همه قریشند!

برخی با استناد به این حدیث مدعی اند که چون میان احادیث مربوط به شأن نزول آیه تعارض وجود دارد، پس هر دو دسته از احادیث از اعتبار ساقط می شوند. اما باید دانست که بر فرض تعارض، آیا فقط این تعارض میان احادیث نقل شده از ابن عباس وجود دارد یا خیر؟ هم چنین در حدیث طاووس از ابن عباس، سخن ابن عباس به دلیل تعارض مردود است و حق با سعید بن جبیر خواهد بود. به این نکته نیز باید توجه داشت که فرض تعارض دو روایت، تساقط آن دو در صورتی ثابت است که دو روایت از جهت سندی نیز مساوی بوده و دارای اعتباری یکسان باشند؛ اما اگر سند یک روایت ضعیف باشد، هرگز توان معارضه با روایت صحیح السند را نخواهد داشت و در این صورت تعارضی ثابت نیست تا تساقطی صورت پذیرد. بر مبنای همین روش علمی است که نمی توان میان روایت طاووس از ابن عباس و دیگر روایات قائل به تعارض شد، زیرا سند روایت طاووس از ابن عباس ضعیف و مخدوش است، از این رو سند روایت ضعیف را نمی توان با روایات صحیح السند فراوانی که در این زمینه وجود دارد معارض دانست. در ادامه به بررسی سند این روایت می پردازیم.

بررسی سند روایت طاووس از ابن عباس

شعبه بن حجاج

۱۷۸. تفسیر البیضاوی: ۵ / ۱۲۸.

۱۷۹. تفسیر النسفی: ۴ / ۱۰۱. وی نیز عبارت زمخشری را آورده است.

یکی از راویان این خبر «شعبه بن حجاج» است و او از کسانی است که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشته، به ایشان دروغ می بسته و حدیث جعل می کرده است. قاضی عبدالجبار معتزلی در کتاب *المغنی*، از ابو علی جیائی نقل می کند که شعبه گفته است:

المروى من جعفر بن محمد يتولى أبابكر و عمر؛^{۱۸۰} از جعفر بن محمد امام صادق علیه

السلام روایت شده است که وی تولای ابوبکر و عمر را داشته است!

این خود دروغ آشکاری است که شعبه بر زبان جاری کرده است. پس کسی که چنین دروغی را جعل می کند، از او بعید نیست که بر ابن عباس نیز درباره نزول آیه مؤدّت دروغ بسته و حدیث جعل کند.

یحیی بن عبّاد

راوی دیگر حدیث مورد نظر که از «شعبه بن حجاج» روایت می کند، شخصی است به نام «یحیی بن عبّاد ضبعی بصری» که از راویان احمد بن حنبل است.^{۱۸۱}

ابن حجر عسقلانی یحیی بن عبّاد را در زمره کسانی آورده است که با وجود این که از رجال بخاری هستند، اما شخصیتشان محلّ تردید و بحث است.^{۱۸۲} ابن حجر از ساجی - یکی از بزرگان جرح و تعدیل - نقل می کند که درباره یحیی بن عبّاد گفته است: «أَنَّهُ ضَعِيفٌ».^{۱۸۳}

خطیب نیز با اسناد خود به نقل از ساجی می نویسد:

ضعيف: حَدَّثَ عَنْهُ أَهْلُ بَغْدَادَ، سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ مُحَمَّدٍ الزَّعْفَرَانِيَّ يَحْدُثُ عَنْهُ،

عَنْ شُعْبَةَ وَغَيْرِهِ، لَمْ يَحْدُثْ عَنْهُ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِنَا بِالْبَصْرَةِ، لَا بِنَدَارٍ وَلَا ابْنَ الْمُثَنَّى؛

وی ضعیف است و اهل بغداد از او حدیث نقل می کنند. از حسن بن محمد زعفرانی شنیدم که احادیث شعبی و دیگران را از طریق او نقل می کرد ولی احدی از اصحاب ما در بصره از او حدیث نقل نمی کنند؛ نه بندار و نه ابن مثنی.

هم چنین خطیب بغدادی به سند خود از علی بن مدینی^{۱۸۴} نقل می کند که گفت:

سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: يَحْيَى بْنُ عَبَّادٍ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ؛

یحیی بن عباد از کسانی نیست که من از او حدیث نقل کنم.

خطیب به نقل از ابن حبان نیز می نویسد:

۱۸۰. ر.ک: *الشافی فی الإمامة*: ۴ / ۱۱۶.

۱۸۱. *تاریخ بغداد*: ۱۵۰ / ۱۱۴ ش / ۷۴۶۳؛ *الجرح والتعديل*: ۱۷۳ / ۹ ش / ۷۱۲؛ *تاریخ الإسلام*: ۱۴ / ۴۴۵.

۱۸۲. ر.ک: *مقدمه فتح الباری*: ۴۵۲.

۱۸۳. همان؛ *تهذیب التهذیب*: ۱۱ / ۲۰۶ / ش / ۳۸۳.

۱۸۴. «علی بن مدینی» استاد شیخ بخاری است.

وجدت فی کتاب اُبی، بخطه یده: سألت أبا زكريا، قلت له: فأبو عباد يحيى ابن
عباد البصرى؟ قال: لم يكن بذاك، قد سمع و كان صدوقاً، و قد أتيناها فأخرج كتاباً،
فإذا هو لايحسن يقرؤه فانصرفنا عنه؛^{١٨٥}

در کتاب پدرم این گونه یافتیم که: از ابو زکریا (یحیی بن معین) پرسیدم که آیا ابو عباد یحیی بن
عباد بصری است؟ گفت چنین نبوده است. شنیده شده که وی راست گو بوده است. ما نزد او رفتیم
و او کتابی را آورد که نمی توانست خوب بخواند (و در ضبط احادیث مشکل داشت). ما هم از نزد
او رفتیم.

ذهبی نیز درباره یحیی بن عباد تنها به تضعیف ساجی اکتفاء کرده و مطلبی در دفاع از او نیاورده است.^{١٨٦}

محمد بن جعفر (غندر)

بخاری روایات شعبه بن حجاج را از «محمد بن جعفر» ملقب به «غندر» نقل کرده است؛^{١٨٧} اما ابن حجر
غندر را نیز در زمره کسانی آورده است که شخصیتشان محل تردید و بحث است. ابن حجر نظر ابوحاتم را
درباره وی نقل کرده است که درباره غندر می گوید:

يكتب حديثه عن غير شعبه ولا يحتج به؛^{١٨٨}

حدیث او از غیر شعبه نوشته می شود، اما به او احتجاج نمی شود.

ذهبی نیز به همین مناسبت وی را در *میزان الاعتدال* آورده و به مانند ابن حجر به کلام ابوحاتم درباره
وی اشاره کرده است.^{١٨٩}

محمد بن بشار

راوی حدیث از محمد بن جعفر، شخصی به نام «محمد بن بشار» است. او نیز از جمله کسانی است که
تعدادی از بزرگان جرح و تعدیل در او خدشه کرده اند. ابن حجر او را در زمره کسانی آورده که شخصیتشان
محل تردید است. هم چنین به تضعیف او توسط «فلاس» اشاره کرده و می گوید که یحیی بن معین نیز او
را تضعیف کرده است. ابن حجر هم چنین از ابو داوود نقل می کند که گفت:

لولا سلامة فيه لترك حديثه؛^{١٩٠}

١٨٥. تاریخ بغداد: ١٤ / ١٥٠ / ش ٧٤٦٣؛ تهذیب الکمال: ٣١ / ٣٩٧ / ش ٦٨٥٤؛ تهذیب التهذیب: ١١ / ٢٠٦ - ٢٠٧ / ش ٣٨٣.

١٨٦. میزان الاعتدال: ٤ / ٣٨٧ / ش ٩٥٥٠.

١٨٧. رک: صحیح البخاری: ١ / ٣٠، ٣٤، ٦٩، ٨٨، ١٤٦، ١٥٤، ١٧٢ و ١٨١ / ٢ / ٣١، ٦٢ و

١٨٨. مقدمه فتح الباری: ٤٣٧.

١٨٩. میزان الاعتدال: ٣ / ٥٠٢ / ش ٧٣٢٤.

اگر در او سلامت نفس نبود، به یقین حدیثش ترک می شد.

ابو داوود در معنای این گفتار می نویسد:

یعنی: **أَنَّهُ كَانَتْ فِيهِ سَلَامَةٌ، فَكَانَ إِذَا سَهَا أَوْ غَلَطَ، يَحْمِلُ ذَلِكَ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَتَعَمَّدَ؛**^{۱۹۱}

او در نقل حدیث درست کار بود. اگر سهوی و یا غلطی در نقل او وجود دارد، حمل می شود بر این که این غلط ها از روی عمد صورت نگرفته است.

در میزان الاعتدال نیز آمده است:

كَذَّبَهُ الْفَلَّاسُ؛

فلاس او را دروغ گو معرفی کرده است.

ذهبی هم چنین از دورقی نقل می کند که گفت:

كُنَّا عِنْدَ يَحْيَى بْنِ مَعِينٍ، فَجَرَى ذَكَرَ بِنْدَارٍ، فَرَأَيْتَ يَحْيَى لَا يَعْأُ بِهِ وَيَسْتَضَعِفُهُ، وَرَأَيْتَ الْقَوَارِيرَى لَا يَرْضَاهُ؛^{۱۹۲}

ما نزد یحیی بن معین بودیم که از بندار سخن به میان آمد. یحیی بن معین به وی توجه نکرد و او را تضعیف نمود. هم چنین دیدم که قواریری نیز از او راضی نیست.

بنابراین، روشن شد که حدیث طاووس از ابن عباس از نظر سندی ضعیف است و چنین حدیثی برای احتجاج صلاحیت نداشته و نمی توان آن را به عنوان معارض مطرح کرد.

دلالت آیه مودت بر ولایت و امامت

برای اثبات دلالت آیه مودت بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام، ابتدا به بررسی نقش قرابت و نسب در امامت و خلافت می پردازیم، آن گاه با بحثی پیرامون معنای مودت، ثابت خواهیم کرد که وجوب مودت مستلزم وجوب اطاعت است و در گام بعدی خواهیم گفت که وجوب محبت مطلق نیز مستلزم افضلیت و عصمت است.

نقش قرابت در امامت

۱۹۰. مقدمه فتح الباری: ۴۳۷. هم چنین ر.ک: تاریخ بغداد: ۲ / ۱۰۲. در کتاب فتح الملک العلی، صفحه ۱۴۸، از دارقطنی نیز آمده است که در شرح حال وی می گوید: «ضعفه عمرو بن علی الفلاس».

۱۹۱. همان.

۱۹۲. میزان الاعتدال: ۳ / ۴۹۰ / ش ۷۲۶۹. هم چنین ر.ک: تاریخ بغداد: ۲ / ۱۰۲ - ۱۰۳؛ تهذیب الکمال: ۲۴ / ۵۱۶ / ش ۵۰۸۶؛ سیر أعلام النبلاء: ۱۲ / ۱۴۸ / ش ۵۲؛ تهذیب التهذیب: ۹ / ۶۲ / ش ۸۷.

پیش از ورود به بحث لازم است به این نکته توجه شود که حتی اگر قرابت و نسب نقشی در جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نداشته باشد، باز هم ادله تقدّم امیرالمؤمنین علیه السلام بی شمار است و در شایستگی و افضلیت آن حضرت تردیدی وجود ندارد؛ زیرا هر آن چه برای شایستگی قلمداد شود به صورت حقیقی، تمام و کمال تنها در امیرالمؤمنین علیه السلام موجود است. با این حال براساس ادله و شواهد، روشن خواهد شد که قرابت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نیز امتیازی است که به اهل بیت پیامبر علیه و علیهم السلام اختصاص دارد و دلیلی بر افضلیت ایشان برای خلافت و امامت است.

سید بن طاووس رحمه الله ردی بر رساله عثمانیه جاحظ نوشته و در آن کتاب بسیار نیکو به این بحث پرداخته است. ایشان می نویسند:

زعمت العثمانیه: أن أحداً لا ینال الرئاسة فی الدین بغیر الدین.
وتعلّق فی ذلک بکلام بسیط عریض، یملاً کتابه ویکثر خطابه بألفاظ منضّده،
وحرروف مسدّده کانت أو غیر مسدّده. بیان ذلک:

إنّ الإمامیه لا تذهب إلى أنّ استحقاق الرئاسة بالنسب، فسقط جمیع من أسهب
فیه الساقط، ولكنّ الإمامیه تقول: إنّ کان النسب وجه الإستحقاق فبنو هاشم أولى
به، ثمّ علیّ أولاهم به، وإنّ یکن بالسبب فعلیّ أولى به، إذ کان صهر رسول الله
صلی الله علیه وآله، وإنّ یکن بالتربیة فعلیّ أولى به، وإنّ یکن بالولادة من سیّده
النساء فعلیّ أولى به، وإنّ یکن بالهجرة فعلیّ مستبیها بمبیته علی الفرائش، فکلّ
مهاجرى بعد مبیته فی ضیافته عدا رسول الله، إذ الجمیع فی مقام عبیده وخوله،
وإنّ یکن بالجهد فعلیّ أولى به، وإنّ یکن بحفظ الكتاب فعلیّ أولى به، وإنّ یکن
بتفسیره فعلیّ أولى به علی ما أسلفت، وإنّ یکن بالعلم فعلیّ أولى به، وإنّ یکن
بالخطابه فعلیّ أولى به، وإنّ یکن بالشعر فعلیّ أولى به.

قال الصولی فیما رواه: کان أبوبکر شاعراً وعمر شاعراً وعلیّ أشعرهم.
وإنّ یکن بفتح أبواب المباحث الكلامیه فعلیّ أولى به، وإنّ یکن بحسن الخلق
فعلیّ أولى به، إذ عمر شاهد به، وإنّ یکن بالصدقات فعلیّ - علی ما سلف - أولى
به، وإنّ یکن بالقوّة البدنیة فعلیّ أولى به، بیانه: باب خیبر، وإنّ یکن بالزهد فعلیّ
أولی به، فی تقشّفه وبکائه وخبسوعه وفنون أسبابه وتقدّم ایمانه، وإنّ یکن بما
روی عن النبیّ صلی الله علیه وآله وسلم فی فضله فعلیّ أولى به، بیانه: ما رواه ابن
حنبل و غیره علی ما سلف، وإنّ یکن بالقوّة الواعیه فعلیّ أولى به، بیانه: قول النبیّ
صلی الله علیه وآله وسلم: «إنّ الله أمرنی أن أدنیک ولا أقصیک، وأن أعلمک وتعی،
وحقّ علی الله أن تعی». وإنّ یکن بالرأى والحکم فعلیّ أولى به، بیانه: شهادة

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم له على ما مضى بالحكمة، وغير ذلك مما نبهنا عليه فيما مضى.

وإذا تقرّر هذا بان معنى التعلّق لمن يذكر النسب إذا ذكره، ولهذا تعجّب أمير المؤمنين عليه السلام حيث يُستولى على الخلافة بالصحابة، ولا يُستولى عليها بالقرابة والصحابة.

ثمّ إنّي أقول: إنّ أبا عثمان أخطأ في قوله: «إنّ أحداً لا ينال الرئاسة في الدين بغير الدين».

بيانه: أنّه لو تخلّى صاحب الدين من السداد ما كان أهلاً للرئاسة، وهو منع أن ينالها أحد إلا بالدين، والإستثناء من النفي إثبات حاضر، في غير ذلك من صفات ذكرت في كتابي المسمى «بالآداب الحكيمية» متكرّره جداً، ومنها ما هو ضروري، ومنها ما هو دون ذلك.

ومن بغى عدوّ الإسلام أن يأتي متلفظاً بما تلفّظ به، وأمير المؤمنين عليه السلام الخصم، وتيجان شرفه المصادمة، ومجد سؤدده المدفوع، إذ هو صاحب الدين، وبه قام عموده، ورست قواعده، وبه نهض قاعده، وأفرغت على جيد الإسلام قلائده. وأقول بعد هذا: إنّ للنسب أثراً في الرئاسة قوياً.

بيانه: أنّه إذا تقدّم على أرباب الشرف النسبي من لا يدانيهم، وقادهم من لا يقاربههم ولا يضاهيهم، كانوا بالأخلق عنه نافرين أنفين، بل إذا تقدّم على أهل الرئيس الفائق غير عصبته، وقادهم غير القريب الأدنى من لحمته، كانوا بالأخلق عنه حائدين متباعدين، وله قالين، وذلك مظنة الفساد في الدين والدنيا، وقد ينخرم هذا اتفاقاً، لكنّ المناط الظاهر هو ما إليه أشرت، وعليه عولت.

وأقول: إنّ القرآن المجيد لما تضمّن العناية بالأقربين من ذريّة رسول الله صلى الله عليهم وموادتهم، كان ذلك مادّة تقديمهم مع الأهلية التي لا يرجح غيرهم عليهم

فيها، فكيف إذا كان المتقدّم عليهم لا يناسبهم فيها ولا يدانيها؟!!

قال الثعلبي بعد قوله تعالى: (قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى) بعد أن

حكى شيئاً ثمّ قال: فأخبرني الحسين بن محمّد، [قال:] حدّثنا برهان

بن علي الصوفى، [قال:] حدّثنا [محمّد بن عبد الله] بن سليمان الحضرمى، [قال:]

حدّثنا حرب بن الحسن الطحان، [قال:] حدّثنا حسين الأشقر، عن قيس، عن

الأعمش، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس، قال: لما نزلت (قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ

أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قالوا: يا رسول الله، من قرابتك هؤلاء الذين أوجبت علينا مودتهم؟ قال: «علي وفاطمة وابناهما».

وروى فنوناً جمّة غير هذا من البواعث على محبة أهل البيت، فقال: أخبرنا أبو حسان المزكي، [قال: أخبرنا أبو العباس محمد بن إسحاق، [قال: حدثنا الحسن بن علي بن زياد السري، [قال: حدثنا يحيى بن عبد الحميد الحماني، [قال: حدثنا حسين الأشقر، [قال: حدثنا قيس، [قال: حدثنا الأعمش، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس، قال: لما نزلت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) فقالوا: يا رسول الله، من هؤلاء الذين أمرنا الله بمودتهم؟ قال: «علي وفاطمة ووُلداهما».

وقال: أخبرنا أبو بكر بن الحرث، [قال: حدثنا أبو السبح، [قال: حدثنا عبد الله محمد بن زكريا، [قال: أخبرنا إسماعيل بن يزيد، [قال: حدثنا قتيبة ابن مهران، [قال: حدثنا عبد الغفور أبو الصباح، عن أبي هاشم الرماني، عن زاذان، عن علي رضي الله عنه، قال: «فينا في آل حم، إنه لا يحفظ مودتنا إلا كل مؤمن»، ثم قرأ (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى).

قال الكلبي: قل لا أسألكم على الإيمان جعلاً إلا أن توادوا قرابتي، وقد رأيت أن أذكر شيئاً من الأي الذي يحسن أن تتحدث عنده. وتعلق بقوله تعالى: (وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) وليس هذا دافعاً كون القرابة، إذا كان ذا دين وأهليته أن يكون أولى من غيره، وأحق ممن سواه بالرياسة؛^{١٩٣}

عثمانيه پنداشته اند که احدی به غیر از دین به ریاست در دین نمی رسد و در این نظر به سخنی طولانی پرداخته است و کتابش را با توده ای از الفاظ و حرف های راست و دروغ پر و خطابش را فراوان کرده است.

بیان مطلب: امامیه قائل نیست که استحقاق ریاست به نسب حاصل می شود، از این رو تمام زیاده گویی ها به واسطه این حقیقت باطل می گردد. امامیه معتقدند که اگر نسب یکی از وجوه استحقاق به شمار آید، پس بنو هاشم به آن سزاوارترند و علی علیه السلام سزاوارترین بنو هاشم است و اگر شایستگی امامت نیز به سبب باشد، باز هم علی علیه السلام به آن سزاوارتر است؛ چرا که وی داماد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بوده است. اگر هم به پرورش یافتگی و تربیت [در دامان پیامبر] باشد، علی بدان سزاوارتر است و اگر به ولادت از سیده بانوان باشد، علی بدان سزاوارتر است و اگر به همراهی در امر هجرت باشد، مسبب [و فراهم کننده زمینه] آن علی

١٩٣. بناء المقالة الفاطمية في نقض الرسالة العثمانية: ٣٨٧ - ٣٩١.

علیه السلام است، به جهت خوابیدن در بستر پیامبر. پس به جهت خوابیدن امیرالمؤمنین علیه السلام در بستر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، مهاجران غیر از پیامبر نیز مدیون اویند و به همین خاطر همگان در رتبه بندگی و بردگی اویند. و اگر به جهاد باشد، علی بدان سزاوارتر است و اگر به حفظ کتاب باشد، علی بدان سزاوارتر است و اگر به تفسیر کتاب باشد - براساس آن چه بیان کردیم - علی بدان سزاوارتر است. اگر به علم باشد، علی بدان سزاوارتر است و اگر به خطیب بودن باشد، علی بدان سزاوارتر است و اگر به شعر و شاعری باشد، علی بدان سزاوارتر است.

در روایتی از صولی نقل شده است که گفت: «ابوبکر و عمر شاعر بودند و علی در شعر برتر از آنان بود». و اگر به گشودن ابواب مختلف مباحث کلامی باشد، علی بدان سزاوارتر است. اگر به خلق نیکو باشد، علی بدان سزاوارتر است - چنان که عمر بدان شهادت می دهد - و اگر به صدقات و نیکی ها باشد - براساس آن چه گذشت - علی بدان سزاوارتر است و اگر به توانایی جسمی باشد، علی بدان سزاوارتر است که بهترین شاهد آن [کندن] درب خیبر است. و اگر به زهد باشد، علی بدان سزاوارتر است، به سبب پرهیزکاری، گریه، خشوع و اسباب گوناگون زهد و تقدم ایمانش. و اگر شایستگی امامت به روایات نقل شده از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در فضیلت او باشد، باز هم علی علیه السلام بدان سزاوارتر است. شاهد این سخن نیز کلام پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است که فرمود: «همانا خداوند به من امر کرده تو را به خود نزدیک سازم، نه این که از خویش دور کنم و این که به تو بیاموزم و تو نیز فراگرفتی و خداوند متعال اراده کرده است که تو چنین باشی». اگر به اظهار نظر و صدور حکم باشد، علی بدان سزاوارتر است.

بیان مطلب: گواهی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به حکمت و مقامات دیگر اوست که پیشتر یادآور شدیم و بنابر آن چه که ذکر شد، وجه استدلال به خویشاوندی و قرابت با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برای اثبات امامت معلوم می شود و بر همین اساس است که امیرالمؤمنین علیه السلام تعجب می کند از این که صحابی بودن سبب تسلط بر خلافت می شود، ولی خویشاوندی و صحابی بودن تسلط بر خلافت را در پی ندارد!

سپس می گویم ابو عثمان در این سخن که: «احدی به غیر از دین به ریاست در دین نمی رسد» خطا کرده است. بیان مطلب این که: اگر متدینی که صاحب دین است استقامت نداشته باشد، وی صلاحیت ریاست را نخواهد داشت، در حالی که او رسیدن به ریاست را فقط از راه دین جایز دانسته است و غیر از این راه نفی صلاحیت شده است. صفات بسیاری را در کتاب خود به نام /الآداب

الحکمیة ذکر کرده ام که برخی از آن ها [برای امامت] ضروری و برخی پائین تر از حد ضرورت است.

و از ستم گری این دشمن اسلام آن است که در مقام نفی امامت امیرالمؤمنین علیه السلام، دین را ملاک امامت قرار داده است، و حال آن که مبانی و قواعد دین پابرجا نشده است مگر به واسطه آن حضرت.

پس از این مطالب می گوئیم: نسب نقش بسیاری در [استحقاق] ریاست دارد. بیان مطلب این که، اگر بر صاحبان شرف نسبی کسانی را مقدم بدارید که هم پایه او نیستند، آن کسانی که مقامشان بالاتر است از چنین فردی روی گردان و متنفر خواهند شد که این منجر به فساد در دین و دنیا خواهد شده و به اتفاق همگان دین را نابود می کند، لیکن ملاک روشن آن است که بدان اشاره و بر آن تکیه کردیم.

و می گوئیم چنان چه قرآن عنایت به نزدیکان از ذریه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ مَوَدَّتْ اِيشَانِ را تضمین کرده است، این قرابت عامل مقدم داشتن آن هاست. به علاوه شایستگی ایشان است که باعث می شود غیر آنان هیچ ترجیحی نسبت به ایشان نداشته باشند. پس چگونه [می توان دیگری را بر آن ها مقدم داشت، در حالی که] کسی که بر آن ها مقدم داشته شده که در آن ویژگی ها تناسبی با آنان ندارد و به آن ویژگی ها نمی رسد؟

ثعلبی پس از آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) می گوید: حسین بن محمد، از برهان بن علی صوفی، از حرب بن حسن طحان، از حسین اشقر، از قیس، از اعمش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرد که چون آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) نازل شد گفتند: ای رسول خدا، خویشان نزدیک شما که مودتشان بر ما واجب شده چه کسانی هستند؟ [پیامبر] فرمودند: «علی، فاطمه و دو پسرشان».

و راه های بسیار فراوانی غیر از این موضوع، درباره انگیزه های محبت اهل بیت علیهم السلام روایت شده است؛ پس گفت: ابو حسان مزکی، از ابوالعباس، از محمد بن اسحاق، از حسن بن علی بن زیاد سری، از یحیی بن عبدالحمید حمانی، از حسین اشقر، از قیس، از اعمش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس خبر داد که چون آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) نازل شد گفتند: ای رسول خدا، اینان که خداوند به مودتشان امر فرموده چه کسانی هستند؟ [پیامبر] فرمودند: «علی، فاطمه و دو فرزندشان».

و گفت: ابوبکر بن حرث، از ابوالسبح، از عبدالله بن محمد بن زکریا، از اسماعیل بن یزید، از قتیبه بن مهران، از ابوالصباح عبدالغفور، از ابو هاشم رمانی، از زاذان، از علی علیه السلام خبر داد که [امیرالمؤمنین علیه السلام] فرمودند: در [سوره] «آل حم» درباره ما آمده است که مودت ما را

حفظ نمی کند، مگر هر مؤمنی؛ سپس [این آیه را] قرائت کردند: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى).

و کلبی گوید: بگو برای خود مزدی نمی طلبم، جز این که به نزدیکانم مودت بورزید و صلاح دیدم که چیزی درباره دو آیه ای که دوست می دارد نزد او مطرح شود، متذکر شویم.

بنابراین روشن است که امیرالمؤمنین علیه السلام از تمام جهات به نحو اتم و اکمل افضل از دیگران است و تمام شرایط امامت و خلافت را دارد و در اثبات شایستگی و افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام به قرابت ایشان تنها اکتفاء نمی شود؛ اما باید دانست که قرابت به تنهایی نیز فضیلتی است که خداوند آن را به اهل بیت پیامبر علیهم السلام اختصاص داده و عنایت پروردگار به «قربی» بی حکمت نیست. برای اثبات تأثیر و نقش قرابت در امامت، شواهد و دلایلی نیز در سنت وجود دارد که به اختصار برخی از آن ها را مطرح می کنیم.

مسلم، احمد بن حنبل، ترمذی، ابن سعد و دیگران روایتی را به همین مضمون و با الفاظی متفاوت از واثله نقل کرده اند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى كِنَانَةَ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ، وَاصْطَفَى قَرِيشًا مِنْ كِنَانَةَ، وَاصْطَفَى مِنْ قَرِيشِ بَنِي هَاشِمٍ، وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ؛^{۱۹۴}

همانا خدای عزوجل از فرزندان اسماعیل کنانه را برگزید و از کنانه قریش را برگزید و از قریش بنو هاشم و از میان بنو هاشم مرا برگزید.

نووی در شرح این حدیث می نویسد:

استدلّ به أصحابنا علی أنّ غیر قریش من العرب لیس بکفء لهم، ولا غیر بنی هاشم کفو لهم إلا بنی المطلب، فإنهم هم، وبنو هاشم شیء واحد، كما صرح به فی الحدیث الصحیح؛^{۱۹۵}

اصحاب ما به این حدیث استدلال می کنند بر این که عرب های غیر قریش، هم طراز قریش نیستند و عرب های غیر بنو هاشم - به جز فرزندان مطلب - هم طراز بنو هاشم نیستند؛ زیرا بنو هاشم - چنان که در حدیث صحیح بدان تصریح شده است - یک شاخه واحدند.

۱۹۴. صحیح مسلم: ۵۸ / ۷؛ مسند أحمد: ۴ / ۱۰۷؛ سنن الترمذی: ۵ / ۲۴۵ / ش ۳۶۸۷؛ الطبقات الكبرى: ۱ / ۲۰؛ صحیح ابن حبان: ۱۴ / ۱۳۵ و ۳۹۲؛ مسند أبویعلی: ۱۳۰ / ۴۶۹ - ۴۷۰ / ش ۷۴۸۵؛ معرفه علوم الحدیث: ۱۶۱؛ الجامع الصغیر: ۱ / ۲۵۶ / ش ۱۶۸۲؛ کنز العمال: ۱۱ / ۴۲۳ / ش ۳۱۹۸۳ و ۳۱۹۸۴؛ الإنباه علی قبائل الرواة: ۴۰ - ۴۱؛ الاستیعاب: ۱ / ۲۶ - ۲۷؛ جامع الأصول: ۹ / ۳۹۱ و منابع معتبر دیگر.

۱۹۵. شرح مسلم (نووی): ۱۵ / ۳۶.

بنابراین نسل و نسب در گزینش الاهی و مقام رسالت و خلافت تأثیر دارد و خداوند برگزیدگان خویش را از میان برگزیده ها گزینش می کند.

ابونعیم اصفهانی در کتاب *دلائل النبوة*، فصلی را به ذکر فضیلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به سبب پاکی مولد و حسب و نسب ایشان اختصاص داده و در آن احادیث فراوانی را با سند آورده است^{۱۹۶} که از آن جمله حدیث پیشین است که آن را به مضمون حدیث گذشته نقل کرده است. وی در یکی از این روایات می نویسد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حِينَ خَلَقَ الْخَلْقَ، جَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ خَلْقِهِ، ثُمَّ حِينَ خَلَقَ الْقِبَائِلَ جَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ قَبَائِلِهِمْ، وَحِينَ خَلَقَ الْأَنْفُسَ جَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ حِينَ خَلَقَ الْبُيُوتَ جَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ بُيُوتِهِمْ، فَأَنَا خَيْرُهُمْ أَبًا وَخَيْرُهُمْ نَفْسًا؛^{۱۹۷}

همانا هنگامی که خدای عزوجل خلقت را می آفرید، مرا بهترین خلقش قرار داد، سپس موقع آفرینش قبیله ها مرا از بهترین قبایل آنان قرار داد و هنگامی که نفس ها را می آفرید، مرا از بهترین نفس ها آفرید و هنگام خلق خانه ها، مرا از بهترین خانه ها آفرید، پس من از نظر پدر و از نظر نفس بهترین خلق در میان آفریدگان هستم.

محبّ الدین طبری نیز در کتاب *ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی*، تعدادی از این گونه احادیث را تحت عنوان «ذکر اصطفائهم» و «ذکر أنّهم خیر الخلق» آورده است.^{۱۹۸}

قاضی عیاض نیز در کتاب *الشفاء بتعریف حقوق المصطفی بابی* باز کرده است با عنوان «الباب الثانی فی تکمیل الله تعالی له المحاسن خلقاً وخلقاً، وقرانه جمیع الفضائل الدینیة والدنیویة فیہ نسقاً».^{۱۹۹} وی در این باب و در بحثی مفصل، به ذکر فضائل اهل بیت علیهم السلام پرداخته است.

احادیث و مباحث ارائه شده در منابع مختلف به روشنی ارتباط میان آیه مودت، آیه تطهیر، احادیث مربوط به گزینش پیامبر و اهل بیت او علیه و علیهم السلام از سوی خدا و احادیثی که اهل بیت علیهم السلام را بهترین خلق خدا معرفی می کنند، نمایان می سازند.

اخبار سقیفه و احتجاجات و گفتگوهایی که بین مهاجران و انصار رخ داده نیز گواه دیگری بر این حقیقت است که انتساب به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فضیلت به شمار می رود و نسب و نسبت با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم قطعاً در گزینش امام و خلیفه از سوی خداوند مؤثر است. بخاری نقل می کند که ابوبکر در سقیفه خطبه خواند و خطاب به حاضران گفت:

۱۹۶. *دلائل النبوة*: ۱ / ۱۸ - ۲۳.

۱۹۷. *دلائل النبوة*: ۱ / ۲۱ / ۱۶. هم چنین ر.ک: *الدر المنثور*: ۳ / ۲۹۴؛ *فتح القدیر*: ۲ / ۴۲۰.

۱۹۸. *ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی*: ۵۴ - ۱۶۴.

۱۹۹. *الشفاء بتعریف حقوق المصطفی*: ۱ / ۸.

لم يعرف هذا الأمر إلا لهذا الحى من قريش، هم أوسط العرب نسباً وداراً؛^{٢٠٠}

[عرب] این امر را نمی شناسد، مگر برای این قبیله از قریش. ایشان از نظر نسب و خاندان بهترین جایگاه را دارند.

تردیدی نیست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از نظر نسب و خاندان از تمام مهاجران و انصار برتر و شریف تر است و بر عاقلان پوشیده نیست که اگر سخن ابوبکر درست باشد، به یقین و به ضرورت تنها امیرالمؤمنین علیه السلام شایسته خلافت و امامت خواهد بود.

براساس روایت طبری، صراحت کلام ابوبکر درباره تأثیر انتساب به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در شایستگی برای خلافت بیشتر و دلالت آن بر مطلوب واضح تر است. طبری نقل می کند که ابوبکر در خطبه خود در سقیفه گفت:

فخصّ الله المهاجرين الأولين من قومه بتصديقه، والإيمان به، والمؤاساة له،
والصبر معه على شدة أذى قومهم لهم، وتكذيبهم إياهم، وكلّ الناس لهم مخالف،
زار عليهم، فلم يستوحشوا لقله عددهم، وشنف الناس لهم، وإجماع قومهم عليهم.
فهم أول من عبدالله في الأرض، وأمن بالله وبالرسول، وهم أولياؤه وعشيرته،
وأحقّ الناس بهذا الأمر من بعده، ولا ينازعهم ذلك إلا ظالم؛^{٢٠١}

خدای تعالی از میان قومش مهاجران نخستین را به تصدیق پیامبر، ایمان به ایشان، برادری برای او و صبر به همراه وی به جهت شدت اذیت و تکذیب آنان برگزیده و مخصوص گردانیده است، در حالی که همه مردم مخالف مهاجران بودند و با ایشان تند می شدند و مهاجران نیز از کمی تعدادشان و اعتراض مردم به آنان و اجتماع قومشان علیه خود نمی ترسیدند. پس آنان نخستین کسانی بودند که در زمین خدا را عبادت کرده و به او و رسولش ایمان آوردند. اینان دوستان و عشیره پیامبرند و به این امر پس از او سزاوارترین مردمان هستند و در این باره کسی با آنان جز ظالم منازعه نمی کند.

در تاریخ ابن خلدون نیز به نقل از ابوبکر آمده است:

نحن أولياء النبي وعشيرته، وأحقّ الناس بأمره، ولا ننازع في ذلك؛^{٢٠٢}

ما دوستان و عشیره پیامبر و شایسته ترین مردم به امر او هستیم، در این باره با ما نزاع نکنید.

٢٠٠. صحیح البخاری: ٨ / ٢٧. هم چنین ر.ک: السنن الکبری (نسائی): ٨ / ١٤٢؛ المصنّف (صنعانی): ٥ / ٤٤٣؛ صحیح ابن حبان: ٢ / ١٥٠ و ١٥٦؛ کنز العمال: ٥ / ٦٤٦؛ الثقات (ابن حبان): ٢ / ١٥٥؛ تاریخ مدینه دمشق: ٣٠ / ٢٨٢ و ٢٨٥؛ تاریخ الطبری: ٢ / ٤٤٦؛ تاریخ الإسلام: ٣ / ٧ و منابع دیگر.

٢٠١. تاریخ الطبری: ٢ / ٤٥٧. هم چنین ر.ک: الكامل فی التاریخ: ٣٣٩/٢؛ السقیفه وفدک (جوهری): ٥٩؛ شرح نهج البلاغه: ٦ / ٨.

٢٠٢. تاریخ ابن خلدون: ٢ / ٦٤.

و محب طبری از موسی بن عقبه، از ابن شهاب نقل می کند که ابوبکر در سقیفه چنین گفت:

**فَكُنَّا - معشر المهاجرين - أول الناس إسلاماً، ونحن عشيرته وأقاربه، و ذو رحمه،
ونحن أهل الخلافة، وأوسط الناس أنساباً في العرب، ولدتنا العرب كلها، فليس
منهم قبيلة إلا لقريش فيها ولادة، ولن تصلح إلا لرجل من قريش؛^{۲۰۳}**

ای گروه مهاجران، ما نخستین مردمانی هستیم که اسلام آوردند. ما عشیره، نزدیکان و ارحام پیامبریم. ما اهل خلافتیم و از نظر نسب بهترین جایگاه را در میان عرب داریم. میلاد تمامی ما در عرب بوده و قبيله ای در عرب نیست مگر آن که قريش ولادتی در آن دارد و [خلافت] صلاحیت ندارد، مگر برای مردی از قريش.

پس از این سخنان، اهل انصاف را به داوری فرا می خوانیم که آیا به راستی تمام این صفات و ویژگی ها - در عالی ترین مراتب و بالاترین درجات - در کسی غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد؟! به تحقیق همه این صفات و شرایط تنها در امیرالمؤمنین علی علیه السلام جمع است و او نزدیک ترین و برترین عشیره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و صاحب رحم، دوست و همراه ایشان است و او نخستین کسی است که پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در روی زمین خدا را عبادت کرده و به او ایمان آورده است و تنها او است که پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شایسته ترین و سزاوارترین فرد برای خلافت است و این حقیقتی است که در آن به جز ظالم کسی منازعه نمی کند.

به همین جهت است که خود امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در شورا، به قرابت و خویشاوندی خویش با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم احتجاج می کند و خطاب به حاضران می فرماید:

**أُنشِدُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَقْرَبُ إِلَي رَسُولِ اللَّهِ فِي الرَّحْمِ مِنِّي، وَمَنْ جَعَلَهُ نَفْسَهُ،
وَأَبْنَاءَهُ أَبْنَاءَهُ، وَنَسَائِهِ نَسَاءَهُ؟! قَالُوا: أَلَلَّهِمَّ لَا؛^{۲۰۴}**

شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی هست که در رحم از من به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک تر باشد؟ و کسی هست که پیامبر او را نفس خویش و پسرانش را پسران خویش و همسرش را از زنان خویش قرار داده باشد؟ گفتند: به خدا قسم نه.

این حقیقتی است که پس از قتل عثمان و به هنگام رجوع مردم برای بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام، طلحه و زبیر نیز بدان اعتراف و اذعان کرده اند. براساس روایت محمد بن حنفیه، وقتی مردم برای بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام نزد آن حضرت شرفیاب شدند، امام علیه السلام آنان را به طلحه و زبیر احاله کرد. در این روایت آمده است:

۲۰۳.الریاض النضره: ۱ / ۱۱۳. هم چنین ر.ک: سبل الهدی والرشاد: ۱۲ / ۳۱۲.

۲۰۴.الصواعق المحرقة: ۲ / ۴۵۴؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۳۲.

قال [على عليه السلام]: «لا حاجة لي في ذلك، عليكم بطلحة والزبير». قالوا: فانطلق معنا، فخرج على وأنا معه في جماعة من الناس، حتى أتينا طلحة بن عبيدالله، فقال له: «إن الناس قد اجتمعوا ليبياعوني ولا حاجة لي في بيعتهم، فابسط يدك أبايعك على كتاب الله وسنة رسوله». فقال له طلحة: أنت أولى بذلك مني وأحق، لسابقتك وقرابتك، وقد اجتمع لك من هؤلاء الناس من تفرق عني. فقال له على: «أخاف أن تنكث بيعتي وتغدر بي!» قال: لا تخافن ذلك، فوالله لا تری من قبلي أبداً شيئاً تكرهه. قال: «الله عليك بذلك كفيل».

ثم أتى الزبير بن العوام - ونحن معه - فقال له مثل ما قال لطلحة، ورد عليه مثل الذي رد عليه طلحة؛^{٢٠٥}

[على عليه السلام] فرمود: من به بیعت شما نیازی ندارم و توصیه می کنم به سراغ طلحه و زبیر بروید.

گفتند: شما نیز همراه ما بیاید. آن گاه علی علیه السلام خارج شدند، در حالی که من و گروهی از مردم همراه ایشان بودیم تا این که به طلحه بن عبيدالله رسیدیم. امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمودند: «مردم جمع شده اند که با من بیعت کنند در حالی که من نیازی به بیعت آنان ندارم. پس دستت را باز کن تا براساس کتاب خدا و سنت رسولش با تو بیعت کنیم». طلحه به ایشان عرض کرد: تو بر این کار به سبب سابقه و قرابت مقدم و از من سزاوارتری و همانا این مردمان کسانی هستند که از من جدا گشته و برگرد تو جمع شده اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام به طلحه فرمودند: «خوف این را دارم که بیعتم را بشکنی و به من خیانت کنی!»

گفت: از این موضوع نترس! به خدا سوگند هیچ چیز ناخوشایندی از جانب من نمی بینی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «خداوند ضامن تو باشد».

سپس به سراغ زبیر بن عوام رفتند - و ما با ایشان بودیم - و به او نیز همان مطالبی را که به طلحه فرموده بودند گفته و زبیر نیز همان پاسخی را داد که طلحه گفته بود.

مودت مردم، مستلزم وجوب اطاعت

بیشتر در پاسخ به شبهات مخالفان بیان کردیم که چه «إِلَّا» در (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) استثنای متصل باشد و یا استثنای منقطع، در هر دو صورت آیه به روشنی بر وجوب مودت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد؛ یعنی اگر مودت اجر رسالت باشد، وجوب آشکار است و اگر اجر رسالت نباشد و درخواست شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم باشد، باز هم واجب خواهد بود. اما برای روشن شدن رابطه مودت و وجوب اطاعت، ابتدا باید معنای مودت مشخص گردد.

برخی «مودت» را به «محبت» معنا می کنند و این دو واژه را مرادف می دانند؛ اما عده ای دیگر از واژه پژوهان و اصولیان، قائل به ترادف میان واژه ها نیستند و کتب فروق اللغات نیز بر همین اساس گردآوری شده اند.

باتوجه به عنایات و ظرایفی که در به کارگیری واژه ها - به ویژه در کتاب و سنت - وجود دارد، به نظر می رسد واژه «مودت» با واژه «محبت» مرادف نیستند و مراد از مودت، صرف محبت و محبت صرف نیست. برای روشن شدن این مطلب به بررسی موارد استعمال واژه مودت در قرآن می پردازیم. خدای تعالی در سوره مبارک ممتحنه، خطاب به مؤمنان می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْفُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ ... وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ)؛^{۲۰۶}

ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمن من و خود را اولیاء خویش نگیرید که با آن ها به مودت برخورد کنید... و هرکس از شما به آنان مودت نماید، به تحقیق از راه راست گمراه شده است. مواجه شدن با دشمنان خدا از روی مودت، دو نتیجه در بردارد: نخست این است که برخورد از روی مودت با دشمنان خدا برابر است با پذیرش ولایت آنان و نتیجه دیگر گمراه شدن از راه راست الاهی است. پس مودت فراتر از محبت صرف است، زیرا صرف دوستی و محبت داشتن به یک نفر، لزوماً به جهت ولی قرار دادن او نبوده و منجر به گمراهی از راه راست نیز خواهد شد. بنابراین در «مودت» نوعی رابطه ولایتی همراه با تعهد و التزام وجود دارد و «مودت»، محبتی است که نوعی تعهد، التزام و پذیرش ولایت را در پی دارد. خدای تعالی در آیه ای دیگر می فرماید:

(وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ)؛^{۲۰۷}

۲۰۶. سوره ممتحنه: آیه ۱.

۲۰۷. سوره عنکبوت: آیه ۲۵.

و گفت شما بت هایی - که غیر خدایند - را به پرستش گرفتید تا در زندگی دنیا مایه مودت میان شما باشند؛ سپس در روز قیامت برخی از شما برخی دیگر را تکفیر و برخی، برخی دیگر را لعنت می کند و جایگاه شما آتش است و دست هیچ یاری کننده ای نخواهید داشت.

در این آیه نیز اتخاذ بت برای پرستش در دنیا دست مایه مودت میان کافران معرفی شده است و همین مودت در روز قیامت به انکار و لعن یکدیگر تبدیل خواهد شد. از همین تکفیر و لعن کافران در روز قیامت استفاده می شود که در معنای مودت نوعی اعتقاد و التزام نهفته است و اگر مودت، صرف محبت بود، باید در قیامت به بغض تبدیل می شد، زیرا ضد محبت بغض است، نه کفر.

شاهد دیگری بر این که مودت اخص از محبت است، آیه ۲۱ سوره روم است. خدای تعالی در این آیه می فرماید:

(وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ)؛

و از نشانه های خدا این است که همسرانی از خودتان برای شما آفرید تا بدان ها آرامش یابید، و در میان شما مودت و رحمتی قرار داد. قطعاً در آن نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند.

انسان با اندکی تأمل در رابطه میان زن و شوهر، تصدیق می کند که این ارتباط بسیار شگفت انگیز و فراتر از محبت صرف است. پیوند زناشویی به قدری شگفت انگیز است که خداوند، عقلا و متفکران را به تأمل درباره آن ترغیب می کند. انس میان زن و شوهر محبتی است همراه با وفاداری، امید و التزام طرفینی. زن و شوهر هر یک نسبت به همسر خویش نوعی پابندی، تعهد و احساس وظیفه دارند و ارتباط زناشویی مسئولیت آور است؛ از این رو خداوند از این ارتباط و انس، به مودت تعبیر می کند. در نتیجه روشن است که از دیدگاه قرآن، «مودت» با «محبت» مرادف نیست، بلکه اخص از آن است.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نیز از مسلمانان نسبت به اهل بیت خویش علیه و علیهم السلام چیزی فراتر از محبت صرف می خواهد. شاهد این ادعا تعهدی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از انصار برای حمایت اهل بیتش گرفته است. براساس روایات متعدد، یکی از عهدهای پیامبر با انصار این بود که آنان همان سان که از همسر و فرزندان خویش محافظت می کنند، به همان گونه از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز دفاع و حمایت کنند. بدین روی حضرت زهرا سلام الله علیها در جریان غصب خلافت و غصب فدک، به جهت عدم حمایت انصار از ایشان آنان را سرزنش فرمودند.^{۲۰۸}

۲۰۸. رک: دلائل الإمامة: ۱۰۹ - ۱۲۹؛ شرح نهج البلاغة: ۱۶ / ۲۱۰ - ۲۳۷؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ۲۰۱ - ۲۰۴ / ش ۲۸۴.

اخصّ بودن «مودّت» از محبت، با توجه به آیه مودّت نیز روشن است، زیرا اگر استثناء در آیه، استثناء متصل باشد، مودّت اهل بیت علیهم السلام اجر رسالت خواهد بود؛ از این رو باید میان رسالت پیامبر و اجر آن تناسب و تساوی باشد؛ زیرا اگر میان یک شیء با ما به ازاء و مقابل آن تساوی و تناسب نباشد، هرگز عنوان اجر بر آن صدق نمی کند. بنابراین با ملاحظه عظمت رسالت خاتم الأنبياء صلّى الله عليه وآله وسلّم نزد خداوند می توان به عظمت اجر آن نیز پی برد. از آن جا که رسالت پیامبر اکرم صلّى الله عليه وآله وسلّم هدایت مردم به سوی خداوند است، ما به ازاء آن در پیش گرفتن راهی به سوی خداوند از سوی بندگان خواهد بود و این امر تنها با مودّت اهل بیت علیهم السلام محقق می شود.

پس مودّت اهل بیت علیهم السلام محبت صرف نیست، بلکه ایجاد نوعی ارتباط ولایی با اهل بیت علیهم السلام است که موجب هدایت بندگان به سوی خداوند می شود.

هم چنین اگر استثناء در آیه را استثناء منقطع بدانیم، باز هم مودّت اهل بیت علیهم السلام مابه ازاء رسالت خواهد بود؛ زیرا براساس روایات، این آیه در پاسخ مسلمانانی نازل شده که قصد داشتند در مقابل زحمات پیامبر اکرم صلّى الله عليه وآله وسلّم و هدایت آنان، مالی به ایشان ببخشند و از آن حضرت قدردانی کنند، اما - بنابر قول به منقطع بودن استثناء در آیه - پیامبر اکرم صلّى الله عليه وآله وسلّم این کار را از آنان نپذیرفت و اجری نطلبید، اما از ایشان خواست که نسبت به اهل بیتشان علیهم السلام مودّت داشته باشند. واجب کردن مودّت برای مسلمانان در این مقام - با این که طلب چنین چیزی همواره ممکن بود - به روشنی دلالت دارد که مودّت اهل بیت علیهم السلام از مهم ترین و اساسی ترین امور در نزد خدا و رسول او بوده است. پس مراد از مودّت، صرف محبت نیست، بلکه محبتی است که انقیاد و فرمانبرداری در پی دارد، چنان که خدای تعالی در سوره نساء می فرماید:

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ)؛^{۲۰۹}

بگو اگر خدا را دوست می دارید، پس از من تبعیت کنید تا خدا دوستتان بدارد.

بنابراین دوستی و محبت نسبت به خدا و اولیاء الاهی لزوماً همراه با تبعیت و اطاعت مطلق از ایشان است و معنای امامت و ولایت نیز چیزی جز تبعیت و اطاعت نیست. پس لزوم مودّت اهل بیت علیهم السلام مستلزم وجوب تبعیت از ایشان و مثبت امامت و ولایت آن بزرگواران است.

علامه حلّی در این باره می فرماید:

الرابعة: قوله تعالى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ... ووجوب

المودة، يستلزم وجوب الطاعة؛^{۲۱۰}

۲۰۹. سوره آل عمران: آیه ۳۱.

۲۱۰. نهج الحق وکشف الصدق: ۱۷۵.

دلیل چهارم آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ... و وجوب مودت مستلزم وجوب اطاعت است.

ایشان در جای دیگر می نویسد:

البرهان السابع: قوله تعالى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ... وغير على عليه السلام من الصحابة الثلاثة لا تجب مودته، فيكون على عليه السلام أفضل، فيكون هو الإمام، لأن مخالفته تنافي المودة. وامتنال أو امره يكون مودة، فيكون واجب الطاعة، وهو معنى الإمامة؛^{۲۱۱}

برهان هفتم: آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) است... و غیر از علی علیه السلام مودت هیچ یک از صحابه و آن سه نفر واجب نیست. پس علی علیه السلام افضل است، از این رو او امام خواهد بود و از آن جهت که مخالفت با او منافی مودت است و مودت او با امتثال او امرش تحقق می یابد، او واجب الإطاعة است و این همان معنای امامت است.

تفطن و توجه عالمان سنی به اخص بودن «مودت» از «محبت»

مفسران و عالمان سنی نیز بر این نکته متفطن بوده و توجه داشته اند که مودت اخص از محبت است، از این رو هر چند به این موضوع تصریح نمی کنند، اما در کلام آنان قرائتی بر این حقیقت یافت می شود. به عنوان نمونه - همان طور که اشاره شد - زمخشری درباره مصداق «قربی» در آیه مودت، این روایت را نقل می کند:

أَئْهَا لَمَّا نَزَلَتْ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ قَرَابَتِكَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ وَجِبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتُهُمْ؟
قال: «عَلَى وَفَاطِمَةَ وَابْنَاهُمَا»؛

چون آیه نازل شد [به پیامبر] عرض شد: ای رسول خدا، نزدیکان شما که مودتشان بر ما واجب شده چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی، فاطمه و دو پسرشان».

وی سپس در تأیید حدیث فوق و این که امیرالمؤمنین علیه السلام مصداق «قربی» در آیه است، می گوید:

ويدلّ عليه ما روى عن على رضى الله عنه: شكوت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حسد الناس لى، فقال: أما ترضى أن تكون رابع أربعة: أول من يدخل الجنة أنا وأنت والحسن والحسين، وأزواجنا عن أيماننا وشمائلنا، وذريتنا خلف أزواجنا؛^{۲۱۲}

۲۱۱. منهاج الكرامة: ۱۲۲.

۲۱۲. الكشاف عن حقائق التنزيل: ۳ / ۴۶۷.

بر همین حقیقت دلالت دارد آن چه از علی علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: از حسادت مردم نسبت به خودم به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شکایت کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: «آیا راضی نیستی که چهارمین نفر از چهار نفری باشی که نخستین کسانی اند که داخل بهشت می شوند؛ یعنی من، تو، حسن و حسین و همسرانمان که در سمت راست و چپ ما قرار دارند [و وارد بهشت می شوند] و فرزندانمان نیز پشت سر همسرانمان؟»

پس، از دیدگاه زمخشری، مقام و منزلت والای اهل بیت علیهم السلام و این که آنان نخستین کسانی هستند که به همراه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وارد بهشت می شوند، دلیلی است بر این که مصداق قریبی آن بزرگوارانند. در نتیجه معلوم می شود که از نظر او نیز «مودت» فراتر از محبت صرف است. ادامه کلام زمخشری این حقیقت را روشن تر می کند. وی در ذیل آیه مودت و در ادامه احادیث پیشین، روایت زیر را نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل می کند. وی می نویسد:

عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم: حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی واذانی فی عترتی، ومن اصطنع صنیعةً إلی أحد من ولد عبد المطلب ولم یجازه علیها، فأنا أجازیه علیها غداً إذا لقینی یوم القیامة؛^{۲۱۳}

از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمود: «بهشت بر کسی که به اهل بیت من ظلم کند و مرا درباره عترتم آزار دهد حرام شده است، و هرکس کاری برای یکی از فرزندان عبدالمطلب انجام دهد و او در قبال آن عمل جزا ندهد، پس من جزای عملش را فردای قیامت و به هنگام ملاقات با وی خواهم داد».

زمخشری در ادامه درباره نزول آیه مودت حدیثی را نقل می کند که براساس آن انصار قصد داشتند از پیامبر اکرم قدردانی کنند؛^{۲۱۴} سپس حدیث زیر را نقل می کند:

قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: «من مات علی حب آل محمد مات شهیداً، ألا ومن مات علی حب آل محمد مات مغفوراً له، ألا ومن مات علی حب آل محمد مات تائباً، ألا ومن مات علی حب آل محمد مات مؤمناً مستکمل الإیمان، ألا ومن مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة، ثم منکر ونکیر، ألا ومن مات علی حب آل محمد یزف إلی الجنة، كما تزف العروس إلی بیت زوجها، ألا ومن مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان إلی الجنة، ألا ومن مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة، ألا ومن مات علی حب آل محمد مات

۲۱۳. همان.

۲۱۴. ذکر این حدیث در ضمن بررسی نصوص گذشت.

على السنّة والجماعة، ألا ومن مات على بغض آل محمّد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه آيس من رحمته الله، ألا ومن مات على بغض آل محمّد مات كافراً، ألا ومن مات على بغض آل محمّد لم يشمّ رائحة الجنّة»؛^{٢١٥}

رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلّم فرمودند: هرکس بر حب آل محمّد بمیرد شهید از دنیا رفته است. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمّد بمیرد آمرزیده شده از دنیا رفته است. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمّد بمیرد با توبه از دنیا رفته است. آگاه باشید هرکس بر حب آل محمّد بمیرد با ایمان کامل از دنیا رفته است. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمّد بمیرد، ملک الموت و سپس نکیر و منکر او را به بهشت بشارت می دهند. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمّد بمیرد، به بهشت برده می شود چنان که عروس به خانه شوهرش برده می شود. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمّد بمیرد، در قبرش دو در به سوی بهشت برای او باز می شود. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمّد بمیرد، خداوند قبرش را محل زیارت فرشتگان رحمت قرار می دهد. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمّد بمیرد بر [طبق] سنت و جماعت مرده است. آگاه باشید، هرکس بر بغض آل محمّد بمیرد، روز قیامت در حالی که بر پیشانی او نوشته شده است، ناامید از رحمت خدا، خواهد آمد. آگاه باشید که بر دشمنی آل محمّد بمیرد، کافر مرده است و کسی که بر دشمنی آن ها بمیرد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

روشن است که احادیث نقل شده در ذیل این آیه از سوی مفسران، به یقین با محتوا و مضمون آیه در ارتباط است. پس از نظر زمخسری این احادیث با لزوم مودّت اهل بیت علیهم السلام ارتباط دارد، یعنی «مودّت» امری است که ظلم و اذیت را نفی می کند. مودّت شأنی است که کاستی های دارندگان آن را شخص پیامبر جبران می کند. مودّت اهل بیت علیهم السلام محبتی است که موجب می گردد مرگ انسان شهادت تلقی شود. مودّت محبتی است که موجب می شود انسان با حالت توبه و آمرزیده شده و با ایمان کامل از دنیا برود. این محبت بشارت فرشتگان مرگ به بهشت را در پی دارد و موجب باز شدن درهای بهشت بر محبّ می شود. قبر محبّ محل زیارت فرشتگان رحمت می شود و بالأخره این که مودّت اهل بیت علیهم السلام، محبتی است که نداشتن آن موجب محرومیت از استشمام بوی بهشت است.

بنابراین، «مودّت» اخص از محبت است و آثار و لوازمی دارد که با اعتقاد دینی و ایمانی پیوند خورده است. البته هر چند زمخسری به این حقیقت تصریح نمی کند، اما از روایاتی که در ذیل این آیه مطرح کرده است به روشنی این مطلب قابل فهم و برداشت است.

فخررازی نیز در تفسیر آیه مودّت می نویسد:

روى الكلبى عن ابن عباس - رضى الله عنهما - قال: إنَّ النّبىَّ صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلّم لما قدم المدينة، كانت تعرفه نوابئ وحقوق، وليس فى يده سعة، فقال الأنصار: إنَّ هذا الرجل قد هداكم الله على يده، وهو ابن أختكم وجاركم فى بلدكم، فاجمعوا له طائفة من أموالكم، ففعلوا، ثمَّ أتوه به، فردّه عليهم، فنزل قوله تعالى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا)، أى على الإيمان إلاَّ أن تودّوا أقاربي، فحثّهم على مودة أقاربه؛^{٢١٦}

كلبى از ابن عباس روایت کرد: هنگامی که پیامبر صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلّم وارد مدینه شده و دستش از جهت مالی باز نبود، انصار گفتند: این فرد به دست خود، شما را به سوی خدا هدایت کرده و او خواهر زاده و همسایه شما در سرزمین شماست. پس بخشی از اموال خود را برای او جمع کنید و چنین کردند. سپس خدمت ایشان آمده و اموال را به آن حضرت تقدیم کردند و حضرتش مال آنان را به خودشان باز گرداند و آن گاه این آیه نازل شد که: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا)، یعنی [از شما اجری نمی خواهم] بر ایمان، جز این که به نزدیکانم مودّت بورزید. پیامبر آن گاه آنان را بر مودّت نزدیکان سوق داد.

فخر رازی سپس روایت «من مات على حبّ آل محمّد...» را به نقل از زمخشری مطرح می کند و پس از آن می نویسد:

وأنا أقول: آل محمّد صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلّم هم الذين يؤول أمرهم إليه، فكلّ من كان أمرهم إليه أشدّ وأكمل، كانوا هم الأهل، ولا شكّ أنّ فاطمةً وعليّاً والحسن والحسين، كان التعلّق بينهم وبين رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلّم أشدّ التعلّقات، وهذا كالمعلوم بالنقل المتواتر، فوجب أن يكونوا هم الأهل. وأيضاً: اختلف الناس فى الأهل، فقيل: هم الأقراب، وقيل: هم أمّته. فإن حملناه على القرابة فهم الأهل، وإن حملناه على الأمّة الذين قبلوا دعوته، فهم أيضاً آل. فثبت أن على جميع التقديرات، هم الأهل، وأمّا غيرهم، فهل يدخلون تحت لفظ الأهل؟ فمختلف فيه.

وروى صاحب الكشاف: أنّه لما نزلت هذه الآية قيل: يا رسول الله، من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودّتهم؟ فقال: «على وفاطمة وابناهما». فثبت أن هؤلاء الأربعة أقارب النّبىَّ صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلّم.

وإذا ثبت هذا وجب أن يكونوا مخصوصين بمزيد التعظيم، ويدلّ عليه وجوه:

الأول: قوله تعالى: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ووجه الاستدلال به ما سبق.

الثاني: لا شك أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان يحب فاطمة عليها السلام، قال صلى الله عليه وآله وسلم: «فاطمة بضعة مني، يؤذيها ما يؤذيها». وثبت بالنقل المتواتر عن رسول الله أنه كان يحب علياً والحسن والحسين. وإذا ثبت ذلك وجب على كل الأمة مثله لقوله: (وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ)^{٢١٧} ولقوله تعالى: (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ)^{٢١٨}، ولقوله تعالى: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ)^{٢١٩} ولقوله سبحانه: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)^{٢٢٠}.

الثالث: إن الدعاء للآل منصب عظيم، ولذلك جعل هذا الدعاء خاتمة التشهد في الصلاة، وهو قوله: أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، وارحم محمدًا وآل محمد. وهذا التعظيم لم يوجد في حق غير الآل، فكل ذلك يدل على أن حب آل محمد واجب. وقال الشافعي رضي الله عنه:

يا ركباً قف بالمحصب من مني *** واهتف بساكن خيفها والناهض
سحراً إذا فاض الحجيج إلى مني *** فيضاً كما نظم الفرات الفاض
إن كان رفضاً حب آل محمد *** فليشهد الثقلان أتى رافضى;^{٢٢١}

می گویم: آل محمد همان کسانی هستند که امرشان به او واگذار شد. پس هرکس که امرش کامل تر به او باز گردد، آنان «آل» خواهند بود و شکی نیست که تعلق خاطر میان فاطمه، علی، حسن و حسین با رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم شدیدترین تعلقات بوده و این براساس نقل متواتر معلوم و مشخص است. پس به ضرورت اینان «آل» پیامبرند.

هم چنین مردم در «آل» اختلاف کردند و برخی گفتند: مراد از آل نزدیکانند، و برخی دیگر گفتند «آل» همان امت پیامبر است. پس اگر «آل» را به معنای قرابت حمل کنیم، باز هم اهل بیت مصداق «آل» هستند، و اگر آن را بر کسانی که دعوت پیامبر را پذیرفته اند حمل کنیم، باز هم مصداق «آل» همانان خواهند بود. پس ثابت شد که با تمام تقدیرات، علی، فاطمه و حسن و حسین «آل» پیامبرند؛ اما این که غیر ایشان نیز داخل در عنوان «آل» می شوند یا خیر؟ محل اختلاف است.

٢١٧. سوره اعراف: آیه ١٥٨.

٢١٨. سوره نور: آیه ٦٣.

٢١٩. سوره آل عمران: آیه ٣١.

٢٢٠. سوره احزاب: آیه ٢١.

٢٢١. همان: ١٦٦ - ١٦٧.

صاحب کشف روایت کرده است که به هنگام نزول این آیه (مودت) گفته شد: ای رسول خدا، نزدیکان شما که مودتشان بر ما واجب شده چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی، فاطمه و دو پسرشان». پس ثابت شد که این چهار نفر نزدیکان پیامبرند.

و چون این مطلب ثابت شد، ضرورتاً به بیشترین تعظیم مخصوص می گردند و بر این مطلب وجوهی دلالت می کند:

یکم: آیه شریفه **(إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)** که وجه استدلال به آن گذشت.

دوم: شکی نیست که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، حضرت فاطمه سلام الله علیها را دوست می داشت. آن حضرت فرمودند: «فاطمه پاره تن من است، هر کسی او را بیازارد مرا آزرده است» و به نقل متواتر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ثابت شد که آن حضرت، علی، حسن و حسین علیهم السلام را دوست می داشت و اگر این مطلب ثابت شود، بر همه امت واجب می شود که مثل پیامبر ایشان را دوست بدارند و شاهد بر آن، این دو آیه قرآن است که: **(وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ)** و آیه **(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)**.

سوم: همانا دعا برای «آل» منصب عظیمی است و به همین روی، این دعا در پایان تشهد نماز قرار داده شده است و آن قول: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ» است.

و این تعظیم در حق هیچ کسی غیر از «آل» یافت نمی شود. پس همه اینها دلالت دارند بر این که حب آل محمد واجب است. شافعی می گوید:

ای سواری که عازم حج هستی، در سرزمین منا که حاجیان برای جمع کردن سنگ توقف می کنند و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خداست، بایست و به سوی تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادتند و یا در حال حرکت می باشند فریاد بزَن. فریاد بزَن به هنگام سحر که حاجیان از مشعر به سوی منا کوچ می کنند و هم چون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منا می شوند. آری فریاد بزَن و بگو: اگر محبت آل محمد صلی الله علیه و آله رفض و ترک دین خداست، همه جن و انس شهادت دهند که من رافضی هستم.

نیشابوری نیز خلاصه کلام فخر رازی را ذکر کرده و در نهایت می گوید:

وَلَا رَيْبَ أَنَّ هَذَا فِخْرٌ عَظِيمٌ، وَشَرَفٌ تَامٌ؛^{۲۲۲}

و تردیدی نیست که این افتخاری عظیم و شرافتی است تام.

قرطبی نیز در ذیل آیه مودت می نویسد:

۲۲۲. تفسیر النیسابوری: ۶ / ۴۶۷.

وقیل: «القربی» قرابه الرسول صلی الله علیه وآله وسلم، آی: لا أسألكم أجراً إلا أن تودوا قرابتی وأهل بیتی، كما أمر بإعظامهم ذوی القربی. وهذا قول علی ابن حسین وعمرو بن شعيب والسدّی. وفي رواية سعيد بن جبیر عن ابن عباس: لما أنزل الله عزوجل (قُلْ لا أسئلكم علیه أجراً إلا المودّة فی القربی) قالوا: يا رسول الله، من هؤلاء الذين نودهم؟ قال: «علی وفاطمه وأبناؤهما». ويدلّ علیه أيضاً ما روى عن علی رضی الله عنه: قال: شكوت إلى النبی حسد الناس لی... وعن النبی: حرمت الجنة علی من ظلم أهل بیتی

وكفی قبحاً بقول من يقول: إن التقرب إلى الله بطاعته، ومودّة نبيّه صلی الله علیه وآله وسلم وأهل بيته منسوخ، وقد قال النبی: من مات علی حبّ آل محمد مات شهيداً، ومن مات علی حبّ آل محمد جعل الله زوّار قبره الملائكة والرحمة، ومن مات علی حبّ آل محمد جاء يوم القيامة مكتوباً بين عينيه: آيس اليوم من رحمة الله، ومن مات علی بغض آل محمد لم يرح رائحة الجنة، ومن مات علی بغض آل بيّتی فلا نصيب له في شفاعتی.

قلت: وذكر هذا الخبر، الزمخشري في تفسيره بأطول من هذا؛^{۲۳۳}

و گفته شده مراد از «قربی» نزدیک نمودن خود به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است. یعنی از شما اجری نمی طلبیم، جز این که به نزدیکان و اهل بیتم مودّت بورزید، چنان که به بزرگداشت ذوی القربای ایشان، آنان را امر کرده است. این نظر علی بن حسین، عمرو بن شعيب و سدّی است و در روایت سعيد بن جبیر از ابن عباس آمده است: هنگامی که خدای عزوجل آیه (قُلْ لا أسئلكم علیه أجراً إلا المودّة فی القربی) را نازل فرمود، گفتند: ای رسول خدا، اینان چه کسانی هستند که ما باید به آنان مودّت بورزیم؟ فرمود: «علی، فاطمه و دو پسرشان». و بر این مطلب - آن چه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شد - نیز دلالت دارد که فرمود: «از حسادت مردم نسبت به خویش به پیامبر شکایت کردم...» و از پیامبر نقل شده که فرمود: «بهشت حرام شده است برای...».

کسی که می گوید: «همانا تقرب به خدا به اطاعت از اوست و مودّت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت او علیهم السلام نسخ شده است»، در قبح این سخن همین روایت پیامبر کافی است که فرمود: «هرکس بر حبّ آل محمد بمیرد، شهید از دنیا رفته است. هرکس بر حبّ آل محمد بمیرد، خداوند زائران قبرش را ملائکه و رحمت قرار می دهد. هرکس بر بغض آل محمد

۲۳۳. تفسیر القرطبی: ۱۶ / ۲۱ - ۲۳.

بمیرد، در روز قیامت در حالی حاضر می شود که در پیشانی و میان دو چشم او نوشته شده است: «امروز از رحمت خداوند نا امید است». هرکس بر بغض آل محمد بمیرد، بوی بهشت را استشمام نمی کند. هرکس بر بغض آل بیت بمیرد، در شفاعت من نصیبی ندارد». می گویم: زمخسری در تفسیرش این حدیث را طولانی تر از این نقل کرده است. خطیب شربینی نیز امیرالمؤمنین، فاطمه زهراء، امام مجتبی و سیدالشهداء علیهم السلام را مصداق «قربی» معرفی می کند و آیه مودت را به آیه تطهیر پیوند می زند و مصداق «قربی» و «اهل بیت» را یکی می داند. وی درباره «قربی» می نویسد:

فَقِيلَ: هُمْ فَاطِمَةُ وَعَلِيٌّ وَأَبْنَاؤُهُمَا. وَفِيهِمْ نَزَلُ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)^{۲۲۴}

پس گفته شده: «قربی» فاطمه، علی و دو پسرشان هستند و آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) درباره ایشان نازل شده است.

آلوسی نیز پس از طرح و بررسی روایات مربوط به مصداق «قربی» در آیه مودت، به حدیث ثقلین اشاره کرده و می نویسد:

فَقَدْ أَخْرَجَ مُسْلِمٌ، وَالتِّرْمِذِيُّ، وَالنَّسَائِيُّ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ تَعَالَى فِي أَهْلِ بَيْتِي»^{۲۲۵}

مسلم، ترمذی و نسائی از زید بن ارقم آورده اند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «شما را به خدای تعالی درباره اهل بیتم یادآور می شوم».

عبارت «أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ تَعَالَى فِي أَهْلِ بَيْتِي»، قسمتی از حدیث ثقلین در کتب اهل سنت است. ذکر حدیث ثقلین در ذیل آیه مودت حکایت از آن دارد که امثال آلوسی نیز متوجه این نکته هستند که مودت اخص از محبت است، یعنی محبتی است که همراه با تمسک باشد، زیرا پیامبر در حدیث ثقلین مسلمانان را به تمسک به قرآن و اهل بیت علیهم السلام امر می کند و حق اهل بیت را با تأکید یادآور می شود. آلوسی سپس می نویسد:

«وَأَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ وَحَسَنَهُ، وَالتَّبْرَانِيُّ، وَالتَّحَاكِمِيُّ، وَالتَّبِيهِيُّ فِي الشُّعْبِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: «أَحِبُّوا اللَّهَ تَعَالَى لَمَا يَغْذُوكُمْ بِهِ مِنْ نِعْمَةٍ، وَأَحِبُّونِي لِحُبِّ اللَّهِ تَعَالَى، وَأَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي».

۲۲۴. تفسیر السراج المنیر: ۱ / ۳۹۵۴.

۲۲۵. تفسیر آلوسی: ۲۵ / ۳۱ - ۳۲.

وأخرج ابن حبان، والحاكم عن أبي سعيد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «والذي نفسي بيده، لا يبغضنا أهل البيت رجل إلا أدخله الله تعالى النار». إلى غير ذلك مما لا يحصى كثرة من الأخبار، وفي بعضها ما يدل على عموم القربى وشمولها لبني عبدالمطلب:

أخرج أحمد، والترمذي وصححه، والنسائي عن المطلّب بن ربيعة قال: دخل العباس على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: إنا لنخرج، فنرى قريشاً تحدث، فإذا رأونا سكتوا؛ فغضب رسول الله ودرّ عرق بين عينيه، ثم قال: «والله لا يدخل قلب امرئ مسلم إيمان حتى يحبكم لله تعالى ولقرباتي».

وهذا ظاهر إن خصّ القربى بالمؤمنين منهم، وإلا فقليل: إن الحكم منسوخ، وفيه نظر. والحقّ وجوب محبة قرابته عليه الصلاة والسلام من حيث إنهم قرابته صلى الله عليه وآله وسلم كيف كانوا، وما أحسن ما قيل:

داريتُ أهلك في هواك وهم عدا *** ولأجل عين ألف عين تكرم
وكلما كانت جهة القرابة أقوى، كان طلب المودة أشدّ، فمودة العلويين الفاطميين أزم من محبة العباسيين على القول بعموم (القربى)، وهي على القول بالخصوص قد تتفاوت أيضاً باعتبار تفاوت الجهات والإعتبارات. وأثار تلك المودة: التعظيم، والإحترام، والقيام بأداء الحقوق أتمّ قيام، وقد تهاون كثير من الناس بذلك حتى عدّوا من الرفض السلوك في هاتيک المسالك، وأنا أقول قول الشافعي العي:
يا راكباً قف بالمحصّب من منى...^{٢٢٦}؛

ترمذی [این حدیث را] آورده و حسن شمرده است. هم چنین طبرانی، حاکم و بیهقی در کتاب شعب از ابن عباس آورده اند که گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: «خدای تعالی را به خاطر آن چه از نعمت خود به شما بخشیده است دوست بدارید، و مرا دوست بدارید به خاطر دوستی خدای تعالی، و اهل بیت مرا [نیز] دوست بدارید».

ابن حبان و حاکم از ابو سعید نقل کرده اند که گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: «سوگند به کسی که جانم به دست اوست! هیچ مردی اهل بیت مرا مبعوض نمی دارد مگر آن که خدای تعالی او را داخل جهنم کند». و احادیث دیگری که به جهت کثرت اخبار در این زمینه قابل شمارش نیستند و در برخی از آن ها قرائنی است که بر عام بودن «قربى» و شمول آن بر بنو عبدالمطلب دلالت دارد.

احمد، ترمذی و نسائی به نقل حدیثی مبادرت کرده اند و در این میان ترمذی آن را صحیح شمرده است. از مطلب بن ربیع نقل شده است که گفت: عباس بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد شد و عرض کرد: ما بیرون می رویم و می بینیم که قریش گفتگو می کنند و چون ما را می بینند ساکت می شوند. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خشمگین شده و رگ های پیشانی [مبارکشان] متورم شد. آن گاه فرمودند: «سوگند به خدا، ایمان به قلب مرد مسلمانی وارد نمی شود تا این که شما را به خاطر خدای تعالی و نزدیکی با من دوست بدارد».

و این آشکار است که عنوان «قربی» به مؤمنان از ایشان اختصاص دارد، و الا گفته شده است که حکم منسوخ است و این جای تأمل دارد.

نظر حق، وجوب محبت نزدیکان آن حضرت علیه الصلاة والسلام است از آن جهت که نزدیکان اویند، محبت به آنان واجب است، حال هر طور که می خواهند باشند و چه نیکو گفته است: من به خاطر تو، با خاندان تو مدارا کردم، حال آن که آن ها غیر تو هستند؛ چرا که به خاطر فردی هزار فرد دیگر احترام می شوند.

هر چه جهت نزدیکی قوی تر باشد، طلب مودت نیز شدیدتر خواهد بود. پس، براساس قول به عام بودن عنوان «قربی»، مودت بر علویان لازم تر از محبت به عباسیان است و این مطلب با قول به اختصاص این عنوان به اهل بیت تفاوت می کند. هم چنین به

اعتبار تفاوت جهات و اعتبارات مطلب متفاوت خواهد بود و آثار آن مودت، بزرگداشت، احترام و قیام تام برای ادای حقوق ایشان است و بسیاری از مردم در این کار سستی کرده اند و در این دو مسلک، به جهت خارج شدن از این سلوک تعدی کردند و من به قول شافعی قائلم که گفت:

ای سواری که عازم حج هستی، در سرزمین منا که برای جمع کردن سنگ توقف می کنی... .

بنابراین اهل سنت نیز به طور کامل توجه دارند که «مودت» محبتی است که با ایمان و سعادت اخروی افراد ارتباط دارد. پس باید گفت که مودت یقیناً اخصّ از محبت است و در معنای آن نوعی تمسک، التزام و تبعیت نهفته است، هر چند که سنیان به این حقیقت تصریح نکرده اند.

براساس آن چه گذشت، روشن است که لزوم مودت اهل بیت علیهم السلام، مستلزم وجوب اطاعت از ایشان است.

وجوب محبت مطلق بیان گر افضلیت، افضلیت نیز مستلزم امامت

چنان که گذشت، براساس آیه مودت، محبت و مودت امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت مطلق واجب شده است. پس هر کس که خداوند محبتش را به طور مطلق واجب کرده باشد، به یقین محبوب ترین خلق

خواهد بود و آن که نزد خدا و رسولش محبوب تر باشد، به تحقیق افضل خلق است و آن که بافضلیت تر از همه باشد، مسلماً امام خواهد بود؛ از این رو امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امام است.

در تبیین مدّعا می‌گوییم: لزوم محبت و مودّت امیرالمؤمنین علیه السلام به روشنی از آیه استفاده می‌شود. هم چنین این حقیقت که امیرالمؤمنین محبوب‌ترین فرد نزد خدا و رسول خدا است از آیه قابل برداشت است، ضمن این که شواهد محکمی نیز بر این امر دلالت دارند؛ از جمله حدیث «طیر مشوی».

براساس این حدیث، مرغ بریانی به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم اهدا شد و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیش از تناول آن دعا کردند و از خدای متعال چنین خواستند:

اللّٰهُمَّ اَتْنِيْ بِاَحَبِّ خَلْقِكَ اِلَيْكَ؛

خداوندا، محبوب‌ترین خلق نزد خودت را پیش من بفرست.

در نهایت امیرالمؤمنین علیه السلام خدمت آن حضرت رسید و آن مرغ را با هم تناول کردند.^{۲۳۷} این حدیث را بسیاری از صحابه نقل کرده اند، از جمله:

۱- امیرالمؤمنین(علیه السلام)؛

۲- عبدالله بن عباس؛

۳- ابوسعید خدری؛

۴- سفینه؛

۵- ابوالطفیل عامر بن واثله؛

۶- انس بن مالک؛

۷- سعد بن ابی وقاص؛

۸- عمرو بن عاص؛

۹- أبومزارم، یعلی بن مرّة؛

۱۰- جابر بن عبدالله انصاری؛

۱۱- ابو رافع؛

۱۲- حبشی بن جنادة.

۲۳۷. رک: سنن الترمذی: ۵ / ۳۰۰ / ح / ۳۸۰۵؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۰ - ۱۳۱ و ۱۳۲؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۶؛ السنن الکبری (نسائی): ۵ / ۱۰۷ / ح / ۸۳۹۸؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام (نسائی): ۵۱؛ مسند أبی یعلی: ۷ / ۱۰۵ / ح / ۴۰۵۲؛ المعجم الأوسط: ۲ / ۲۰۷ و منابع دیگر.

هم چنین ده ها تن از تابعین این حدیث را روایت کرده اند و در هر دوره ای از عالمان بزرگ و مشهور به نقل آن پرداخته اند، عالمانی هم چون:

۱. أبوحنیفه، پیشوای مذهب حنفی؛

۲. أحمد بن حنبل، پیشوای حنبلی ها؛

۳. ابوحاتم رازی؛

۴. ابوعیسی ترمذی؛

۵. ابوبکر بزار؛

۶. ابوعبدالرحمان نسائی؛

۷. ابوالحسن دارقطنی؛

۸. ابوعبدالله حاکم حسکانی؛

۹. ابوبکر ابن مردویه؛

۱۰. ابونعیم اصفهانی؛

۱۱. ابوبکر بیهقی؛

۱۲. ابوعمر ابن عبدالبر؛

۱۳. ابومحمد بغوی؛

۱۴. ابوالحسن عبدری؛

۱۵. ابوالقاسم ابن عساکر؛

۱۶. ابن حجر عسقلانی؛

۱۷. جلال الدین سیوطی.

بنابراین حدیث «طیر» که در صدور آن تردیدی نیست، به روشنی و صراحت دلالت بر این دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام محبوب ترین خلق نزد خدا و رسول اوست.

هم چنین علاوه بر وضوح افضلیت محبوب ترین خلق نزد خدا، شواهدی نیز بر اعتراف سنیان بر این حقیقت وجود دارد که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. کلامی که قسطلانی و ابن حجر مکی از ولی الدین بن عراقی نقل کرده اند که گفت:

المحبة الدينية لازمة للأفضلية، فمن كان أفضل، كانت محبته الدينية له أكثر؛^{۲۳۸}

۲۳۸. المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة: ۷۰۴ / ۲؛ الصواعق المحرقة: ۱ / ۱۸۷. هم چنین ر.ک: المجالس الوعظیة فی شرح أحادیث

خیر البریة صلی الله علیه وآله وسلم: ۱۶۹ / ۲؛ سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی: ۱ / ۴۱۷؛ لوامح الأنوار البهیة: ۲ /

محبت دینی مستلزم افضلیت است؛ پس هر که با فضیلت تر باشد، محبت دینی ما به او بیشتر خواهد بود.

۲. نظر فخررازی در تفسیر آیه شریفه: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ).^{۲۲۹} وی درباره معنای محبت خداوند در ذیل آیه می نویسد:

المراد من محبة الله تعالى له، إعطاؤه الثواب؛^{۲۳۰}

مراد از محبت خدای تعالی به او، اعطای ثواب از سوی خداوند به وی است.

روشن است که بیشترین ثواب مخصوص محبوب ترین کس است در نزد خداوند و آن که ثواب بیشتری نصیبش گردد، قطعاً بافضیلت تر است.

۳. پاسخ ابن تیمیه به استدلال علامه حلی رحمه الله: بیشتر استدلال علامه حلی رحمه الله بر امامت امیرالمؤمنین را علیه السلام را با استناد به آیه مودت مطرح کردیم. ایشان می گوید:

غير على عليه السلام من الصحابة الثلاثة لا تجب مودته، فيكون على عليه السلام أفضل، فيكون هو الإمام؛^{۲۳۱}

غیر از علی علیه السلام، مودت هیچ یک از صحابه و آن سه نفر واجب نیست؛ از این رو علی افضل است و او امام خواهد بود.

ابن تیمیه در مقابل این استدلال می گوید:

والمقصود أن قوله: «وغير على من الثلاثة لا تجب مودته» كلام باطل عند الجمهور، بل مودة هؤلاء أوجب عند أهل السنة من مودة علي، لأن وجوب المودة على مقدار الفضل، فكل من كان أفضل كانت مودته أكمل؛^{۲۳۲}

مقصود از سخن علامه حلی که می گوید: «وغير از علی مودت هیچ یک از آن سه نفر واجب نیست» نزد جمهور سنیان سخن باطلی است، بلکه مودت آن سه نفر نزد اهل سنت واجب تر از مودت علی است؛ زیرا وجوب مودت به میزان افضلیت است، پس هر که افضل باشد، مودتش کامل تر است.

این کلام از کور باطنی ابن تیمیه حکایت دارد؛ زیرا وجوب مودت امیرالمؤمنین علیه السلام مستند به کلام خداوند است. اما ابن تیمیه و امثال وی در مخالفت آشکار با کلام خدا و بر اساس هوای نفس خویش،

۲۲۹. سوره آل عمران: آیه ۳۱.

۲۳۰. تفسیر الرازی: ۸ / ۱۹.

۲۳۱. منهاج الكرامة: ۱۲۲.

۲۳۲. منهاج السنة: ۷ / ۷۷.

مودت دیگران را واجب تر از مودت کسی می داند که خداوند مودتش را واجب فرموده است. به هر روی صرف نظر از این کور باطنی، آن چه مهم است اعتراف ابن تیمیه به رابطه میان مودت و افضلیت است. لزوم امامت افضل نیز حکم روشن عقل است و بسیاری از عالمان بزرگ و مشهور اهل تسنن در برابر این حکم عقل مجبور به تسلیم شده و به آن پرداخته اند. جرجانی درباره شورای شش نفره ای که عمر تشکیل داد و این که چرا وی این شش نفر را برگزید و دیگران را داخل نکرد، می گوید:

وإنما جعلها شوری بینهم، لأنه رآهم أفضل ممن عداهم، وأنه لا يصح للإمامة غيرهم؛^{۲۳۳}

او شورایی را میان آنان قرار داد، چرا که آن ها را از دیگران افضل می دید و غیر ایشان برای امامت صلاحیت نداشتند.

محبّ الدین طبری نیز چنین اظهار نظر می کند:

قولنا: لا ینعقد ولایة المفضول عند وجود الأفضل؛^{۲۳۴}

باور ما آن است که ولایت مفضول با وجود افضل شکل نمی گیرد.

غیر از این افراد نیز عالمانی دیگر به این حکم عقل اذعان کرده اند، اما به جهت اطاله کلام نیازی به طرح انظار آنان نیست. پس در وجوب امامت افضل تردیدی وجود ندارد. بدین روی مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی وجوب محبت امیرالمؤمنین علیه السلام را یکی از ادله افضلیت آن حضرت می شمارد و علامه حلّی در شرح کلام خواجه و در وجه نوزدهم می نویسد:

إنّ علیاً علیه السلام کان محبته ومودته واجبه، دون غیره من الصحابة، فیکون أفضل منہم. و بیان مقدمه الأولى: أنه کان من أولى القربى، فتكون مودته واجبه لقوله تعالى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛^{۲۳۵}

همانا برخلاف اصحاب دیگر، محبت و مودت علی علیه السلام واجب است، از این رو وی افضل از آنان است. بیان مقدمه یکم این که: همانا او از «اولوا القربی» است، در نتیجه مودتش براساس آیه شریفه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) واجب است.

در نتیجه با اثبات وجوب محبت امیرالمؤمنین علیه السلام، افضلیت آن حضرت و با اثبات افضلیت ایشان، امامت حضرتش ثابت می گردد.

وجوب محبت مطلق مستلزم عصمت

۲۳۳. المواقف: ۳ / ۶۲۲؛ شرح المواقف: ۸ / ۳۶۵.

۲۳۴. الرياض النضرة: ۱ / ۱۰۱.

۲۳۵. كشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد: ۴۱۸.

گفتیم که وجوب محبت مطلق، مستلزم افضلیت و افضلیت نیز مستلزم وجوب اطاعت است و وجوب اطاعت مطلق نیز دلیل بر عصمت خواهد بود. بنابراین، امر مطلق به مودت اهل بیت علیهم السلام، بر عصمت آنان دلالت دارد و دلالت وجوب اطاعت مطلق بر عصمت بسیار روشن است، به طوری که فخررازی نیز بدان تصریح و برای اثبات آن استدلال می کند. وی در تفسیر آیه شریفه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) می نویسد:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمْرٌ بِطَاعَةِ أَوْلَى الْأَمْرِ عَلَى سَبِيلِ الْجُزْمِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ، وَمَنْ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ عَلَى سَبِيلِ الْجُزْمِ وَالْقَطْعِ، لَا بَدَّ وَأَنْ يَكُونَ مَعْصُومًا عَنِ الْخَطَا، إِذْ لَوْ لَمْ يَكُن مَعْصُومًا عَنِ الْخَطَا، كَانَ بِتَقْدِيرِ إِقْدَامِهِ عَلَى الْخَطَا، يَكُونُ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ بِمُتَابَعَتِهِ، فَيَكُونُ ذَلِكَ أَمْرًا بِفِعْلِ ذَلِكَ الْخَطَا، وَالْخَطَا لِكَوْنِهِ خَطَاً مَنهَى عَنْهُ، فَهَذَا يَفْضِي إِلَى اجْتِمَاعِ الْأَمْرِ وَالنَهْيِ فِي الْفِعْلِ الْوَاحِدِ بِالْإِعْتِبَارِ الْوَاحِدِ، وَأَنَّهُ مُحَالٌ. فَثَبَّتَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمْرٌ بِطَاعَةِ أَوْلَى الْأَمْرِ عَلَى سَبِيلِ الْجُزْمِ، وَثَبَّتَ أَنَّ كُلَّ مَنْ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ عَلَى سَبِيلِ الْجُزْمِ وَجِبَ أَنْ يَكُونَ مَعْصُومًا عَنِ الْخَطَا، فَثَبَّتَ قَطْعًا أَنَّ أَوْلَى الْأَمْرِ الْمَذْكُورِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ لَا بَدَّ وَأَنْ يَكُونَ مَعْصُومًا؛^{۲۳۶}

همانا خدای تعالی در این آیه به طور جزمی به اطاعت از اولو الامر دستور داده است و هر آن کس که خداوند به صورت جزمی و قطعی به اطاعت از او فرمان دهد، ناگزیر باید از خطا معصوم باشد و اگر از خطا معصوم نباشد - بر فرض اقدامش به خطا - خداوند به متابعت از او امر کرده است که خود دستور دادن به انجام خطاست، در حالی که خطا از آن جهت که خطاست مورد نهی قرار گرفته است. پس این به اجتماع امر و نهی در فعل واحد و به اعتبار واحد منجر می شود که محال است. پس ثابت شد خدای تعالی به صورت جزمی به اطاعت از اولو الامر دستور داده است و ثابت شد که هر آن کس که خداوند به صورت جزمی به اطاعت از او فرمان دهد، لزوماً باید معصوم از خطا باشد، پس به یقین ثابت شد که اولو الامر مذکور در این آیه ناگزیر باید معصوم باشند.

برخی از عالمان شیعه نیز در ذیل آیه مودت به همین مطلب اشاره کرده اند. مرحوم بیاضی عاملی می نویسد:

جَعَلَ اللَّهُ أَجْرَ رِسَالَةِ نَبِيِّهِ فِي مَوَدَّةِ أَهْلِهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى).

قالوا: المراد القربى فى الطاعات، أى: فى طاعة أهل القربى.

قلنا: الأصل عدم الإضمار، ولو سلم فلا يتصور إطلاق الأمر بمودتهم إلا مع عصمتهم.

۲۳۶. تفسیر الرازی: ۱۰ / ۱۴۴.

قالوا: المخاطب بذلك الكفار، يعني: راقبوا نسبي بكم، يعني القرشيه.

قلنا: الكفار لا تعتقد للنبي أجراً حتى تُخاطب بذلك.

على أن الأخبار المتفق عليها تنافي الوجهين؛^{٢٣٧}

خداوند اجر رسالت پیامبرش را در مودت به اهل او قرار داده است، همان طور که در این آیه آمده

است: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى).

گفته اند مراد خداوند از این آیه، نزدیکان در اطاعت است، یعنی در پیروی از اهل قریبی.

می گوییم: چنان چه بپذیریم دستور مطلق مودت به ایشان جز با عصمت آنان قابل تصور نیست،

اصل عدم تقدیر است.

گفته اند: آیه خطاب به کفار است، یعنی مراقب خویشان من در میان خود باشید، یعنی قریش!

می گوییم: کفار برای پیامبر اجری قائل نیستند تا به آنان خطاب شود.

أخبار مورد اتفاق نیز با این دو وجه منافات دارد.

مرحوم شبر نیز چنین استدلال می کند:

وجوب المودة يستلزم وجوب الإطاعة، لأن المودة إنما تجب مع العصمة، إذ مع

وقوع الخطأ منهم يجب ترك مودتهم، كما قال تعالى: (لا تجد قوماً يؤمنون بالله

والْيَوْمِ الْآخِرِ يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ)؛^{٢٣٨}

وجوب مودت مستلزم وجوب إطاعت است، چرا که مودت همواره با وجود عصمت واجب می شود و

با وقوع خطا از آنان، ترک مودت ایشان نیز واجب می گردد، همان طور که خدای تعالی

می فرماید: (لا تجد قوماً يؤمنون بالله والْيَوْمِ الْآخِرِ يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) و غیر

اهل بیت علیهم السلام به اتفاق غیرمعصومند، از این رو علی و فرزندانش امام خواهند بود.

از سویی ابن روزبهان در نقد کلام علامه حلی رحمه الله چنین می نویسد:

ونحن نقول: إن مودته واجبة على كل المسلمين، والمودة تكون مع الطاعة، ولا كل

مطاع يجب أن يكون صاحب الزعامة الكبرى؛^{٢٣٩}

ما می گوییم، همانا مودت او [امیرالمؤمنین علیه السلام] بر همه مسلمانان واجب است و مودت

نیز با طاعت همراه است، ولی چنین نیست که هر مطاعی ضرورتاً صاحب حکومت باشد.

شهید ثالث، قاضی نورالله شوشتری در ردّ کلام ابن روزبهان می نویسد:

٢٣٧. الصراط المستقيم إلى مستحقى التقديم؛ ١ / ١٨٨ - ١٨٩.

٢٣٨. حقّ اليقين في معرفة أصول الدين؛ ١٩٩.

٢٣٩. شرح احقاقى الحق؛ ٣ / ٢٠.

وأما ما ذكره من أنه لا يدلّ على خلافة عليّ عليه السلام فجهالة صرفة، أو تجاهل محض، لظهور دلالة الآية على أن مودّة عليّ عليه السلام واجبة بمقتضى الآية، حيث جعل الله تعالى أجر الإرسال إلى ما يستحقّ به الثواب الدائم مودّة ذوى القربى، وإنما يجب ذلك مع عصمتهم، إذ مع وقوع الخطأ عنهم يجب ترك مودّتهم لقوله تعالى: (لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) الآية. وغير عليّ ليس بمعصوم بالاتفاق، فتعيّن أن يكون هو الإمام.

وقد روى ابن حجر فى الباب الحادى عشر من صواعقه، عن إمامه الشافعى شعراً فى وجوب ذلك برغم أنف الناصب، وهو قوله:

يا أهل بيت رسول الله حبّكم *** فرض من الله فى القرآن أنزله

كفاكم من عظيم القدر أنكم *** من لم يصلّ عليكم لا صلاة له

على أن إقامة الشيعة للدليل على إمامة عليّ عليه السلام على أهل السنّة غير واجب بل تبرّعى، لاتّفاق أهل السنّة معهم على إمامته بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، غاية الأمر أنّهم ينفون الوسطة وأهل السنّة يثبتونها، والدليل على المثبت دون النافى، كما تقرّر فى موضعه، إلا أن يرتكبوا خرق الإجماع بإنكار إمامته مطلقاً، فحينئذ يجب على الشيعة إقامة الدليل، والله الهادى إلى سواء السبيل؛^{٢٣٠}

اما آن چه او درباره عدم دلالت آیه مودّت بر خلافت علی علیه السلام ذکر کرده جهالت صیرف و یا تجاهل محض است، زیرا دلالت آیه (مودّت) بر وجوب مودّت علی علیه السلام ظاهر است. بدان روى که خدای تعالی اجر رسالتی که ثواب ابدی را برای مکلف در پی دارد را مودّت به ذوی القربی قرار داده است و با این وجوب مودّت، عصمت آن ها نیز ثابت می شود و با سر زدن خطا از ایشان ترک مودّشان واجب می گردد. براساس این قول خدای تعالی که فرمود: (لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) و به اتفاق، [در میان خلفاء] غیر از علی علیه السلام معصومی نیست، پس متعیّن می شود که او امام باشد.

ابن حجر در باب یازدهم از کتاب صواعق، به نقل از شافعی شعری - در وجوب مودّت اهل بیت علیهم السلام - آورده است که:

ای اهل بیت رسول خدا دوستی شما *** از جانب خدا در قرآنی که نازل کرده واجب است

برای عظمت قدر شما همین کفایت می کند که *** هرکس در نمازش بر شما صلوات نفرستد، نمازش مقبول پیشگاه الاهی نخواهد بود

افزون بر آن که اقامه دلیل بر امامت علی علیه السلام از سوی شیعه بر اهل تسنن ضرورت نداشته و تبرعی است؛ زیرا سنیان نیز با شیعه بر امامت علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اتفاق نظر دارند، اما در نهایت شیعیان واسطه (و فاصله) در جانشینی پیامبر را نفی می کنند [و علی علیه السلام را خلیفه و امام بلافصل می دانند] اما سنیان واسطه را ثابت می شمارند و چنان که در محل خود ثابت شده است، ارائه دلیل بر عهده مُثَبِّت است نه منکر، مگر این که با انکار امامت علی علیه السلام به صورت مطلق مرتکب خرق اجماع گردند که در این هنگام اقامه دلیل بر شیعه واجب می گردد و خداوند هدایت کننده به راه راست است.

مرحوم مظفر رحمه الله نیز در پاسخ به این روزبهان می نویسد:

فَيَتَعَيَّنُ أَنْ يَكُونَ الْمَرَادُ بِالْآيَةِ: الْأَرْبَعَةُ الْأَطْهَارُ، وَهِيَ تَدَلُّ عَلَى أَفْضَلِيَّتِهِمْ وَعِصْمَتِهِمْ، وَأَنَّهِمْ صَفْوَةُ اللَّهِ سَبْحَانَهُ، إِذْ لَوْ لَمْ يَكُونُوا كَذَلِكَ، لَمْ تَجِبْ مَوَدَّتُهُمْ دُونَ غَيْرِهِمْ، وَلَمْ تَكُنْ مَوَدَّتُهُمْ بَتَلْكَ الْمَنْزِلَةَ الَّتِي مَا مِثْلُهَا مَنْزِلَةٌ، لَكُونَهَا أَجْرًا لِلتَّبْلِيغِ وَالرِّسَالَةِ الَّتِي لَا أَجْرَ وَلَا حَقَّ يَشْبِهُهَا.

ولذا لم يجعل الله المودة لأقارب نوح وهود أجراً لتبليغهما، بل قال لنوح: (وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَكُنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ) ^{٢٤١} وقال لهود: (يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ). ^{٢٤٢}

فتنحصر الإمامة بقربى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، إذ لا تصح إمامة المفضول مع وجود الفاضل، لا سيما بهذا الفضل الباهر.

مضافاً إلى ما ذكره المصنف رحمه الله من أن وجوب المودة مطلقاً يستلزم وجوب الطاعة مطلقاً؛ ضرورة أن العصيان ينافى الود المطلق، ووجوب الطاعة مطلقاً يستلزم العصمة التي هي شرط الإمامة، ولا معصوم غيرهم بالإجماع، فتنحصر الإمامة بهم، ولا سيما مع وجوب طاعتهم على جميع الأمة.

وقد فهم دلالة الآية على الإمامة الصحابة، ولذا اتهم النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعضهم فقالوا: «ما يريد إلا أن يحثنا على قرابته بعده»، كما سمعته في بعض الروايات السابقة.

وكل ذي فهم يعرفها من الآية الشريفة، إلا أن القوم أبوا أن يقرّوا بالحق ويؤدّوا أجر الرسالة، فإذا صدرت من أحدهم كلمة طيبة لم تدعه العصبيّة حتى يناقضها؛ ^{٢٤٣}

٢٤١. سوره هود: آیه ٢٩.

٢٤٢. همان: آیه ٥١.

٢٤٣. دلائل الصدق: ٤ / ٣٨٩ - ٣٩١.

پس متعین شد که مراد [از قربی] در آیه، این چهار ذات پاکند و آن بر عصمت و افضلیت ایشان و این که آنان برگزیده خدایند دلالت دارد، زیرا اگر آنان برتر از دیگران، معصوم و برگزیده خدا نباشند، فقط مودت آنان واجب نمی شد، زیرا آن [مودت] اجر تبلیغ رسالتی است که اجر و حقی مشابه آن وجود ندارد؛ از این رو و خداوند مودت نزدیکان نوح و هود را اجر تبلیغ ایشان قرار نداد، بلکه به نوح فرمود: (وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أُجِرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ) و به هود فرمود: (يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أُجِرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

پس امامت به نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم منحصر است، چرا که با وجود فاضل، امامت مفضول صحیح نیست، به ویژه فاضلی که چنین فضل آشکار و سودمندی دارد. علاوه بر آن چه مصنف (مرحوم علامه حلی) ذکر کرده است که وجوب مودت به صورت مطلق مستلزم وجوب اطاعت مطلق است، ضرورتاً عصیان نیز با مودت مطلق نیز منافات دارد و وجوب اطاعت مطلق مستلزم عصمت است که همان شرط امامت است، و به اجماع مسلمانان معصومی غیر ایشان نیست، از این رو امامت به ایشان منحصر شده است، به ویژه با وجوب اطاعت از آنان بر تمامی امت.

و به تحقیق، اصحاب نیز دلالت آیه بر امامت را فهمیده بودند؛ به همین روی برخی از آنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را متهم ساخته و می گفتند: [پیامبر] قصدی ندارد جز این که ما را پس از خود تابع خویشاوندانش کند! چنان که از برخی روایات پیشین شنیدی و هر صاحب فهمی آن را از آیه شریفه می فهمد، جز این که قوم از اقرار به حق و ادای اجر رسالت ابا دارند. پس چون یکی از ایشان کلام پاکیزه ای گوید، تعصب وی را رها نمی کند تا آن کلام را نقض کند!

تفتازانی نیز درباره دلالت «آیه مودت» می نویسد:

القائلون بأفضليته على رضى الله عنه تمسكوا بالكتاب والسنة والمعقول. أما الكتاب فقوله تعالى: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) الآية... وقوله تعالى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قال سعيد بن جبیر: لما نزلت هذه الآية قالوا: يا رسول الله، من هؤلاء الذين نودهم؟ قال: «على وفاطمة وولدها». ولا يخفى أن من وجبت محبته بحكم نص الكتاب كان أفضل. وكذا من ثبت نصرته للرسول بالعطف في كلام الله تعالى عنه على اسم الله وجبريل، مع التعبير عنه بـ «صالح المؤمنين»، وذلك قوله تعالى: (فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ). فعن ابن عباس - رضى الله عنه - أن المراد به على... .

والجواب: إنه لا كلام في عموم مناقبه ووفور فضائله، واتصافه بالكمالات واختصاصه بالكرامات؛ إلا أنه لا يدل على الأفضلية - بمعنى زيادة الثواب والكرامة عند الله - بعد ما ثبت من الاتفاق الجاري مجرى الإجماع على أفضليته أبي بكر ثم عمر، والإعتراف من على بذلك!

على أن في ما ذكر مواضع بحث لا تخفى على المحصل، مثل: أن المراد بأنفسنا نفس النبي صلى الله عليه وآله وسلم، كما يقال: دعوت نفسي إلى كذا. وأن وجوب المحبة وثبوت النصرة على تقدير تحققه في حق على - رضى الله عنه - فلا اختصاص به؛^{٢٤٤}

قائلان به افضلية على عليه السلام [برای اثبات مدعای خود] به کتاب، سنت و عقل تمسک می کنند. اما [دلیلی که از] کتاب [ارائه می دهند] آیه [مباهله] (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) و آیه [مودت] (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). سعید بن جبیر گوید: هنگامی که این آیه نازل شد گفتند: ای رسول خدا، اینان چه کسانی هستند که با آنان مودت بورزیم؟ فرمود: «علی، فاطمه و فرزندانشان». و آشکار است که هرکس محبتش واجب گردد، به حکم نص قرآن افضل خواهد بود. و این چنین است کسی که نصرت و یاری رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم توسط او در کتاب خداوند با عطف به اسم خدا و جبرئیل ثبت شده است و از او به عنوان «صالح المؤمنین» تعبیر شده است. هم چنین فرموده خداوند است که: (فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ). از ابن عباس نقل شده است که مراد از «صالح المؤمنین» علی علیه السلام است... .

و جواب [استدلال قائلان به افضلیت علی علیه السلام] هیچ سخنی در گستردگی مناقب و شیوع فضائل و کمالات و اختصاص برخی کمالات به حضرت علی علیه السلام وجود ندارد، الا این که هیچ دلالتی بر افضلیت ایشان نخواهد داشت - بدین معنا که شایسته ثواب بیشتر و کرامت نزد خداوند گردد - و قبل از این ادعا، اتفاق نظری که جاری مجرای اجماع است درباره افضلیت ابوبکر و سپس عمر شکل گرفته است و اعتراف علی نیز بر این افضلیت وجود دارد!

بنابر آن چه در مباحث ذکر شد، مخفی نیست که در [آیه مباهله] مراد از «انفسنا» نفس پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم است، چنان که گفته می شود: نفس خود را به فلان چیز دعوت کردم و وجوب محبت و ثبوت نصرت نیز بر همین تقدیر است که در حق علی محقق شده و اختصاصی به او ندارد.

٢٤٤. شرح المقاصد فی علم الکلام: ٢ / ٢٩٩ - ٣٠١.

در پاسخ این سخن بی ضابطه و غیر علمی باید گفت که: اولاً اجماع در برابر نص، اعتبار و حجیت ندارد. ثانیاً اجماعی در این باره وجود ندارد و این ادعا بی دلیل است. ثالثاً افضلیت ملاک می خواهد و برای اثبات افضلیت ابتدا باید ملاک افضلیت مشخص گردد. با مراجعه به قرآن می توان به ملاک هایی برای افضلیت دست یافت:

۱. جهاد: خدای تعالی می فرماید: (فَضَّلَ اللَّهُ الْمَجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً)^{۲۴۵};

۲. علم: خدای تعالی می فرماید: (يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ)^{۲۴۶};

۳. تقوا: خدای تعالی می فرماید: (إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ)^{۲۴۷}.

در بحث «شرایط امامت»^{۲۴۸} ثابت شد که هیچ یک از این ملاک ها در ابوبکر و عمر وجود ندارد؛ از این رو ادعای افضلیت ابوبکر و عمر و نیز ادعای اجماع بر این مدعای دروغین صرفاً ادعایی بی دلیل است و این گونه سخن گفتن به دور از مباحث علمی و بیان گر تعصب است. هم چنین ادعای عدم اختصاص عناوینی چون «نفس پیامبر» و «صالح المؤمنین» به امیرالمؤمنین علیه السلام و عدم وجوب محبت و مودت به آن حضرت نیز ابتدای کلام است و تفتازانی هیچ دلیلی بر این ادعا ارائه نکرده است، در حالی که ادله و شواهد فراوانی بر مدعای شیعه در کتاب و سنت وجود دارد که هر یک در جای خود ثابت شده است.

چنان که پیشتر ثابت شد، آیه مبارک مودت نیز بر این مطلب تصریح دارد. و نیز روشن است که احبیت بر افضلیت دلالت دارد. هم چنین ثابت شد که وجوب محبت مطلق مستلزم عصمت است و عصمت از شرایط امامت می باشد، در حالی که به اجماع همه مسلمانان ابوبکر و عمر معصوم نیستند؛ از این رو چگونه ممکن است آن دو از معصوم افضل باشند؟!

این تیمیه نیز در این بحث دچار اضطراب شده و صرفاً با ادعاهای بی دلیل اشکالاتی را مطرح می کند. وی می نویسد:

إِنَّا نَسَلِمُ أَنْ عَلِيًّا تَجِبَ مَوَدَّتُهُ وَمَوَالَاتُهُ بَدُونَ الْإِسْتِدْلَالِ بِهَذِهِ الْآيَةِ، لَكِنْ لَيْسَ فِي وَجُوبِ مَوَالَاتِهِ وَمَوَدَّتِهِ مَا يُوْجِبُ اخْتِصَاصَهُ بِالْإِمَامَةِ وَلَا الْفَضِيلَةَ بِالْفَضِيلَةِ. وَأَمَّا قَوْلُهُ: وَالثَّلَاثَةُ لَا تَجِبُ مَوَالَاتُهُمْ فَمَمْنُوعٌ، بَلْ يَجِبُ أَيْضاً مَوَدَّتُهُمْ وَمَوَالَاتُهُمْ، فَإِنَّهُ قَدْ ثَبِتَ أَنَّ اللَّهَ يَحِبُّهُمْ، وَمَنْ كَانَ اللَّهُ يَحِبُّهُ وَجِبَ عَلَيْنَا أَنْ نَحِبَّهُ، فَإِنَّ الْحَبَّ فِي اللَّهِ وَالْبَغْضَ فِي اللَّهِ وَاجِبٌ، وَهُوَ أَوْثَقُ عَرَى الْإِيمَانِ، وَكَذَلِكَ هُمْ مِنْ أَكْبَرِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ

۲۴۵. سوره نساء: آیه ۹۵.

۲۴۶. سوره مجادله: آیه ۱۱.

۲۴۷. سوره حجرات: آیه ۱۳.

۲۴۸. جلد دوم از همین دوره پیش رو.

الْمَتَّقِينَ، وَقَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ مَوَالَاتِهِمْ، بَلْ قَدْ ثَبَتَ أَنَّ اللَّهَ رَضِيَ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ بِنَصِّ الْقُرْآنِ، وَكُلِّ مِنَ رَضَى اللَّهَ عَنْهُ، فَإِنَّهُ يُحِبُّهُ، وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمَتَّقِينَ وَالْمُحْسِنِينَ وَالْمُقْسَطِينَ وَالصَّابِرِينَ؛^{۲۴۹}

ما بدون استدلال به این آیه می پذیریم که مودت و دوستی علی واجب است. اما در وجوب دوستی و محبت او چیزی که موجب اختصاص او به امامت و افضلیت باشد وجود ندارد. اما قول [علامه که می گوید:] و مودت آن سه واجب نیست، ممنوع می باشد؛ بلکه مودت و موالات آنان نیز واجب است و ثابت شد که خداوند آنان را دوست می دارد و هر که را خداوند دوست بدارد، واجب است که ما هم او را دوست بداریم؛ زیرا حبّ فی الله و بغض فی الله واجب است و آن محکم ترین پایه ایمان است. هم چنین آنان از بزرگان اولیاء پرهیزکارند و خداوند موالاتشان را واجب ساخته است؛ بلکه به نص قرآن ثابت شده است که خداوند از آنان راضی است و آنان از خداوند راضی هستند و خداوند از هر که راضی باشد، او را دوست می دارد و خداوند پرهیزکاران، نیکوکاران، اقامه کنندگان قسط و صبر پیشگان را دوست می دارد.

براساس آن چه گذشت، روشن شد که بی تردید وجوب محبت مطلق بر افضلیت و امامت دلالت دارد؛ اما ابن تیمیه بر این ادعای خود که می گوید وجوب مودت و موالات امیرالمؤمنین علیه السلام موجب اختصاص امامت و افضلیت به ایشان نیست، دلیلی ارائه نمی کند. وی هم چنین با استناد به آیاتی از قرآن، محبت به با تقویان، محسنان، مقسطان و صابران را واجب می شمارد، در حالی که احدی در لزوم محبت نسبت به مؤمنان تردید ندارد، به ویژه مؤمنانی که پرهیزکار، نیکوکار، عادل و صابرند. اما بحث درباره وجوب محبت مطلق و محبوب ترین شخص نزد خدا و رسول بودن اوست. آری، لزوم محبت مؤمن بیان گر افضلیت او از سایر مؤمنان نیست؛ اما وجوب محبت به صورت مطلق و مقوله محبوب ترین شخص نزد خدا و رسول خدا مسلماً بیان گر افضلیت، وجوب اطاعت و مستلزم عصمت است و این ویژگی ها تنها به امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص دارد، به ویژه عصمت که به اجماع همگان غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام احدی از صحابه دارای آن نیست.

هم چنین باید توجه داشت که ابن تیمیه دچار مصادره به مطلوب شده است. آری به نص قرآن، محبت محسنان، با تقویان، مقسطان و صابران لازم است و خدای تعالی در قرآن درباره صادقان می فرماید: (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ)،^{۲۵۰} اما ابن تیمیه باید ثابت کند که ابوبکر و عمر مصداق صادقان، محسنان و... هستند در حالی که وی هرگز دلیلی بر ادعای خود ارائه نکرده است و البته ندارد تا ارائه کند. ناگفته نماند که

۲۴۹. منهاج السنه: ۷ / ۷۵.

۲۵۰. سوره مائده: آیه ۱۱۹.

وی به اخباری جعلی در این باره استناد می کند، از جمله خبری که به دروغ از پیامبر نقل کرده اند مبنی بر این که محبوب ترین فرد نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عائشه و پدر او بوده است!^{۲۵۱} و یا سخن عمر که در سقیفه پیرامون ابوبکر گفت: «أنت سیدنا وخیرنا وأحبنا إلی رسول الله!»^{۲۵۲} که در جای خود باید از جهت سندی و متنی بررسی شود. با این وجود، استناد به این اخبار ثمری جز بیشتر آشکار شدن سستی کلام متعصبان ندارد.

به همین سبب آوسی به هیچ یک از این اخبار استناد نکرده است؛ بلکه قسمتی از کلام دهلوی را در اشکال به استدلال شیعه آورده است. وی می نویسد:

ومن الشیعة من أورد الآیة فی مقام الإستدلال علی إمامة علی کرّم الله تعالی وجهه، قال: علی کرّم الله تعالی وجهه واجب المحبّة، وکلّ واجب المحبّة واجب الطاعة، وکلّ واجب الطاعة صاحب الإمامة. ینتج: علی رضی الله تعالی عنه صاحب الإمامة. وجعلوا الآیة دلیل الصغری.

ولا یخفی ما فی کلامهم هذا من البحث:

أما أولاً: فلأن الإستدلال بالآیة علی الصغری لا یتّم إلا علی القول بأن معناها: «لا أسألکم علیه أجراً إلا أن تودّوا قرابتی وتحبّوا أهل بیتی». وقد ذهب الجمهور إلی المعنی الأول. وقیل فی هذا المعنی: إنه لا یناسب شأن النبوة لما فیہ من التهمة، فإن أكثر طلبه دنیا یفعلون شیئاً ویسألون علیه ما یکون فیہ نفع لأولادهم وقراباتهم. وأیضاً فیہ منافاة ما لقوله تعالی: (وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ).^{۲۵۳}

وأما ثانیاً: فلأننا لا نسلّم أن کلّ واجب المحبّة واجب الطاعة، فقد ذکر ابن بابویه فی کتاب الإعتقادات: «أنّ الإمامیة أجمعوا علی وجوب محبّة العلوّیة»، مع أنّه لا ینبغی طاعة کلّ منهم.

وأما ثالثاً: فلأننا لا نسلّم أن کلّ واجب الطاعة صاحب الإمامة، أی الزعامة الكبرى، وإلا لکان کلّ نبیّ فی زمنه صاحب ذلك، ونص: (إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا)^{۲۵۴} یأبی ذلك.

۲۵۱. ر.ک: مسند أحمد: ۶ / ۲۴۱؛ الإستیعاب: ۴ / ۱۸۸۳؛ تاریخ مدینه دمشق: ۳۰ / ۱۳۷؛ تهذیب الکمال: ۳۵ / ۲۳۵ / ش ۷۸۸۵؛

سیر أعلام النبلاء: ۲ / ۱۴۲؛ تهذیب التهذیب: ۱۲ / ۳۸۶ / ش ۸۹۸۹؛ الوافی بالوفیات: ۱۶ / ۳۴۲؛ البدایة والنهاية: ۵ / ۲۳۸.

۲۵۲. صحیح البخاری: ۴ / ۱۹۴؛ سنن الترمذی: ۵ / ۲۶۸ / ش ۳۷۳۶؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۶۶؛ کنز العمال: ۱۲ / ۴۹۱ /

ش ۳۵۶۱۲؛ التاریخ الصغیر: ۱ / ۶۵؛ تاریخ مدینه دمشق: ۳۰ / ۲۷۴؛ تاریخ الإسلام: ۳ / ۱۰۸؛ السیرة الحلبیة: ۳ / ۴۸۰.

۲۵۳. سوره یوسف: آیه ۱۰۴.

۲۵۴. سوره بقره: آیه ۲۴۷.

وأما رابعاً: فلأن الآية تقتضى أن تكون الصغرى: أهل البيت واجبو الطاعة، ومتى كانت هذه صغرى، قياسهم لا تنتج النتيجة التي ذكروها ولو سلّمت جميع مقدماته، بل ينتج: أهل البيت صاحبوا الإمامة، وهم لا يقولون بعمومه؛^{۲۵۵}

برخی از شیعه آیه مودّت را در مقام استدلال بر امامت علی [علیه السلام] مطرح کرده و گفته اند: «محبت علی علیه السلام واجب است و هرکس که محبتش واجب باشد، واجب الإطاعة خواهد بود و آن که اطاعتش واجب باشد، امامت در وی خواهد بود» و نتیجه می گیرند که علی علیه السلام دارای امامت است و آیه را صغرای استدلال قرار داده اند.

اما مباحثی نباید درباره کلام آن ها مخفی بماند:

اولاً استدلال نخست آنان به آیه مودّت به عنوان صغرای استدلال تمام نیست، مگر براساس این قول که آیه را این چنین معنا کنیم که: (وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ)؛ چرا که به تحقیق جمهور [سنیان] بر این باورند که معنای نخست صحیح است. درباره این معنا گفته شده است: این معنا مناسب با شأن نبوت نیست؛ زیرا که موجب اتهام به پیامبر می شود، چرا که بیشتر آنانی که درصدد طلب دنیابند، در قبال کاری که انجام می دهند توقع دارند که برای فرزندان و بستگانشان نفع مادی داشته باشد. هم چنین این معنا با آیه (وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) منافات دارد.

ثانیاً: ما نمی پذیریم که هرکس محبتش واجب باشد اطاعتش نیز واجب گردد. این بابویه در کتاب اعتقادات یادآور شده است: «امامیه بر وجوب محبت علویان اجماع دارند»، با این که اطاعت همه آنان واجب نیست.

ثالثاً: ما نمی پذیریم که هر واجب الاطاعة ای امامت را نیز دارا بوده و زعامت کبرا [= حکومت] به دست او باشد، و الاّ هر پیامبری در زمان خویش صاحب حکومت می بود، در حالی که قرآن که می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا) که این آیه قرآن مخالف این سخن است.

رابعاً: آیه اقتضای آن را دارد که صغرا برای اثبات وجوب اطاعت اهل بیت قرار گیرد و اگر آن صغرای قیاس قرار بگیرد - هر چند که تمام مقدمات آن را بپذیریم، نتیجه ای که شیعیان می گویند به دست نمی دهد - بلکه استدلال چنین نتیجه می دهد که اهل بیت صاحبان امامتند، در حالی که شیعیان به عمومیت امامت برای اهل بیت قائل نیستند.

پیش از این، مباحث مربوط به معنای آیه مودّت و دلالت آن بر امامت امیرالمؤمنین مطرح شد. نکته جدیدی که در مطالب آلوسی وجود دارد پاسخ نقضی وی است؛ یعنی آن جا که او با استناد به کلام مرحوم صدوق، وجوب اطاعت هر آن کس که محبت او واجب است را نفی می کند. البته روشن است که وی در

۲۵۵. تفسیر آلوسی: ۲۵ / ۳۳.

استشهاد به کلام مرحوم صدوق انصاف را مراعات نکرده است؛ زیرا نه مرحوم صدوق و نه هیچ یک از عالمان شیعه و بلکه هیچ عاقلی به امامت تمام کسانی که محبتشان واجب باشد اعتقاد ندارد، بلکه بارها تأکید کرده ایم سخن بر سر وجوب محبت مطلق است که بر وجوب اطاعت، عصمت و امامت دلالت دارد. با این بیان آلوسی نیز سخن جدیدی در این باره ارائه نکرده است.

تمام آن چه آلوسی در این جا آورده، عینا کلام دهلوی در *تحفه اثنا عشریه* است. البته دهلوی علاوه بر مطالب بالا، در نقض استدلال شیعه به احادیثی نیز استدلال کرده است. وی می نویسد:

جواب دیگر لا نسلم که وجوب محبت منحصر است در چهار شخص مذکور، بلکه در دیگران نیز یافت می شود و روی الحافظ ابوطاهر السلفی فی مشیخته عن أنس قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم: (حبّ أبي بكر وشكره واجب على كلّ امتي) وروی ابن عساکر عنه نحوه ومن طریق آخر عن سهل بن سعد الساعدي نحوه واخرج الحافظ عمر بن محمد بن خضر الملا فی سيرته عن النبي صَلَّى الله عليه وآله وسلم أنه قال: (إنّ الله تعالى فرض عليكم حبّ أبي بكر وعمر وعثمان وعلى كما فرض عليكم الصلاة والزكاة والصوم والحج) وروی ابن عدی عن أنس عن النبي صَلَّى الله عليه وآله وسلم أنه قال: (حبّ أبي بكر وعمر ايمان وبغضهما نفاق) وروی ابن عساکر عن جابر أنّ النبي صَلَّى الله عليه وآله وسلم قال: (حبّ أبي بكر وعمر من الايمان وبغضهما كفر) وروی الترمذی أنّه أتى بجنّازة الى رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم فلم يصلّ عليه وقال: (أنّه كان يبغض عثمان فأبغضه الله) هر چند این روایت در کتب اهل سنت است، لیکن چون شیعه را درین مقام الزام اهل سنت منظور است، بدون ملاحظه جمیع روایات ایشان این مقصود حاصل نمی شود و بیک روایت ایشان الزام نمی خورند و اگر شیعه اهل سنت را تنگ نمایند از کتاب الله و اقوال عترت، وجوب محبت خلفاء ثلاثه ثابت می توانند کرد. قوله تعالى بالاجماع این لفظ در حق مقاتلین مرتدین واقع است و این ها سر گروه مقاتلین مرتدین (يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) بودند و کسی را که خدا دوست دارد واجب المحبت است و علی هذا القياس و منها آية المباهلة و طریق تمسک شیعه باین آیت.

روشن است که برای الزام مخالف باید به اموری استدلال کرد که مورد قبول او و یا مورد قبول طرفین باشد. دهلوی پس از استناد به چند روایت از منابع سنّیان، به این نتیجه توجه یافته و ضمن اشاره به این که روایات تنها در منابع سنّیان است می گوید:

هر چند این روایت در کتب اهل سنت است، لکن چون شیعه را در این مقام الزام اهل سنت منظور است، بدون ملاحظه جمیع روایات ایشان این مقصود حاصل نمی شود و به یک روایت ایشان الزام نمی خورند.

اما باید دانست که برای اسکات خصم و الزام اهل سنت، استناد به روایاتِ مورد قبول آنان کافی است، اما طرح روایات معارض و رفع تعارض بر عهده خود آنان است. علاوه بر این که احادیث مورد استناد دهلوی بر مبنای رجالی خود سنیان مردود و بی اعتبار است و با استناد به این روایات، نه تنها نمی توان شیعه را ملزم به پذیرش محتوای آن ها کرد، بلکه خود سنیان نیز نمی توانند به آن ملزم شوند. به همین جهت است که آلوسی در عین طرح تمام کلام دهلوی، احادیث مورد استشهاد وی را حذف کرده است.

بهترین حدیث مورد استشهاد دهلوی از جهت سند، حدیثی است که وی از ترمذی نقل می کند. ترمذی در کتاب خود آورده است:

حدثنا الفضل بن أبي طالب البغدادي وغير واحد، قالوا: أخبرنا عثمان بن زفر، أخبرنا محمد بن زياد، عن محمد بن عجلان، عن أبي الزبير، عن جابر: قال: أتى النبي صلى الله عليه وآله وسلم بجانزة رجل ليصلى عليه فلم يصل عليه. فقيل: يا رسول الله! ما رأيناك تركت الصلاة على أحد قبل هذا؟ قال: «إنه كان يبغض عثمان فأبغضه الله»!

فضل بن ابی طالب بغدادی و بیش از یک نفر حدیث کردند که عثمان بن زفر، از محمد بن زیاد، از محمد بن عجلان، از ابو زبیر، از جابر نقل کردند که رسول خدا را آوردند تا بر جنازه ای نماز بخواند؛ اما ایشان بر او نماز نخواند. گفته شد: ای رسول خدا، پیش از این ندیده بودیم که نماز خواندن بر کسی را ترک کنی؟ فرمود: «او عثمان را دشمن می داشت، پس خدا او را دشمن می دارد»!

اما حدیث فوق از دیدگاه خود ترمذی مردود است و او درباره این روایت می نویسد:

هذا حديث غريب لا نعرفه إلا من هذا الوجه، ومحمد بن زياد هذا: هو صاحب ميمون بن مهران، ضعيف في الحديث جداً؛^{٢٥٦}

این حدیث غریب است و جز این وجه، هیچ سندی دیگر ندارد و محمد بن زیاد (همراه میمون بن مهران) نیز در حدیث جداً ضعیف است.

ابن جوزی نیز این حدیث را در زمره احادیث جعلی در *الموضوعات* به دو طریق آورده و درباره آن می گوید:

الطريقان على محمد بن زياد، قال أحمد بن حنبل: هو كذاب خبيث يضع الحديث. وقال يحيى: كذاب خبيث. وقال السعدي والدارقطني: كذاب. وقال البخاري

٢٥٦. سنن الترمذی: ٥ / ٢٩٤ / ش ٣٧٩٣.

والنسائی والفلاس وأبو حاتم الرازی: متروک الحدیث. وقال ابن حبان: کان یضع
الحدیث علی الثقات، لا یحلّ ذکره فی الکتب إلا علی وجه القدرح فیہ؛^{۲۵۷}

دو طریق به محمد بن زیاد می رسد. احمد بن حنبل می گوید: او بسیار دروغ گو، خبیث و جاعل حدیث است. یحیی می گوید: بسیار دروغ گو و خبیث است. سعدی و دارقطنی گویند: بسیار دروغ گو است. بخاری، نسائی، فلاس و ابو حاتم گویند: حدیثش متروک است. ابن حبان نیز گوید: از قول افراد مورد اعتماد حدیث جعل می کند و ذکر او در کتب جایز نیست مگر به جهت قدح او. بنابراین هر چند که ترمذی محمد بن زیاد را ضعیف معرفی کرده و می گوید: «ضعیف جداً»، اما روشن است که وی حق مطلب را ادا نکرده است؛ زیرا عالمان رجالی اهل سنت تعبیر بسیار تندی درباره او به کار برده و او را کذاب، خبیث و جاعل حدیث معرفی کرده اند.

امثال دهلوی با استناد به چنین احادیثی که از دیدگاه خود اهل تسنن باطلند چگونه می توانند با ادله و شواهد محکم و متقن شیعه معارضه کنند و شیعیان را در یکی از مهم ترین اصول دین، یعنی امامت به پذیرش آن ملزم سازند؟!

حدیث فوق از نظر سندی محکم ترین و بهترین حدیث در میان احادیثی است که دهلوی نقل و به آن استناد کرده است! بنابراین لزومی ندارد اسناد احادیث دیگر که به مراتب ضعیف تر از این حدیثند بررسی شود. اما درباره استناد دهلوی به آیه ۵۴ سوره مائده نیز باید گفت:

چنان که پیشتر بیان شد، این گونه استدلال مصادره به مطلوب است؛ زیرا وی ثابت نکرده است که ابوبکر و عمر مصداق آیه هستند و در هیچ جای دیگر نیز این مطلب ثابت نشده است.

تفسیر عبارت (وَمَنْ يَفْتَرِ حَسَنَةً...)

بحث درباره دلالت آیه مودت تمام شد. در پایان لازم است به تفسیر قسمت انتهایی آیه، یعنی تفسیر (وَمَنْ يَفْتَرِ حَسَنَةً نَّزِدُ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ) نیز اشاره گردد. تفسیر این قسمت از آیه را در کلام اهل بیت علیهم السلام مشاهده می کنیم. از جمله در خطبه امام حسن مجتبی علیه السلام که حاکم نیشابوری آن را روایت کرده است. هم چنین در تفاسیر متعدد دیگری از تفاسیر اهل سنت، به این مطلب پرداخته شده که ما به قدر ضرورت به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

قرطبی می نویسد:

قوله تعالى (وَمَنْ يَفْتَرِ حَسَنَةً) أي: یکتسب، وأصل القرف، الکسب... وقال ابن عباس: (وَمَنْ يَفْتَرِ حَسَنَةً) قال: المودّة لأل محمد صلی الله علیه وآله وسلّم، (نَزِدُ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) أي نضاعف له الحسنه بعشر فصاعداً، (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ) قال

۲۵۷.الموضوعات: ۱ / ۳۳۲.

قتاده: غفور للذنوب، شكور للحسنات. وقال السدي: غفور لذنوب آل محمد عليه السلام، شكور لحسناتهم؛^{۲۵۸}

قول خدای تعالی (وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً)؛ یعنی کسب می کند و اصل «قرف» کسب است... ابن عباس گوید: مراد از (وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً) مودت آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم است. (نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا)؛ یعنی نیکی او را تا ده برابر مضاعف می کنیم، آن گاه بالا می رود. (إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ شَكُورٌ) قتاده گوید: آمرزنده گناهان و شکرگزار نیکی ها. و سدی گوید: آمرزنده گناهان آل محمد علیهم السلام و شکرگزار نیکی های ایشان.

ابو حیان نیز می نویسد:

وعن ابن عباس والسدي: أنها المودة في آل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم... ، وقال السدي: غفور لذنوب آل محمد عليه السلام، شكور لحسناتهم؛^{۲۵۹}

از ابن عباس و سدی نقل شده است که آن [اقتزار حسنه] مودت نسبت به آل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است... سدی گوید: آمرزنده گناهان آل محمد و شکرگزار حسنات ایشان است.

ألوسی نیز در روح المعانی همین اقوال را مطرح کرده است.^{۲۶۰}

بنابراین با توجه به تحقیقی که صورت گرفت، یکی از آیاتی که از باب افضلیت، امامت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را ثابت می کند آیه شریفه «مودت» است.

آیات غدیر

بدون تردید در زندگی هر انسانی زمان های مهم و سرنوشت سازی وجود دارد و وقایع و حوادثی رخ می دهد که نقطه عطفی در زندگی او به شمار رفته و سرنوشت وی را تعیین می کند. همین طور اموری وجود

۲۵۸. تفسیر القرطبی: ۱۶ / ۲۴.

۲۵۹. تفسیر البحر المحیط: ۷ / ۴۹۴. حاکم حسانی از چندین طریق و با عبارت های مختلف هم چون: «قال: المودة لآل محمد صلی الله علیه وآله وسلم»، «قال: مودة في آل محمد» و یا «قال: المودة لأهل بيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم» به تفسیر آیه (مَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً) پرداخته است؛ ر.ک: شواهد التنزیل: ۲ / ۲۱۲ - ۲۱۵ / ش ۸۴۵ - ۸۵۵.

۲۶۰. تفسیر آلوسی: ۲۵ / ۳۳.

دارند که در سرنوشت خانواده ها، قبیله ها و کشورها بسیار تعیین کننده هستند. ملیّت، دین و مذهب نیز از این قاعده مستثنا نیستند و در تاریخ آن ها نیز نقاط عطف و حوادث سرنوشت سازی وجود دارد.

یکی از نقطه های حسّاس و سرنوشت ساز در تاریخ اسلام، روز غدیر است. در این روز خداوند سبحان به وسیله رسول خویش، به صورت روشن و آشکار، طریق بندگی را به بندگانش نمایاند و حجّت را بر آنان تمام ساخت تا از سر آگاهی و اختیار، سرنوشت خویش را رقم زنند.

اهمیت این روز و حوادث رخ داده در آن به قدری است که از سویی حق ستیزان برای مخفی ساختن و وارونه نمایاندن پیام آن، نهایت تلاش خود را به کار برده اند، و از سویی دیگر مدافعان نور و حقیقت نیز تمام همّت خویش را در زدودن غبار از آن به کار بسته اند. از این رو بر ما نیز لازم است که به قدر توان و با همّتی بلند در این مسیر بکوشیم تا قدری از این وظیفه سنگین را ادا نماییم، ان شاء الله.

در راستای ادای رسالت خویش و در ادامه این مجموعه، به بررسی آیات مربوط به واقعه غدیر خم می پردازیم، یعنی آیه های «تبلیغ»، «اکمال» و «سأل سائل».

براساس روش معمول در این کتاب، ابتدا با طرح روایات مربوط به نزول آیات، ثابت خواهیم کرد که این آیات درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. ذکر راویان احادیث و بررسی اعتبار آنان و رفع شبهات مربوط به آن نیز به قدر نیاز انجام خواهد شد. اما بررسی دلالت آیات و کیفیت استدلال به آن را به آینده موکول کرده و در ضمن بحث از حدیث غدیر، به آن نیز خواهیم پرداخت.

آیه تبلیغ

در آخرین سوره ای که در واپسین روزهای عمر شریف حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم بر ایشان نازل شد، یعنی سوره مبارک مائده، آیه ای وجود دارد که به آیه «تبلیغ» معروف است. خدای تعالی در این آیه خطاب به رسول خویش می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ)^{۲۶۱}

ای رسول، آن چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده برسان و اگر چنین نکنی، رسالت او را نرسانده ای و خداوند تو را از مردم حفظ می کند. به راستی که خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند.

خداوند در این آیه، آخرین پیامبر خویش را به عنوان «رسول» مورد خطاب قرار می دهد و عنوان «نبی» را در این خطاب به کار نمی برد. از آن جا که تمام افعال خدای تعالی حکیمانه است، قطعاً در به

۲۶۱. سوره مائده: آیه ۶۷.

کارگیری الفاظ و عناوین در کلام الهی نیز حکمت هایی وجود دارد. به نظر می رسد تعبیر «رسول» در این آیه جهت یادآوری وظیفه تبلیغی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است، زیرا به نص قرآن کریم وظیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رساندن اوامر و نواهی الهی است، آن جا که خدای تعالی می فرماید:

(ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ)^{۲۶۲}

بر عهده رسول جز رساندن [اوامر و نواهی الهی] نیست.

براساس این آیه شریفه، آن چه پیامبر موظف به ابلاغ آن است، امری است که پیشتر از سوی خداوند سبحان بر ایشان نازل شده است. اهمیت این امر به قدری است که خداوند آن را معادل رسالت آخرین فرستاده خویش معرفی می کند و اتمام و پذیرش تلاش بیست و سه ساله پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را منوط به ابلاغ آن می داند.

محتوای امر و پیام الهی نیز چیزی است که موجب خشم منافقان پیرامون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گشته و بیم فتنه می رود؛ به همین روی خداوند متعال به پیامبرش وعده می دهد که او را از هر گزندى حفظ خواهد کرد تا او بدون اضطراب، فرمان خدا را به مردم برساند.^{۲۶۳}

براساس روایات فراوان موجود در کتب عامه، آیه شریفه تبلیغ پیش از غدیر خم و درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است.^{۲۶۴}

۲۶۲. این آیه شریفه با همین عبارت و مضمون در چند جای قرآن آمده است. ر.ک: سوره مائده: آیه ۹۹، سوره نور: آیه ۵۴، سوره عنکبوت: آیه ۱۸، سوره نحل: آیه ۳۵، سوره یس: آیه ۱۷ و سوره شوری: آیه ۴۸.

۲۶۳. براساس منابع روایی شیعه، منافقان پس از اعلان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر خم به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم توهین کردند و هم قسم شدند که آن را نپذیرند و حتی تصمیم به قتل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گرفتند! عیاشی در تفسیر خود، پس از نقل روایتی طولانی درباره گفتگوی «منافقان قریش» و توهین و جسارت آنان به رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، روایت دیگری را از ابان بن تغلب نقل می کند. در این روایت آمده است:

«قال ابان بن تغلب: لما نصب رسول الله علياً يوم غدیر خم فقال: «من كنت مولاه فعليّ مولاه»، فهم رجال من قریش رؤسهما وقالوا: والله لا نسلم له ما قال أبداً. فأخبر النبي عليه وآله السلام فسألهم عما قالوا، فكذبوا وحلفوا بالله ما قالوا شيئاً، فنزل جبرئيل على رسول الله عليه وآله السلام (يُخَلِّفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا) الآية. قال أبو عبد الله عليه السلام: لقد تولبنا وماتابا»؛ تفسیر العیاشی: ۲ / ۱۰۰ / ح ۹۱.

در تفسیر قمی نیز از حضرت امام باقر علیه السلام نقل شده است:

«وقوله (يُخَلِّفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا) وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ) قال: نزل في الذين تحالفوا في الكعبة ألا يردوا هذا الأمر في بني هاشم، فهي كلمة الكفر، ثم قعدوا الرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم في العقبة وهموا بقتله، وهو قوله: (وَهُمْ أُولُوا بِمَا كَانُوا يَتَّبِعُونَ)؛ تفسیر القمى: ۱ / ۳۰۱، ۱۴۴ و ۱۷۵ و ۲ / ۳۵۸.

بنابراین، در روز غدیر بیم آن می رفت که منافقان فتنه انگیزی کنند و با قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، مانع از ابلاغ رسالت آن حضرت شوند. آنان همین قصد را داشتند، اما خدای تعالی به پیامبرش وعده داد که او را از فتنه و گزند منافقان حفظ خواهد کرد تا حضرتش بدون نگرانی و اضطراب، امر الهی را به مردم برساند.

۲۶۴. در مباحث آینده به صورت مفصل به این مطلب خواهیم پرداخت.

راویان احادیث

احادیث مربوط به نزول آیه تبلیغ درباره امیرالمؤمنین علیه السلام از برخی صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که از جمله می توان اصحاب زیر را نام برد:

۱. عبدالله بن عباس؛

۲. ابوسعید خدری؛

۳. زید بن ارقم؛

۴. جابر بن عبدالله انصاری؛

۵. براء بن عازب؛

۶. ابوهریره؛

۷. عبدالله بن مسعود؛

۸. عبدالله بن ابی أوفی.

از راویان مشهوری که در قرون مختلف، احادیث نزول آیه تبلیغ درباره امیرالمؤمنین علیه السلام را روایت کرده اند می توان به افراد زیر اشاره کرد:

۱. ابوجعفر محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰)؛

۲. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد بن ادريس رازی (متوفای ۳۲۷)؛

۳. ابوعبدالله حسین بن اسماعیل محاملی (متوفای ۳۳۰)؛

۴. ابوبکر احمد بن عبدالرحمن فارسی شیرازی (متوفای ۴۰۷ یا ۴۱۱)؛

۵. ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی (متوفای ۴۱۰)؛

۶. ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (متوفای ۴۳۰)؛

۷. ابوالحسن علی بن احمد واحدی (متوفای ۴۶۸)؛

۸. ابوسعید مسعود بن ناصر سجستانی (متوفای ۴۷۷)؛

۹. ابوالقاسم عبيدالله بن احمد (حاکم حسکانی) (متوفای قرن پنجم)؛

۱۰. ابوبکر محمد بن مؤمن شیرازی، صاحب کتاب *ما نزل فی علی و اهل البيت* (متوفای قرن ششم)؛

۱۱. ابوالفتح محمد بن علی بن ابراهیم نطنزی (متوفای ۶۵۲)؛

۱۲. ابوالقاسم علی بن حسن بن عساکر دمشقی (متوفای ۵۷۱)؛

۱۳. ابوسالم محمد بن طلحه نصیبی شافعی (متوفای ۶۵۲)؛

۱۴. فخرالدین محمد بن عمر رازی (متوفای ۶۵۳)؛

۱۵. عزالدین عبدالرزاق بن رزق الله رسعی موصلی (متوفای ۶۶۱)؛

۱۶. نظام الدین حسن بن محمد نیشابوری (صاحب تفسیر) (متوفای ۷۲۸)؛
 ۱۷. سید علی بن شهاب الدین همدانی (متوفای ۷۸۶)؛
 ۱۸. نورالدین علی بن محمد بن صباغ مالکی (متوفای ۸۵۵)؛
 ۱۹. بدرالدین محمود بن احمد عینی (متوفای ۸۵۵)؛
 ۲۰. جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی (متوفای ۹۱۱)؛
 ۲۱. قاضی محمد بن علی شوکانی (متوفای ۱۲۵۰)؛
 ۲۲. سید شهاب الدین محمود آلوسی بغدادی (متوفای ۱۲۷۰)؛
 ۲۳. شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (متوفای ۱۲۹۳).

نصوص حدیث

بررسی تفصیلی روایات نزول آیه تبلیغ درباره امیرالمؤمنین علیه السلام، هم چون بررسی دلالت آن ها در ضمن بحث حدیث غدیر انجام خواهد شد، اما به عنوان نمونه، به چند حدیث صحیح از کتب عامه اکتفا می کنیم و می کوشیم ضمن طرح هر حدیث، اسانید آن را نیز تصحیح کنیم تا از این جهت نیز تردیدی باقی نماند.

سیوطی در *در المنثور* می نویسد:

أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ وَابْنُ مَرْدَوَيْهِ وَابْنُ عَسَاكِرٍ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ قَالَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛^{۲۶۵}

ابن ابی حاتم، ابن مردویه و ابن عساکر از ابوسعید خدری آورده اند که گفت: آیه (یا ایُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ)، در روز غدیر خم بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و پیرامون علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

یکی از عالمانی که سیوطی از وی نقل کرده است، ابن ابی حاتم است. وی فرزند ابوحاتم رازی و صاحب تفسیر معتبری است و عالمان رجالی او را بسیار ستوده اند. تفسیر وی اخیراً چاپ شده است و عالمان سنی بر صحت آن اتفاق دارند و معتقدند که وی در کتاب خود هیچ حدیث دروغی روایت نکرده است. ذهبی درباره وی می گوید:

۲۶۵. *الدر المنثور*: ۲ / ۲۹۸. این همان روایت واحدی است که ضمن طرح آن، به تصحیح سندش نیز خواهیم پرداخت.

العلامة، الحافظ، يكتي أبو محمد... قال أبو الحسن علي بن إبراهيم الرازي الخطيب في ترجمة عملها لابن أبي حاتم: كان - رحمه الله - قد كساه الله نوراً وبهاء، يسر من نظر إليه... قال أبو يعلى الخليلي: أخذ أبو محمد علم أبيه، وأبى زرعة، وكان بحراً في العلوم ومعرفة الرجال... وكان زاهداً، يعد من الأبدال.

قلت: له كتاب نفس في الجرح والتعديل... وله تفسير كبير... من أحسن التفاسير... وقال الرازي: ... سمعت علي بن محمد المصري - ونحن في جنازة ابن أبي حاتم - يقول: قلنسوهُ عبدالرحمن من السماء، وما هو بعجب، رجل منذ ثمانين سنة علي وتيرة واحدة، لم ينحرف عن الطريق. وسمعت علي بن أحمد الفرضي يقول: ما رأيت أحداً ممن عرف عبدالرحمن ذكر عنه جهالة قط. وسمعت عباس بن أحمد يقول: بلغني أن أبا حاتم قال: ومن يقوى على عبادة عبدالرحمن! لا أعرف لعبد الرحمن ذنباً؛^{٢٦٦}

علامه، حافظ، كنيه اش ابو محمد... است. ابوالحسن علي بن ابراهيم رازي خطيب در شرح حالی که برای ابن ابی حاتم نوشته است می گوید: خداوند نور و بهائی به او داده بود که هرکس به او نگاه می کرد شاد می شد... ابويعلى خليلي گوید: ابومحمد علم پدرش و ابو زرعه را اخذ کرده بود و در علوم و شناخت رجال دریا بود... وی زاهد بود و از ابدال به شمار می رفت.

می گویم: وی در جرح و تعدیل کتاب نفیسی دارد و... دارای تفسیر بزرگی از بهترین تفاسیر است... رازی گوید: ... به هنگام تشییع جنازه ابن ابی حاتم، شنیدم که علی بن محمد مصری می گفت: کلاه عبدالرحمن از آسمان آمده بوده! و این عجیب نیست برای مردی که هشتاد سال روش واحدی داشت و از مسیر منحرف نشد. و شنیدم علی بن احمد فرضی می گفت: ندیدم احدی از کسانی که عبدالرحمن را می شناختند، جهالتی از وی ذکر کنند. در همین راستا شنیدم که عباس بن احمد می گفت: به من رسیده که ابوحاتم گفت: چه کسی در عبادت به عبدالرحمن می رسد، چرا که از عبدالرحمن گناهی سراغ ندارم!

صرف نظر از تردید جدی در تجلیل و ذکر این گونه فضائل برای ابن ابی حاتم، آن چه اهمیت دارد، اتفاق همه سنیان بر توثیق اوست تا آن جا که ابن تیمیه نیز وی را راست گو و تفسیرش را مورد اعتماد معرفی کرده و می گوید:

من الكتب التي يرجع إليها في النقل... ولا رووا ما قلنا فيه أنه موضوع باتفاق أهل النقل من أئمة أهل التفسير، الذين ينقلونها بالأسانيد المعروفة، كتفسير ابن

٢٦٦. سير أعلام النبلاء: ١٣ / ٢٦٣ - ٢٦٥ / ش ١٢٩.

جریج... وابن ابی حاتم وأبی بکر المنذر وغيرهم من العلماء الأكابر، الذين لهم في الإسلام لسان صدق، وتفاسيرهم متضمنة للمنقولات التي يعتمد عليها في التفسير؛^{٢٦٧}

از کتاب هایی که در نقل به آن مراجعه می شود [تفسیر ابن ابی حاتم است] ... و وی آن چه را که ما قائلیم که به اتفاق اهل نقل جعلی است روایت نمی کند. از پیشوایان اهل تفسیر که به اسانید معروف آن را نقل می کنند، مانند تفسیر ابن جریج...، ابن ابی حاتم، ابوبکر منذر و غیر ایشان از عالمان بزرگ که زبان راست گویی در اسلام دارند و تفاسیرشان در بردارنده منقولاتی است که در تفسیر به آن ها اعتماد می شود.

سیوطی نیز مدعی است که ابن ابی حاتم ملتزم بوده تا صحیح ترین روایاتی را که در تفسیر آیات وارد شده است، نقل کند.^{٢٦٨} وی درباره عدم نقل ابن ابی حاتم از سدی می نویسد:

وتفسير السدي... ولم يورد منه ابن ابی حاتم شيئاً، لأنه التزم أن يخرج أصح ما ورد؛^{٢٦٩}

ابن ابی حاتم از تفسیر سدی چیزی نیاورده است؛ چرا که وی ملتزم است صحیح ترین روایات را بیاورد.

همین ادعا در مقام مناظره و الزام سنیان به پذیرش احادیث منقول از ابن ابی حاتم کافی است. بر این اساس می توان گفت از نظر سنیان و حتی متعصبانی هم چون ابن تیمیه، روایتی که ابن ابی حاتم در ذیل آیه تبلیغ آورده است، صحیح ترین روایتی است که در این باره وارد شده است و این روایت به روشنی بیان می کند که آیه تبلیغ در روز غدیر خم و درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. در درالمشهور روایت دیگری از ابن مردویه نقل شده است. سیوطی می نویسد:

وأخرج ابن مردويه عن ابن مسعود، قال كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك) أن علياً مولى المؤمنين (وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس)؛^{٢٧٠}

ابن مردویه از ابن مسعود نقل کرده است که گفت: ما در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم [آیه تبلیغ را این گونه] قرائت می کردیم که: «ای رسول آن چه را از سوی پروردگارت بر تو نازل

٢٦٧. منهاج السنة: ٧ / ١٢٦.

٢٦٨. ر.ك: الألبانی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه: ١ / ١٩.

٢٦٩. الإتيان في علوم القرآن: ٢ / ٤٩٧ / ش ٦٣٩٢.

٢٧٠. الدر المنثور: ٢ / ٢٩٨.

شد تبلیغ کن که علی مولای مؤمنان است و اگر چنین نکنی، رسالت او را نرسانده ای و خداوند تو را از [فتنه و شر] مردم حفظ می کند».

این روایت بسیار عجیبی است که در برخی دیگر از مصادر تفسیری و غیرتفسیری اهل سنت آمده^{۲۷۱} و از اختلاف قرآن موجود با آن چه که در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بوده، حکایت دارد. اگر این اختلاف مربوط به تفسیر قرآن باشد، در این صورت سنیان باید به این پرسش پاسخ دهند که اگر تفسیر در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم جایز بوده، از چه رو حاکمان پس از ایشان تفسیر قرآن را ممنوع کردند؟

و یا این که آیا تفسیر به کلی ممنوع شده است، یا تفاسیری از این قبیل را ممنوع کردند تا حقیقت برای آیندگان مخفی بماند؟

اما برخی این گونه اختلاف ها را از مصادیق اختلاف در قراءات می دانند که در صورت پذیرش این قول، باید پاسخ در خوری هم برای این پرسش فراهم آورند که چرا از میان قراءات مختلف، قرائت خاصی برگزیده شده است؟ ابن مسعود در اعتراض به عثمان همین پرسش را مطرح می کند. ابن عبدالبرّ در الاستیعاب می نویسد:

وروی الأعمش، عن شقیق أبی وائل قال: لما أمر عثمان فی المصاحف بما أمر، قام عبدالله بن مسعود خطیباً فقال: أیأمرونی أن أقرأ القرآن علی قراءة زید بن ثابت! والذی نفسی بیده، لقد أخذت من فی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سبعین سورة، وإن زید بن ثابت لذو ذؤابة یلعب به الغلمان... .

قال شقیق: فقعدت فی الحلق، فیها أصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، فما سمعت أحداً أنکر ذلک علیه ولارده ما قال؛^{۲۷۲}

اعمش از ابو وائل شقیق روایت کرد که گفت: وقتی عثمان درباره مصحف ها دستور خود را صادر کرد، عبدالله بن مسعود برخاست و خطبه خواند و گفت: آیا به من دستور می دهید که قرآن را براساس قرائت زید بن ثابت بخوانم؟ سوگند به آن که جانم به دست اوست! به تحقیق از دهان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هفتاد سوره اخذ کردم به هنگامی که زید بن ثابت [کودک بود و] گیسوانی داشت که کودکان با آن بازی می کردند... .

۲۷۱. ر.ک: فتح القدیر: ۶۰/۲؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام و منازل من القرآن فی علی علیه السلام: ۲۳۹؛ تفسیر الألوسی: ۱۹۳/۶.

۲۷۲. الاستیعاب: ۹۹۳/۳. هم چنین ر.ک: الطبقات الکبری: ۳۴۳/۲ - ۳۴۴؛ المعجم الکبیر: ۷۳/۹ - ۷۶؛ الآحاد والمثانی: ۴ / ۸۸ / ش ۲۰۵۰ - ۲۰۵۱ و منابع دیگر.

شقیق گوید: من در حلقه‌هایی که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حضور داشتند نشستم، اما نشنیدم که احدی این سخنان را منکر شود و گفتار ابن مسعود را رد کند. درباره جمع آوری قرآن و رفتار عثمان با صاحبان مصاحف، مباحث و سؤالات فراوانی وجود دارد که خارج از بحث ما است.^{۲۷۳} اما صرف نظر از این پرسش‌های بی پاسخ، آن چه اهمیت دارد صراحت حدیث ابن مردویه در نزول آیه تبلیغ درباره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. ثعلبی نیز روایت نزول آیه تبلیغ درباره امیرالمؤمنین علیه السلام را از حضرت امام باقر علیه السلام، ابن عباس و براء بن عازب نقل می‌کند. وی می‌نویسد:

وقال أبو جعفر محمد بن علي: معناه: بلغ ما أنزل إليك في فضل علي بن أبي طالب، فلما نزلت الآية أخذ عليه السلام بيد علي، فقال: «من كنت مولاه فعليّ مولاه»؛^{۲۷۴}

ابو جعفر محمد بن علی علی‌علیهما السلام فرمود: معنای آیه این است: آن چه درباره فضل علی بن ابی طالب علی‌علیهما السلام بر تو نازل شده ابلاغ کن. پس چون آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست».

وی در ادامه می‌نویسد:

أبو القاسم يعقوب بن أحمد السري، أبو بكر بن محمد بن عبدالله بن محمد، أبو مسلم إبراهيم بن عبدالله الكعبي، الحجاج بن منهال، حماد، عن علي بن زيد، عن عدی بن ثابت، عن البراء، قال: لما نزلنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في حجة الوداع كنا بغدير خم، فنادى إن الصلاة جامعة، وكسح لرسول الله عليه الصلاة والسلام تحت شجرتين وأخذ بيد علي، فقال: «ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟» قالوا: بلى يا رسول الله، قال: «ألست أولى بكل مؤمن من نفسه؟» قالوا: بلى يا رسول الله، قال: «هذا مولى من أنا مولاه، أَللهم وال من والاه وعاد من عاداه».

قال: فلقية عمر فقال: هنيئاً لك يا بن أبي طالب، أصبحت وأمست مولى كل مؤمن ومؤمنة؛^{۲۷۵}

۲۷۳. برای اطلاع بیشتر از این موضوع ر.ک: التحقيق في نفي التحريف، نوشته نگارنده این سطور.

۲۷۴. تفسير الثعلبي: ۴ / ۹۲. هم چنین ر.ک: عمدة القاری: ۱۸ / ۲۰۶.

۲۷۵. همان. هم چنین ر.ک: المصنف (ابن أبي شيبة): ۷ / ۵۰۳ / ش ۵۵؛ كنز العمال: ۱۳ / ۱۳۳ - ۱۳۴ / ش ۳۶۴۲۰؛ تاريخ الإسلام:

۳ / ۶۳۲ - ۶۳۳؛ البداية والنهاية: ۵ / ۲۲۹؛ المناقب (خوارزمي): ۱۵۵ - ۱۵۶ / ش ۱۸۳؛ السيرة النبوية (ابن كثير): ۴ / ۴۱۷.

ابوالقاسم یعقوب بن احمد سری، از ابوبکر بن محمد بن عبدالله بن محمد، از ابومسلم ابراهیم بن عبدالله کعبی، از حجاج بن منهال، از حماد، از علی بن زید، از عدی بن ثابت، از براء [بن عازب] خبر داد که: هنگامی که با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حجة الوداع فرود آمدیم، در غدیر خم بودیم که ندا دادند «إِنَّ الصَّلَاةَ جَامِعَةٌ» [یعنی توجه عمومی] و برای رسول خدا علیه وآله الصلاة والسلام زیر دو درخت را تمیز کردند، آن گاه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «آیا من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟» گفتند: آری، ای رسول خدا. فرمود: «آیا من از هر مؤمنی نسبت به خودش سزاوارتر نیستم؟» گفتند: بله ای رسول خدا. فرمود: «این [یعنی علی علیه السلام] مولای کسی است که من مولای اویم. خدا یا هرکس که او را دوست داشت، دوست دار او باش و هر کس با او دشمنی ورزید، دشمن باش».

راوی گوید: عمر به علی علیه السلام رسید و گفت: بر تو مبارک باد ای پسر ابوطالب! صبح و شام کردی در حالی که مولای هر مؤمن و مؤمنه ای گشتی!

و در روایت دیگری می نویسد:

روی أبو محمد عبدالله بن محمد القاینی، نا أبو الحسن محمد بن عثمان النصیبی، نا أبو بکر محمد بن الحسن السبیبی، نا علی بن محمد الذهان والحسین بن ابراهیم الجصاص قالوا: نا الحسين بن الحكم، نا الحسن بن الحسين بن حیان، عن الكلبي، عن أبي صالح، عن ابن عباس في قوله (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ، قال: نزلت في علي رضي الله عنه. أمر النبي صلى الله عليه وآله وسلم أن يبلغ فيه، فأخذ عليه السلام بيد علي وقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»؛^{٢٧٦}

ابومحمد عبدالله بن محمد قاینی، از ابوالحسن محمد بن عثمان نصیبی، از ابوبکر محمد بن حسن سبیبی، از علی بن محمد دهقان و حسین بن ابراهیم جصاص نقل شد که گفتند: حسین بن حکم، از حسن بن حسین بن حیان، از کلبی، از ابوصالح، از ابن عباس خبر دادند که درباره آیه (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ) گفت: این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مأمور شد که آن را درباره علی علیه السلام ابلاغ کند، آن گاه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا، هرکس که او را دوست داشت، دوست دار او باش و هر کس که با او دشمنی ورزید، دشمن باش».

روایت اخیر، روایت حسین بن حکم خبری است که ثعلبی در تفسیر خود آورده است. این روایت را به همین سند آورده و سند آن را تصحیح خواهیم کرد.
حاکم حسکانی نیز در *شواهد التنزیل* می نویسد:

عن ابن عباس و جابر بن عبدالله قالوا: أمر الله محمداً أن ينصب علياً للناس ليخبرهم بولايته، فتخوف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن يقولوا حابا ابن عمه، وأن يطعنوا في ذلك عليه، فأوحى الله إليه: (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك) الآية. فقام رسول الله بولايته يوم غدیر خم؛^{۲۷۷}

از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری نقل شده که گفتند: خداوند به محمد صلی الله علیه وآله وسلم دستور داد که علی علیه السلام را برای [امامت و سرپرستی امور] مردم منصوب فرموده و خبر ولایت او را به مردم برساند. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خوف این را داشت که مردم در این باره به ایشان طعنه زنند و بگویند: [ولایت را] به پسر عموی هدیه کرده است، از این رو خداوند به او وحی کرده و فرمود: (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك). پس رسول خدا به جهت [اعلان] ولایت او در روز غدیر برخاست.

فخر رازی نیز در ذیل آیه تبلیغ می نویسد:

نزلت الآية في فضل علي بن أبي طالب عليه السلام، ولما نزلت هذه الآية، أخذ بيده وقال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه، أَللّهم وال من والاه وعاد من عاداه»، فلقبه عمر فقال: هنيئاً لك يا بن أبي طالب، أصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة. وهو قول ابن عباس والبراء بن عازب ومحمد بن علي؛^{۲۷۸}

آیه در فضیلت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است و هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هر که من مولای اویم، علی مولای او است. خداوندا، هرکس که او را دوست داشت، دوست دار او باش و با هر کس که با او دشمنی ورزید، دشمن باش». آن گاه عمر با او ملاقات کرد و گفت: ای پسر ابوطالب، بر تو مبارک باد! صبح کردی در حالی که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن هستی.

این قول ابن عباس، براء بن عازب و محمد بن علی [یعنی حضرت امام باقر علیه السلام] است.

موقعیت و جایگاه فخر رازی در میان اهل تسنن روشن است و نیازی به معرفی او نیست.

عینی حنفی نیز در شرح صحیح بخاری، از کتاب التفسیر و در ذیل آیه تبلیغ می نویسد:

۲۷۷. شواهد التنزیل: ۱ / ۲۵۶ / ش ۲۴۹.

۲۷۸. تفسیر الرازی: ۱۲ / ۴۹ - ۵۰.

أى هذا باب فى قوله تعالى (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ) الآية، ذكر الواحدى من حديث الحسن بن محمد، قال: حدثنا على بن عباس، عن الأعمش وأبى الجحاف،^{٢٧٩} عن عطية، عن أبى سعيد، قال نزلت هذه الآية: (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) يوم غدیر خم فى على بن أبى طالب رضى الله تعالى عنه؛^{٢٨٠}

یعنى این باب درباره آیه (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ) است. واحدی از حدیث حسن بن محمد یاد کرده که گفت: على بن عباس، از اعمش و ابو جحاف، از عطیه، از ابوسعید نقل کردند که گفت: آیه (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) در روز غدیر خم و در شأن على بن ابى طالب علیهما السلام نازل شده است.

وی هم چنین می نویسد:

قال أبو جعفر محمد بن علی بن حسین: معناه (بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) فى فضل على بن أبى طالب رضى الله تعالى عنه. فلما نزلت هذه الآية، أخذ بيد على وقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه»؛^{٢٨١}

ابوجعفر محمد بن على بن حسین علیهم السلام فرمود: معنای آیه چنین است: آن چه را از سوى پروردگارت در فضیلت على بن ابى طالب رضى الله تعالى عنه نازل شده است برسان. از این رو هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دست على علیه السلام را گرفت و فرمود: «هر که من مولای اویم، پس على مولای اوست».

عینی مورد وثوق و اعتماد اهل سنت است. درباره وی نوشته اند:

محمود بن أحمد بن موسى بن أحمد بن حسین بن يوسف بن محمود العنتابى الحنفى، العلامة، قاضى القضاة، بدر الدين العينى... ونشأ وتفقه، واشتغل بالفقه وبرع ومهر... وكان إماماً، عالماً، علامة... وله مصنفات كثيرة منها: شرح البخارى؛^{٢٨٢}

قاضى القضاة بدرالدين محمود بن احمد بن موسى بن احمد بن حسین بن يوسف بن محمود عنتابى حنفى، علامه عینى... در غتاب متولد شد، رشد یافت و فقیه گردید و مشغول فقه شد و در

٢٧٩. کنیه صحیح وی «ابوالجحاف» است.

٢٨٠. عمدة القارى: ١٨ / ٢٠٦.

٢٨١. همان.

٢٨٢. بغية الوعاة: ٢ / ٢٧٥ / ش ١٩٦٧.

آن خبره و استاد بود. وی پیشوایی عالم و علامه بود... تصنیفات فراوانی دارد که از جمله آن ها شرح بخاری است.

روایات معتبر و بی خدشه نزد اهل تسنن

هر چند روایات نقل شده از عالمان مورد وثوق اهل سنت برای ملزم ساختن آنان به پذیرش نزول آیه تبلیغ درباره امیرالمؤمنین علیه السلام کافی است، اما به جهت اتمام حجت و محکم ساختن برهان، روایاتی را که از نظر سندی بسیار معتبرند و هیچ خدشه ای در آن ها نیست، مطرح کرده و به تصحیح آن ها می پردازیم. از میان روایاتی که پیشتر نقل شد، روایت سیوطی از ابن ابی حاتم و روایت ثعلبی از حبری به همراه روایت ابن عساکر، واحدی و ابونعیم در زمره روایات صحیح السندی هستند که براساس مبانی رجالی سنیان معتبرند که به بررسی هر یک از آن ها خواهیم پرداخت.

۱. روایت ابن ابی حاتم

همان طور که درگذشته بیان شد، التزام ابن ابی حاتم به نقل احادیث صحیح در تفسیر خود، ما را از بررسی سند این روایت بی نیاز می کند، با این وجود به تک تک راویان این سند رسیدگی خواهیم کرد تا از این طریق نیز صحت این حدیث را به اثبات برسانیم. ابن ابی حاتم در تفسیر خود می نویسد:

حدثنا أبي، ثنا عثمان بن حرزاد،^{۲۸۳} ثنا إسماعيل بن زكريا، ثنا علي بن عابس، عن الأعمش [و] ابني الحجاب،^{۲۸۴} عن عطية العوفي، عن أبي سعيد الخدري قال: نزلت هذه الآية... في علي بن أبي طالب.^{۲۸۵}

پدر ابن ابی حاتم، محمد بن ادريس رازی معروف به ابوحاتم رازی است. وی از شخصیت های برجسته و معروف نزد سنیان و معاصر با بخاری و مسلم است. فضائل و مناقب فراوان و عجیبی برای وی نقل شده که به علت مقبول و مشهور بودن شخصیت وی، از پرداختن به آن صرف نظر می کنیم.

عثمان بن خرزاد

۲۸۳. وی همان «عثمان بن خرزاد» است.

۲۸۴. وی همان «ابوالجخاف» است که شرح حال وی در آینده خواهد آمد. او این روایت را به همراه «أعمش» از عطیه نقل کرده است؛ ر.ک: عمدة القاری: ۱۸ / ۲۰۶؛ تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۲۳۷ و منابع دیگر.

۲۸۵. تفسیر ابن ابی حاتم: ۴ / ۱۱۷۲ / ش ۶۶۰۹

ابوحاتم روایت را از عثمان بن خرزاذ نقل کرده است. عثمان بن خرزاذ از رجال سنن نسائی و متوفای سال ۲۸۱ هجری قمری است. ابن حجر در تهذیب/تهذیب که از کتب رجالی معتبر نزد سنیان است به معرفی وی پرداخته و هیچ قدح و جرحی را درباره او ذکر نکرده است. در این کتاب آمده است:

۲۷۵- س (النسائی) عثمان بن عبدالله بن محمد بن خرزاذ البصری أبو عمرو الحافظ، نزیل أنطاکیه... ، وقال ابن أبي حاتم: كان رفيق أبي في كتابة الحديث في بعض بلدان الشام، وهو صدوق، أدركته ولم أسمع منه. وقال أبو بكر بن محمود: هو أحفظ من رأيت. وقال أبو مندة: كان أحد الحفاظ. وقال الحاكم: ثقة مأمون؛^{۲۸۶}

[از رجال] نسائی، حافظ ابو عمرو عثمان بن محمد بن خرزاذ بصری است که ساکن انطاکیه بوده است... ابن ابی حاتم گوید: وی در نوشتن حدیث های برخی از راویان شهرهای شام، همراه و رفیق پدرم بود. وی راست گو است. من او را درک کردم؛ اما از وی حدیث نشنیدم. ابوبکر بن محمود گوید: وی خوش حافظه ترین کسی بود که [تاکنون] من دیده ام. ابو مندہ نیز گوید: او یکی از حافظان روایات بود. حاکم نیز گوید: وی مورد اعتماد و امین است.

اسماعیل بن زکریا

عثمان بن خرزاذ از اسماعیل بن زکریا روایت کرده است. اسماعیل بن زکریا متوفای سال ۱۷۴ هجری قمری و از رجال صحاح سته است.^{۲۸۷} ذهبی درباره او می گوید:

إسماعیل بن زکریا، المحدث، الحافظ... اختلف قول يحيى بن معين، فمره يقول: ثقة،^{۲۸۸} ومرة ضعفه،^{۲۸۹} ومرة يقول: ليس به بأس.^{۲۹۰} وقال أحمد بن حنبل: هو مقارب الحديث؛^{۲۹۲۹۱}

۲۸۶. تهذیب/تهذیب: ۱۷/ ۱۲۰ ش ۲۷۵. هم چنین ر.ک: تهذیب الکمال: ۱۹/ ۴۱۷ و ۴۲۱ ش ۳۸۳۴؛ سیر اعلام النبلاء: ۱۳/ ۳۷۸ - ۳۸۰ ش ۱۸۰.

۲۸۷. تهذیب/تهذیب: ۱/ ۲۶۰ ش ۵۵۱.

۲۸۸. ر.ک: تاریخ ابن معین: ۱/ ۱۹۶ ش ۱۲۵۰.

۲۸۹. ر.ک: الکامل (ابن عدی): ۱/ ۳۱۷ ش ۱۴۲.

۲۹۰. ر.ک: تاریخ بغداد: ۶/ ۲۱۵ ش ۳۲۷۳.

۲۹۱. مقارب الحدیث: از الفاظی است که برای اعتبار و تعدیل راویان استفاده می شود. اگر به فتح «اء» بخوانیم به معنای این است که حدیث دیگران به حدیث او نزدیک است، و اگر به کسر «ا» بخوانیم، یعنی حدیث او به حدیث دیگران نزدیک است، در نتیجه معنای عبارت این می شود که: حدیث او شاذ و دور از صحت نیست؛ ر.ک: منهج النقد فی علوم الحدیث: ۱۱۳.

۲۹۲. سیر اعلام النبلاء: ۸/ ۴۷۵ - ۴۷۶ ش ۱۲۲.

اسماعیل بن زکریا محدث و حافظ است... قول یحیی بن معین درباره او مختلف است. یک بار می گوید: ثقه و مورد اعتماد است، باری دیگر او را تضعیف می کند و یک بار هم می گوید اشکالی به او وارد نیست. احمد بن حنبل نیز گوید وی مقارب الحدیث است.

همو در جایی دیگر می نویسد:

إسماعیل بن زکریا الخلقانی الکوفی. صدوق شیعی... ، قال أحمد: ما به بأس. وقال مرّة: حدیثه حدیث مقارب. وقال مرّة: ضعيف الحدیث. وروى عباس، عن ابن معین: ثقة. وروى الليث بن عبدة، عن ابن معین: ضعيف. وقال الدولابی: كتب عن یحیی بن معین حدیث إسماعیل بن زکریا کله؛^{۲۹۳}

اسماعیل بن زکریا خلقانی کوفی، راست گو و شیعه است... احمد گوید: اشکالی به او وارد نیست و یک بار هم می گوید: حدیثش مقارب است و باری دیگر می گوید: حدیثش ضعیف است. عباس از ابن معین روایت کرده است که او ثقه و مورد اعتماد است. لیث بن عبده از ابن معین روایت کرده که ضعیف است و دولابی گوید: از یحیی بن معین همه احادیث اسماعیل بن زکریا نوشته شده است.

نویسنده *إكمال تهذیب الكمال*، روایتی در فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام به وی نسبت داده و می گوید: اگر این حکایت از وی درست باشد، او از اسلام فاصله دارد! سپس می نویسد:

قال أبو حاتم الرازی: حدیثه مقارب، وهو صالح. وقال العجلی: کوفی، ضعيف الحدیث. و ذکره أبو حاتم البستی فی جملة الثقات. وقال الأجرى: سمعت أبا داوود ذکره فقال: ثقة.^{۲۹۴}

ابن حجر نیز درباره وی می گوید:

صدوق، یخطیء قليلاً؛^{۲۹۵}

راست گو است و کمی خطا می کند.

از مجموع آن چه درباره اسماعیل بن زکریا نقل شده است، به روشنی می توان دست یافت که وی ثقه و راست گو است و گاهی صرفاً به جهت شیعه بودن، وی و احادیثش تضعیف شده است. اما چنان که در جلد نخست همین مجموعه بیان شد، براساس مبانی رجالی اهل تسنن، شیعه بودن به وثاقت ضرر نمی زند.

علی بن عابس

۲۹۳. میزان الاعتدال: ۱ / ۲۲۸ / ش ۸۷۸ .

۲۹۴. إكمال تهذیب الكمال فی إسناد الرجال: ۲ / ۱۷۲ / ش ۴۸۷ .

۲۹۵. تقریب التهذیب: ۱ / ۹۴ / ش ۴۴۶ .

اسماعیل بن زکریا از علی بن عباس روایت می کند. وی از رجال ترمذی است.^{۲۹۶} ابن عدی - که از رجالیان بزرگ اهل سنت به شمار می رود - درباره علی بن عباس می گوید:

علی بن عباس أحادیث حسان، ویروی عن أبان بن تغلب وعن غیره أحادیث غرائب، وهو مع ضعفه، یکتب حدیثه؛^{۲۹۷}

علی بن عباس احادیث نیکویی دارد و از ابان بن تغلب و دیگران احادیث عجیبی روایت می کند و با این که ضعیف است، اما احادیثش نوشته می شود.

روشن است که تضعیف علی بن عباس نیز صرفاً به جهت تشیع و نقل احادیثی است که به مذاق مخالفان خوش نمی آید. به همین جهت است که او را ضعیف^{۲۹۸} و احادیثش را غریب معرفی می کنند و این در صورتی است که به روایات وی اعتماد دارند و او را ثقه و راست گو می دانند.

داوود بن ابی عوف جحّاف

علی بن عباس از ابو جحّاف روایت می کند. نام وی داوود بن ابی عوف است. وی از رجال ابو داوود، نسائی و ابن ماجه است.^{۲۹۹} در تهذیب/تهذیب آمده است:

ت س ق داود بن ابی عوف... قال عبدالله بن داود: کان سفیان یوثقه ویعظمه... وقال ابن عیینة: کان من الشیعه مما یشیعه. وقال أحمد وابن معین: ثقه، وقال أبو حاتم: صالح الحدیث، وقال النسائی: لیس به بأس، وقال ابن عدی: له أحادیث وهو من غالیة التشیع وعامة حدیثه فی أهل البیت وهو عندی لیس بالقوی ولا من یحتج به، وذكره ابن حبان فی الثقات وقال یخطیء؛^{۳۰۰}

داوود بن ابی عوف... عبدالله بن داوود می گوید: سفیان او را توثیق کرده و بزرگ می داشته است... ابن عیینه گوید: او از شیعیان و از کسانی که رمی به تشیع می شوند بوده است. احمد و ابن معین نیز گویند: وی ثقه و مورد اعتماد است. ابوحاتم گوید: حدیثش نیکو است. نسائی گوید: ایشکالی متوجه او نیست. ابن عدی نیز درباره وی گوید: احادیثی دارد. وی از شیعیان غلو کننده بوده و

۲۹۶. رک: تهذیب/تهذیب: ۷ / ۳۰۱ / ش ۵۷۱ .

۲۹۷. الکامل: ۵ / ۱۹۰ / ش ۳۷۹ .

۲۹۸. از جمله احادیثی که در ذیل آن وی را تضعیف کرده اند، حدیثی است که در ذیل آیه شریفه (وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقًّا) نقل کرده است. وی روایت می کند: وقتی این آیه نازل شد، «دعا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه، فأعطها فذک»؛ رک: الکامل

(ابن عدی): ۵ / ۱۹۰ / ش ۳۷۹؛ میزان الاعتدال: ۳ / ۱۳۵ / ش ۵۸۷۲ .

۲۹۹. رک: تقریب/تهذیب: ۱ / ۲۸۱ / ش ۱۸۱۱ .

۳۰۰. تهذیب/تهذیب: ۳ / ۱۷۰ / ش ۳۷۵ .

عموم احادیثش درباره اهل بیت است. او نزد من قوی نیست و از کسانی نیست که به او احتجاج کنم. ابن حبان نیز او را در زمره ثقات ذکر کرده و گوید که وی خطا می کند. بنابراین ابوجحاف نیز توثیق شده و تنها جرحی که به او وارد شده است، تشیع وی می باشد که البته تشیع هرگز مضر به وثاقت نیست.

أعمش

اما راوی دیگری که علی بن عابس از او روایت کرده است اعمش است. وی از رجال صحاح سته است. ابن حجر در تهذیب/تهذیب می نویسد:

وقال ابن عیینة: سبق الأعمش أصحابه بأربع: كان أقرأهم للقرآن وأحفظهم للحديث وأعلمهم بالفرائض وذكر خصله أخرى. وقال يحيى بن معين: كان جرير إذا حدث عن الأعمش قال: هذا الديباج الخسرواني. وقال شعبة: ماشفاني أحد في الحديث ماشفاني الأعمش. وقال عبدالله بن داوود الخريبي: كان شعبة إذا ذكر الأعمش قال: المصحف المصحف. وقال عمرو بن علي: كان الأعمش يسمي المصحف لصدقه. وقال ابن عمار: ليس في المحدثين أثبت من الأعمش... ، وقال العجلي: كان ثقةً ثبتاً في الحديث، وكان محدث أهل الكوفة في زمانه... ، وكان فيه تشيع... ، وقال عيسى بن يونس: لم نر مثل الأعمش... ، وقال ابن معين: ثقة. وقال النسائي: ثقة ثبت... ، وذكره ابن حبان في ثقات التابعين؛^{٣٠١}

ابن عیینہ گفت: اعمش در چهار جهت از هم ردیفان خویش سبقت گرفت: قرائت قرآن، حفظ حدیث، علم به فرائض و خصلتی دیگر.

و یحیی بن معین گفت: حریر زمانی که از اعمش حدیث نقل می کرد گفت: این دیباج خسروانی است. شعبه نیز گفت: احدی در حدیث آن سان که اعمش به من آموخت، نیاموخته است و عبدالله بن داوود خریبی گوید: همواره شعبه زمانی که سخن از اعمش به میان می آمد می گفت: مصحف، مصحف. و عمرو بن علی گوید: اعمش را مصحف نامیدند به خاطر راست گویی او. ابن عمار نیز گفت: در میان راویان حدیث استوار از اعمش نبود... و عجلی گفت: او راست گو، در نقل حدیث استوار و محدث اهل کوفه در فرمان خویش بود... در او گرایش به تشیع وجود داشت... و عیسی بن یونس گفت: مثل اعمش ندیدم... ابن معین گفت: وی راست گو بود. نسایی نیز گوید: وی راست گو و استوار در نقل حدیث بود... ابن حبان نیز وی را در زمره راست گویان طبقه تابعین آورده است.

٣٠١. تهذیب/تهذیب: ٤ / ١٩٥ - ١٩٦ / ش ٣٨٦

عطیه عوفی

اعمش و ابو جخاف از عطیه روایت می کنند.^{۳۰۲}

در مجلدات گذشته از همین دوره، به بررسی تفصیلی عطیه عوفی پرداخته ایم که پس از بحثی طولانی، اعتبار وی ثابت شد.^{۳۰۳}

به این ترتیب اعتبار روایت ابن ابی حاتم ثابت شد.

۲. روایت حبری

در تفسیر حبری آمده است:

حدثنا حسن بن حسين، قال: حدثنا حبان، عن الكلبي، عن أبي صالح، عن ابن عباس، في قوله: (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس إن الله لا يهدي القوم الكافرين) نزلت في علي عليه السلام، أمر رسول الله صلى الله عليه وآله أن يبلغ فيه، فأخذ رسول الله بيد علي عليه السلام، فقال: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه».^{۳۰۴}

حسین بن حکم حبری

حسین بن حکم حبری از رجال حاکم^{۳۰۵} و ذهبی^{۳۰۶} است و در مستدرک و تلخیص المستدرک، اسنادی که حبری در آن ها قرار دارد تصحیح شده اند^{۳۰۷} و حاکم نیشابوری وی را توثیق کرده است.^{۳۰۸}

حسن بن حسین

حبری از حسن بن حسین روایت می کند که وی نیز از رجال حاکم نیشابوری و ذهبی است و این دو او را توثیق کرده اند و اسناد مشتمل بر وی در مستدرک و تلخیص المستدرک تصحیح شده است.^{۳۰۹}

۳۰۲. ر.ک: تهذیب التهذیب: ۷ / ۲۰۱ / ش ۴۱۴.

۳۰۳. ر.ک: جواهر الکلام فی معرفه الإمامه والإمام: ۳ / ۱۰۸ - ۱۲۳.

۳۰۴. تفسیر الحبری: ۲۶۲ - ۲۶۳ و ۲۸۷ و ۵۷۸. هم چنین ر.ک: تفسیر الثعلبی: ۴ / ۹۲.

۳۰۵. شواهد التنزیل: ۱ / ۲۳۹ / ش ۲۴۰ و ۲۵۱ / ش ۲۴۵.

۳۰۶. میزان الاعتدال: ۱ / ۴۸۴؛ تاریخ الإسلام: ۱۵ / ۷۳ و ۱۱۴؛ ۲۵ / ۲۴۴ و ۴۶۵؛ سیر أعلام النبلاء: ۱۰ / ۳۴۸ / ش ۸۵ و ۱۵ / ۴۱۲ - ۴۱۳.

۳۰۷. برای نمونه ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ۱ / ۵۰۷ و ۲ / ۴۴۸؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم مع تعلیقات الذهبی: ۱ / ۶۸۷ / ش ۱۸۶۹.

۳۰۸. حاکم نیشابوری درباره وی می گوید: «الحسین بن الحکم بن مسلم الحبری ثقة»؛ سؤالات الحاکم للدارقطنی: ۹۰.

حَبَّان بن علی

حسن بن حسین از حَبَّان روایت می کند. وی متوفای سال ۱۷۱ هجری قمری و از رجال سنن ابن ماجه است.^{۳۱۰} در تاریخ بغداد آمده است:

وكان حَبَّان صالح دیناً، كما أخبرني... حجر بن عبدالجبار قال: ما رأيت فقيهاً بالكوفة أفضل من حَبَّان بن علی...، عثمان بن سعید

الدارمی يقول: وسألته، یعنی یحیی بن معین عن مندل بن علی، فقال: ليس به بأس، قلت: فأخوه حَبَّان؟ فقال: صدوق...، عباس بن محمد قال: سمعت یحیی بن معین يقول: مندل بن علی وحَبَّان بن علی، حَبَّان ابن علی أمثلهما...، قال یحیی بن معین: حَبَّان بن علی ومندل بن علی صدوقان;^{۳۱۱}

حَبَّان صالح و دین دار است، چنان که در حدیث از... حجر بن عبدالجبار خبر رسیده است که گفت: در کوفه فقیهی برتر از حَبَّان بن علی ندیدم... عثمان بن سعید دارمی می گوید: از یحیی بن معین درباره مندل بن علی پرسیدم، در جواب گفت: ایرادی به او نیست. گفتم برادرش حَبَّان چطور؟ گفت: او راست گو است... عباس بن محمد گوید: شنیدم یحیی بن معین می گفت: [از میان] مندل بن علی و حَبَّان بن علی، حَبَّان بن علی موجه تر است... . یحیی بن معین نیز گوید: حَبَّان بن علی و مندل بن علی هر دو راست گویند.

احمد بن حنبل درباره این دو برادر می گوید:

حَبَّان أصحّ حدیثاً من مندل؛

احادیث حَبَّان صحیح تر از مندل است.

خطیب می گوید:

كان صالحاً دیناً...، وقال العجلی: کوفی صدوق;^{۳۱۲}

او صالح و متدین است... عجللی گوید که وی راست گوست.

ابن حَبَّان نیز حَبَّان بن علی را در ثقات نام برده است.^{۳۱۳}

محمد بن سائب کلبی

۳۰۹. رک: المستدرک علی الصحیحین للحاکم مع تعلیقات الذهبی: ۲ / ۴۶۵ و ۳ / ۱۶۴.

۳۱۰. رک: تهذیب التهذیب: ۲ / ۱۵۱ / ش ۳۱۴.

۳۱۱. تاریخ بغداد: ۸ / ۲۴۹.

۳۱۲. تهذیب التهذیب: ۲ / ۱۵۱ - ۱۵۲ / ش ۳۱۴.

۳۱۳. الثقات: ۶ / ۲۴۰.

حَبَّان از کلبی روایت می کند. کلبی متوفای سال ۱۴۶ هجری قمری و از رجال ترمذی و ابن ماجه است.^{۳۱۴} احادیث تفسیری وی مورد قبول است، اما سخن وی درباره انساب پذیرفته نمی شود.^{۳۱۵} آن چه موجب عدم قبول کلام وی در انساب شده، افشای پاره ای از حقایق درباره ناپاکی نسب برخی از بزرگان قریش است؛ از این رو چون وی مورد اعتماد و قبول عالمان سنی است، حساب احادیث تفسیری وی و افشاگری او در نسب برخی صحابه را از هم جدا می کنند. ابن حجر عسقلانی به نقل از ابن عدی می گوید:

وهو معروف بالتفسیر... ، وحدث عنه ثقات من الناس ورضوه فی التفسیر؛^{۳۱۶ ۳۱۷}

وی در تفسیر معروف است... مردمان مورد اعتماد از او حدیث نقل کرده و در تفسیر از او رضایت دارند.

ابوصالح

کلبی از ابو صالح روایت می کند. وی غلام امّ هانی خواهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و در زمره رجال چهار صحیح از صحاح شش گانه است.^{۳۱۸} یحیی بن سعید درباره او می گوید:

**لم أر أحداً من أصحابنا ترک أبا صالح مولی أمّ هانی؛ وما سمعت أحداً من الناس
يقول فيه شیئاً، ولم یترکه شعبه، ولا زائده، ولا عبدالله بن عثمان؛**^{۳۱۹}

احدی از یاران خویش را ندیدم [احادیث] ابوصالح غلام ام هانی را ترک کنند. از مردم نیز سخنی در بدی وی نشنیدم. هم چنین شعبه، زائده و عبدالله بن عثمان [احادیث] او را ترک نکرده اند.

ذهبی نیز نام او را در کتاب من تکلم فیهِ وهو موثق آورده است و او را مورد وثوق می داند.^{۳۲۰}

بنابراین سند روایت خبری نیز صحیح و بدون اشکال است.

۳. روایت ابونعیم اصفهانی

ابونعیم نقل می کند:

۳۱۴. تهذیب التهذیب: ۹ / ۱۵۷ / ش ۲۶۸.

۳۱۵. همان: ۹ / ۱۵۸ - ۱۵۹.

۳۱۶. برای اطلاع بیشتر از شرح حال وی ر.ک: جواهر الکلام فی معرفه الإمامه و الإمام: ۳ / ۱۱۶ به بعد.

۳۱۷. همان.

۳۱۸. ر.ک: تهذیب الکمال: ۴ / ۶ / ش ۶۳۶؛ تهذیب التهذیب ۱ / ۳۶۴ / ش ۷۷۰.

۳۱۹. تهذیب الکمال: ۴ / ۷.

۳۲۰. من تکلم فیهِ وهو موثق: ۱ / ۵۲ / ش ۴۸.

حدثنا أبوبكر بن خلّاد، قال: حدثنا محمّد بن عثمان بن أبي شيبة، قال: حدثنا إبراهيم بن محمّد بن ميمون، قال: حدثنا علي بن عابس، عن أبي الحجاج، عن الأعمش، عن عطية، عن أبي سعيد الخدري، قال: نزلت هذه الآية على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في علي بن أبي طالب عليه السلام: (يا أيّها الرّسولُ بَلِّغْ ما أنزلَ إليك من ربّك).^{٣٣١}

سند این حدیث از علی بن عابس به بعد، با سند حدیث ابن ابی حاتم مشترک است. بنابراین سند را تا آن جا که به روایت ابونعیم اختصاص دارد تصحیح می کنیم؛ چرا که تصحیح ادامه سند در تصحیح سند روایت ابن ابی حاتم گذشت.

ابوبکر بن خلّاد

ابونعیم اصفهانی از ابوبکر بن خلّاد روایت می کند. ابوبکر احمد بن یوسف بغدادی - متوفای سال ۳۵۹ هجری - شیخ و استاد ابونعیم اصفهانی است. خطیب بغدادی درباره او می گوید:

قلت: كان ابن خلّاد لا يعرف من العلم شيئاً، غير أن سماعه كان صحيحاً. سمعت أبانعيم الحافظ يقول: حدثنا أبوبكر بن خلّاد وكان ثقة... ، وقال محمّد بن أبي الفوارس: ... ، كان ثقة؛^{٣٣٢}

ابن خلّاد از علم بهره ای نداشت، غیر از این که احادیث را به نحو صحیح دریافت می کرد. و شنیدم که حافظ ابونعیم می گوید: ابوبکر بن خلّاد برای ما حدیث کرد در حالی که وی مورد اعتماد بود. محمّد بن ابی فوارس نیز گوید: ... وی ثقة و مورد اعتماد بود.

ذهبی در سیر أعلام النبلاء نیز درباره وی می نویسد:

الشيخ الصدوق، المحدث، مسند العراق؛^{٣٣٣}

وی شیخی راست گو، محدث و مورد استناد اهل عراق است.

براساس سخن ذهبی، ابوبکر بن خلّاد چنان مورد اعتماد بوده است که اسانید روایات محدّثین عراق به وی منتهی می شده است.

محمّد بن عثمان بن ابی شيبة

ابوبکر بن خلّاد، از محمّد بن عثمان بن ابی شيبة روایت می کند. وی متوفای سال ۲۹۷ هجری است. ذهبی درباره وی می نویسد:

۳۳۱. رک: خصائص الوحي المبين: ۸۷ / ش ۲۶، از طريق أبونعيم.

۳۳۲. تاريخ بغداد: ۵ / ۴۳۰ / ش ۳۰۱۲.

۳۳۳. سير أعلام النبلاء: ۱۶ / ۶۹ / ش ۵۰.

الإمام الحافظ، المسند... وجمع وصنّف، وله تاريخ كبير، ولم يرزق حظاً، بل نالوا منه، وكان من أوعية العلم. وقال صالح جزرة: ثقّه. وقال ابن عدى: لم أر له حديثاً منكراً فأذكره. وأما عبدالله بن أحمد بن حنبل فقال: كذاب. وقال عبدالرحمن بن خراش: كان يضع الحديث. وقال مطين: هو عصا موسى، يتلقف ما يأفكون؛^{٣٣٤}

وی امام، حافظ و مرجعی در استناد بوده و به گردآوری و تصنیف مشغول بوده است. او کتاب تاریخ بزرگی دارد که مورد توجه قرار نگرفت، بلکه درباره او حرف هایی زده می شد. او از ظرف های علم بوده است. صالح جزره گوید: وی مورد اعتماد و ثقّه است. ابن عدی نیز گوید: هیچ حدیث منکری از او ندیدم تا ذکر کنم. اما عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید: وی دروغ گوشت. عبدالرحمن بن خراش نیز گوید: او حدیث جعل می کرد. مطین گوید: او عصای موسی بود و آن چه را به دروغ ساخته بودند می بلعید.

پس ذهبی او را توثیق کرده و حافظ، مسند و ظرف علم دانسته است. ذهبی هم چنین توثیق عده دیگری را درباره وی نقل کرده است، اما نظر برخی از معاصران وی را نیز در طعن و قدح وی آورده است. عبدالله بن احمد بن حنبل متوفای سال ۲۹۰، ابن خراش متوفای سال ۲۸۳ و مطین متوفای سال ۲۹۷ بوده و به عبارتی دیگر این سه نفر معاصر یکدیگر بوده اند.^{۳۳۵} آنان به جهت اختلاف نظر، از یکدیگر به بدی یاد می کرده اند! همان گونه که محمد بن عثمان نیز از ابوجعفر مطین به بدی یاد می کند،^{۳۳۶} اما باید دانست که با توجه به مبانی رجالی اهل تسنن، قدح عالمان هم عصر درباره یکدیگر پذیرفته نمی شود.^{۳۳۷} ذهبی در شرح حال مطین می نویسد:

ولأبي جعفر العبسی کلام فی مطین... ، فلا یلتفت إلی کلام الأقران بعضهم فی بعض؛^{۳۳۸}

ابو جعفر عبسی بر علیه مطین کلامی دارد... اما به سخن معاصران درباره یکدیگر توجه نمی شود.

و در جای دیگر می نویسد:

۳۲۴. سیر اعلام النبلاء: ۱۴ / ۲۱ - ۲۲.

۳۲۵. خطیب بغدادی می نویسد: «وكانت وفاة هؤلاء الأربعة في سنة واحدة»؛ تاریخ بغداد: ۳ / ۲۵۶. هم چنین ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ۱۴ / ۲۲.

۳۲۶. خطیب بغدادی به نقل از ابونعیم می نویسد: «هو يذكر مطینا بسوء، وبلغنی أن مطینا يذكره أيضاً بسوء»؛ تاریخ بغداد: ۳ / ۲۵۵ / ش ۱۲۹۵.

۳۲۷. خطیب بغدادی می نویسد: «وذكرت لمحمد بن عثمان شيئاً من ذكر مطین، فذكر أحاديث عن مطین مما ينكر عليه، وقد كنت وقفت على تعصب وقع بينهما بالكوفة سنة سبعين، وعلى أحاديث ينكر كل واحد منهما على صاحبه، ثم ظهر أن الصواب: الإمساك عن القبول عن كل واحد منهما في صاحبه»؛ تاریخ بغداد: ۳ / ۲۵۶ / ش ۱۲۹۵.

۳۲۸. تذكرة الحفاظ: ۲ / ۶۶۲.

فقف فی کلام الأقران بعضهم فی بعض؛^{۳۲۹}

در سخن معاصران بر علیه یکدیگر توقف کن.

ذهبی در سیر أعلام النبلاء نیز می نویسد:

كلام الأقران بعضهم فی بعض لا یعبأ به، لا سیما إذا لاح لك أنه لعداوة، أو لمذهب، أو لحسد؛^{۳۳۰}

علمایی که در یک زمان زندگی می کردند، آن گاه که پیرامون یکدیگر جرحی نمایند، به آن کلام (جرح) اعتنایی نمی شود، به ویژه زمانی که برای تو روشن گردد که آن جرح به دشمنی، یا اختلاف در مذهب و یا حسادت بوده است!

در نتیجه قبح این افراد درباره محمد بن عثمان هیچ ارزشی نداشته و نباید به آن اعتنا کرد.

ابراهیم بن محمد بن میمون

راوی دیگر ابراهیم بن محمد بن میمون است. ابن حبان وی را توثیق کرده و در الثقات آورده و معارضی نیز در مقابل توثیق وی ذکر نکرده است.^{۳۳۱} اما ابراهیم بن محمد از سوی برخی تضعیف شده و تنها علت تضعیف وی، روایاتی است که در فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است! و الا هیچ قبح و جرحی متوجه او نیست.^{۳۳۲}

تضعیف راوی به صرف نقل فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام

قبح و تضعیف یک راوی به جهت نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در میان عالمان سنی رایج است و نمونه های فراوانی می توان برای آن ذکر کرد. به عنوان نمونه به برخورد برخی از عالمان سنی با «أحمد بن أزر» اشاره می کنیم. ذهبی در شرح حال وی می نویسد:

وهو ثقة بلا تردد، غاية ما نقموا علیه ذاك الحديث فی فضل علی رضی الله عنه؛^{۳۳۳}

۳۲۹. همان: ۷۷۲. هم چنین ر.ک میزان الاعتدال: ۱ / ۱۱۱ / ش ۴۳۸؛ ۳ / ۴۵۱ و ۶۰۷؛ لسان المیزان: ۱ / ۲۰۱ و ۲۷ / ۵ و ۲۳۴؛

تاریخ الإسلام: ۱۲ / ۴۵۳.

۳۳۰. سیر أعلام النبلاء: ۱ / ۵۹.

۳۳۱. الثقات: ۸ / ۷۴ - ۷۵.

۳۳۲. ذهبی در میزان الاعتدال جلد ۱، صفحه ۶۳ شماره ۲۰۳ هیچ گونه جرحی را نه از خودش و نه از کس دیگری نقل نمی کند و فقط می گوید: «من أجداد الشيعة. روی عن علی بن عابس خيراً عجيباً». ابن حجر نیز در لسان المیزان جلد ۱، صفحه ۱۰۷، شماره ۳۱۹ نیز همین مطلب را می گوید و سپس حدیث طبر را نقل کرده و می نویسد: «رواه عنه أيضا محمد بن عثمان بن أبي شيبة، وذكره الأسدی فی الضعفاء وقال إنه منكر الحديث».

۳۳۳. سیر أعلام النبلاء: ۱۲ / ۳۶۴ - ۳۶۵ / ش ۱۵۷.

و او بدون تردید ثقه و مورد اعتماد است. نهایت قدحی که بر او شده به جهت حدیثی است که در فضیلت علی [رضی الله عنه] نقل کرده است.

منظور ذهبی از آن حدیث، روایتی است که أحمد بن ازهر به سند زیر نقل کرده است. وی می نویسد:

حدَّثنا عبدالرزاق، أخبرنا معمر، عن الزهري، عن عبيدالله بن عبدالله بن عتبة، عن ابن عباس، قال: نظر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ: «أَنْتَ سَيِّدُ الدُّنْيَا، سَيِّدُ فِي الْآخِرَةِ، حَبِيبُ حَبِيبِي، وَحَبِيبِي حَبِيبُ اللهِ، وَعَدُوُّكَ عَدُوِّي، وَعَدُوِّي عَدُوُّ اللهِ، فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَبْغَضَكَ بَعْدِي»؛

عبدالرزاق، از معمر، از زهري، از عبيدالله بن عبدالله بن عتبة، از ابن عباس نقل می کند که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به علی بن ابی طالب علیه السلام نگاه کرد و فرمود: «تو در دنیا آقا و سروری و در آخرت آقا و سروری. دوست تو دوست من، و دوست من دوست خداست، و دشمن تو دشمن من و دشمن خداست؛ پس وای بر آن کس که پس از من تو را دشمن بدارد».

ذهبی پس از نقل این حدیث، به سخن حاکم درباره ابن ازهر و این حدیث اشاره کرده و می نویسد:

قال الحاكم: حدَّث به ابن الأَزهري ببغداد في حياة أحمد وابن المدينة وابن معين، فأنكره من أنكره، حتى تبين للجماعة أن أبا الأَزهري بريء الساحة منه، فإن محله محل الصادقين؛^{٣٣٤}

ابن ازهر در بغداد، این حدیث را در زمان حیات احمد، ابن مدینی و ابن معین نقل کرد. کسانی او را انکار کردند تا این که برای همگان روشن شد که ساحت او از آن مبراست و جایگاه او جایگاه راست گویان است.

نقل این حدیث باعث شده که نام احمد بن ازهر و عبدالرزاق بن همام در *میزان الاعتدال فی نقد الرجال* ذکر شود.^{٣٣٥} با این وجود ذهبی احمد بن ازهر را توثیق کرده و می گوید: او بدون تردید مورد اعتماد است.^{٣٣٦}

حاکم نیز وی را از راست گویان می داند و معتقد است که جایگاه وی جایگاه راست گویان است.

عبدالرزاق بن همام نیز از رجال صحاح سته و استاد بخاری است،^{٣٣٧} با این حال بر دروغ بودن این حدیث اصرار دارند، چرا که آن درباره فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام است! ذهبی می گوید:

٣٣٤. همان: ١٢ / ٣٤٤.

٣٣٥. *میزان الاعتدال*: ١ / ٨٢ / ش ٢٩٤ و ٢ / ٦٠٩ / ش ٥٠٤٤.

٣٣٦. در *میزان الاعتدال* آمده است: «قلت: بل هو كما قال أبو حاتم: صدوق»؛ *میزان الاعتدال*: ١ / ٨٢. در جلد ٢، صفحه ٦١٣ نیز آمده است: «وهو ثقة».

٣٣٧. *تهذيب التهذيب*: ٦ / ٢٧٨ / ش ٦١١.

لَمَّا حَدَّثَ أَبُو الْأَزْهَرِ بِحَدِيثِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ فِي الْفَضَائِلِ، أَخْبَرَ يَحْيَى بْنَ مَعِينٍ بِذَلِكَ، فَبَيَّنَا هُوَ عِنْدَ يَحْيَى فِي جَمَاعَةِ أَهْلِ الْحَدِيثِ، إِذْ قَالَ يَحْيَى: مِنْ هَذَا الْكُذَّابِ النَّيْسَابُورِيُّ الَّذِي حَدَّثَ بِهَذَا عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ؟! فَقَامَ أَبُو الْأَزْهَرِ، فَقَالَ: هُوَ ذَا أَنَا، فَتَبَسَّمَ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ، وَقَالَ: أَمَا إِنَّكَ لَسْتَ بِكَذَّابٍ، وَتَعْجَبُ مِنْ سَلَامَتِهِ وَقَالَ: **الذنب لغيرك فيه؛^{٣٣٨}**

هنگامی که ابوازهر این حدیث را از عبدالرزاق در باب فضائل نقل کرد، خبر آن را به یحیی بن معین دادند. در این میان ابوازهر نیز به همراه تعدادی از اهل حدیث در مجلس یحیی بود که او گفت: این کذاب نیشابوری که چنین حدیثی را از عبدالرزاق روایت کرده کیست؟ ابوازهر برخاست و گفت: آن شخص منم. یحیی بن معین تبسمی کرد و گفت: همانا تو کذاب نیستی و از سلامت او تعجب کرد و گفت: گناه در این باره متوجه غیر توست.

ذهبی در جایی دیگر به نقل از ابن عدی می نویسد:

نسبوه إلى التشيع، وروى أحاديث في الفضائل لا يوافق عليها، فهذا أعظم ما ذموه به من روايته هذه الأحاديث... وأما الصدق، فإني أرجو أنه لا بأس به، إلا أنه قد سبق منه أحاديث في أهل البيت؛^{٣٣٩}

وی را به تشیع نسبت می دهند و در فضائل احادیثی روایت کرده است که بر آن ها موافقت نشده است و این بزرگترین مذمتی است که در نقل احادیث او وارد شده است... و اما راست گویی وی، همانا درباره راست گویی او اشکالی نمی بینیم، مگر نقل احادیثی درباره اهل بیت که گذشت.

بسیار عجیب است که علی رغم ثقه بودن تمام راویان حدیث، حدیث را دروغ دانسته اند، چرا که ذهبی می گوید:

مع كونه ليس بصحيح، فمعناه صحيح سوى آخره، ففي النفس منها شيء؛^{٣٤٠}

با وجود این که این حدیث صحیح نیست، اما معنای آن این است که به جز قسمت آخر آن، بقیه حدیث صحیح می باشد و در نظر من اشکالی در آن وارد نیست.

منظور از آخر روایت، جمله «**فالويل لمن أبغضك بعدى**» است! حال باید پرسید که چرا قلب امثال

ذهبی نمی تواند این حقیقت را بپذیرد؟

٣٣٨. سیر اعلام النبلاء: ١٢ / ٣٦٦ - ٣٦٧.

٣٣٩. میزان الاعتدال: ٩ / ٥٧٤ - ٥٧٥ / ش ٢٢٠. هم چنین ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ٣٦ / ١٩١؛ عمده القاری: ١ / ٢٥٤.

٣٤٠. همان: ٢ / ٦١٣ / ش ٥٠٤٤.

با وجود این که راویان حدیث همگی ثقة هستند، برخی کوشیده اند وجهی برای کذب شمردن روایت بتراشند.^{۳۴۱} ذهبی و دیگران از قول «بوحامد بن شرقی» نقل می کنند که وی این حدیث را باطل دانسته و درباره آن می گوید:

والسبب فيه: أن معمراً كان له ابن أخ رافضى، وكان معمراً يمكنه من كتبه، فأدخل هذا عليه، وكان معمراً رجلاً مهيباً لا يقدر عليه أحد في السؤال والمراجعة، فسمعه عبدالرزاق في كتاب ابن أخي معمراً؛^{۳۴۲}

سبب باطل بودن این حدیث آن است که معمربراذر زاده ای رافضی داشته که کتب خود را در اختیار او قرار می داده است؛ به همین روی او این حدیث را در کتاب وی وارد کرده و چون معمربردی با هیبت بوده است، کسی نمی توانسته از او سؤال و به او اعتراض کند. پس عبدالرزاق حدیث را که در کتاب برادر زاده معمربشنیده است!

ذهبی پس از نقل این قول می نویسد:

قلت: ولتشیع عبدالرزاق سرّاً بالحديث وكتبه، وما راجع معمراً فيه، ولكنه ما جسرأن يحدث به لمثل أحمد وابن معين وعلي، بل ولا خرج في تصانيفه. وحدث به وهو خائف يترقب؛^{۳۴۳}

می گویم: به خاطر شیعه بودن عبدالرزاق، حدیث و کتاب هایش را به صورت سرّی به وی گفته و درباره آن به معمربمراجعه نکرده، لیکن جسارت نقل آن را به افرادی مثل احمد، ابن معین و علی نداشته است، بلکه آن را در مصنفات خود نیز نیاورده و با خوف و مراقبت روایت کرده است.

بنابراین علی رغم نبود هیچ قدح و ذمی درباره راوی و وثاقت وی، او را صرفاً به جهت نقل فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام تضعیف می کنند و تا آن جا که بتوانند در نفی وثاقت راوی می کوشند و اگر موفق به این کار نشدند، به تحریف یا تقطیع روایت اقدام می کنند، یا حدیثی به عنوان معارض در برابر آن جعل می کنند و یا آن را به شخص مجهولی نسبت می دهند و بر طبل دسّ حدیث در کتاب می کوبند! دسّی که حتی صاحب کتاب و راویان آن کتاب متوجه آن نشده اند! به راستی ممکن است یک محدث موثق، کتاب خود را در اختیار برادرزاده خود قرار دهد، با این که می داند که او از نظر عقیده با وی مخالف است؟!

این تنها گوشه ای از برخورد عالمان سنی با راویان و روایات فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام بود. اما باید دانست که تشیع و نقل احادیث فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز بهانه درستی برای تضعیف راوی و ردّ روایت نیست، در نتیجه سند روایت ابونعیم نیز بدون تردید صحیح است و درباره راویان آن هیچ قدح و

۳۴۱. رک: تهذیب الکمال: ۱ / ۲۶۱.

۳۴۲. سیر اعلام النبلاء: ۳۶۷/۱۲ و ۵۷۶/۹؛ تاریخ بغداد: ۲۶۱/۴ ش ۱۹۶۳؛ تهذیب الکمال: ۱ / ۲۶۰.

۳۴۳. سیر اعلام النبلاء: ۱۲ / ۳۶۷.

خدشه ای وجود ندارد جز نقل روایات فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام. بقیه سند نیز در روایات گذشته بررسی شد و تمامی راویان آن توثیق شدند.

۴. روایت ابن عساکر

ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق می نویسد:

أخبرنا أبو بكر وجيه بن طاهر، أنا أبو حامد الأزهری، أنا أبو محمد المخلدی، أنا أبو بكر محمد بن حمدون، نا محمد بن إبراهيم الحلوانی، نا الحسن بن حماد سجاده، نا علی بن عابس، عن الأعمش وأبی الجحاف، عن عطیه، عن أبي سعيد الخدری، قال: نزلت هذه الآية: (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك) على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم غدیر خم فی علی بن أبي طالب.^{۳۴۴}

سند این روایت نیز به علی بن عابس می رسد و پس از آن با سند حدیث ابن ابی حاتم و ابونعیم مشترک است؛ از این رو سند این حدیث نیز تا آن جا که به ابن عساکر اختصاص دارد بررسی و تصحیح خواهد شد.

ابن عساکر

ابن عساکر جایگاه والا و مقبولی در نزد سنیان دارد. ذهبی درباره او می نویسد:

الحافظ الكبير أبو القاسم، ثقة الدين ابن عساکر دمشقی، الشافعی، صاحب تاریخ دمشق. أحد الأعلام فی الحدیث... ذکره ابن السمعانی فی تاریخه، فقال: كبير العلم، غزير الفضل، حافظ، ثقة، متقن، دين، خير، حسن السمات، جمع بين معرفة المتون والأسانيد، صحيح القرائه، مثبت... ، وقال ابنه القاسم أبو محمد الحافظ: كان رحمه الله مواظباً على صلاة الجماعة وتلاوة القرآن... ، وكان كثير النوافل والأذكار، وكان يحيى ليلة النصف، والعديد بالصلاة والذكر... ، وذكره ابن النجار في تاريخه، فقال: إمام المحدثين في وقته، ومن انتهت الرئاسة في الإتيان، والحفظ، والمعرفة التامة، والثقة. وبه ختم هذا الشأن؛^{۳۴۵}

حافظ كبير أبو القاسم، ثقة الدين ابن عساکر دمشقی شافعی صاحب تاریخ دمشق، یکی از اعلام در حدیث است... ابن سمعانی در تاریخش از او یاد کرده و می گوید: دارای علم زیاد و فضل بسیار، حافظ، مورد اعتماد، دارای اتقان، دین، خیر، نیکو روش که میان شناخت متون و اسانید جمع کرده

۳۴۴. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۳۷.

۳۴۵. تاریخ الإسلام: ۴۰ / ۷۰ - ۸۲.

بود. دارای قرائت صحیح و در ثبت و ضبط قوی است... پسرش قاسم ابومحمد حافظ گوید: او بر نماز جماعت و تلاوت قرآن مواظبت می کرد... و بسیار به نوافل و اذکار می پرداخت و شب های نیمه و عیدین را با نماز و ذکر، احیاء می داشت... ابن نجار نیز در تاریخ خود از وی یاد کرده و می گوید: در زمان خود پیشوای محدثان بود و از کسانی بود که ریاست در اتقان، حفظ، معرفت کامل و وثاقت به وی منتهی شد و به او خاتمه یافت.

القاب و عناوین بسیاری برای ابن عساکر ذکر شده که ذهبی در *تاریخ الإسلام* بیش از سیزده صفحه را به این موضوع اختصاص داده است!

ابن خلکان در *وفیات الأعیان* نیز می نویسد:

الحافظ أبو القاسم... المعروف بابن عساکر دمشقی، الملقب ثقة الدین، کان محدث الشام فی وقته، ومن أعیان الفقهاء الشافعیة...، وکان حافظاً، دیناً، جمع بین معرفة المتن والأسانید...، وکان حسن الکلام علی الأحادیث، محفوظاً فی الجمع والتألیف؛^{۳۴۶}

حافظ ابوالقاسم... معروف به ابن عساکر دمشقی، ملقب به ثقة الدین، در زمان خود محدث شام و از اعیان فقهای شافعی بود... حافظ، دین و جمع کننده میان شناخت متون و اسانید بود... و در نقل حدیث نیکو گفتار بود و در گردآوری و تألیف محافظت داشت.

بنابراین با توجه به گفتار عالمان اهل سنت، ابن عساکر بدون تردید ثقة و مورد اعتماد است.

وجیه بن طاهر

ابن عساکر از ابوبکر وجیه بن طاهر روایت می کند.^{۳۴۷} وی متوفای سال ۵۴۱ هجری^{۳۴۸} و شیخ و استاد ابن عساکر است. ابن جوزی درباره او می نویسد:

کان شیخاً، صالحاً، صدوقاً صالحاً، حسن السیره، منور الوجه والشیبه، سریع الدمع، کثیر الذکر، و لی منه إجازة بمسموعاته ومجموعاته؛^{۳۴۹}

او شیخ صالح، راست گو، نیکو سیرت، با چهره و محاسنی نورانی بود و اشک سریع و ذکر فراوانی داشت و من از او نسبت به شنیده ها و مجموعه هایش اجازه دارم.

سمعانی می گوید:

۳۴۶. *وفیات الأعیان*: ۳ / ۳۰۹ - ۳۱۰ / ش ۴۴۱.

۳۴۷. *سیر أعلام النبلاء*: ۲۰ / ۱۱۰ / ش ۶۷.

۳۴۸. همان؛ *البدایة والنهایة*: ۱۲ / ۲۷۷.

۳۴۹. *المنتظم*: ۱۰ / ۱۲۴ / ش ۱۸۴.

کتبت عنه الكثير، وكان يملئ في الجامع الجديد بنيسابور كل جمعة مكان أخيه، وكان خير الرجال، متواضعاً متودداً، ألوفاً، دائم الذكر، كثير التلاوة، وصولاً للرحم، تفرّد في عصره بأشياء؛^{٣٥٠}

مطالب زیادی از او [آموختم و] نوشتم. او هر جمعه در مسجد جامع جدید نیشابور در جای برادرش [روایات خود را] املا می کرد و بهترین مردمان بود. وی متواضع و روابط دوستانه ای داشت و [با مردم] الفت برقرار می کرد. او همیشه در حال ذکر و تلاوت قرآن و اهل صله رحم بود و در زمان خویش، در برخی امور، یگانه دوران بود.

ذهبی نیز در سیر اعلام النبلاء می نویسد:

الشیخ العالم، العدل، مسند خراسان؛^{٣٥١}

شیخ عالم، عادل و مورد استناد [عالمان] خراسان بود.

با توجه به توثیق و تجلیل بسیاری که نسبت به وجیه بن طاهر شده است، بدون هیچ تردیدی وی نیز ثقه است.

ابوحامد ازهری

وجیه بن طاهر از ابوحامد ازهری روایت می کند. ابوحامد احمد بن حسن ازهری نیشابوری متوفای سال ۴۶۳ هجری است. ذهبی در شرح حال وی می نویسد:

الأزهری، العدل، المسند، الصدوق، أبو حامد أحمد بن الحسن بن محمد ابن الحسن بن أزهر الأزهری، النیسابوری الشروطی، من أولاد المحدثین سمع من أبي محمد المخلدی... حدّث عنه: زاهر و وجیه ابنا طاهر؛^{٣٥٢}

ازهری عادل، مورد استناد و راست گو است. ابوحامد احمد بن حسن بن محمد بن حسن بن ازهر، ازهری نیشابوری شروطی، از اولاد محدثان است و از ابومحمد مخلدی حدیث استماع کرده است... زاهر و وجیه نیز که فرزندان طاهرند از او حدیث نقل می کنند.

ابومحمد مخلدی

ابوحامد ازهری از ابومحمد مخلدی روایت می کند. وی حسن بن احمد نیشابوری متوفای سال ۳۸۹ هجری قمری. حاکم نیشابوری درباره او می گوید:

۳۵۰. سیر اعلام النبلاء: ۲۰ / ۱۱۰ / ش ۶۷

۳۵۱. همان: ۱۰۹.

۳۵۲. همان: ۱۸ / ۲۵۴ / ش ۱۲۷.

هو صحيح السماع والكتب، متقن في الرواية، صاحب الإملاء في دار السنّة، محدث عصره؛^{٣٥٣}

او در استماع و ثبت حدیث [دقیق بود و این کار را] صحیح انجام می داد و در [نقل] روایت اتقان داشت و در دار السنّة مجلس املاء داشت و محدث عصر خود بود.

ذهبی نیز در احوالات وی می نویسد:

المخلدی... المسند أبو محمد... العدل، شیخ العدالة، وبقیه أهل البيوتات؛^{٣٥٤}

ابومحمد مخلدی... مسند،^{٣٥٥} عادل، پیر اهل عدالت و از خاندانی اصیل بود.

محمد بن حمدون

مخلدی از ابوبکر محمد بن حمدون روایت می کند. او نیز نیشابوری است. وی متوفای سال ۳۲۰ هجری است. ذهبی در احوالات وی می نویسد:

الحافظ، الثبت، المجود...، قال الحاكم: كان من الثقات الأثبات الجوالين في

الأقطار، عاش سبعاً وثمانين سنة...، وقال أبويعلى الخليلي: حافظ كبير؛^{٣٥٦}

وی حافظ ثبت و کار آمد بوده است... حاکم گوید: او از افراد مورد اعتماد، با دقت و جهان گرد بود و ۸۷ سال زندگی کرد... خلیلی گوید: او حافظ بزرگی بود.

محمد بن ابراهیم حلوانی

راوی بعد محمد بن ابراهیم حلوانی است. وی متوفای سال ۲۷۶ هجری است. خطیب بغدادی درباره او می گوید:

محمد بن ابراهیم بن عبدالحمید، ابوبکر الحلوانی، قاضی بلخ، سکن بغداد، وحدت

بها...، روی عنه: إسماعيل بن محمد الصقار، ومحمد بن عمرو الرزاز، وأبو عمرو بن

السّمّاك، وحمزة بن محمد الدهقان. وكان ثقة؛^{٣٥٧}

ابوبکر محمد بن ابراهیم بن عبدالحمید حلوانی قاضی بلخ بود. او در بغداد ساکن شد و در آن جا به نقل حدیث پرداخت... اسماعیل بن محمد صقار، محمد بن عمرو رزاز، ابوعمر بن سمّاك و حمزه بن محمد دهقان از او روایت می کنند. وی ثقة و مورد اعتماد است.

٣٥٣. سیر اعلام النبلاء: ١٦ / ٥٤٠ / ش ٣٩٥.

٣٥٤. همان: ٥٣٩.

٣٥٥. کسی که روایات را به سند خود نقل می کند؛ ر.ک: منهج التقد فی علوم الحدیث: ٧٦.

٣٥٦. سیر اعلام النبلاء: ١٥ / ٦٠ - ٦١ / ش ٢٩.

٣٥٧. تاریخ بغداد: ١ / ٤١٥ / ش ٣٦٩.

ابن جوزی نیز در *المنتظم* او را توثیق کرده است.^{۳۵۸}

حسن بن حمّاد سجّاده

حلوانی از حسن بن حمّاد سجّاده روایت می‌کند. وی از رجال ابوداوود، نسائی و ابن ماجه و متوفّای ۳۴۱ هجری است.^{۳۵۹} احمد بن حنبل در باره او می‌گوید:

صاحب سنّه، ما بلغنی عنه إلاّ خیر؛^{۳۶۰}

او صاحب سنت بود و از وی چیزی جز خوبی به من نرسیده است.

ذهبی نیز می‌گوید:

کان من جله العلماء وثقاتهم فی زمانه؛^{۳۶۱}

او از بزرگان علما و در زمره عالمان مورد اعتماد در عصر خویش بوده است.

ابن حجر او را صدوق و راست گو معرفی کرده است.^{۳۶۲}

ابن حبان نیز وی را در *الثقات* خود آورده است.^{۳۶۳}

با توجه به بررسی سندی که صورت گرفت، حدیث ابن عساکر نیز از اعتبار سندی برخوردار است.

۵. روایت به سند واحدی

سند روایت واحدی نیز با سند روایت ابن عساکر مشترک است. واحدی از استاد خود محمّد بن علی بن محمّد بن احمد بن حبیب صفار روایت می‌کند و محمّد بن علی صفار از حسن بن احمد مخلصی و سند روایت همان سند روایت ابن عساکر است که به ابوسعید خدری منتهی می‌شود. از این رو با بررسی اعتبار استاد واحدی، یعنی محمّد بن علی صفار، این روایت نیز تصحیح خواهد شد.

محمّد بن علی صفّار

ابوالحسن عبدالغافر فارسی، کتابی در تاریخ نیشابور نگاشته که از مهم ترین کتاب های رجالی در میان اهل سنت است. در این کتاب و در شرح حال محمّد بن علی صفار آمده است:

۳۵۸. *المنتظم*: ۵ / ۱۰۳ - ۱۰۴ / ش ۲۳۷.

۳۵۹. *تهذیب التهذیب*: ۲ / ۲۳۷ / ش ۴۹۱.

۳۶۰. ر.ک: *سیر أعلام النبلاء*: ۱۱ / ۳۹۳ / ش ۸۵؛ *تاریخ الإسلام*: ۱۸ / ۲۳۳.

۳۶۱. *سیر أعلام النبلاء*: ۱۱ / ۳۹۳ / ش ۸۵.

۳۶۲. *تقریب التهذیب*: ۱ / ۲۰۲ - ۲۰۳ / ش ۱۲۳۴.

۳۶۳. *الثقات*: ۸ / ۱۷۵. هم چنین ر.ک: *تهذیب التهذیب*: ۲ / ۲۳۷ / ش ۴۹۱.

محمد بن علی بن محمد بن احمد بن حبيب الصفار، أبوسعید، المعروف بالخشّاب، ابن أخت أبي سهل الخشّاب اللحياني، شيخ، مشهور بالحديث، من خواصّ خدم الشيخ أبي عبدالرحمن السلمی، وكان صاحب كتب. أوصى له الشيخ بعد وفاته، وصار بعده بNDAR كتب الحديث بنيسابور، وأكثر أقرانه سماعاً وأصولاً، وقد رزق الإسناد العالی، وكتبه الأصول، وجمع الأبواب، وإفاده الصبيان، والرواية إلى آخر عمره، وبيته بيت الصلاح والحديث، ولد سنة إحدى وثمانين وثلاثمائة، وتوفى في ذي القعدة سنة ست وخمسين وأربعمائة؛^{٣٦٤}

ابو سعيد محمد بن علی بن محمد بن احمد بن حبيب صفار، معروف به خشاب. وی پسر خواهر ابن سهل خشابی لحياني (شيخ مشهور در حديث) از خادمان خاص ابو عبدالرحمن سلمی است و صاحب کتاب است. شيخ بعد از وفاتش به او وصیت کرد و او پس از وی در نیشابور بNDAR كتب حديث شد و از نظر استماع حديث و اصول حديث، بالاتر از معاصرانش بود و به مقام بلندی دست یافت و تا آخر عمرش به نوشتن اصول، جمع ابواب، آموزش به کودکان و نقل روایت پرداخت و خانواده او نیز خاندانی صالح و اهل حديث بودند. وی در سال ٣٨١ متولد شد و در ذي القعدة سال ٤٥٦ وفات کرد.

حاصل آن که تا این جا به سند پنج حديث از احاديث مربوط به نزول آیه تبليغ درباره ولايت اميرالمؤمنين عليه السلام رسيدگی و تمامی این پنج سند تصحيح شد. در صورت تتبع بیشتر، به يقين اسانيد صحيح ديگری نیز می توان یافت، اما این کار لزومی ندارد، چرا که اگر در یک مجموعه حديثی مضمونی واحد وجود داشت و تنها سند یک حديث هم تصحيح شود و صحت سند آن مورد اتفاق باشد، مضمون و مفاد این احاديث معتبر بوده و هيچ یک از احاديث این مجموعه قابل انکار نخواهد بود.

بررسی اشکالات ابن تیمیه بر استدلال علامه حلی به آیه تبليغ

علامه حلی رحمه الله برای اثبات ولايت و امامت اميرالمؤمنين عليه السلام، به آیه مبارک تبليغ و احاديث مربوط به نزول این آیه درباره اميرالمؤمنين عليه السلام استدلال و با استناد به منابع اهل تسنن می نویسد:

البرهان الثاني: قوله تعالى: (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ). اتفقوا على نزولها في عليّ عليه السلام.

روی أبو نعيم الحافظ من الجمهور، بإسناده عن عطية، قال: نزلت هذه الآية على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في عليّ بن أبي طالب عليه السلام.

٣٦٤. تاريخ نيسابور المنتخب من السياق: ٥٤ / ش ١٠٣.

ومن تفسير الثعلبي، قال: معناه: (بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) في فضل عليّ، فلما نزلت هذه الآية، أخذ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بيد عليّ، وقال: «من كنت مولاه فعليّ مولاه...»^{٣٦٥}

برهان دوم آیه [تبلیغ است که خدای تعالی می فرماید: (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ).

تمامی [اهل سنت] بر نزول آن درباره علی علیه السلام اتفاق نظر دارند.

حافظ ابونعیم از اهل تسنن، به اسناد خود از عطیه روایت کرده است که گفت: این آیه بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و درباره علی بن ابی طالب [علیهما السلام] نازل شده است. از تفسیر ثعلبی نیز [روایت شده است که] گفت: معنای آیه این است: (بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) در فضیلت علی [علیه السلام]. پس آن گاه که این آیه نازل شد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دست علی [علیه السلام] را گرفت و فرمود: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست...».

ابن تیمیہ در نقد سخن مرحوم علامہ می نویسد:

أحدها: أن هذا أعظم كذباً و فريهاً من الأول ... ،

وقوله: إتفقوا على نزولها في عليّ، أعظم كذباً مما قاله في تلك الآية، فلم يقل لا هذا ولا ذاك أحد من العلماء الذين يدرون ما يقولون.

وأما ما يرويه أبونعيم في الحلية أو في فضائل الخلفاء، والنقاش، والثعلبي والواحدى، ونحوهم في التفسير، فقد اتفق أهل المعرفة بالحديث على أن فيما يروونه كثيراً من الكذب الموضوع.

وأتفقوا على أن هذا الحديث المذكور الذي رواه الثعلبي في تفسيره، هو من الموضوع ... ، ولكن المقصود هنا أننا نذكر قاعدة، فنقول: المنقولات فيها كثير من الصدق وكثير من الكذب، والمرجع في التمييز بين هذا وهذا إلى أهل علم الحديث... ، فلكلّ علم رجال يعرفون به، والعلماء بالحديث أجلّ هؤلاء قدراً، وأعظمهم صدقاً، وأعلاهم منزلةً، وأكثر ديناً، وهم من أعظم الناس صدقاً، وأمانةً، وعلماً، وخبرةً فيما يذكرونه عن الجرح والتعديل^{٣٦٦}

٣٦٥. منهاج الكرامة: ١١٧.

٣٦٦. منهاج السنة: ٧ / ٢١ - ٢٢.

فالأصل في النقل أن يُرجع فيه إلى أئمة النقل وعلمائه... ، ومجرد عزوه إلى رواية
الثعلبي ونحوه ليس دليلاً على صحته، باتفاق أهل العلم بالنقل؛ ولهذا لم يروه أحد
من علماء الحديث في شيء من كتبهم؛^{٣٦٧}

این سخن از ابتدایش، بزرگ ترین دروغ و افترائی است که زده شده است... این که می گوید: همه
بر نزول آیه درباره علی [علیه السلام] اتفاق نظر دارند، دروغی سترگ تر از آن است که درباره این
آیه گفته است. نه این سخن و نه کلام [یعنی اتفاق نظر سنیان بر نزول آیه درباره علی
علیه السلام] را احدی از عالمانی که می دانند چگونه سخن می گویند، قائل نیستند.
و اما آن چه ابونعیم در حلیه الاولیاء و یا در فضائل الخلفاء روایت می کند و یا نقاش، ثعلبی،
واحدی و امثال آنان در تفسیر نقل می کنند، همه اهل معرفت اتفاق نظر دارند بر این که بسیاری
از آن چه آنان روایت می کنند، از دروغ های جعل شده است.
و نیز اتفاق دارند بر این که این حدیث یاد شده که ثعلبی در تفسیرش روایت کرده از مجعولات
است.

ولیکن در این جا، [برای روشن شدن] مقصود قاعده ای را یادآور می شویم و می گوئیم: منقولات
درباره این آیه فراوان است که بسیاری درست و بسیاری کذب می باشند و مرجع در تشخیص و
تمییز صحیح از دروغ، اهل حدیث می باشند... . پس برای هر علمی مردانی هستند که آن علم به
آنان شناخته می شود و عالمان به حدیث از نظر قدرت و منزلت، بالاترین عالمان و از نظر صدق و
درستی سترگ ترین آنان هستند و منزلتشان بالاتر و تدینشان بیشتر است و ایشان از نظر صداقت،
امانت، علم و خبرگی در آن چه از جرح و تعدیل یاد می کنند بزرگ ترین مردمان هستند... .
پس اصل آن است که در این کار به پیشوایان و عالمان نقل مراجعه شود... و به اتفاق عالمان نقل
حدیث، صرف اسناد روایتی بر ثعلبی و امثال آن دلیل بر صحت حدیث نمی باشد و بر این اساس،
احدی از عالمان حدیث در هیچ یک از کتاب هایشان این حدیث را روایت نکرده اند.

ابن تیمیه هم چنین می گوید:

أنتم أدعيتم أنكم أثبتتم بالقرآن، والقرآن ليس في ظاهره ما يدل على ذلك أصلاً،
فإنه قال: (بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ)، وهذا اللفظ عام في جميع ما أنزل إليه من
رَبِّه، لا يدل على شيء معين... ، فإن ثبت ذلك بالنقل، كان ذلك إثباتاً بالخبر لا
بالقرآن... .

لكن أهل العلم يعلمون بالإضطرار، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَبْلُغْ شَيْئاً فِى
إِمَامَةِ عَلِيٍّ؛^{٣٦٨}

شما ادعا کردید که امامت او [یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام] را با قرآن به اثبات رسانده اید، در حالی که در ظاهر قرآن آن چیزی که بر آن دلالت کند اصلاً وجود ندارد. پس خداوند می گوید: (بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) و این لفظ در تمام آن چه از پروردگارش بر او نازل شده عمومیت دارد و بر شئی معینی دلالت نمی کند... پس چنان چه این ادعا با نقل ثابت شود، این اثبات با [استناد به] خبر صورت گرفته است نه با [استناد] به قرآن... .

لیکن اهل علم به ضرورت می دانند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چیزی درباره امامت علی [علیه السلام] ابلاغ نکرده است!

در پاسخ به ابن تیمیه باید گفت: آری، وجود مجعولات فراوان در میان روایات ابونعیم، ثعلبی و واحدی و امثال آنان سخن حقی است و ما با این سخن موافقیم، چرا که غیر از کتاب خدا هیچ کتابی عاری از احادیث موضوع و جعلی نیست، حتی این احادیث جعلی را می توان در کتاب هایی که اهل تسنن آن ها را صحیح نامیده اند مشاهده نمود. ما معتقدیم - و این حقیقت را در جلد نخست همین مجموعه به اثبات رسانده ایم - که در صحیح بخاری و مسلم، احادیث دروغ و باطل فراوان است؛ یعنی کتاب هایی که بیشتر اهل سنت آن ها را به صورت مطلق بر غیر آن ها مقدم می دارند، در بردارنده احادیث جعلی فراوانی است که این حقیقتی است که حتی شارحان این کتب ادعایی، هم چون ابن حجر عسقلانی و دیگران بدان معترفند. هم چنین این سخن مورد قبول است که در مجامع حدیثی اهل تسنن احادیث صحیح نیز وجود دارد و برای تشخیص آن ها از مجعولات و احادیث دروغین باید به عالمان حدیث شناس و ارباب جرح و تعدیل مراجعه کرد و به همین جهت است که ما در مباحث خود همواره به تصحیح اسانید احادیث بر طبق مبانی رجالی سنیان اصرار داریم؛ چرا که این کار راه انکار را بر افرادی چون ابن تیمیه می بندد. افراد متعصبی که برای به کرسی نشاندن اعتقادات خویش، اگر بتوانند حتی منکر آیات قرآن نیز می شوند! علاوه بر این که داوری را بر افراد منصف آسان می کند تا علی رغم اشتراک عقیده با ابن تیمیه، به اشتباه و متعصبانه بودن روش وی در مباحث پی برده و از آن تبعیت نکنند.

باید دانست که با کلی گویی و یادآوری وجود مجعولات و اکاذیب در مجامع حدیثی اهل تسنن، هرگز نمی توان دروغ و جعلی بودن حدیث خاصی را اثبات کرد، زیرا خود ابن تیمیه معترف است که در این کتب هم احادیث باطل وجود دارد و هم احادیث صحیح و به طور مشخص حدیث مورد استشهاد و استناد مرحوم علامه حلی از احادیث صحیح و معتبر است.

یکی از روایاتی که ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده است، روایت خبری است که ما سند آن را بر مبنای رجالی سنین تصحیح کردیم و علاوه بر آن، به تصحیح اسانید چهار حدیث دیگر پرداختیم تا معلوم شود علمای ما به صرف نسبت دادن حدیثی به ثعلبی و امثال او به آن استدلال نمی کنند، بلکه پس از تصحیح آن و براساس قواعد مقرر در علم حدیث و رجال اهل سنت، آن را مستند خویش قرار می دهند.

در مورد احادیث مربوط به نزول آیه تبلیغ درباره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز عالمان شیعه توثیقات تک تک راویان آن ها را یادآور شده و آن گاه به آن استناد کرده اند. روشن است که اگر صحت حدیثی ثابت شد، بر همگان واجب است که آن را بپذیرند و بدان ملتزم شوند که در غیر این صورت از اسلام خارج خواهند شد، زیرا تکذیب حدیث صحیح به منزله تکذیب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و تکذیب آن حضرت به یقین کفر به خداست.

تعصب کور و بی جا باعث شده که ابن تیمیه با نادیده گرفتن امور روشن، اشکال سخیفی را مطرح کند که دامان خود وی را نیز می گیرد. وی می گوید شیعیان مدعی اند که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را با استناد به قرآن اثبات کرده اند، در حالی که ظاهر آیه تبلیغ هیچ دلالتی بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ندارد و شیعیان در مقام عمل، با استناد به احادیث، دلالت آیه بر ولایت علی علیه السلام را اثبات می کنند. پس در حقیقت اثبات ولایت آن حضرت با روایات صورت می گیرد نه با آیات قرآن!

ظاهراً جهل ناشی از تعصب سبب گشته وی این حقیقت روشن را فراموش کند که سنت، مبین و مفسر قرآن است. ممکن است این شبهه پدید آید که شاید ابن تیمیه تفسیر قرآن به وسیله سنت را قبول ندارد، اما در این صورت وی باید پاسخ دهد که چگونه آیه غار را شاهدی بر فضیلت ابوبکر معرفی می کند و بر چه اساسی ادعا می کند که آیه های (سَيَجَنَّبُهَا الْأَتَقِيُّ * الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى)^{۳۶۹} درباره ابوبکر نازل شده است؟! آیا غیر از این است که وی در این مورد به روایت ابن ابی حاتم و ثعلبی استناد کرده است؟^{۳۷۰}

از این موارد در کتب ابن تیمیه فراوان است. وی در عمل همواره برای استناد به یک آیه به سنت مراجعه می کند، اما تعصب باعث شده که جهل بر او عارض شود و چنین اشکالی را به استدلال علامه رحمه الله وارد سازد!

شیعیان با بهره گرفتن از سنت و احادیث صحیح نبوی استدلال می کنند که آیه تبلیغ بر امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد و برای الزام سنین به این حقیقت، به احادیث صحیحی استناد می کنند که محدثان و مفسران مورد قبول خودشان روایت کرده اند و این کاری است که خود ابن تیمیه نیز در موارد متعددی مرتکب شده است. با این وجود می گوید:

۳۶۹. سوره لیل: آیه ۱۷ - ۱۸.

۳۷۰. ر.ک: منهاج السنه: ۸ / ۳۵۴ - ۳۵۵.

فمن ادعى أنّ القرآن يدلّ على أنّ إمارهٔ عليّ ممّا أمر تبليغه، فقد افتري على القرآن؛^{۳۷۱}

هرکس ادعا کند که قرآن دلالت دارد بر این که امامت علی علیه السلام از اموری است که به تبلیغ آن امر شده است، به قرآن افترا بسته است!

با این حساب، بسیاری از مفسران و محدثان مورد قبول اهل تسنن - از صحابه تا عالمان امروزی - به قرآن افترا بسته اند! اما براساس قواعد مقرر در بحث و مناظره، روشن است که اگر شیعیان به احادیث صحیح روایت شده در مجامع حدیثی اهل تسنن استدلال کنند، پذیرش آن بر سنیان لازم است و آنان باید به آن چه راویان مورد اعتمادشان روایت کرده اند ملتزم شوند؛ اما استدلال سنیان به احادیث خودشان هرگز برای شیعه حجت نیست. با این بیان اهل انصاف را به قضاوت می طلبیم که به راستی چه کسی افترا زنده است؟

بررسی شبهات دیگر

پیش از این ثابت شد که براساس احادیث صحیح، آیه تبلیغ درباره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و بر امامت آن حضرت دلالت دارد و تلاش های متعصبان برای انصراف مدلول آیه، نافرجام ماند. اما منکران حقیقت، در ستیز با حق از هیچ تلاشی فروگذار نکرده اند، از این رو در دلالت آیه تبلیغ بر امامت امیرالمؤمنین نیز شبهاتی مطرح کرده اند و در این مسیر مسأله سیاق و احادیث معارض را پیش کشیده اند.

پیش از پرداختن به این شبهات، توجه به این نکته ضروری است که قرآن موجود در زمان خلافت عثمان توسط زید بن ثابت گردآوری شده و در آن هرگز ترتیب نزول مراعات نشده است. جمع کنندگان آیات الهی، آیه تطهیر را در ضمن آیات مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قرار داده اند و پیروان آنان با پیش کشیدن بحث سیاق، شبهه نزول آیه تطهیر درباره همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را مطرح کرده اند. همین طور آیه تبلیغ را در سیاق آیات مربوط به خطاب خداوند به یهودیان و مسیحیان قرار داده اند و بعدها با سوء استفاده از این موضوع، از پذیرش و اذعان به حقیقت طفره می روند.

اما باید دانست که اولاً قرآن به ترتیب نزول جمع آوری نشده تا آیات آن را براساس سیاق معنا کنیم، ثانیاً سیاق هرگز یارای مقابله با حدیث صحیح را ندارد.

این نکته نیز در خور توجه است که سوره مائده به اتفاق تمامی قرآن پژوهان فریقین، آخرین سوره نازل شده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است. فخررازی در *مفاتیح الغیب* می نویسد:

إتفاق أكثر الأمة على أنّ سورة المائدة من آخر ما نزل من القرآن وليس فيها منسوخ؛^{۳۷۲}

۳۷۱. همان: ۷ / ۳۳.

۳۷۲. تفسیر الرازی: ۱۲ / ۱۱۶.

بیشتر مسلمین بر این نکته اتفاق نظر دارند که سوره مائده در زمره آخرین سوره‌هایی است که نازل شده است و در این سوره آیات نسخ شده‌ای وجود ندارد.

وی در جایی دیگر می‌نویسد:

سورة المائدة آخر ما نزل من القرآن؛^{۳۷۳}

سوره مائده آخرین سوره‌ای از قرآن است که نازل شده است.

حاکم نیشابوری در المستدرک به نقل از عایشه می‌نویسد:

أما أنها آخر سورة نزلت؛^{۳۷۴}

بدان که آن آخرین سوره‌ای است که نازل شده است.

همین حدیث در مسند احمد بن حنبل نیز به سند دیگری از عایشه آمده است.^{۳۷۵}

حاکم همین حدیث را به نقل از عبدالله بن عمر نیز آورده است^{۳۷۶} و به همراه ذهبی آن را تصحیح کرده است.^{۳۷۷}

از نظر عالمان شیعه، نزول سوره مائده در ماه‌های آخر عمر شریف خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم قطعی و مسلم است. مرحوم شیخ طوسی در تهذیب الأحکام به سند صحیح از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که سوره مائده دو یا سه ماه پیش از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بر ایشان نازل شده است.^{۳۷۸} در تفسیر عیاشی نیز تصریح شده که سوره مائده آخرین سوره نازل شده بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است.^{۳۷۹}

با این مقدمات، به سراغ شبهه فخررازی می‌رویم. وی در تفسیر خود درباره روایات مربوط به نزول آیه تبلیغ درباره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌نویسد:

واعلم أن هذه الروایات وإن كثرت، إلا أن الأولى حمله على أنه تعالى آمنه من مكر اليهود والنصارى، وأمره بإظهار التبليغ من غير مبالاة منه بهم، وذلك لأن ما قبل

۳۷۳. همان: ۱۱ / ۱۶۹.

۳۷۴. المستدرک على الصحيحین: ۲ / ۳۱۱، هم چنین ر.ک: السنن الكبرى (بیهقی): ۷ / ۱۷۲.

۳۷۵. مسند أحمد: ۶ / ۱۸۸.

۳۷۶. همان، هم چنین ر.ک: السنن الكبرى (بیهقی): ۷ / ۱۷۲؛ مجمع الزوائد: ۱ / ۲۵۶؛ السنن الكبرى (نسائی): ۶ / ۳۳۳ / ش ۱۱۱۳۸؛ معرقه السنن والآثار: ۵ / ۳۰۲ / ش ۴۱۷۰؛ تخريج الأحادیث والآثار: ۱ / ۳۷۷؛ الفتح السماوی: ۲ / ۵۵۲؛ أحكام القرآن (جصاص): ۲ / ۶۱۵؛ تفسیر الثعلبی: ۴ / ۱۲؛ تفسیر ابن کثیر: ۲ / ۳ و ۱۲۶؛ الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۸۴ / ش ۳۲۷ و ۳۲۸؛ الدر المنثور: ۲ / ۲۵۲ و منابع دیگر.

۳۷۷. المستدرک على الصحيحین مع تعليقات الذهبی فی التلخیص: ۲ / ۳۴۰ / ش ۳۲۱۰.

۳۷۸. تهذیب الأحکام: ۱ / ۳۶۱ / ج ۱۰۹۱.

۳۷۹. تفسیر العیاشی: ۱ / ۲۸۸ / ج ۲.

هذه الآية بكثير وما بعدها بكثير، لما كان كلاماً مع اليهود والنصارى، امتنع إلقاء هذه الآية الواحدة في البين على وجه تكون أجنبيّة عما قبلها وما بعدها؛^{٣٨٠}

بدان که هر چند این روایات بسیارند، اما سزاوار است آیه را حمل کنی به این که خدای تعالی پیامبر را از مکر یهود و نصارا ایمن ساخته و به ایشان دستور داده که بدون اهمیت دادن به آنان، تبلیغ خویش را آشکار کند، زیرا با وجود آیات فراوانی در پیش و پس آیه تبلیغ درباره یهود و نصارا، لقاء این آیه در صورتی که با قبل و بعد خود بیگانه باشد ممتنع است.

گویا فخررازی فراموش کرده که سوره مائده در اواخر عمر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است و در آن هنگام به ظاهر هیچ خطری از سوی یهودیان، مسیحیان و مشرکان قریش متوجه اسلام نبود و تنها خطری که دین را تهدید می کرده است، منافقان پیرامون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بوده است. افزون بر آن که سیاق در جایی قرینه است که نصی در مقابل آن نباشد و با وجود نص، هرگز نمی توان به سیاق تمسک جست. فخر رازی خود تصریح می کند که براساس قول ابن عباس، براء بن عازب و امام باقر علیه السلام، آیه تبلیغ درباره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است و در مقابل، هیچ مدرک معتبری وجود ندارد که نشان دهد یکی از صحابه در این زمینه قائل به سخن دیگری باشد. بنابراین، وی هرگز نمی تواند با پیش کشیدن بحث سیاق از این نصوص دست بردارد.

علاوه بر بحث سیاق، گاهی در مقابل احادیث نزول آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام، احادیث دیگری روایت می کنند که با آن ها مخالفت دارد.

سیوطی مدعی است که طبرانی، ابوالشیخ، ابو نعیم، ابن مردویه و ابن عساکر از ابن عباس روایت کرده اند که:

كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يحرس، وكان يرسل معه عمه أبوطالب كل يوم رجالا من بني هاشم يحرسونه. فقال: يا عم! إن الله عصمني، لا حاجة إلي من تبعث؛^{٣٨١}

همواره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم محافظت می شد و عموی ایشان حضرت ابوطالب علیه السلام نیز هر روز مردانی از بنو هاشم را برای محافظت از پیامبر با آن حضرت می فرستاد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «ای عمو، به تحقیق خداوند مرا حفظ کرده است و من احتیاجی به محافظان شما ندارم».

٣٨٠. تفسیر الرازی: ١٢ / ٥٠.

٣٨١. الدر المنثور: ٢ / ٢٩٨.

این روایت به خودی خود منافاتی با روایات نزول آیه تبلیغ درباره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ندارد و اساساً با آیه تبلیغ مرتبط نیست، با این وجود سیوطی آن را در ذیل این آیه آورده است. اما باید دانست که اگر این حدیث در ذیل این آیه و به عنوان بیان کننده شأن نزول آن مطرح شده باشد، به یقین دروغ خواهد بود؛ چرا که همگان معترفند سوره مبارک مائده آخرین سوره ای است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده و محل نزول آن مدینه است، در حالی که این روایت مربوط به داستانی است که در مکه و پیش از هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رخ داده است و اگر این خبر ارتباطی با نزول آیه داشته باشد، بیان گر نزول آیه در مکه بوده و قطعاً کذب است.^{۳۸۲}

سیوطی هم چنین به نقل از ابن مردویه و ضیاء مقدسی^{۳۸۳}، روایت دیگری را از ابن عباس نقل می کند که گفت:

سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أي آية أنزلت من السماء أشد عليك؟ فقال: كنت بمنى أيام موسم، واجتمع مشركوا العرب وأفناء الناس في الموسم، فنزل علي جبريل، فقال: (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس). قال: «فممت عند العقبة، فناديت: يا أيها الناس، من ينصرنى على أن أبلغ رسالة ربي ولكم الجنة؟ أيها الناس، قولوا لا إله إلا الله وأنا رسول الله إليكم، وتنجوا ولكم الجنة، قال: فما بقى رجل ولا امرأة ولا صبى إلا يرمون علي بالتراب والحجارة، ويبصقون في وجهي، ويقولون كذاب صابيء فعرض علي عارض». فقال: يا محمد، إن كنت رسول الله، فقد أن لك أن تدعو عليهم كما دعا نوح على قومه بالهلاك. فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم، «اللهم، اهد قومي فإنهم لا يعلمون، وانصرنى عليهم أن يجيبوني إلى طاعتك». فجاء العباس عمه، فأنقذه منهم وطردهم عنه، قال الأعمش: فبذلك تفتخر بنو العباس يقولون: فيهم نزلت: (إنك لا تهدي من أحببت ولكن الله يهدي من يشاء)، هوى النبي صلى الله عليه وآله وسلم أبا طالب وشاء الله عباس بن عبدالمطلب؛^{۳۸۴}

از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سؤال شد که کدام آیه از آسمان نازل شد که بر تو سخت تر بود؟ فرمود: «من در ایام حج در منا بودم و مشرکان عرب و مردمان گوناگونی در موسم

۳۸۲. در ذیل این آیه، اشخاصی هم چون قرطبی (تفسیر القرطبی: ۶ / ۲۴۴) و ابن کثیر (تفسیر ابن کثیر: ۲ / ۸۱) به این اشکال اشاره کرده اند. آلوسی نیز پس از ذکر اشکال، به توجیه این سخن پرداخته و می نویسد: «ولا يخفى أنه ليس بنص في المقصود، والذي أميل إليه، جمعاً بين الأخبار، أن هذه الآية ما تكرر نزوله»؛ تفسیر آلوسی: ۶ / ۱۹۹.

۳۸۳. الأحاديث المختارة: ۴ / ۷۶.

۳۸۴. الدر المنثور: ۲ / ۲۹۸.

جمع شده بودند. در این هنگام جبرئیل بر من نازل شد و گفت: (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ). پیامبر فرمود: من در عقبه برخاستم و ندا دادم که ای مردم، چه کسی مرا در برابر ابلاغ رسالت پروردگارم در ازای بهشت یاری می کند؟ ای مردم، بگوئید خدایی جز الله نیست و من فرستاده خداوند به سوی شمایم و [با این اقرار] نجات پیدا کنید و پاداش شما بهشت باشد. پیامبر فرمودند: [در این هنگام] هیچ مرد و زن و کودکی نبود جز آن که خاک و سنگ به سوی من پرتاب می کرد و به صورت من آب دهان می انداخت و می گفتند: دروغ گوی صابئی! من از این جریان متأثر شدم». آن گاه به پیامبر گفته شد: در این هنگام بر تو بود که به آنان نفرین کنی، چنان که نوح بر هلاکت قوم خویش دعا کرد. پس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عرضه داشت: «بارالها، قوم مرا هدایت کن، چرا که آنان نا آگاهند و مرا در برابر آنان یاری کن که دعوت مرا به اطاعت تو پاسخ دهند». پس عباس عموی پیامبر آمد و آن حضرت را از دست آنان رها کرد و آنان را پراکنده ساخت. اعمش گوید: بنو عباس به همین سبب افتخار می کنند و می گویند: آیه (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) درباره آن ها نازل شده است. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ابوطالب را دوست می داشت، در حالی که خداوند عباس بن عبدالمطلب را خواست!

این روایت نیز بیان گر نزول آیه در مکه و پیش از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است و حال آن که سوره مبارک مائده به قطع و یقین در ماه های آخر عمر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است. علاوه بر این که ابن مردویه خود راوی حدیث نزول آیه تبلیغ درباره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛^{۳۸۵} از این رو دروغ و جعلی بودن روایت فوق روشن است. از جمله احادیثی که در ذیل آیه تبلیغ آورده اند، احادیثی است که بیان گر محافظت دائم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است. در روایتی که سیوطی به سند ابن جریر^{۳۸۶} و ابوالشیخ از سعید بن جبیر نقل کرده، آمده است:

لَمَا نَزَلَتْ (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ) إِلَى قَوْلِهِ: (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَحْرَسُونِي! إِنَّ رَبِّي قَدْ عَصَمَنِي»؛^{۳۸۷}
 هنگامی که آیه [تبلیغ]: (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ) تا [آخر آیه]: (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «از من محافظت نکنید! همانا پروردگارم مرا حفظ کرده است».

۳۸۵. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ۲۳۹ - ۲۴۰ / ح ۳۴۵ - ۳۴۶.

۳۸۶. تفسیر الطبری: ۶ / ۴۱۵.

۳۸۷. الدر المنثور: ۲ / ۲۹۹.

وی در روایت دیگری آورده است:

وأخرج ابن جرير وابن مردويه: عن عبدالله بن شقيق إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يتعقبه ناس من أصحابه، فلما نزلت: (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)، فخرج، فقال: «يا أيها الناس، أخلقوا بملاحقكم، فإن الله قد عصمني»؛^{٣٨٨}

ابن جریر و ابن مردویه از عبدالله بن شقیق روایت کرده اند که گفت: همانا مردمانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همواره [برای محافظت از ایشان] در پی ایشان می رفتند، پس چون آیه (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) نازل شد، ایشان بیرون آمدند و فرمودند: «ای مردم به سوی کار خود روید، چرا که خداوند از من محافظت می کند».

عبد بن حمید، ابن جریر و ابوالشیخ به نقل از محمد بن کعب قرظی روایت کرده اند که:

أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما زال يحرس، يحارسه أصحابه، حتى أنزل الله (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)، فترك الحرس حين أخبره، أنه سيعصمه من الناس؛^{٣٨٩}

همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همواره محافظت می شد و اصحابش از او محافظت می کردند تا این که خداوند این آیه را نازل کرد که: (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)، به همین روی هنگامی که خداوند به پیامبرش خبر داد که او را از مردمان حفظ خواهد کرد، مردم نیز محافظت را ترک کردند.

ابو نعیم در *الدلائل*، روایتی از ابوذر رحمه الله نقل می کند که گفت:

كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا ينام إلا ونحن حوله من مخافة الغوائل، حتى نزلت آية العصمة: (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)؛^{٣٩٠}

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از ترس اشار هرگز نمی خوابیدند، مگر این که من در اطراف ایشان بودم تا آیه عصمت نازل شد که: (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

طبرانی و ابن مردویه نیز از عصمه بن مالک خطمی نقل کرده اند که گفت:

كنا نحرس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالليل حتى نزلت (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) فترك الحرس؛^{٣٩١}

٣٨٨. رک: همان.

٣٨٩. همان.

٣٩٠. رک: همان: ٢٩٨.

٣٩١. همان: *الإتقان في علوم القرآن*: ١ / ٦٦؛ *تفسير ابن كثير*: ٢ / ٨١.

ما شب ها از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ محافظت می کردیم تا آیه (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) نازل شد و ما حراست از ایشان را ترک کردیم.

در هیچ یک از این احادیث به سبب نزول آیه اشاره ای نشده و این احادیث علاوه بر این که با احادیث مربوط به نزول آیه درباره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تعارضی ندارند، بلکه به عکس، این روایات، قرینه روشنی بر کذب حدیثی است که براساس آن مرد عربی قصد کشتن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را داشته و خداوند ضمن رفع شرّ اعرابی، با نزول این آیه، حفظ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را تضمین کرده است.

ابن کثیر در تفسیرش می نویسد:

قال أبو جعفر بن جرير: حدثنا الحرث، حدثنا عبدالعزيز، حدثنا أبو معشر، عن محمد بن كعب القرظي وغيره، قالوا: كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إذا نزل منزلاً، إختار له أصحابه شجرةً ظليله، فيقبل تحتها، فأتاه أعرابي فاخترب سيفه، ثم قال: من يمنعك مني؟ فقال: الله عزوجل، فرعدت يد الأعرابي وسقط السيف منه، وضرب برأسه الشجرة حتى انتثر دماغه، فأنزل الله عزوجل: (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)؛^{٣٩٢}

ابو جعفر بن جریر [طبری] گوید: حرث، از عبدالعزیز، از ابو معشر، از محمد بن کعب قرظی و دیگران نقل کردند که: هرگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در منزلگاهی فرود می آمدند، اصحاب برای ایشان درخت پر سایه ای انتخاب می کردند و پیامبر زیر آن قیلوله می کردند. فردی اعرابی آمد، شمشیرش را کشید و گفت: چه کسی تو را از شر من حفظ می کند؟ پیامبر فرمودند: «الله عزوجل». آن گاه دست اعرابی به لرزه افتاد و شمشیر از دستش افتاد و سرش را به درخت کوبید تا مغزش متلاشی شد و خدای عزّ و جلّ این آیه را نازل کرد: (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

همو روایت دیگری از ابن ابی حاتم نقل کرده و می نویسد:

حدثنا أبو سعيد أحمد بن محمد بن يحيى بن سعيد القطان، حدثنا زيد بن الحباب، حدثنا موسى بن عبيدة، حدثني زيد بن أسلم، عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: لما غزا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بني أنمار، نزل ذات الرقاع بأعلى نخل، فبينما هو جالس على رأس بئر قد دلى رجله، فقال الحرث من بني النجار: لأقتلن محمدًا. فقال أصحابه: كيف تقتله؟ قال: أقول له: أعطني سيفك. فإذا

٣٩٢. تفسیر ابن کثیر: ٢ / ٨٢ .

أعطانيه قتلته به، قال: فأتاه، فقال: يا محمد، أعطني سيفك أسيمة. فأعطاه إياه. فرعدت يده حتى سقط السيف من يده، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «حال الله بينك وبين ما تريد»، فأنزل الله عزوجل: (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس)^{٣٩٣}؛

ابوسعید احمد بن محمد بن یحیی بن سعید قطان، از زید بن حباب، از موسی بن عبیده، از زید بن اسلم، از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرد که: آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به جنگ بنو نجار رفت، در ذات الرقاع بالای نخلستانی فرود آمد و بر سر چاه نشسته و پاهایش را از چاه آویزان کرد. حارث از قبیله بنو نجار گفت: محمد را خواهم کشت. اصحابش گفتند: چگونه او را می کشی؟ گفت: به او می گویم شمشیرت را به من بده و چون آن را به من داد، با آن او را می کشم. از این رو به نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد، شمشیرت را به من بده تا آن را غلاف کنم. پیامبر نیز شمشیرش را به او داد، اما دست او لرزید و شمشیر از دستش افتاد. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «خدا میان تو و آن چه اراده کرده بودی مانع شد». پس خدا این آیه را نازل کرد: (یا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس).

این داستان به قدری عجیب و نامعقول است که خود ابن کثیر در ذیل آن می نویسد:

وهذا حديث غريب من هذا الوجه؛

این حدیث از این وجه غریب است.

ابن کثیر پس از آن روایت دیگری را نقل می کند که روایت قبلی اش را نقض می کند.

به راستی می توان باور کرد کسی در حضور اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر روی ایشان شمشیر بکشد و قصد کشتن ایشان را بکند؟! آیا می توان باور کرد کسی به قصد کشتن پیامبر شمشیر آن حضرت را طلب کند و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز به راحتی شمشیرش را در اختیار او بگذارد؟! محافظان و نگهبانان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه شده بودند که یک اعرابی به سادگی بر آن حضرت شمشیر بکشد؟! بنابراین، این دو حدیث علاوه بر محتوای مضحک و غیر منطقی، با احادیث پیشین که بیان گر حضور محافظ در اطراف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودند در تعارض آشکار است. واحدی در تفسیرش، روایت دیگری در ذیل آیه مطرح کرده است که براساس آن، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از ترس مشرکان همه آیات الاهی را به مردم ابلاغ نمی کرد! وی می نویسد:

۳۹۳. همان.

وقال ابن الأنباري: كان النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يجاهر ببعض القرآن أيام كان بمكّة، ويخفي بعضه إشفاقاً على نفسه من تسرع المشركين إليه وإلى أصحابه؛^{٣٩٤}
ابن انباری گوید: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برخی از قسمت های قرآن را در ایامی که در مکه بود آشکار می ساخت و به خاطر بیم از جان خود و اصحابش، قسمت هایی را از مشرکان مخفی می کرد.

این روایت بدون تردید افتراء بزرگی بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است. این افتراء به قدری زشت و ناپسند است که برخی سنیان به دروغ آن را به شیعه نسبت می دهند. در تفسیر قرطبی آمده است:

قَبِحَ اللهُ الرَّوَافِضَ حَيْثُ قَالُوا: إِنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَتَمَ شَيْئاً - مِمَّا أُوحِيَ إِلَيْهِ -
كَانَ بِالنَّاسِ حَاجَةً إِلَيْهِ؛^{٣٩٥}

خداوند رافضیان را تقبیح کند به خاطر آن که گفتند: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چیزی - از آن چه را خداوند بر او نازل کرده بود - که مردم بدان نیاز داشتند مخفی می کرد.

و یا قسطلانی به دروغ می گوید:

قَالَتِ الشَّيْعَةُ: إِنَّهُ قَدْ كَتَمَ أَشْيَاءَ عَلَى سَبِيلِ التَّقِيَّةِ؛^{٣٩٦}

شیعه می گوید: پیامبر به تحقیق اموری را از روی تقیه کتمان می کرد!
نظیر این اتهامات بی اساس در مصادر اهل تسنن فراوان است. برخی از آنان به خدا و رسولش افتراء می بندند و برخی دیگر به دلیل التفات به زشتی این افتراء، آن را به شیعیان نسبت می دهند.
روایات دیگری نیز در ذیل آیه مطرح شده است که براساس آن ها، در ابتدای بعثت، امر تبلیغ بسیار بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گران می آمد به طوری که خداوند با وعید و ترساندن آن حضرت، ایشان را به تبلیغ رسالت وا داشته است. پناه می بریم به خدا از این نسبت های ناروا.
در روایتی که ابوالشیخ از حسن بصری نقل می کند آمده است:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي بِرِسَالَةٍ، فَضَقَّتْ بِهَا ذُرْعَاءُ،
وَعَرَفَتْ أَنَّ النَّاسَ مَكْذَبِي، فَوَعَدَنِي لِأَبْلُغَن، أَوْ لِيَعَذَّبَنِي، فَأَنْزَلَ: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ
مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ)»؛^{٣٩٧}

٣٩٤. التفسير الوسيط: ٢ / ٢٠٨ - ٢٠٩ / ش ٢٩٥. هم چنین ر.ک: تفسير الرازي: ١٢ / ٤٨.

٣٩٥. تفسير القرطبي: ٦ / ٢٤٣.

٣٩٦. إرشاد الساري: ٧ / ١٠٦ / ش ٤٦١.

٣٩٧. الدر المنثور: ٢ / ٤٩٨.

همانا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «خداوند مرا به رسالت مبعوث کرد و این کار بر من گران آمد [و نتوانستم آن را انجام دهم] و دانستم که مردم مرا تکذیب خواهند کرد. آن گاه خداوند به من وعده داد که یا آن را برسانم و یا مرا عذاب خواهد کرد، از این رو این آیه نازل شد

که: **(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ!)**».

این روایت مبهم است و با نزول آیه درباره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ منافاتی ندارد. ممکن است ابهام آن به جهت تقطیع روایت و پنهان کردن محتوای رسالتی باشد که پیامبر مأمور به ابلاغ آن شده است، یعنی همان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام. فخر رازی همین حدیث را به گونه ای دیگر روایت کرده است که براساس ظاهر آن، مربوط به ابتدای بعثت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است. در تفسیر رازی آمده است:

روى الحسن عن النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قال: «إِنَّ الله بعثنى برسالته، فضقت بها ذرعا، وعرفت أن الناس يكذبونى، واليهود والنصارى وقريش يخوفونى، فلما أنزل الله هذه الآية، زال الخوف بالكليّة»؛^{۳۹۸}

حسن از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرد که فرمود: «خداوند مرا به رسالتش مبعوث کرد و این کار بر من گران آمد و دانستم که مردم مرا تکذیب می کنند و یهود، نصارا و قریش مرا می ترساندند، به همین روی هنگامی که خداوند این آیه را نازل کرد، ترس به کلی از من برطرف شد».

این روایت نیز با نزول سوره مائده در مدینه و اواخر عمر شریف نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ناسازگار است، از همین رو مردود و باطل است.

عبد بن حمید، ابن جریر، ابن ابی حاتم و ابوالشیخ از مجاهد در حدیثی دیگر روایت کردند که گفت:

لما نزلت: (بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) قال: يا رب! إنما أنا واحد، كيف أصنع؟! يجتمع على الناس! فنزلت (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ)؛^{۳۹۹}

هنگامی که این قسمت از آیه (بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) نازل شد، پیامبر عرضه داشت: «پروردگارا، همانا من تنهایم چگونه این را انجام دهم؟ مردم همه علیه من اجتماع کرده اند». پس نازل شد: **(وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ)**.

۳۹۸. تفسیر الرازی: ۴۸ / ۱۲.

۳۹۹. الدر المنثور: ۲ / ۲۹۸.

این روایت نیز از اکراه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نسبت به تبلیغ رسالتش حکایت دارد و با مقام رسالت و شأن آن حضرت ناسازگار است. ضمن این که محتوای رسالت الاهی روشن نشده و روایت از این جهت ابهام دارد و اگر مربوط به آغاز بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم باشد، به یقین دروغ است، زیرا - چنان که مکرر تأکید کردیم - سوره مبارک مائده به اتفاق همه قرآن پژوهان در اواخر عمر شریف خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است.

روایت بی ربط دیگری نیز در ذیل این آیه مطرح شده است که با روایات پیشین تعارض دارد. در این روایت آمده است:

أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَابْنُ جُرَيْرٍ، عَنْ عَطِيَّةِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: جَاءَ عِبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ مِنْ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي مَوَالِيًّا مِنْ يَهُودٍ كَثِيرٍ عَدَدَهُمْ، وَإِنِّي أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ مِنْ وَلايَةِ يَهُودٍ، وَآتَوَلَّى اللَّهُ وَسُؤْلَهُ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي، أَنِي رَجُلٌ أَخَافُ الدَّوَائِرَ لَا أَبْرَأُ مِنْ وَلايَةِ مَوَالِيٍّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي: «أَبَا حَبَابٍ، أَرَأَيْتَ الَّذِي نَفَسْتَ بِهِ مِنْ وَلايَةِ يَهُودٍ عَلَى عِبَادَةِ، فَهُوَ لَكَ دُونَهُ؟». قَالَ: إِذْنِ أَقْبَلُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) إِلَى أَنْ بَلَغَ قَوْلَهُ (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)؛^{٤٠٠}

ابن ابی شیبیه و ابن جریر از عطیه بن سعد روایتی آورده اند که گفت: عبادۀ بن صامت از قبیله بنو حارث بن خزرج نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، من موالییی از یهودیان دارم که تعدادشان بسیار است و من از ولایت یهودیان به سوی خدا و رسولش برائت می جویم و مولویت خدا و رسولش را می پذیرم. عبدالله بن ابی گفت: من مردی هستم که از حوادث روزگار می ترسم و از ولایت موالی برائت نمی جویم. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به عبدالله بن ابی فرمود: «ای ابو حباب، آیا گمان می کنی آن چه که در آن بر عبادت مبالغه می کنی تنها برای توست؟». در این هنگام بود که خداوند این آیات را نازل کرد که: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) تا این که به این آیه رسید: (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

چنان که اشاره شد، این روایت با تمام روایات پیشین تعارض دارد. افزون بر آن که ابی بن کعب سال نهم هجرت از دنیا رفته است و سوره مائده در اواخر عمر شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده

است. هم چنین عطیه بن سعد از تابعین است و نمی تواند مستقیم این روایت را نقل کند بلکه باید از طریق یک صحابی حدیث را روایت کند. به عبارت دیگر این حدیث مرسل و غیرمعتبر است.

بنابراین تمام روایاتی که در مقابل روایات مربوط به نزول آیه اکمال درباره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است، از جهت محتوایی و گاه از نظر سند مخدوش است و آنان هرگز نمی توانند در برابر روایات مربوط به غدیر، به این روایات مخدوش وجعلی استناد کنند. افزون بر آن که شیعه می تواند در برابر سنیان به روایات صحیح و مقبول نزد آنان احتجاج کند و آنان را بدان ملزم سازد؛ اما آنان نمی توانند شیعه را به پذیرش احادیث خودشان ملزم کنند. در این جا به همین مقدار بسنده می کنیم و در ضمن بحث درباره حدیث غدیر - که در مجلدات آینده خواهد آمد - به طور مبسوط به بررسی دلالت این آیه خواهیم پرداخت.

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ
عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)^{۴۰۱}

آیه اکمال

یکی دیگر از آیات مربوط به واقعه غدیر خم، آیه مبارک «اکمال» است. براساس روایات اهل بیت علیهم السلام، نزول این آیه در غدیر خم و پس از اعلان ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قطعی و مسلم است. در منابع اهل تسنن نیز روایات فراوانی بر این مطلب دلالت دارند. هر چند در طول تاریخ مبارزات فراوانی علیه خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام انجام گرفته و مخالفان در مخفی نگه داشتن اخبار مربوط به آن و از جمله اخبار غدیر خم بسیار کوشیده اند، با این وجود، بسیاری از راویان بزرگ سنی در عصرهای مختلف، به نقل گوشه ای از آن پرداخته اند.

در کتب اهل تسنن، احادیثی از برخی صحابه هم چون: زید بن ارقم، ابوسعید خدری و ابوهریره روایت شده است که براساس آن ها، آیه مبارک اکمال در غدیر خم و پس از اتمام خطبه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر آن حضرت نازل شده است. راویان این احادیث در زمان های مختلف به ترتیب عبارتند از:

- ۱- ابوجعفر، محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰)؛
- ۲- ابوالحسن، علی بن عمر دارقطنی (متوفای ۳۸۵)؛
- ۳- ابو حفص، ابن شاهین (متوفای ۳۸۵)؛
- ۴- ابوعبدالله، حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵)؛
- ۵- ابوبکر، ابن مردویه اصفهانی (متوفای ۴۱۰)؛
- ۶- ابونعیم اصفهانی، (متوفای ۴۳۰)؛
- ۷- ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، (متوفای ۴۵۸)؛
- ۸- ابوبکر خطیب بغدادی (متوفای ۴۶۳)؛
- ۹- ابوالحسین، ابن نقور (متوفای ۴۷۰)؛

۴۰۱. سوره مائده: آیه ۳.

- ۱۰- أبوسعید سجستانی (متوفای ۴۷۷)؛
- ۱۱- أبوالحسن، ابن مغزلی واسطی (متوفای ۴۸۳)؛
- ۱۲- أبوالقاسم، حاکم حسکانی (متوفای ۵۰۶)؛
- ۱۳- حسن بن أحمد حداد اصفهانی (متوفای ۵۱۵)؛
- ۱۴- أبوبکر، ابن مزرفی (متوفای ۵۲۷)؛
- ۱۵- أبوالحسن، ابن قبیس (متوفای ۵۳۰)؛
- ۱۶- أبوالقاسم، ابن سمرقندی (متوفای ۵۳۶)؛
- ۱۷- أبوالفتح نطنزی (متوفای ۵۵۰)؛
- ۱۸- أبو منصور، شهردار بن شیرویه دیلمی (متوفای ۵۵۸)؛
- ۱۹- موفقی بن احمد مکی خوازمی (متوفای ۵۶۸)؛
- ۲۰- أبوالقاسم، ابن عساکر دمشقی (متوفای ۵۷۱)؛
- ۲۱- أبوحامد، سعد الدین صالحانی (متوفای ۶۱۲)؛
- ۲۲- أبو مظفر، سبط بن جوزی (متوفای ۶۵۴)؛
- ۲۳- عبدالرزاق رسعی (متوفای ۶۶۱)؛
- ۲۴- شیخ الإسلام حموینی جوینی (متوفای ۷۲۲)؛
- ۲۵- عماد الدین، ابن کثیر دمشقی (متوفای ۷۷۴)؛
- ۲۶- جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱).

افراد یاد شده از پیشوایان اهل تسنن و حفاظ بزرگ به شمار می آیند که در دوره های مختلف به نقل روایات نزول آیه اکمال در غدیر خم پرداخته اند. در این جا به ذکر برخی از نصوص این حدیث و بررسی اسانید آن ها می پردازیم.

۱. روایت طبری

پیش از بررسی احادیث، یادآوری این نکته خالی از لطف نیست که کتاب های فراوانی درباره غدیر خم تحریر و تألیف شده است، اما متأسفانه بسیاری از آن ها در طول تاریخ از میان رفته و به جز ذکری از آن ها در منابع، چیزی دیگر باقی نمانده است. افزون بر آن که متن کامل خطبه رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در غدیر خم نیز موجود نیست! از جمله کتاب هایی که درباره غدیر خم نوشته شده و از میان رفته است، کتابی به نام کتاب الوالیة است که ابن جریر طبری درباره اسانید حدیث غدیر نگاشته است.^{۴۰۲} هر چند این

۴۰۲. در مقدمات بحث از حدیث غدیر خم، پیرامون کتاب طبری به تفصیل مطالبی ارائه خواهد شد.

کتاب در دسترس نیست، اما نویسنده کتاب *ضیاء العالمین* مرحوم ابوالشیخ ابوالحسن فتونی به آن دسترسی داشته و احادیثی از آن نقل کرده است. کتاب *ضیاء العالمین* خطی و در دست چاپ است. در این کتاب روایتی به نقل از طبری از زید بن ارقم آمده است که:

لَمَّا نَزَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِغَدِيرِ خُمٍ فِي رَجوعِهِ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، وَكَانَ فِي وَقْتِ الضَّحَى وَحَرٌّ شَدِيدٌ، أَمَرَ بِالدُّوْحَاتِ، فَقَمَتِ وَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً، فَاجْتَمَعْنَا، فَخَطَبَ خُطْبَةً بِالْغَةِ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ إِلَيَّ (بَلَّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)، وَقَدْ أَمَرَنِي جِبْرِئِيلُ عَنْ رَبِّي أَنْ أَقُومَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ، وَأَعْلَمَ كُلَّ أَبْيَضٍ وَأَسْوَدٍ، إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي، وَوَصِيِّي، وَخَلِيفَتِي، وَالْإِمَامَ بَعْدِي، فَسَأَلْتُ جِبْرِئِيلَ أَنْ يَسْتَعْفِيَ لِي رَبِّي لِعِلْمِي بِقَلْبِهِ الْمُتَّقِينَ، وَكَثْرَةِ الْمُؤْذِنِينَ لِي وَاللَّائِمِينَ، لِكَثْرَةِ مَلَازِمَتِي لِعَلِيٍّ وَشِدَّةِ إِقْبَالِي عَلَيْهِ، حَتَّى سَمَوْنِي أذْنَا، فَقَالَ تَعَالَى: (وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلٌّ أذُنٌ خَيْرَ لَكُمْ)^{٤٠٣} وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أَسْمِيَهُمْ وَأَدُلَّ عَلَيْهِمْ لَفَعَلْتُ، وَلَكِنِّي بَسْتَرَهُمْ قَدْ تَكْرَمْتُ، فَلَمْ يَرْضَ اللَّهُ إِلَّا بِتَبْلِيغِي فِيهِ، فَاعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ! ذَلِكَ: فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَإِمَامًا وَفَرَضَ طَاعَتَهُ عَلَيَّ كُلِّ أَحَدٍ...، إِسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، فَإِنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ وَعَلَيَّ إِمَامَكُمْ، ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي وَلَدِي مِنْ صَلْبِهِ إِلَى الْقِيَامَةِ...، إِفْهَمُوا مُحْكَمَ الْقُرْآنِ وَلَا تَتَّبِعُوا مِثْسَابِيهِ، وَلَنْ يَفْسُرَ ذَلِكَ لَكُمْ إِلَّا مَنْ أَنَا أَخْذُ بِيَدِهِ، وَشَائِلٌ بَعْضُهُ، وَمَعْلَمُكُمْ، أَنْ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، وَمَوَالَاتِهِ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، أَنْزَلَهَا عَلَيَّ... .

اللَّهُمَّ، إِنَّكَ أَنْزَلْتَ عِنْدَ تَبْيِينِ ذَلِكَ فِي عَلِيٍّ (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) بِإِمَامَتِهِ، فَمَنْ لَمْ يَأْتَمْ بِهِ، وَبِمَنْ كَانَ مِنْ وَلَدِي مِنْ صَلْبِهِ إِلَى الْقِيَامَةِ، فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ»^{٤٠٤}

از زید بن ارقم نقل شده است که گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در بازگشت از حجة الوداع در غدیر خم اتراق کرد. به هنگام ظهر که هوا بسیار گرم بود، پیامبر دستور داد زیر درخت های بزرگ تمیز کردند و ندای «الصلاة جامعة» سر دادند. پیامبر ما را جمع کرد و خطبه ای خواند و گفت آن چه را که خدا می خواست بگوید... . سپس فرمود: «همانا خدای تعالی این آیه را بر من نازل کرد: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ). همانا جبرئیل این دستور را از پروردگارم به من رسانده است که در حضور مردم برخیزم و همه را از سیاه و سفید آگاه

٤٠٣. سوره توبه، آیه ٦١

٤٠٤. ر.ک: /غدیر: ١ / ٢١٤ - ٢١٥.

سازم که علی بن ابی طالب علیه السلام برادر، وصی، خلیفه و امام پس از من است... . از جبرئیل خواستم که پروردگارم مرا از این امر معاف نماید، چرا که به کمی متقین و فراوانی کسانی که مرا اذیت می کردند و به خاطر شدت همراهی من با علی علیه السلام و علاقه من به او، مرا ملامت می نمودند. علم داشتم تا جایی که مرا گوش نامیدند که خداوند متعال فرمود: «آن ها کسانی هستند که پیامبر را اذیت می کنند و می گویند پیامبر گوش است؛ بگو گوش [بودن] برای شما بهتر است» و اگر می خواستم نام آن ها را می بردم و آن ها را معرفی می نمودم، لیکن به مخفی کردن نام آن ها اکرام نمودم. پس خدا راضی نمی شود مگر به رساندن و تبلیغ من درباره علی علیه السلام. پس بدانید ای گروه مردم! همانا خداوند او را به عنوان ولی و امام شما نصب کرد و اطاعتش را بر همگان واجب ساخته است... بشنوید و فرمان برید؛ همانا خداوند مولا و علی امام شماست و پس از وی امامت در فرزندان من از صلب او خواهد بود تا روز قیامت... محکمت قرآن را بفهمید و از متشابهات آن پیروی نکنید و آن را برای شما تفسیر نمی کند جز کسی که من دست او را گرفته و بازویش را بالا آورده و به شما معرفی کردم. همانا هرکس من مولای اویم، پس این علی مولای اوست... . خداوندا، تو به هنگام تبیین آن درباره علی این آیه را نازل کردی که: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) که به سبب امامت او دین را کامل کردی؛ پس هرکس امامت او و آن که از فرزندان من از صلب اوست را نپذیرد، از کسانی خواهد بود که اعمالشان از بین می رود و در جهنم جاودانه خواهند بود.

۲. روایت ابو نعیم اصفهانی

از کتاب های دیگری که در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام نگاشته شده و از میان رفته است، کتاب *ما نزل من القرآن فی علی* نوشته ابونعیم اصفهانی است. خوشبختانه بسیاری از مطالب این کتاب در سایر منابع نقل شده و یکی از عالمان معاصر،^{۴۰۵} با جمع آوری روایات وی، آن را بازسازی و احیاء کرده است. ابونعیم در کتاب خود آورده است:

قال: حدّثنا محمد بن أحمد بن علی بن مخلد، قال: حدّثنا محمد بن عثمان ابن ابي شيبة، قال: حدّثني يحيى الحماني، قال: حدّثنا قيس بن الربيع، عن ابي هارون العبدی، عن ابي سعيد الخدري - رضی الله عنه - : أن النبي صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم دعا الناس إلى عليّ عليه السلام في غدیرخَمْ، وأمر بما تحت الشجر من الشوك فقم، وذلك يوم الخميس، فدعا علياً، فأخذ بضبعيه، فرفعهما حتى نظر

۴۰۵. شیخ محمدباقر محمودی رحمه الله.

الناس إلى بياض إبطن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ثم لم يتفرقوا حتى نزلت هذه الآية: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: الله أكبر على إكمال الدين وإتمام النعمة، ورضا الرب برسالتى وبالولاية لعلّى عليه السلام من بعدى.

ثم قال: من كنت مولاه فعلىّ مولاه، اللهمّ وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله.

فقال حسان بن ثابت: إئذن لى يا رسول الله أن أقول فى علىّ آياتاً تسمعهنّ.

فقال: قل على بركة الله.

فقام حسان فقال: يا معشر مشيخة قريش! اتبعها قولى بشهادة من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى الولاية ماضية. ثم قال:

يناديهم يوم الغدير نبيهم *** بخمّ وأسمع بالرسول مناديا
يقول: فمن مولاكم ووليتكم *** فقالوا: ولم يبدوا هناك التعاديا
إلهك مولانا وأنت ولينا *** ولن تجدن منا لك اليوم عاصيا
فقال له: قم يا علىّ فإننى *** رضيتك من بعدى إماماً وهاديا
هناك دعا اللهمّ وال وليه *** وكن للذى عادى علىّاً معاديا^{٤٠٦}

محمد بن احمد بن على بن مخلد، از محمد بن عثمان بن ابى شيبه، از يحيى حماني، از قيس بن ربيع، از ابو هارون عبدى، از ابوسعيد خدرى روايت كردند كه: پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم در غدیر خم مردم را به سوى على عليه السلام فرا خواند و دستور داد آن چه از خاشاك كه در زير درخت بود تمیز شود. آن واقعه روز پنج شنبه بود. پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم على عليه السلام را خواند و پشت بازوانش را گرفت و بالا برد تا اين كه مردم زير بغل هاى رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم را دیدند. پس از آن هنوز مردم متفرق نشده بودند كه اين آيه نازل شد: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا). آن گاه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «الله اكبر بر كامل شدن دين، تمام گشتن نعمت و خشنودى پروردگار بر رسالت و ولايت براى على پس از من».

سپس فرمود: «هر كه من مولاى اويم، پس على مولاى اوست. خداوندا، مولاى كسى باش كه او را مولاى خود قرار داده و دشمن كسى باش كه با او دشمنى كند، و يارى كن آن كه او را يارى كند و رها ساز آن كه او را رها سازد».

حسان بن ثابت عرض کرد: ای رسول خدا، به من اذن بده که درباره علی ایاتی بگویم.
پیامبر فرمود: «بگو به برکت خداوند».

حسان برخاست و گفت: ای گروه بزرگان قریش، سخن من برگرفته از سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که درباره ولایت گذشت. سپس گفت:
پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آنان را در روز غدیر صدا زد و به آنها خطاب نمود: «مولا و ولی شما کیست؟». آنان بدون اظهار نفاق و دشمنی پاسخ دادند: خدای تو مولای ما و تو نیز ولی ما هستی و امروز به یقین شرک و عصیانی از سوی ما نخواهی دید. آن گاه پیامبر فرمود: «ای علی، از جا برخیز که من پس از خود به امامت و هدایت تو راضی هستم و کسی که من مولای او هستم، علی علیه السلام ولی اوست».

در این هنگام بود که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دست به دعا برداشت و فرمود: «پروردگارا، دوست بدار آن کس که او را دوست دارد و دشمن بدار آن کس که به او دشمنی ورزد».

تصحیح سند روایت ابونعیم

محمد بن أحمد مخلد

ابونعیم حدیث را از محمد بن احمد بن علی بن مخلد روایت می کند. وی متوفای سال ۳۵۷ هجری و معروف به «ابن محرم» است و از شاگردان برجسته و ملازمان «ابن جریر طبری» به شمار می رود.
ذهبی در سیر اعلام النبلاء می نویسد:

الإمام، المفتی، المعمر، أبو عبد الله، محمد بن أحمد بن علی بن مخلد البغدادی

الجوهري المحتسب، عرف بابن محرم، من أعيان تلامذة ابن جرير؛^{۴۰۷}

پیشوا و صاحب فتوا و پیر، ابو عبد الله محمد بن احمد بن علی بن مخلد بغدادی جوهری محتسب، معروف به ابن محرم که از شاگردان برجسته ابن جریر است.

دارقطنی نیز درباره او می گوید:

لا بأس به؛^{۴۰۸}

اشکالی متوجه او نیست.

برقانی نیز چنین تعبیری درباره او دارد.^{۴۰۹}

محمد بن ابی الفوارس نیز می گوید:

كان يقال في كتبه أحاديث مناكير، ولم يكن عندهم بذلك؛^{۴۱۰}

۴۰۷. سیر اعلام النبلاء: ۱۶ / ۶۰ - ۶۱ / ش ۴۱.

۴۰۸. رک: همان: ۱۶.

۴۰۹. رک: تاریخ بغداد: ۱ / ۳۳۷ / ش ۲۱۷؛ تاریخ الإسلام: ۲۶ / ۱۶۸.

گفته می شود که در کتاب های وی احادیث منکری وجود دارد، در حالی که نزد ایشان چنین احادیثی موجود نیست.

بنابراین وی از نظر عالمان رجالی سنی مورد اعتماد است و جرح و قدحی بر او وارد نشده. اما این که برخی گفته اند احادیث منکری در کتاب های او وجود دارد، شاید مرادشان احادیثی از همین قبیل باشد که درباره فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است و روشن است که نقل این گونه احادیث ضرری به وثاقت شخص نمی زند.

محمد بن عثمان بن ابی شیبه

ابن مخلد از محمد بن عثمان بن ابی شیبه نقل می کند. وی متوفای سال ۲۹۷ هجری است و شرح حال او را در بررسی اسانید روایات مربوط به نزول آیه تبلیغ بیان کردیم. در آن جا توثیقات ذهبی، صالح جزره و ابن عدی درباره او مطرح شد. هم چنین اشاره کردیم که برخی معاصران وی او را قدح و تضعیف کرده اند، اما براساس مبانی رجالی اهل تسنن، کلام عالمان معاصر درباره یکدیگر پذیرفتنی و قابل اعتنا نیست.

یحیی حمانی

محمد بن عثمان بن ابی شیبه از یحیی حمانی روایت می کند. وی از رجال صحیح مسلم و از مشایخ محدثان بزرگ اهل سنت هم چون ابوحاتم، مطین و امثال آنان است.^{۴۱۱} بسیاری از حدیث پژوهان بزرگ به گفتار یحیی بن معین درباره وی استناد می کنند که او را راست گو و قابل اعتماد دانسته و وی را «صدوق ثقة» معرفی کرده اند.^{۴۱۲}

هم چنین گروهی از عالمان و رجال جرح و تعدیل او را توثیق کرده و تضعیف کنندگان وی را به حسادت متهم ساخته اند. ابن عدی در *الکامل فی الضعفاء* می نویسد:

سمعت عبدالملک بن محمد بن ابراهیم بن ابی هارون الهمدانی یقول: سألت

یحیی بن معین عن الحماني، فقال: ثقة، فقلت: یعنی یقولون فیه. فقال:

یحسدونه، هو والله الذی لا إله إلا هو، ثقة؛^{۴۱۳}

از عبدالملک بن محمد بن ابراهیم بن ابی هارون همدانی شنیدم که گفت: از یحیی بن معین درباره حمانی پرسیدم، وی گفت: او ثقة است.

۴۱۰. تاریخ بغداد: ۱ / ۳۳۷ / ش ۲۱۷؛ الأنساب (سمعانی): ۵ / ۲۱۳.

۴۱۱. رک: تهذیب التهذیب: ۱۱ / ۲۱۳ / ش ۳۹۹.

۴۱۲. رک: همان: ۱۱ / ۲۱۶.

۴۱۳. الکامل: ۷ / ۳۳۸.

گفتم: منظورم این است که در جرح وی سخن گفته اند.

ابن معین گفت: به وی حسادت ورزیده اند. سوگند به خدایی که غیر از او خدایی نیست، او راست گو است.

در تهذیب الکمال نیز آمده است:

قال محمد بن عبدالله الحضرمی: سألت محمد بن عبدالله بن نمیر، عن یحیی الحماني، فقال: هو ثقة؛^{۴۱۴}

محمد بن عبدالله حضرمی گوید: از محمد بن عبدالله بن نمیر درباره یحیی حمانی پرسیدم. در جواب گفت: او مورد اعتماد است.

البته برخی از اتباع بنو امیه او را جرح کرده اند و علت جرح آنان، عدم محبت وی به عثمان بوده است.^{۴۱۵} او هم چنین معاویه را مسلمان نمی دانسته و درباره او گفته است:

كان معاوية على غير ملّة الإسلام؛^{۴۱۶}

معاویه بر غیر آئین اسلام بوده است.

خطیب بغدادی و ذهبی نیز به نقل از وی می نویسند:

مات معاوية على غير ملّة الإسلام؛^{۴۱۷}

معاویه در حالی که مسلمان نبود از دنیا رفت.

اما چنان که در جلد نخست از این مجموعه بیان شد، بر مبنای قواعد رجالی سنیان، مخالفت با عثمان و معاویه و حتی مخالفت با شیخین نیز مضرّ به وثاقت راوی نیست.

قیس بن ربیع

قیس بن ربیع راوی بعدی روایت است. وی از رجال ابوداوود، ترمذی و ابن ماجه است. ابن حجر عسقلانی درباره او می گوید:

صدوق. تغیر لما کبر؛^{۴۱۸}

راست گو است، اما به جهت پیری، تغییر کرد و دچار فراموشی گشت.

۴۱۴. تهذیب الکمال: ۳۱ / ۴۲۷ / ش ۶۸۶۸ هم چنین ر.ک: تاریخ بغداد: ۱۴ / ۱۷۵ / ش ۷۴۸۳.

۴۱۵. ر.ک: همان: ۳۱ / ۴۲۴؛ سیر اعلام النبلاء: ۱۰ / ۵۳۰؛ تهذیب التهذیب: ۱۱ / ۲۱۴.

۴۱۶. ر.ک: تهذیب التهذیب: ۱۱ / ۲۱۶؛ میزان الاعتدال: ۴ / ۳۹۲؛ تاریخ الإسلام: ۱۶ / ۴۵۵.

۴۱۷. تاریخ بغداد: ۱۴ / ۱۸۱؛ سیر اعلام النبلاء: ۱۰ / ۵۳۳.

۴۱۸. تقریب التهذیب: ۲ / ۳۲ / ش ۵۵۹۰. هم چنین ر.ک: تحفه الأحمودی: ۱ / ۷۰ و ۹ / ۳۵۳.

أبوهارون عبدی

قیس بن ربیع از ابو هارون عبدی روایت می کند. نام او عماره بن جوین است. وی از تابعان مشهور و از رجال بخاری در کتاب «خلق أفعال العباد»، رجال ترمذی و ابن ماجه است. هم چنین از مشایخ حدیث پژوهان معروف سنی هم چون سفیان ثوری و حمّادان به شمار می رود؛ اما عده ای او را تضعیف کرده اند و تنها دلیل تضعیف وی از سوی برخی رجالیان، تشیع اوست! چنان که ابن عبدالبرّ درباره او می نویسد:

**كان فيه تشيع، وأهل البصرة يفرطون فيمن يتشيع بين أظهرهم؛
لأنهم عثمانيون؛^{٤١٩}**

در او تشیع بود و اهل بصره در [تضعیف] کسی که در میانشان شیعه گری کند افراط می کنند؛ زیرا آنان طرفداران عثمان هستند.

ابن حجر عسقلانی پس از نقل این سخن می نویسد:

قلت: كيف لا ينسبونه إلى الكذب وقد روى ابن عدی فی الكامل عن الحسن ابن سفیان، عن عبدالعزيز بن سلام، عن علی بن مهران، عن بهز بن أسد قال: أتيت إلى أبي هارون العبدی، فقلت: أخرج إلى ما سمعت من أبي سعيد، فأخرج لي كتاباً فإذا فيه، حدثنا أبو سعيد: أن عثمان أدخل حفرة وأنه لكافر بالله، قال: قلت: تقرّ بهذا؟ قال: هو كما ترى! قال: فدفعت الكتاب في يده وقمت؛^{٤٢٠}

می گویم: چگونه او را به کذب منتسب نکنیم در حالی که ابن عدی در *الكامل*، از حسن بن سفیان، از عبدالعزيز بن سلام، از علی بن مهران، از بهز بن اسد روایت کرده است که گفت: نزد ابو هارون رفتم و گفتم: آن چه را از ابوسعید شنیده ای برای من بیاور. وی کتابی را برای من آورد که در آن این روایت بود. ابوسعید برای من روایت کرد که عثمان وارد قبرش شد، در حالی که قطعاً به خدا کافر بود. راوی گوید: [به ابو هارون] گفتم: تو به این سخن اقرار می کنی؟ گفت: حقیقت چنان است که می بینی! راوی گوید کتاب را به او پس دادم و برخاستم.

بر همین اساس، ابن حجر در *تقریب التهذیب* می نویسد:

متروك، ومنهم من كذبه. شيعي؛^{٤٢١}

متروک است و گروهی از رجالیان او را دروغ گو می دانند. وی شیعه است.

بدیهی است که پیروان عثمان وجود چنین شخصی را در میان خود تحمل نکنند و او را مجروح و غیر قابل اعتماد بشمارند. اما اهل سنت و کسانی که به صحت کتب بخاری، ترمذی و ابن ماجه معتقدند، هرگز

٤١٩. تهذیب/تهذیب: ٧ / ٣٦١ - ٣٦٢ / ش ٦٧١

٤٢٠. همان: ٧ / ٣٦٢.

٤٢١. تقریب/تهذیب: ١ / ٧٠٩ / ش ٤٨٥٦.

نمی توانند او را متروک بدانند؛ زیرا بخاری در یکی از کتاب های خود و نیز ترمذی و ابن ماجه در سنن خود که از صحاح سته به شمار می روند، از وی حدیث نقل کرده اند و این نشان گر متروک نبودن ابو هارون در نزد آنان است. افزون بر آن که بر مبنای رجالی سنیان، شیعه بودن هرگز به وثاقت راوی ضرر نمی رساند و چنان که روشن شد، تنها سبب تکذیب ابو هارون، ذکر حدیثی در طعن عثمان است.

أبوسعید خدری

ابو هارون این حدیث را از ابوسعید خدری روایت می کند که از صحابه و مورد قبول اهل تسنن است. بنابراین سنیان چاره ای جز پذیرش این حدیث ندارند.

عجیب است که برخی ضمن طرح حدیث ابونعیم به صورت ناقص و تقطیع شده و بدون هیچ اشاره ای به صحت آن، مدعی شده اند که آیه اکمال در روز عرفه نازل شده است.

بر همین اساس ابن تیمیه پس از نقل روایت ابونعیم می گوید:

أَنَّهُ قَدْ ثَبَتَ فِي الصَّحَاحِ وَالْمَسَانِدِ وَالتَّفْسِيرِ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ واقف بعرفه... وهذا اليوم كان قبل غدیر خم بتسعة أيام؛

ثابت شد که آیه بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل شده است، در حالی که ایشان هفت روز پیش از غدیر در عرفه وقوف کرده بودند.

ابن تیمیه در ادامه می نویسد:

أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ لَيْسَ فِيهَا دَلَالَةٌ عَلَى عَلِيٍّ وَلَا إِمَامَتَهُ بَوَاحٍ مِنَ الْوُجُوهِ، بَلْ فِيهَا إِخْبَارُ اللَّهِ بِإِكْمَالِ الدِّينِ وَإِتْمَامِ النِّعْمَةِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَرِضَا الْإِسْلَامِ دِينًا، فَدَعْوَى الْمَدْعَى: أَنَّ الْقُرْآنَ يَدُلُّ عَلَى إِمَامَتِهِ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ، كَذِبٌ ظَاهِرٌ، وَإِنْ قَالَ: الْحَدِيثُ يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ، فَيَقَالُ: الْحَدِيثُ إِنْ كَانَ صَحِيحًا، فَتَكُونُ الْحُجَّةُ مِنَ الْحَدِيثِ لَا مِنَ الْآيَةِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ صَحِيحًا، فَلَا حُجَّةَ فِي هَذَا وَلَا فِي هَذَا، فَعَلَى التَّقْدِيرِ بَيْنَ لَا دَلَالَةَ فِي الْآيَةِ عَلَى ذَلِكَ؛^{۴۲۲}

در این آیه هیچ دلالتی بر [فضیلت] علی و امامت او به هیچ وجه وجود ندارد، بلکه در آن خدا از کامل شدن دین و تمام شدن نعمت بر مؤمنان و رضایت بر اسلام به عنوان دین اخبار کرده است و ادعای کسی که مدعی است قرآن بر این وجه بر امامت علی علیه السلام دلالت دارد، دروغی آشکار است و اگر بگوید: حدیث بر آن دلالت دارد؛ پس در جواب وی گفته می شود که اگر حدیث

۴۲۲. منهاج السنه: ۷ / ۳۶ - ۳۶. هم چنین ر.ک: الإمامه فی ضوء الكتاب والسنة: ۱ / ۴۰ - ۴۲؛ الممتقی من منهاج الاعتدال: ۱ /

۴۲۵، با اندکی اختلاف.

صحیح باشد، حجت از حدیث است نه از آیه، و اگر حدیث صحیح نباشد، دیگر نمی شود به آیه و حدیث احتجاج کرد و در هر دو فرض، دلالتی بر این مطلب در آیه وجود ندارد. پس در هر دو صورت در آیه دلالتی بر آن نیست.

ابن کثیر نیز در تفسیرش می نویسد:

قلت: وقد روی ابن مردویه من طریق أبي هارون العبدی، عن أبي سعيد الخدری، أنها نزلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم غدیر خمّ حين قال لعليّ: من كنت مولاه فعليّ مولاه.

ثمّ رواه عن أبي هريرة، وفيه: أنه اليوم الثامن عشر من ذي الحجة یعنی: مرجعه عليه السلام من حجة الوداع. ولا يصحّ لا هذا ولا هذا.

بل الصواب الذي لا شكّ فيه ولا مرية، أنها أنزلت يوم عرفه، وكان يوم جمعه، كما روی ذلك أمير المؤمنين عمر بن الخطاب، وعليّ بن أبي طالب، وأول ملوك الإسلام معاوية بن أبي سفيان، وترجمان القرآن عبدالله بن عباس، وسمرة بن جندب رضی الله عنه، وأرسله الشعبي، وقتادة بن دعامة، وشهر بن حوشب وغير واحد من الأئمة والعلماء، واختاره ابن جرير الطبري رحمه الله؛^{۴۲۳}

ابن مردویه، از طریق ابوهارون عبدی، از ابوسعید خدری روایت کرده است که آیه اکمال روز غدیر خم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد، آن گاه که آن حضرت نسبت به علی علیه السلام فرمود: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست».

سپس آن را از ابوهریره روایت می کند و در حدیث ابوهریره آمده است: نزول آیه روز هجده ذی الحجه بوده است، یعنی در بازگشت پیامبر از حجة الوداع.

روایت ابوسعید خدری و روایت ابوهریره صحیح نیستند؛ بلکه قول صحیح که شک و شبهه ای در آن نیست، نزول آیه در روز عرفه می باشد که در روز جمعه بوده است، چنان که آن را عمر بن خطاب، علی بن ابی طالب، معاویه بن ابی سفيان نخستین پادشاه اسلام، عبدالله ابن عباس ترجمان قرآن و سمرة بن جندب روایت کرده اند. شعبي، قتاده بن دعامة، شهر بن حوشب و تعدادی از پیشوایان و عالمان نیز به ارسال مسلم نقل کرده اند و ابن جریر این قول را برگزیده است.

۴۲۳. تفسیر ابن کثیر: ۲ / ۱۵.

چنان که پیشتر اشاره شد، در این عبارت، روایت ابونعیم ناقص و تقطیع شده آمده است و ابن تیمیه هیچ اشاره ای به صحت سند این روایت نمی کند. هم چنین با اشاره به احادیث ابن مردویه از ابوسعید خدری و ابو هریره، آن دو حدیث را نیز غیر صحیح معرفی می کند و در نهایت به حدیث نزول آیه در روز عرفه اشاره می کند و از راویان آن نام می برد. در حالی که ما سند روایت ابونعیم را تصحیح کردیم و از بیست و شش نفر از حدیث پژوهان و عالمان مورد قبول اهل تسنن در دوره های مختلف نام بردیم که همگی روایت نزول آیه در روز غدیر را نقل کرده اند. بنابراین ادعای فوق افترائی بیش نیست. افزون بر آن که روایت نزول آیه در غدیر خم به اسانید معتبر دیگری نیز نقل شده است که در ادامه به طرح و تصحیح اسانید آن ها خواهیم پرداخت؛ اما پیش از آن یادآور می شویم که سخن ابن تیمیه، تکرار ادعای قبلی وی درباره آیه تبلیغ است که در آن جا به آن پاسخ داده شد.

۳. روایت خطیب بغدادی

از جمله راویان نزول آیه مبارک اکمال در غدیر خم، خطیب بغدادی است. وی در تاریخ بغداد می نویسد:

أَبْنَانَا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَلِي بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَشْرَانَ^{۴۲۴} أَبْنَانَا عَلِي بْنِ عَمْرِو الْحَافِظِ، حَدَّثَنَا أَبُو نُصَيْرِ حَبِشُونَ بْنِ مُوسَى بْنِ أَيُّوبِ الْخَلَّالِ، حَدَّثَنَا عَلِي بْنُ سَعِيدِ الرَّمْلِيِّ، حَدَّثَنَا ضَمْرَةُ بْنُ رَبِيعَةَ الْقُرَشِيِّ، عَنْ ابْنِ شَوْذَبِ، عَنْ مَطَرِ الْوَرَّاقِ، عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: مَنْ صَامَ يَوْمَ ثَمَانَ عَشْرَةَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، كَتَبَ لَهُ صِيَامَ سِتِّينَ شَهْرًا، وَهُوَ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ، لَمَّا أَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ: «أَلَسْتُ وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ؟» قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ»، فَقَالَ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ: بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا بَنِي أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)، وَمَنْ صَامَ يَوْمَ سَبْعَةِ وَعَشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ، كَتَبَ لَهُ صِيَامَ سِتِّينَ شَهْرًا، وَهُوَ أَوَّلُ يَوْمِ نَزْلِ جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالرَّسَالَةِ.

إِشْتَهَرَ هَذَا الْحَدِيثُ مِنْ رِوَايَةِ حَبِشُونَ، وَكَانَ يُقَالُ: إِنَّهُ تَفَرَّدَ بِهِ. وَقَدْ تَابَعَهُ عَلَيْهِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ النِّيرِيِّ، فَرَوَاهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ، أَخْبَرَنِيهِ الْأَزْهَرِيُّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَخِي مِيمِي، حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ ابْنَ الْعَبَّاسِ بْنِ سَالِمِ بْنِ مَهْرَانَ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ النِّيرِيِّ - إِمْلَاءً - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ سَعِيدِ الشَّامِيِّ، حَدَّثَنَا ضَمْرَةُ بْنُ رَبِيعَةَ، عَنْ ابْنِ شَوْذَبِ، عَنْ مَطَرِ، عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبِ، عَنْ أَبِي

۴۲۴. نام صحیح راوی «علی بن محمد بن عبدالله بشران» است.

هریره، قال: من صام يوم ثمانية عشر من ذى الحجة، وذكر مثل ما تقدم أو نحوه؛^{۴۲۵}

عبدالله بن علی بن محمد بن بشران، از علی بن عمر حافظ [دارقطنی]، از ضمرة بن ربیعہ قرشی، از ابن شوذب، از مطر وراق، از شهر بن حوشب، از ابوهریره روایت کرده اند که گفت: هرکس روز هجدهم ذی الحجه را روزه بدارد، [ثواب] روزه شصت ماه برای او نوشته می شود و آن روز غدیر خم است. همان روزی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دست علی بن ابی طالب [علیه السلام] را گرفت و فرمود: «أيا من مولای مؤمنان نیستیم؟» [مردم] گفتند: بله، ای رسول خدا. فرمود: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست». عمر بن خطاب گفت: به به ای پسر ابوطالب! روز را در حالی آغاز کردی که مولای من و مولای هر مسلمانی هستی. سپس خداوند این آیه را نازل کرد: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ). و هر کس روز بیست و هفتم رجب را روزه بدارد، [ثواب] شصت ماه روزه برای او نوشته می شود، و آن روز نخستین روزی است که جبرئیل برای اعلام رسالت بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرود آمد.

این حدیث به روایت حبشون مشهور شد و گفته می شد وی تنها راوی حدیث است، در حالی که احمد بن عبدالله بن نیری نیز در نقل این روایت با وی همراه است و آن را از علی بن سعید روایت کرده است که: ازهری از آن به من خبر داد که محمد بن عبدالله بن اخی میمی، از احمد بن عبدالله بن احمد بن عباس بن سالم بن مهران (معروف به نیری) - به صورت إملا - از علی بن سعید شامی، از ضمرة بن ربیعہ، از ابن شوذب، از مطر، از شهر بن حوشب، از ابوهریره روایت کردند که گفت: هرکس روزه هجدهم ذی الحجه را روزه بدارد. وی حدیث را به مانند حدیث بالا نقل کرد.

بنابراین، خطیب بغدادی دو سند برای این حدیث ذکر می کند و یادآور می شود قول به اختصاص سند حدیث به حبشون صحیح نیست. در این جا به تصحیح این دو سند می پردازیم:

ابن بشران

ابن بشران شیخ و استاد خطیب بغدادی و متوفای سال ۴۱۵ هجری است. خطیب بغدادی در توثیق استاد خود می نویسد.

علی بن محمد بن عبدالله بن بشران بن محمد بن بشر بن مهران بن عبدالله،
أبوالحسين الأموي، المعدل^{۴۲۶}...، كتبنا عنه، وكان صدوقاً، ثقةً، ثبتاً،

۴۲۵. تاریخ بغداد: ۸ / ۲۸۴ - ۲۸۵ / ش ۴۳۹۲. هم چنین ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۳۳ - ۲۳۴.

۴۲۶. «معدل» به معنای شخص مقبول است و این لقب والاترین مقامی است که عدالت شهود باید از سوی او تأیید شود.

حسن الأخلاق، تام المروءة، ظاهر الديانة...، وكانت وفاته... سنة خمس عشرة وأربعمائة؛^{۴۲۷}

ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله بن بشران بن محمد بن بشر بن مهران بن عبدالله اموی معدل... از او حدیث کتابت می کنیم و او راست گو، مورد اعتماد و دقیق بود، اخلاق نیکو، مروت تام و دیانت آشکار داشت... و وفات او سال ۴۱۵ است.

ذهبی نیز او را چنین توصیف می کند:

الشیخ العالم، المعدل، المسند، أبوالحسین علی بن محمد...، روی شیناً کثیراً علی سداد و صدق، و صحه روایه، کان عدلاً وقوراً؛^{۴۲۸}

شیخ عالم، معدل مورد استناد، ابوالحسن علی بن محمد... امور فراوانی را به جا و به راستی و درستی روایت کرد و او عادل و باوقار بود.

علی بن عمر (دارقطنی)

ابن بشران، از دارقطنی یا همان علی بن عمر حافظ روایت می کند. وی متوفای سال ۳۸۵ هجری است. خطیب بغدادی در شرح حال وی می نویسد:

کان فرید عصره، وقریع دهره، ونسیج وحده، وإمام وقته، إنتهی إلیه علم الأثر، والمعرفة بعلل الحدیث، وأسماء الرجال، وأحوال الرواة، مع الصدق والأمانة، والفقہ والعدالة، وقبول الشهادة، وصحة الاعتقاد، وسلامة المذهب... سمعت القاضي أبا الطیب طاهر بن عبدالله الطبری یقول: کان الدارقطنی أميرالمؤمنین فی الحدیث؛^{۴۲۹}

او یگانه زمانه، سرآمد روزگار، تافته ای جدا بافته و پیشوای زمان خود بود. علم تاریخ و شناخت مشکلات حدیث و اسامی رجال و احوال روایت همراه با راستی، امانت داری، فقه، عدالت، قبول شهادت و صحت اعتقاد و سلامت مذهب به او منتهی می شود... شنیدم که قاضی ابوطیب طبری می گفت: دارقطنی امیرمؤمنان در حدیث بود!

ابن جوزی نیز درباره وی می گوید:

قد اجتمع له مع علم الحدیث، والمعرفة بالقراءات، والنحو، والفقہ، والشعر، مع الأمانة والعدالة، وصحة العقيدة؛^{۴۳۰}

۴۲۷. تاریخ بغداد: ۱۲ / ۹۷ - ۹۸ / ش ۶۵۲۷

۴۲۸. سیر أعلام النبلاء: ۱۷ / ۳۱۱ - ۳۱۲ / ش ۱۸۹.

۴۲۹. تاریخ بغداد: ۱۲ / ۳۴ - ۳۵ / ش ۶۴۰۴.

۴۳۰. المنتظم: ۷ / ۱۸۴. هم چنین ر.ک: علل الدارقطنی: ۱ / ۱۷؛ البدایة والنهاية: ۱۱ / ۳۶۲.

در وی علم حدیث و شناخت قرآانات، نحو، فقه و شعر به همراه امانت و عدالت و صحت عقیده جمع بود.

ذهبی نیز در سیر أعلام النبلاء می نویسد:

الدارقطنی الإمام الحافظ المجدد، شیخ الإسلام، علم الجهاد... ، كان من بحور العلم، ومن أئمة الدنيا، إنتهى إليه الحفظ، ومعرفة علل الحديث ورجاله؛^{۴۳۱}
دارقطنی پیشوا، حافظ، نیکو، شیخ الإسلام، سالار نکته سنجان، ... وی از بحرهای دانش و از پیشوایان مردم دنیا بود. حفظ و شناخت مشکلات حدیث و رجال به او منتهی می شد.

أبونصر حبشون

دارقطنی از ابونصر حبشون روایت می کند. خطیب بغدادی او را توثیق کرده و درباره وی می نویسد:

حبشون بن موسى بن أيوب، أبونصر الخلال... ، وكان ثقةً، يسكن باب البصرة... ،
أنبأنا الأزهرى، أنبأنا على بن عمر الحافظ قال: حبشون بن موسى بن أيوب
الخلال صدوق؛^{۴۳۲}

حبشون بن موسى بن أيوب، أبونصر خلال... ثقة و ساكن باب بصره بود... ازهری از علی بن عمر حافظ خبر داد که گفت: حبشون بن موسی بن ایوب خلال راست گو است.

ذهبی نیز می گوید:

حبشون ابن موسى بن أيوب الشيخ، أبونصر البغدادي الخلال... ،
كان أحد الثقات؛^{۴۳۳}

شیخ ابونصر حبشون بن موسی بن ایوب، بغدادی خلال... یکی از ثقات بوده است.

علي بن سعيد رملی

حبشون بن موسى از علی بن سعید رملی روایت می کند. ذهبی در میزان الاعتدال تصریح می کند که علی بن سعید رملی ثقة و مورد اعتماد است و احدی درباره او قدح و جرحی ندارد. وی می نویسد:

ما علمت به بأساً، ولا رأيت أحداً الآن تكلم فيه، وهو صالح الأمر، ولم يخرج له
أحد من أصحاب الكتب الستة مع ثقته؛^{۴۳۴}

۴۳۱. سیر أعلام النبلاء: ۲۱ / ۴۴۹ - ۴۵۰ / ش ۳۳۲.

۴۳۲. تاریخ بغداد: ۸ / ۲۸۴ - ۲۸۵ / ش ۴۳۹۲.

۴۳۳. سیر أعلام النبلاء: ۱۵ / ۳۱۶ - ۳۱۷ / ش ۱۵۵.

۴۳۴. میزان الاعتدال: ۳ / ۱۲۵ / ش ۵۸۳۳. وی این سخن را در ذیل ترجمه «علی بن ابی حملة» آورده است که وی همان «علی بن

سعید الرملی» است. هم چنین ر.ک: لسان المیزان: ۴ / ۲۳۲.

من ایرادی از او سراغ ندارم و تاکنون ندیده‌ام که احدی درباره او جرحی داشته باشد. کار او نیکوست، اما با وجود وثاقت وی، هیچ یک از صاحبان کتاب‌های شش‌گانه حدیثی از او نقل نکرده‌اند.

ابن حجر عسقلانی نیز ضمن اشاره به سخن ذهبی می‌گوید:

وَإِذَا كَانَ ثَقَّةً وَلَمْ يَتَكَلَّمْ فِيهِ أَحَدٌ، فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ فِي الضَّعْفَاءِ؛^{۴۳۵}

اگر او مورد اعتماد است و احدی درباره او جرحی نداشته است، پس چرا او را در میان ضعفاء نام ببریم؟!

ضمرة بن ربیعہ

علی بن سعید رملی از ضمره بن ربیعہ روایت می‌کند. وی متوفای سال ۲۰۲ هجری و از رجال بخاری در کتاب *الأدب المفرد* و نیز از رجال چهار تن از نویسندگان صحاح سته است.^{۴۳۶} مزی در *تهذیب الکمال*، درباره ضمره ابن ربیعہ می‌نویسد:

قال عبدالله بن أحمد بن حنبل، عن أبيه: رجل صالح، صالح الحديث، من الثقات المأمونين، لم يكن بالشام رجل يشبهه، وهو أحب إلينا من بقیة، بقیة كان لا يبالي عن من حدث.

وقال عثمان بن سعيد الدارمی: عن يحيى بن معين والنسائي، ثقة. وقال أبو حاتم: صالح. وقال آدم بن أبي إياس: ما رأيت أحد أعقل لما يخرج من رأسه من ضمره. وقال محمد بن سعد: كان ثقة، مأموناً، خيراً، لم يكن هناك أفضل منه؛^{۴۳۷}

عبدالله بن احمد از پدرش نقل می‌کند: [ضمرة] مردی نیک و حدیثش نیکوست. وی از افراد امین و مورد اعتماد است و در شام کسی نظیر او نیست و او نزد ما از بقیه محبوب تر است، چرا که دیگران اهمیت نمی‌دهند که از چه کسی روایت می‌کنند. عثمان بن سعید دارمی از یحیی بن معین و نسائی نقل می‌کند که او ثقة است. ابوحاتم نیز می‌گوید: صالح است. آدم بن ابویاس گوید: آگاه تر و عاقل تر از او در نقل حدیث از مصدرش ندیدم. محمد بن سعد گوید: او ثقة، امین و خیر بود و در این جا کسی بهتر از او نیست.

۴۳۵. *لسان المیزان*: ۴ / ۲۲۷ / ش ۵۹۸ .

۴۳۶. ر.ک: *تهذیب التهذیب*: ۴ / ۴۰۳ / ش ۸۰۴ .

۴۳۷. *تهذیب الکمال*: ۱۳ / ۳۱۹ - ۳۲۰ / ش ۲۹۳۸ . هم چنین ر.ک: *سیر اعلام النبلاء*: ۹ / ۳۲۶ / ش ۱۰۷، *تهذیب التهذیب*: ۴ / ۴۰۳ -

۴۰۴ / ش ۸۰۴ ; *عمدة القاری*: ۱۳ / ۹۷ .

عبدالله بن شوذب

راوی دیگر این سند عبدالله بن شوذب است. وی متوفای سال ۱۵۶ هجری و از رجال بخاری در /الأدب المفرد، ابوداود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه است.^{۴۳۸} ذهبی درباره او می گوید:

وَتَقَّه جَمَاعَةً، كَان إِذَا رَأَى ذِكْرَ الْمَلَائِكَةِ؛^{۴۳۹}

گروهی او را توثیق کرده اند، وقتی دیده می شد، یادآور ملائکه بود!

ابن عساکر نیز در تاریخ مدینه دمشق می نویسد:

سمعت كثير بن الوليد يقول: كنت إذا رأيت ابن شوذب، ذكرت الملائكة؛^{۴۴۰}

از كثير بن ولید شنیدم که می گفت: من هرگاه ابن شوذب را می دیدم، به یاد ملائکه می افتادم!

ابن حجر عسقلانی می گوید:

صدوق عابد؛^{۴۴۱}

وی راست گو و عابد است.

و نیز می گوید:

قال سفیان: كان ابن شوذب من ثقات مشايخنا...، وقال ابن معين وابن عمار

والنسائي: ثقة. وقال أبو حاتم: لا بأس به. وذكره ابن حبان في الثقات؛^{۴۴۲}

سفیان گوید: ابن شوذب از مشایخ مورد اعتماد ماست. ابن معین، ابن عمار و نسائی نیز گویند: وی

ثقه است. ابوحاتم نیز گوید: ایرادی به او نیست. ابن حبان او را در ثقات آورده است.

مطر وراق

ابن شوذب از مطر وراق روایت می کند. وی متوفای سال ۱۲۹ هجری است و در توثیق او همین بس که از رجال بخاری در باب «التجارة في البحر» از کتاب جامع، و نیز از رجال مسلم و سایر نویسندگان صحاح است.^{۴۴۳}

ابن حجر در شرح حال وی می نویسد:

قال العجلي: بصرى صدوق، ... وقال أبو بكر البزار... لا نعلم أحداً ترك حديثه...

وقال الساجي: صدوق يهيم؛

۴۳۸. رک: تهذیب التهذیب: ۵ / ۲۲۵ / ش ۴۴۸.

۴۳۹. الکاشف فی معرفه من له روايه: ۱ / ۵۶۲ / ش ۲۷۷۹.

۴۴۰. تاریخ مدینه دمشق: ۲۹ / ۱۷۰. هم چنین رک: تهذیب الکمال: ۱۵ / ۹۶ / ش ۳۳۳۵؛ سیر اعلام النبلاء: ۷ / ۹۳ / ش ۳۹؛

تهذیب التهذیب: ۵ / ۲۲۵ / ش ۴۴۸؛ تاریخ الإسلام: ۹ / ۴۵۷.

۴۴۱. تقریب التهذیب: ۱ / ۵۰۱ / ش ۳۳۹۸.

۴۴۲. تهذیب التهذیب: ۵ / ۲۲۵ / ش ۴۴۸.

۴۴۳. رک: همان: ۱۰ / ۱۵۲ - ۱۵۳ / ش ۳۱۸؛ تهذیب الکمال: ۲۸ / ۵۱ / ش ۵۹۹۴.

عجلی گوید: وی اهل بصره و فردی راست گو بود... ابوبکر بزار گوید: ... احدی را نیافتم که حدیث وی را ترک کرده باشد.

ذهبی نیز در سیر اعلام النبلاء می نویسد:

الإمام الزاهد الصادق... وكان يكتب المصاحف، ويتقن ذلك... قال الخليل بن عمر بن إبراهيم: سمعت عمی عیسی یقول: ما رأیت مثل مطر الوراق فی فقهه وزهده؛^{۴۴۴}

پیشوا، زاهد، راست گو... و همواره در حال نوشتن کتاب بود. وی استوار در تألیف بود... خلیل بن عمر بن ابراهیم گوید: شنیدم عمویم عیسی می گفت: به سان وراق در فقه و زهد کسی را ندیدم.

شهر بن حوشب

مطر از شهر بن حوشب روایت می کند. وی نیز از رجال بخاری در الأدب المفرد، مسلم و سایر نویسندگان صحاح سته است^{۴۴۵} و همین میزان وثاقت، از نظر سنیان کفایت می کند. بنابراین سند نخست روایت خطیب بغدادی بدون اشکال است و می توان در برابر اهل سنت به آن استناد کرد و آنان باید به محتوای حدیث ملتزم شوند.

بررسی اعتبار سند دوم خطیب بغدادی

ابوالقاسم عبیدالله بن احمد بغدادی

خطیب بغدادی در این طریق، حدیث را از ابوالقاسم عبیدالله بن احمد بغدادی معروف به ازهری روایت می کند. وی متوفای سال ۴۳۵ هجری است. خطیب بغدادی در شرح حال او می نویسد:

كان أحد المكثرين من الحديث، كتابه وسماعاً، ومن المعنيين به، والجامعين له، مع صدق وأمانة، وصحة واستقامة، وسلامة مذهب، وحسن معتقد، ودوام درس للقرآن. سمعنا منه المصنفات الكبار، والكتب الطوال؛^{۴۴۶}

او کسی بود که احادیث فراوانی را شنید و نگاشت و در جمع آوری، تشخیص و تعیین احادیث نقش آفرید. وی با راستی، استواری، سلامت در مذهب و اعتقادی نیکو، تداوم در تدریس قرآن داشت. از او روایت های مصنفات عالمان بزرگ و کتاب هایی قطور را شنیده ایم.

۴۴۴. سیر اعلام النبلاء: ۵ / ۴۵۲ - ۴۵۳ / ش ۲۰۲.

۴۴۵. ر.ک: تهذیب التهذیب: ۴ / ۳۲۴ - ۳۲۵ / ش ۶۳۵.

۴۴۶. تاریخ بغداد: ۱۰ / ۳۸۳ - ۳۸۴ / ش ۵۵۵۹. هم چنین ر.ک: الأنساب (سمعی): ۳ / ۳۲۹.

أبوالحسين محمد بن عبدالله بن أخی میمی

أزهري از أبوالحسين محمد بن عبدالله دقاق، معروف به ابن أخی میمی روایت می کند. وی متوفای سال ۳۹۰ هجری است. خطیب او را توثیق کرده و در شرح حالش می نویسد:

كان ثقة مأموناً، ديناً فاضلاً؛^{۴۴۷}

او مورد اعتماد، امین، دیندار و فاضل بود.

ذهبی نیز می گوید:

الشيخ الصدوق، المسند... ، أحد الثقات؛^{۴۴۸}

شیخ راست گو، مورد اعتماد و... یکی از ثقات است.

أحمد بن عبدالله (ابن نیری)

محمد بن عبدالله از احمد بن عبدالله معروف به ابن نیری روایت می کند. ابن نیری متوفای سال ۳۲۰ هجری است. خطیب او را ثقة دانسته است. وی می نویسد:

روی عنه... ، حدثني الحسن بن أبي طالب: أن يوسف القواس ذكره في جملة
شيوخه الثقات؛^{۴۴۹}

از وی افرادی روایت کرده اند ... حسن بن ابی طالب برای من نقل کرد که همانا یوسف قواس
وی را در زمره اساتید راست گوی خود نام برده است.

ابن کثیر نیز وی را راست گو معرفی کرده، می نویسد:

حبشون الخلال وأحمد بن عبدالله بن أحمد النیری وهما صدوقان؛^{۴۵۰}

حبشون خلال و احمد بن عبدالله بن احمد نیری، هر دو راست گو هستند.

علی بن سعید

علی بن سعید از دیگر راویان این سند است. البته از این راوی سند دوم با سند نخست مشترک است و
پیشتر شرح حال ابن سعید و مابقی رجال بررسی شد. بنابراین سند دوم روایت خطیب بغدادی نیز بدون اشکال
بوده و قابل استناد است. افزون بر آن که خود خطیب بغدادی نیز این حدیث را صحیح می داند؛ زیرا وی
درباره سند آن سخنی نگفته و سکوت وی از طعن در سندی و بیان سندی دیگر نشان گر مقبول بودن حدیث
نزد خطیب بغدادی و اعتقاد و تأکید او بر این حدیث است. از سوی دیگر خطیب بغدادی از عالمان موجه و

۴۴۷. تاریخ بغداد: ۳ / ۱۸۹ / ش ۱۰۸۴. هم چنین ر.ک: البداية والنهاية: ۱۱ / ۳۷۵.

۴۴۸. سير أعلام النبلاء: ۱۶ / ۵۶۴ / ش ۴۱۶.

۴۴۹. تاریخ بغداد: ۴ / ۴۴۹ / ش ۲۳۴۶.

۴۵۰. البداية والنهاية: ۵ / ۲۳۳. هم چنین ر.ک: تاريخ الإسلام: ۲۳ / ۵۹۶.

مورد اعتماد سنیان به شمار می رود و ذهبی در شرح حال وی تعابیر بلندی به کار برده است. وی در سیر *أعلام النبلاء* درباره خطیب بغدادی می نویسد:

الخطیب، الإمام الأوحّد، العلامة المفتی، الحافظ الناقد، محدث الوقت أبوبکر، أحمد...، صاحب التصانیف، وخاتمة الحفاظ...، وکتب الكثير، وتقدم فی هذا الشأن، وبذر الأقران، وجمع وصنف وصحح، وعلل وجرح، وعدل وأرخ وأوضح، وصار أحفظ أهل عصره على الإطلاق؛^{۴۵۱}

خطیب، پیشوای یگانه، علامه صاحب فتوا، حافظ ناقد، محدث زمان خود و خاتم حفاظ بود... بسیار نوشت و در این ویژگی بر دیگران تقدم یافت و از معاصرانش پیش افتاد و به جمع آوری، تصنیف، تصحیح، توضیح، جرح و تعدیل، تاریخ نگاری و آشکارسازی پرداخت و به طور مطلق احفظ اهل زمانش شد.

ذهبی سپس به صورت مبسوط، به مدح سایر عالمان درباره خطیب می پردازد.^{۴۵۲}

۴. روایت ابن عساکر

ابن عساکر نیز روایت مربوط به نزول آیه اکمال در غدیر خم را به چند طریق و با اسناد مختلف نقل می کند. وی به سند خود، بدون هیچ اختلافی روایت خطیب بغدادی را حرف به حرف از او نقل می کند و آن گاه می نویسد:

أخبرناه عالياً أبوبکر بن المزرفی، نا أبوالحسین بن المهتدی، نا عمر بن أحمد، نا أحمد بن عبدالله بن أحمد، نا علی بن الرقی، نا ضمرة، عن ابن شوذب، عن مطر الوراق، عن شهر بن حوشب، عن أبي هريرة.^{۴۵۳}

وی هم چنین سند دیگری برای روایت ذکر کرده و می نویسد:

وأخبرناه أبوالقاسم بن السمرقندی، نا أبوالحسین بن النقر، أنا محمد بن عبدالله بن الحسين الدقاق، نا أحمد بن عبدالله بن أحمد بن العباس بن سالم بن مهران، المعروف بابن النیری.^{۴۵۴}

بنابراین، ابن عساکر علاوه بر روایت خطیب بغدادی، به دو سند دیگر نزول آیه اکمال را در غدیر خم روایت کرده است که در این جا به بررسی این دو سند می پردازیم.

۴۵۱. سیر أعلام النبلاء: ۱۸ / ۲۷۰ / ش ۱۳۷.

۴۵۲. همان: ۱۸ / ۲۷۵ - ۲۹۷.

۴۵۳. وی پس از نقل این روایت، به نقل از ابوهریره می نویسد: «وهو يوم غدیر خم، من صام، یعنی ثمانیة عشر من ذی الحجة، كتب الله له صيام ستین شهراً».

۴۵۴. تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۲۳۳ - ۲۳۴.

بررسی سند نخست ابن عساکر

أبو بکر مزرفی

ابن عساکر حدیث را از ابوبکر مزرفی روایت می کند. وی متوفای سال ۵۲۷ هجری است. ابن جوزی درباره او می گوید:

سمعت منه الحدیث، وکان ثقةً، ثبتاً، عالماً، حسن العقیده؛^{۴۵۵}

از او حدیث شنیده ام و او مورد اعتماد، دقیق و عالم بود و عقیده ای نیکو داشت.

ذهبی نیز می نویسد:

کان ثقةً متقناً؛^{۴۵۶}

او مورد اعتماد و متقن بود.

أبوالحسین بن مهتدی

ابوبکر بن مزرفی از ابوالحسین بن مهتدی روایت می کند. وی متوفای سال ۴۶۵ هجری است. در سیر *أعلام النبلاء* درباره ابن مهتدی آمده است:

ابن المهتدی بالله، الإمام، العالم، الخطیب، المحدث، الحجّة، مسند العراق، أبوالحسین محمد بن علی بن محمد...، سید بنی هاشم فی عصره...، قال الخطیب: کان ثقةً نبیلاً...، وقال أبوسعده السمعانی...، کان ثقةً، حجّةً، نبیلاً مکرراً. وقال أبو النرسی: کان ثقةً، یقرأ للناس؛^{۴۵۷}

ابن مهتدی بالله، پیشوا، عالم، خطیب و محدث، حجت و مورد استناد اهل عراق، ابوالحسین محمد بن علی بن محمد... بزرگ بنو هاشم در عصر خود بود... خطیب گوید: او مورد اعتماد و شریف بود... ابوسعده سمعانی گوید... او مورد اعتماد، حجت، شریف و توان گر بود. و أبو نرسی گوید: او مورد اعتماد بود و برای مردم قرائت می کرد.

خطیب بغدادی نیز درباره وی می نویسد:

کتبت عنه، وکان فاضلاً، نبیلاً، ثقةً، صدوقاً؛^{۴۵۸}

از او حدیث گرفته می شد، و فردی فاضل، شریف، مورد اعتماد و راست گو بود.

۴۵۵. المنتظم: ۱۰ / ۳۴ / ش ۴۷.

۴۵۶. سیر أعلام النبلاء: ۱۹ / ۶۳۲ / ش ۳۷۲.

۴۵۷. همان: ۱۸ / ۲۴۱ - ۲۴۲.

۴۵۸. تاریخ بغداد: ۳ / ۳۲۳ / ش ۱۴۲۸.

عمر بن أحمد

ابن مهتدی از عمر بن احمد روایت می کند. وی معروف به ابن شاهین و متوفای سال ۳۸۵ هجری است. ذهبی در شرح حال او می نویسد:

ابن شاهین الشیخ الصدوق، الحافظ العالم، شیخ العراق، وصاحب التفسیر الرازی، أبو حفص، عمر بن أحمد... ، قال الخطیب: كان ثقةً أميناً... ، وقال الأمير أبو نصر^{۴۵۹}: هو الثقة الأمين... ، قال حمزة السهمی، سمعت الدارقطنی یقول: ابن شاهین یلح علی الخطأ وهو ثقة... ، وقال أبو الولید الباجی: هو ثقة. وقال أبو القاسم الأزهری: كان ثقة^{۴۶۰};

ابن شاهین شیخ راست گو، حافظ، عالم، شیخ عراق، صاحب تفسیر کبیر، ابو حفص عمر بن احمد... خطیب گوید: مورد اعتماد و امین بود... ابن ماکولا گوید: او مورد اعتماد و امین است... حمزه سهمی از دارقطنی نقل می کند که گفت: خطا را به تنگنا می کشید [کنایه از این که مرتکب خطا نمی شد] و او مورد اعتماد است... ابو الولید باجی گوید: او مورد اعتماد است. و ازهری گوید: او مورد اعتماد بود.

أحمد بن عبدالله بن أحمد

عمر بن احمد از احمد بن عبدالله بن احمد روایت می کند. وی همان ابن نیری است که پیشتر شرح حالش گذشت. همین طور احوالات سایر راویان نیز پیشتر بررسی شد.

بررسی سند دوم ابن عساکر

أبو القاسم بن سمرقندی

در سند دوم، ابن عساکر حدیث را از ابو القاسم بن سمرقندی روایت می کند. وی متوفای سال ۵۳۶ هجری است. ذهبی درباره وی می گوید:

الشیخ، الإمام، المحدث، المفید، المسند، أبو القاسم، إسماعیل بن أحمد... ، قال ابن عساکر: كان ثقةً أكثراً... ، قال السلفی: هو ثقة^{۴۶۱};

شیخ پیشوا، محدث، مفید، مورد استناد، ابو القاسم اسماعیل بن احمد... ابن عساکر گوید: او مورد اعتماد و کثیر الحدیث ... و سلفی گوید: او مورد اعتماد است.

۴۵۹. معروف به ابن ماکولا.

۴۶۰. سیر أعلام النبلاء: ۱۶ / ۴۳۱ - ۴۳۳ / ش ۳۲۰.

۴۶۱. همان: ۲۰ / ۲۸ - ۳۰ / ش ۱۳.

أبوالحسين بن نقور

سمرقندی از ابوالحسین بن نقور روایت می کند. وی متوفای سال ۴۷۰ هجری است. درباره او نیز آمده است:

ابن النقر، الشيخ الجليل، الصدوق، مسند العراق، أبوالحسين أحمد بن محمد بن أحمد بن عبدالله بن النقر البغدادي البزاز...، قال الخطيب: كان صدوقاً...، وقال ابن خيرون: ثقة؛^{۴۶۲}

ابن نقور، شيخ جليل و راست گو، مورد استناد اهل عراق، ابوالحسين احمد بن محمد بن احمد بن عبدالله بن نقور بغدادی بزاز... خطیب گوید: راست گو بود... و ابن خيرون نیز می گوید: مورد اعتماد است.

محمد بن عبدالله بن حسين دقاق

راوی بعد محمد بن عبدالله بن حسين دقاق است. وی همان ابن أخی میمی است که شرح حال او به همراه شرح حال سایر راویان پس از وی گذشت.

بررسی اشکالات مخالفان

تا این جا روشن شد که براساس روایات متعدد و با اسانید معتبر، آیه مبارک اکمال در روز غدیر خم و پس از اعلان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است و بیان گر این حقیقت است که خداوند دین خود را با نصب امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کامل کرده و نعمتش را به واسطه آن تمام ساخته است و دین مورد رضایت خود را اسلام - یعنی تسلیم در برابر خویش - معرفی کرده است. اما حق ستیزان، این حقیقت آشکار را برناتافته و در راه مبارزه با آن به بهانه جویی و طرح مناقشات پوچ و بی پایه پرداخته اند. ما نیز جهت کامل شدن بحث، ناگزیر به مطرح کردن این مناقشات هستیم و سپس درصدد پاسخ به آن ها بر خواهیم آمد.

مناقشات ابن تیمیه

۴۶۲. همان: ۱۸ / ۳۷۲ - ۳۷۳ / ش ۱۸۰.

مرحوم علامه حلی در کتاب خود، برای اثبات ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از جمله آیاتی که استدلال کرده است، استناد به آیه اکمال است و با استشهاد به روایت ابونعیم درباره نزول آیه در روز غدیر خم، آن را دلیلی بر امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته است. ایشان می فرماید:

البرهان الثالث: قوله تعالى: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا).

روی ابونعیم بإسناده إلى أبي سعيد الخدري، قال: أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم دعا الناس إلى علي في غدیر خم...^{۴۶۳}

ابن تیمیه با مناقشه در کلام علامه رحمه الله، سخنان بی اساس خود درباره استدلال به آیه ابلاغ را تکرار کرده است. وی با ذکر این نکته که آن چه مورد استناد قرار می گیرد باید صحیح باشد، می گوید:

أنّ المستدلّ عليه، بیان صحّة الحديث، و مجرد عزوه إلى رواية أبي نعیم لا تفيد الصحّة باتفاق الناس علماء السنّة والشیعة، فإنّ أبانعیم روی كثيراً من الأحادیث التي هي ضعيفة، بل موضوعة؛^{۴۶۴}

همانا آنچه مورد استدلال است بیان صحت حدیث است و صرف انتساب یک مطلب به روایت ابونعیم - و به اتفاق تمامی مردم از عالمان شیعه و سنی - صحت آن استفاده نمی شود، زیرا ابونعیم بسیاری از احادیثی را که ضعیف و بلکه جعلی هستند روایت کرده است.

وی سپس ادعا می کند که حدیث مربوط به نزول آیه اکمال در روز غدیر، از دروغ های جعلی است و همه کسانی که نسبت به احادیث جعلی شناخت دارند بر این قول متفقند! وی هم چنین تکرار می کند که مرجع تشخیص صحت و سقم احادیث، رجالیان و حدیث پژوهان هستند. سپس ادعای پیشین خود درباره آیه تبلیغ را درباره آیه اکمال تکرار کرده و می گوید:

إنّ هذه الآية ليس فيها دلالة على علي، ولا على إمامته بوجه من الوجوه، بل فيها إخبار الله بأكمال الدين وإتمام النعمة على المؤمنين، ورضا الإسلام ديناً، فدعوى المدعى، أن القرآن يدلّ على إمامته من هذا الوجه، كذب ظاهر، وإن قال: الحديث يدلّ على ذلك، فيقال: الحديث إن كان صحيحاً، فتكون الحجّة من الحديث لا من الآية، وإن لم يكن صحيحاً، فلا حجّة في هذا ولا في هذا، فعلى التقديرين لا دلالة في الآية على ذلك؛^{۴۶۵}

۴۶۳. منهاج الكرامة: ۱۱۸ - ۱۱۹.

۴۶۴. منهاج السنّة: ۷ / ۳۶.

۴۶۵. همان: ۷ / ۳۹.

این آیه، به هیچ وجه دلالتی بر [فضیلت] علی و امامت او ندارد، بلکه در آن خداوند از کامل شدن دین و تمام شدن نعمت بر مؤمنان و رضایتش بر اسلام - به عنوان دین - اِخبار کرده است و ادعای کسی که مدعی است قرآن بر این وجه بر امامت علی علیه السلام دلالت دارد، دروغی آشکار است. اگر گفته شود: حدیث بر آن دلالت دارد، در پاسخ به او گفته می شود: بر فرض این که حدیث صحیح باشد، احتجاج به حدیث خواهد شد نه به آیه قرآن و اگر حدیث صحیح نباشد، نه در آیه و نه در حدیث حجتی نخواهد بود. پس بر هر دو فرض در آیه دلالتی بر مدعا وجود ندارد.

در پاسخ ابن تیمیه باید گفت: شکی نیست که به صرف استناد یک مطلب به روایت ابونعیم و غیر او، هرگز صحت آن روایت ثابت نمی شود. هم چنین تردیدی نیست که در کتاب ابونعیم و سایر عالمان سنی هم چون بخاری و مسلم و دیگران، احادیث کذب و مجعول فراوان است، اما گاه مطالب صحیحی نیز در آن ها یافت می شود. برای ملزم ساختن سنیان به روایات عالمانشان کافی است صحت سند آن را با استناد به سخن برخی از حدیث پژوهان و رجالیان سنی به اثبات برسانیم. این کار نیز با بررسی تک تک رجال موجود در سند روایت ابونعیم انجام شد و سند آن روایت به خوبی تصحیح گردید. افزون بر آن که روایت مربوط به نزول آیه اکمال در روز غدیر خم - پس از اعلان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام - به چند سند دیگر نیز مطرح و همه آن اسناد تصحیح شد. بنابراین روشن است که اندیشمندان منصف، با کنار گذاشتن تعصب باید به صحت حدیث ابونعیم و محتوای آن ملتزم گردند. چنان که خطیب بغدادی نیز این حدیث را به دو طریق از ابوهریره نقل می کند و عدم طعن وی در سند حدیث نخست و ذکر سندی دیگر نشان از اعتقاد و تأکید وی بر صحت روایت دارد. در نتیجه ادعای ابن تیمیه بر اتفاق نظر حدیث پژوهان در مجعول بودن حدیث! دروغی آشکار است.

نظر دیگر ابن تیمیه این است که: قرآن [آیه اکمال] بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالتی ندارد و اگر حدیث مربوط به نزول آیه در غدیر صحیح باشد، امامت آن حضرت با حدیث اثبات می شود نه با قرآن. روشن است که این گفتار وی سخن یاهو ای است که از سر تعصب گفته شده است، چرا که به اتفاق همگان، سنت، مفسر قرآن است و استناد به سنت صحیح، از باب فهم شأن نزول و معنای آیات می باشد. حدیث صرفاً روشن می سازد که آیه در روز غدیر خم و پس از اعلان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است و این موضوع به ما کمک می کند تا معنای صحیح آیه را بفهمیم. در نتیجه آن چه بیان گر اکمال دین و اتمام نعمت به سبب ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است، به یقین کلام خداست و روایات تنها شأن نزول آیه را معین کرده است.

مناقشات ابن کثیر

ابن کثیر دمشقی شاگرد و پیرو ابن تیمیه است. وی هم در تاریخ و هم در تفسیر خود به تفصیل به این موضوع پرداخته و مطالب زیادی بر سخنان استادش افزوده است. وی در *البدایة والنهایة* می نویسد:

فَأَمَّا الْحَدِيثَ الَّذِي رَوَاهُ ضَمْرَةٌ: عَنْ ابْنِ شَوْذَبٍ، عَنْ مَطَرِ الْوَرَّاقِ، عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: لَمَّا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِيَدِ عَلِيٍّ قَالَ: «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ»، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي). قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَهُوَ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ، مِنْ صَامِ يَوْمِ ثَمَانَ عَشْرَةَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، كَتَبَ لَهُ صِيَامَ سِتِّينَ شَهْرًا. فَإِنَّهُ حَدِيثٌ مَنْكَرٌ جَدًّا، بَلْ كَذِبٌ، لِمُخَالَفَتِهِ لِمَا ثَبَتَ فِي الصَّحِيحِينَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ: أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ يَوْمَ عَرَفَةَ. وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَاقَفَ بِهَا، كَمَا قَدَّمْنَا، وَكَذَا قَوْلُهُ: إِنَّ صِيَامَ يَوْمِ الثَّمَانِ عَشْرٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، وَهُوَ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ، يَعْدَلُ صِيَامَ سِتِّينَ شَهْرًا، لَا يَصِحُّ؛ لِأَنَّهُ قَدْ ثَبَتَ مَا مَعْنَاهُ فِي الصَّحِيحِ أَنَّ صِيَامَ شَهْرِ رَمَضَانَ، بِعَشْرَةِ أَشْهُرٍ، فَكَيْفَ يَكُونُ صِيَامَ يَوْمٍ وَاحِدٍ يَعْدَلُ سِتِّينَ شَهْرًا؟ هَذَا بَاطِلٌ. وَقَدْ قَالَ شَيْخُنَا الْحَافِظُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الذَّهَبِيُّ - بَعْدَ إِيرَادِهِ هَذَا الْحَدِيثَ - هَذَا حَدِيثٌ مَنْكَرٌ جَدًّا. وَرَوَاهُ حَبِشُونَ الْخَلَّالُ، وَأَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ النَّيْرِيُّ - وَهُمَا صَدُوقَانِ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدِ الرَّمْلِيِّ، عَنْ ضَمْرَةَ، قَالَ: وَيُرْوَى هَذَا الْحَدِيثُ مِنْ حَدِيثِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَمَالِكِ بْنِ الْحَوِيثِ، وَأَنْسِ بْنِ مَالِكٍ، وَأَبِي سَعِيدٍ، وَغَيْرِهِمْ بِأَسَانِيدٍ وَاهِيَةٍ. قَالَ: وَصَدَرَ الْحَدِيثُ مُتَوَاتِرًا أَتَيْتَنَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: وَأَمَّا اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ فزِيَادَةٌ قَوِيَّةٌ الْإِسْنَادِ. وَأَمَّا هَذَا الصَّوْمُ فَلَيْسَ بِصَحِيحٍ. وَلَا وَاللَّهِ مَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِلَّا يَوْمَ عَرَفَةَ قَبْلَ غَدِيرِ خَمٍّ بِأَيَّامٍ، وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ؛^{٤٦٦}

اما ضمرة، از ابن شوذب، از مطر وراق، از شهر بن حوشب، از ابوهریره روایت می کنند که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دست علی علیه السلام را گرفت فرمود: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست». خدای عزوجل این آیه را نازل کرد: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي).

ابوهریره گوید: آن روز، روز غدیر خم است. هر کس روز هجدهم از ماه ذی الحجه را روزه بدارد، روزه شصت ماه برای او نوشته می شود.

این حدیث به سبب مخالفتش با آن چه که در صحیحین از عمر بن خطاب ثابت شده که این آیه در روز جمعه، روز عرفه نازل شده - همان طور که پیشتر گذشت - جداً مردود، بلکه کذب است. هم چنین این سخن وی که می گوید: روز هجدهم از ذی الحجه - که همان روز غدیر خم است - معادل روزه شصت ماه است، نادر است، چرا که این معنا در حدیث صحیح ثابت شده که روزه ماه رمضان معادل ده ماه است؛ پس چگونه ممکن است روزه یک روز معادل شصت ماه باشد؟! از این رو این سخن باطل است.

استاد ما حافظ ابو عبدالله ذهبی، پس از طرح این حدیث گفته است که این حدیث جداً مردود است. و آن را حبشون خالّل، از احمد بن عبدالله بن احمد نیری - که هر دو راست گویند - از علی بن سعید رملی از ضمره روایت می کنند. و گفت: این حدیث را از حدیث عمر بن خطاب، مالک بن حویرث، انس بن مالک، ابوسعید و دیگران به اسانید واهی روایت کرده اند. و گفت: صدر حدیث متواتر است و یقین می کنم که آن را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است. و اما [عبارت]: «اللهم وال من والاه» اضافه ای است با اسناد قوی. اما این روزه صحیح نیست. نه به خدا قسم! این آیه نازل نشده مگر در روز عرفه، ایامی پیش از غدیر، و خدای تعالی دانایتر است.

درباره اسانید روایات مربوط به نزول آیه اکمال در غدیر خم، پس از اعلان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به تفصیل بحث شد و با بررسی تک تک راویان احادیث، سند آن ها را تصحیح کردیم. از این رو هیچ مناقشه ای پیرامون سند احادیث، وارد و پذیرفتنی نیست. ضمن آن که ذهبی به صراحت اعتراف می کند که صدر حدیث، یعنی عبارت «من كنت مولاة فعلى مولاة» متواتر است و نیز سند عبارت بعدی، یعنی «اللهم وال من والاه» قوی است. ابن کثیر نیز ضمن تقریر سخن ذهبی، آن را تأیید کرده و پذیرفته است. این اعتراف از سوی دو تن از عالمان متعصب سنی حجت قاطعی در برابر شبهات مخالفان است و نشان می دهد که ابن کثیر، از جهت محتوایی هیچ اشکالی به این قسمت از حدیث ندارد و اشکال و مناقشه وی صرفاً درباره ثواب روزه در این روز و شأن نزول آیه اکمال است. از آن جا که وی این اشکال را در تفسیر خود به تفصیل مطرح کرده است، ما نیز پس از طرح کلام وی، به آن پاسخ خواهیم داد.

اما پیش از آن یادآور می شویم که ادعای بطلان روایت مربوط به ثواب روزه در غدیر، ادعایی بی اساس است و استدلال ابن کثیر برای اثبات بطلان آن بسیار سست و مضحک می نماید، زیرا بیان پاداش فراوان برای روزه روز عرفه و روزه عاشورا و مواردی دیگر از این قبیل در منابع اهل سنت نقل شده است^{۴۶۷}. بنابراین مقایسه پاداش روزه یک روز خاص، با روزه ماه رمضان قیاس مع الفارق و نادرست است.

۴۶۷. جهت مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: *نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الأونوار*: ۸ / ۲۷۷ - ۲۸۴.

ابن كثير در تفسير خود، احاديث معارض با حديث نزول آيه در غدیر خم را مطرح می کند و مدعی است حديث نزول آيه در غدیر خم، به دليل مخالفت با احاديث ديگری که در صحيحين آمده باطل است. وی می نویسد:

وقوله: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) هذه أكبر نعم الله تعالى على هذه الأمة، حيث أكمل تعالى لهم دينهم... ، قال أسباط عن السدي: نزلت هذه الآية يوم عرفة، ولم ينزل بعدها حلال ولا حرام، ورجع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فمات... ، قال ابن جرير وغير واحد: مات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعد يوم عرفة بأحد وثمانين يوماً... ، قال الإمام أحمد: حدثنا جعفر بن عون، حدثنا أبو العميس، عن قيس بن مسلم، عن طارق بن شهاب، قال: جاء رجل من اليهود إلى عمر بن الخطاب... ، فقال عمر: والله إنني لأعلم اليوم الذي نزلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، والساعة التي نزلت فيها على رسول الله عشيّة عرفة في يوم جمعة.

ورواه البخاري، عن الحسن بن الصباح، عن جعفر بن عون به. ورواه أيضاً مسلم، والترمذي، والنسائي أيضاً من طرق عن قيس بن مسلم به. ولفظ البخاري عند تفسير هذه الآية من طريق سفيان الثوري، عن قيس، عن طارق قال: قالت اليهود لعمر: والله إنكم تقرأون آية لو نزلت فينا لاتخذناها عيداً، فقال عمر: إنني لأعلم حين أنزلت، وأين أنزلت، وأين رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حيث أنزلت يوم عرفة، وأنا والله بعرفة، قال سفيان: وأشكّ كان يوم الجمعة أم لا... .

وقال ابن جرير: حدثنا أبو بكر، حدثنا قبيصة، حدثنا حماد بن سلمة، عن عمار هو مولى بنى هاشم: أن ابن عباس قرأ (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)، فقال يهودي: لو نزلت هذه الآية علينا لاتخذنا يومها عيداً، فقال ابن عباس: فإنها نزلت في يوم عيدين اثنين: يوم عيد، و يوم جمعة... .

وقال ابن مردويه: حدثنا أحمد بن كامل، حدثنا موسى بن هارون، حدثنا يحيى الحماني، حدثنا قيس بن الربيع، عن إسماعيل بن سليمان، عن أبي عمر البزار، عن ابن الحنفية، عن علي قال: نزلت هذه الآية على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو قائم عشيّة عرفة (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)... .

فأما ما رواه ابن جرير، وابن مردويه، والطبرانی من طريق ابن لهيعة، عن خالد بن أبي عمران، عن حنث بن عبدالله الصنعاني، عن ابن عباس قال: ولد نبيكم صلى الله عليه وآله وسلم يوم الإثنين، وخرج من مكة يوم الإثنين، ودخل المدينة يوم الإثنين، وفتح بدمراً يوم الإثنين، وأنزلت سورة المائدة يوم الإثنين (اليوم أكملت لكم دينكم)، ورفع الذكر يوم الإثنين، فإنه أثر غريب، وإسناده ضعيف... .

وقال ابن جرير: وقد قيل: ليس ذلك بيوم معلوم عند الناس، ثم روى من طريق العوفى، عن ابن عباس فى قوله (اليوم أكملت لكم دينكم) يقول: ليس بيوم معلوم عند الناس، قال: وقد قيل: إنها نزلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى مسيره إلى حجة الوداع، ثم رواه من طريق أبي جعفر الرازى، عن الربيع بن أنس.

قلت: وقد روى ابن مردويه من طريق أبي هارون العبدى، عن أبي سعيد الخدرى: أنها نزلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم غدیر خم حين قال لعلى: «من كنت مولاه فعلى مولاه». ثم رواه عن أبي هريره، وفيه أنه اليوم الثامن عشر من ذى الحجة، يعنى مرجعه عليه السلام من حجة الوداع، ولا يصح لا هذا ولا هذا، بل الصواب الذى لا شك فيه ولا مرية أنها أنزلت يوم عرفه، وكان يوم جمعة، كما روى ذلك أمير المؤمنين عمر بن الخطاب، وعلى بن أبى طالب، وأول ملوك الإسلام معاوية بن أبى سفيان، وترجمان القرآن عبدالله بن عباس، وسمره بن جندب رضى الله عنهم، وأرسله الشعبى، وقتادة بن دعامة، وشهر بن حوشب وغير واحد من الأئمة والعلماء، واختاره ابن جرير الطبرى رحمه الله؛^{٤٦٨}

و قول خداوند: (اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتى ورضيت لكم الإسلام ديناً) اين بزرگترین نعمت هاى خداى تعالى بر اين امت است بدان جهت كه دين آن ها را بر ایشان كامل ساخته... اسباط از سدى نقل مى كند كه گفت: اين آيه در روز عرفه نازل شده و پس از آن حلال و حرامى نازل نشده است و رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم پس از بازگشت [حجة الوداع] رحلت كرد... ابن جرير و ديگران مى گویند: رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم هشتاد و يك روز پس از عرفه رحلت كرد... امام احمد مى گوید: جعفر بن عون، از ابوعميس، از قيس بن مسلم، از طارق بن شهاب روايت کرده است: مردى يهودى نزد عمر بن خطاب آمد... عمر گفت: به خدا من روز و ساعتى را كه اين آيه بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم نازل شده مى دانم و آن عصر عرفه و در روز جمعه بود. بخارى همين حديث را از حسن بن صباح، از جعفر

٤٦٨. تفسير ابن كثير: ٢ / ١٤ - ١٥.

بن عون روایت کرده است. هم چنین مسلم، ترمذی و نسائی از طرق دیگر، از قیس بن مسلم آن را روایت کرده اند.

فقط بخاری در تفسیر این آیه از طریق سفیان ثوری، از قیس، از طارق چنین می گوید: یهودیان به عمر گفتند: به خدا سوگند! آیه ای را می خوانید که اگر درباره ما نازل شده بود، آن را عید می گرفتیم. عمر گفت: من می دانم هنگام نزول و محل نزول آن را و این که به هنگام نزول رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کجا بوده است. [این جریان مربوط به] روز عرفه است و به خدا من به عرفه آگاهم. سفیان گوید: شک دارم که روز جمعه بود یا نه... .

و ابن جریر گوید: ابوبکر، از قبیصه، از حماد بن سلمه، از عمار - که غلام بنو هشام بود - حدیث کردند: ابن عباس این آیه را خواند که: **(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)**. مردی یهودی گفت: اگر این آیه بر ما نازل می شد، روز نزولش را عید می گرفتیم. ابن عباس گفت: آن در دو عید نازل شده است. روز عید و روز جمعه... ابن مردویه نیز به سند خود آورده است: احمد بن کامل، از موسی بن هارون، از یحیی بن حمانی، از قیس بن ربیع، از اسماعیل بن سلیمان، از ابو عمر بزاز، از ابن حنفیه، از علی علیه السلام روایت کردند که گفت: این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد در حالی که در عصر عرفه ایستاده بود فرمود: **(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)**.

اما آن چه ابن جریر، ابن مردویه و طبرانی، از طریق ابن لهیعه، از خالد بن ابی عمران، از حنش بن عبدالله صنعانی، از ابن عباس نقل کرده اند که گفت: پیامبر شما صلی الله علیه وآله وسلم روز دوشنبه متولد شد، روز دوشنبه از مکه هجرت کرد، روز دوشنبه وارد مدینه شد، روز دوشنبه در جنگ بدر پیروز گشت و سوره مائده روز دوشنبه نازل شد که: **(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)** و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در روز دوشنبه از دنیا رفتند. پس این روایتی عجیب و اسناد آن ضعیف است... .

و گفته شد روز آن برای مردم معلوم نیست؛ آن گاه، از طریق عوفی، از ابن عباس درباره آیه **(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)** روایت می کند که: روز آن برای مردم معلوم نیست. ابن جریر گفت: گفته شده است: آیه در مسیر بازگشت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از حجۃ الوداع نازل شده است. سپس آن را از طریق ابو جعفر رازی، از ربیع بن انس روایت کرده است.

می گویم: ابن مردویه از طریق ابو هارون عبدی، از ابوسعید خدری روایت کرده است که: آیه روز غدیر خم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده، آن گاه که درباره علی علیه السلام فرمود: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست»؛ سپس آن را از ابوهریره روایت کرده است و در آن روایت، روز نزول آیه، روز هجدهم ذی الحجه، یعنی به هنگام بازگشت رسول خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از حَجَّةُ الْوَدَاعِ ذکر شده است و روایت ابوسعید و ابو هریره هیچ یک صحیح نیستند، بلکه سخن درستی که شک و تردیدی در آن نیست، نزول آیه در روز عرفه می باشد که آن در روز جمعه بوده است، چنان که از عمر بن خطاب، علی بن ابی طالب، نخستین پادشاه اسلام! معاویه بن ابی سفیان، ترجمان قرآن عبدالله بن عباس و سمره بن جندب آن را روایت کرده اند و شعبی، قتاده بن دعامة، شهر بن حوشب و تعدادی از پیشوایان حدیث و عالمان نیز به ارسال مسلم نقل کرده اند و ابن جریر این قول را نیز پذیرفته است.

پاسخ به مناقشات ابن کثیر

ابن کثیر به روایتی استناد می کند که براساس آن، آیه اکمال در روز عرفه نازل شده و پس از آن هیچ حلال و حرامی از سوی خدا نیامده است. اما باید توجه داشت که آیه اکمال در میان آیاتی آمده که مربوط به احکام هستند، در حالی که این احکام هیچ نسبت و ارتباطی با آیه اکمال ندارند. هم چنین آیات بسیاری درباره احکام پس از آیه اکمال قرار گرفته و این نشان می دهد که یا این آیات پس از نزول آیه اکمال نازل شده اند، و یا قرار گرفتن این آیه در میان آن آیات به هدف خاصی صورت گرفته است تا زمینه برای جاعلان احادیث مختلف در شأن نزول آیه فراهم گردد و حقیقت در این فضای غبارآلود مخفی بماند و از میان برود.

ابن کثیر هم چنین از ابن جریر و دیگران نقل می کند که پس از نزول آیه اکمال، هیچ چیزی درباره حلال و حرام بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل نشده است و آن حضرت هشتاد و یک روز پس از آن رحلت کرد - با توجه به این که اهل تسنن روز وفات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را دوازدهم ربیع الأول می دانند - از این رو فاصله روز غدیر، یعنی فاصله میان هجدهم ذی الحجه تا دوازدهم ربیع الأول به هشتاد و یک روز نزدیک تر است تا فاصله عرفه (نهم ذی الحجه) تا دوازدهم ربیع الأول. بنابراین جمع روایات مقتضی نزول آیه اکمال در غدیر است.

ابن کثیر هیچ خدشه ای در سند حدیث نزول آیه در غدیر نمی کند و آن را تنها به دلیل مخالفت با حدیث مربوط به نزول آیه در روز عرفه مردود می شمارد. اما آیا درباره نزول آیه اکمال، همین دو دسته از احادیث روایت شده است و اگر نزول آیه در غدیر را نپذیریم، نزول آن در عرفه اثبات می شود؟

برای روشن شدن پاسخ این سؤال، روایات شأن نزول آیه را یک بار دیگر مرور می کنیم؛ در روایتی از عمر نقل شده است که آیه اکمال، عصر عرفه و روز جمعه نازل شده است. در روایت دیگری که از عمر نقل شده است، سفیان می گوید: «أَشْكُ كَانِ يَوْمَ جُمُعَةٍ أُمَّ لَا»؛ یعنی شک دارم که نزول آیه روز جمعه بوده است یا نه؟ در حدیثی که به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده اند آمده است: «عَشِيَّةَ عَرَفَةَ» و در آن هیچ سخنی از این که روز جمعه بوده یا نه به میان نیامده است.

در روایت ابن عباس، روز نزول آیه دوشنبه ذکر شده است و در آن سخنی از نزول آیه در عرفه به میان نیامده است. هم چنین از ابن عباس نقل شده است که روز نزول آیه بر مردم معلوم نیست. براساس این روایت، نه روز عرفه و نه روز جمعه هیچ یک معین نشده اند. از انس بن مالک نیز نقل شده است که آیه اکمال در مسیر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به حجة الوداع نازل شده و در آن از نزول آیه در عرفه یا روز جمعه ذکری به میان نیامده است. روایات منقول از ابوسعید خدری و ابوهریره نیز پیشتر مطرح شد و براساس آن روایات، آیه روز هجدهم ماه ذی الحجه، یعنی در روز غدیر خم نازل شده است. بیهقی نیز روز ترویبه را به عنوان زمان نزول آیه اکمال معرفی کرده است. و بالاخره نسائی روایتی را با سند اختصاصی بخاری، از طارق بن شهاب، از عمر نقل می کند که در آن آمده است:

قال عمر: قد علمت اليوم الذي أنزلت فيه، واللييلة التي أنزلت ليله الجمعة، ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعرفات؛^{۴۶۹}

عمر گفت: من روزی را که آیه در آن نازل شده می دانم و شبی که آیه نازل شد شب جمعه بود و ما همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در عرفات بودیم.

بنابراین مشاهده می شود که اقوال درباره نزول آیه اکمال متعدّد و مختلف است و این اقوال با یکدیگر معارضند. بنابراین هرگز نمی توان روایات صحیح السندی را صرفاً به دلیل مخالفت با روایتی که از عمر نقل شده، طرد کرد. افزون بر آن که روایات منقول از عمر نیز با یکدیگر معارض و از اعتبار ساقطند. پس حدیث نزول آیه اکمال در غدیر خم بلا معارض است، زیرا آن چه در صحیحین آمده با یکدیگر معارض و از درجه اعتبار ساقط اند. در نتیجه این روایت که در صحیحین نیست بلامعارض خواهد بود. این کثیر در ادامه اشکال ها می گوید: حدیث ابوهریره به دلیل ذکر ثواب زیاد برای روزه روز غدیر مردود است! اما آیا به راستی این استدلال پذیرفتنی و معقول است؟ آیا خداوند نمی تواند و حق ندارد برای عمل خاصی پاداش زیادی قرار دهد؟ مسلماً چنین نیست و خداوند می تواند برای کارهای کوچک پاداش بزرگ قرار دهد.

بنابراین مناقشات ابن کثیر بی اساس است و حق همان است که اهل بیت پیامبر علیه و علیهم السلام فرموده اند و بسیاری از دانشمندان معروف و مقبول نزد سنیان از تعدادی از صحابه نقل کرده اند و آن نزول آیه اکمال در روز غدیر خم و پس از اعلان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

۴۶۹. سنن النسائی: ۵ / ۲۵۱.

(سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعِ
لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ)^{۴۷۰}

آیه «سأل سائل»

آیه دیگری که با اعلان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر خم ارتباط دارد، آیه (سأل سائلٌ بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع) است. براساس روایات، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در غدیر خم خطبه خواندند و در آن، آن چه را خدا می خواست که پیامبر بگوید، فرمودند و امیرالمؤمنین علیه السلام را پس از خود به خلافت و امامت برگزیدند. حاضران نیز با حضرت امیر المؤمنین علیّ علیها السلام به دستور پیامبر بیعت کردند.

خبر انتخاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله به سرزمین های مختلف رسید و در شهرها و بلاد مختلف شایع شد و به مردمی که در حج با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم همراه نبودند رسید.

سیط ابن جوزی ادامه ماجرا را این گونه بیان می کند:

فأتاه على ناقة له، فأناخها على باب المسجد، ثم عقلها وجاء، فدخل في المسجد، فجتا بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فقال: يا محمد! إنك أمرتنا أن نشهد أن لا اله إلا الله، وأنك رسول الله، فقبلنا منك ذلك، وأنك أمرتنا أن نصلي خمس صلوات في اليوم والليله، ونصوم رمضان، ونحج البيت، ونزكي أموالنا؛ فقبلنا منك ذلك، ثم لم ترض بهذا، حتى رفعت بضبعي ابن عمك، وفضلته على الناس، وقلت: من كنت مولاه فعلى مولاه؟! فهذا شيء منك أو من الله؟! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم - وقد احمرت عيناه - والله الذي لا اله إلا هو، إنه من الله وليس مني، قالها ثلاثاً. فقام الحرث، وهو يقول: اللهم إن كان ما يقول محمد حقاً، فأرسل من السماء علينا حجارة، أو ائتنا بعذاب أليم. قال: فوالله ما بلغ ناقته حتى

۴۷۰. سوره معارج، آیه: ۱ - ۲.

رماه الله من السماء بحجر، فوقع على هامته، فخرج من دبره، ومات، وأنزل الله تعالى: (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعِ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ)؛^{۴۷۱}

مردی سوار بر شتر نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمد و شترش را بر در مسجد خواباند؛ سپس آن را بست و داخل مسجد شد. آن مرد مقابل پیامبر زانو زد و گفت: ای محمد، تو به ما امر کردی که شهادت دهیم خدایی جز الله نیست و تو رسول خدایی و ما آن را از تو پذیرفتیم. امر کردی که هر روز و شب پنج بار نماز بخوانیم و ماه رمضان را روزه بگیریم و به حج خانه خدا برویم و زکات اموالمان را پرداخت کنیم، که ما از تو پذیرفتیم [و به آن عمل کردیم]. به همین مقدار راضی نشدی تا این که بازوان پسر عمویت را بالا بردی و او را بر مردم برتری دادی و گفتی: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست». آیا این سخن از ناحیه خود توست یا از ناحیه خداوند است؟ رسول خدا - در حالی که چشمانش سرخ شده بود - فرمود: «سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، این امر از جانب من نیست؛ بلکه از سوی خداوند است». پیامبر این سخن را سه مرتبه فرمودند. آن گاه آن مرد برخاست در حالی که می گفت: خداوندا، اگر آن چه محمد می گوید حق است، پس از آسمان سنگی بر ما بفرست یا عذاب دردناکی بر ما برسان. راوی گفت: به خدا سوگند آن مرد به شترش نرسیده بود که خداوند سنگی از آسمان به سوی او پرتاب کرد و آن سنگ بر فرق سر او خورد و از دُبرش خارج شد و او مرد و خدای تعالی این آیه را نازل کرد: (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعِ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ).

روایات مربوط به این واقعه، در مصادر حدیثی و تفسیری اهل تسنن، از برخی امامان اهل بیت علیهم السلام و تعدادی از صحابه نقل شده است، از جمله:

۱. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام؛
۲. حضرت امام محمدباقر علیه السلام؛
۳. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام؛
۴. عبدالله بن عباس؛
۵. حذیفه بن یمان؛
۶. سعد بن ابی وقاص؛
۷. ابو هریره.

۴۷۱. تذکره الخواص: ۳۰ - ۳۱.

این روایات در کتب سنیان از طریق بسیاری از عالمان مشهور و مورد قبول اهل تسنن روایت شده و تعداد زیادی از حدیث پژوهان و مفسران مشهور، آن را در کتاب های خود آورده اند که در ذیل نام برخی از مشهورترین افراد را ذکر می کنیم:

۱. ابوبکر سبیعی (متوفای ۱۲۶)؛
۲. سفیان بن سعید ثوری (متوفای ۱۶۱)؛
۳. سفیان بن عیینه (متوفای ۱۹۸)؛
۴. ابونعیم فضل بن دکین (متوفای ۲۱۹)؛
۵. ابوعبید هروی (متوفای ۲۲۳ یا ۲۲۴)؛
۶. ابراهیم بن حسین کسائی (ابن دیزیل) (متوفای ۲۸۱)؛
۷. ابوبکر نقاش موصلی (متوفای ۳۵۱)؛
۸. ابواسحاق ثعلبی (متوفای ۴۲۷ یا ۴۳۷)؛
۹. ابوالحسن واحدی (متوفای ۴۶۸)؛
۱۰. حاکم حسکانی نیشابوری (متوفای ۴۷۰)؛
۱۱. سبط بن جوزی (متوفای ۶۵۴)؛
۱۲. ابوعبدالله محمد بن أحمد قرطبی (متوفای ۶۷۱)؛
۱۳. شیخ الإسلام حموینی جوینی (متوفای ۷۲۲)؛
۱۴. شیخ محمد زرنندی مدنی حنفی (متوفای ۷۵۰)؛
۱۵. ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی (متوفای ۸۴۹)؛
۱۶. نورالدین ابن صباغ مالکی (متوفای ۸۵۵)؛
۱۷. نورالدین علی بن عبدالله سمهودی (متوفای ۹۱۱)؛
۱۸. شمس الدین خطیب شربینی قاهری (متوفای ۹۷۷)؛
۱۹. ابوالسعود محمد بن محمد عماری (متوفای ۹۸۲)؛
۲۰. جمال الدین محدث شیرازی (متوفای ۱۰۰۰)؛
۲۱. زین الدین عبدالرؤف مناوی (متوفای ۱۰۳۱)؛
۲۲. نورالدین علی بن ابراهیم حلبی (متوفای ۱۰۴۴)؛
۲۳. أحمد بن باکثیر مکی (متوفای ۱۰۴۷)؛
۲۴. شمس الدین حنفی شافعی (متوفای ۱۱۸۱)؛
۲۵. ابوعبدالله زرقانی مالکی (متوفای ۱۱۲۲)؛
۲۶. محمد بن اسماعیل امیر صنعانی (متوفای ۱۱۸۲)؛

۲۷. سید مؤمن شبلنجی مصری (متوفای ۱۳۲۳).

تمامی اینان از بزرگ ترین عالمان اهل سنت هستند که برای دانستن جایگاه برخی از آن ها، به معرفی و بررسی شرح حال سه تن از مشهورترین آنان که روایات مربوط به شأن نزول آیه را نقل کرده اند، می پردازیم.

سفیان بن عیینه

وی نزد سنیان از عالمان بزرگ به شمار می آید. اهل سنت برای او اهمیّت بسیاری قائلند و از وی تجلیل فراوان می کنند. نووی درباره وی می گوید:

روی عنه الأعمش، والثوری، ومسعر، وابن جریج، وشعبة، وهمّام، ووکیع، وابن المبارک، وابن مهدی، والقطن، وحمّاد بن زید، وقیس بن الربیع، والحسن بن صالح، والشافعی، وابن وهب، وأحمد بن حنبل...، واتفقوا علی إمامته، وجلالته، وعظیم مرتبته...، وُلد سفیان سنه سبع ومائۀ، وتوفی یوم السبت غرة رجب سنه ثمان وتسعين ومائۀ؛^{۴۷۲}

أعمش، ثوری، مسعر، ابن جریج، شعبه، همّام، وکیع، ابن مبارک، ابن مهدی، قطن، حماد بن زید، قیس بن ربیع، حسن بن صالح، شافعی، ابن هب و احمد بن حنبل از او روایت می کنند... و همه بر پیشوایی، جلالت و بلندی مرتبه او اتفاق نظر دارند. سفیان در سال ۱۰۷ متولد شد و در روز شنبه ابتدای ماه رجب سال ۱۹۸ درگذشت.

ذهبی نیز درباره وی می نویسد:

العلامة، الحافظ، شیخ الإسلام، أبو محمد الهلالي الكوفي...، و كان إماماً، حجةً، حافظاً، واسع العلم، كبير القدر؛^{۴۷۳}

علامة، حافظ، شیخ الإسلام، ابو محمد هلالی کوفی... وی پیشوا، حجت و حافظ بود و دارای علمی بسیار و منزلتی بزرگ بود.

و در جای دیگر می گوید:

أحد الأعلام... ثقةً، ثبت، حافظ، إمام؛^{۴۷۴}

او یکی از اعلام... مورد اعتماد، مطمئن، حافظ و پیشوا بود.

سفیان ثوری

۴۷۲. تهذیب الأسماء واللغات: ۱ / ۳۱۴ - ۳۱۵.

۴۷۳. تذکره الحفاظ: ۱ / ۱۹۳ / ش ۲۴۹.

۴۷۴. الکاشف فی معرفه من له روايه: ۱ / ۴۴۹ / ش ۲۰۰۲.

یکی دیگر از اشخاص مهمی که بسیاری از اسانید روایت به او منتهی می شود، سفیان ثوری است. وی از رجال صحاح سته است.^{۴۷۵} اهل تسنن این سفیان را نیز هم چون سفیان بن عیینه بزرگ شمرده و بسیار می ستایند و از این دو با عنوان «السفیانان» یاد می کنند. سفیان ثوری به قدری در نظر برخی بزرگ است که به او لقب «امیرالمؤمنین فی الحدیث» داده اند! در *تهذیب الکمال* آمده است:

وقال شعبه، وسفیان بن عیینة، وأبو عاصم النبیل، ویحیی بن معین و غیر واحد من العلماء: سفیان أمير المؤمنين فی الحدیث... ، وقال عباس الدوري: رأیت یحیی بن معین لا یقدم علی سفیان فی زمانه أحداً فی الفقه، والحدیث، والزهد وكل شیء... ،

وقال سفیان بن عیینة: أصحاب الحدیث ثلاثة: ابن عباس فی زمانه، والشعبي فی زمانه، والثوری فی زمانه.

وقال أبوقطن: قال لی شعبه: إن سفیان ساد الناس بالورع والعلم... .
قال الحافظ أبوبکر الخطیب: كان إماماً من أئمة المسلمين، وعلماً من أعلام الدين، مجمعاً علی أمانته بحیث یستغنی عن تزکیته، مع الإتقان، والحفظ والمعرفة، والضبط، والورع، والزهد... .

وقال محمد بن سعد: اجتمعوا علی أنه توفی بالبصرة سنة إحدى وستین ومائة؛^{۴۷۶}

شعبه، سفیان بن عیینه، ابو عاصم نبیل، یحیی بن معین و تعدادی دیگر از عالمان گفته اند: سفیان ثوری در علم حدیث امیرمؤمنان است. عباس دوری گفت: دیدم که یحیی بن معین در زمان خود احدی را در فقه، حدیث، زهد و امور دیگر بر سفیان مقدم نمی کرد.

سفیان بن عیینه نیز گفت: اصحاب حدیث سه نفرند: ابن عباس در عصر خود، شعبی در عصر خود، و ثوری نیز در عصر خود. ابوقطن به نقل از شعبه گفت: سفیان سرآمد مردم در ورع و علم بود. حافظ ابوبکر خطیب گفت: او پیشوایی از پیشوایان مسلمانان بود و نشانه ای از نشانه های دین بود. چنان بر امانت داری او اجماع کرده اند که دیگر نیازی به ذکر استواری شناخت، ضبط، ورع و زهد او نمی باشد. بر پیشوایی او اجماع دارند به جهت آن که از تزکیه او همراه با اتقان، حفظ، معرفت، ضبط، ورع و زهدش صرف نظر کردند. او از رجال صحیح های شش گانه است و اجماع کردند بر این که وی در سال ۱۶۱ در بصره درگذشت.

۴۷۵. رک: تهذیب التهذیب: ۴ / ۱۰۱ / ش ۱۹۹.

۴۷۶. تهذیب الکمال: ۱۱ / ۱۶۴ - ۱۶۹ / ش ۳۴۰۷.

ابن دیزیل

از افراد مشهور و مقبول دیگر نزد سنیان که روایت مربوط به نزول آیه «سأل سائل» را نقل کرده و اسانید بسیاری از روایات به او منتهی می شود، ابواسحاق ابراهیم بن حسین همدانی کسائی، معروف به ابن دیزیل است. وی متوفای سال ۲۸۱ هجری است و شرح حالش در بسیاری از مصادر رجالی و کتب جرح و تعدیل آمده است.^{۴۷۷} در این کتاب ها بسیار از ابن دیزیل تجلیل شده است که برای پرهیز از اطاله کلام، تنها به ذکر شرح حال وی در *سیر اعلام النبلاء* اکتفا می کنیم. ذهبی درباره ابن دیزیل می نویسد:

ابن دیزیل، الإمام، الحافظ، الثقة، العابد...، سمع بالحرمین، ومصر، والشام، والعراق، والجبال، وجمع فأوعى. ولد قبل المئتين بمديدة. وسمع أبا نعیم و...، حدث عنه: أبو عوانة و...، وكان يصوم يوماً ويفطر يوماً. قال الحاكم: هو ثقة، مأمون. وقال ابن خراش: صدوق للهجة، قلت: إليه المنتهى في الإتيان. روى عنه أنه قال: إذا كان كتابي بيدى وأحمد بن حنبل عن يمينى ويحيى بن معين عن شمالى، ما أبالى يعنى لضبط كتبه. قال صالح ابن أحمد فى تاريخهمذان: سمعت جعفر بن أحمد يقول: سألت أبا حاتم الرازى عن ابن ديزيل، فقال: ما رأيت ولا بلغنى عنه إلا صدق و خير؛^{۴۷۸}

ابن دیزیل، پیشوا و حافظ، مورد اعتماد و عابد بود و در حرمین، مصر، شام، عراق و جبال استماع حدیث کرده و به جمع احادیث پرداخته و آن ها را به خاطر سپرده است. مدتی قبل از سال ۲۰۰ متولد شد، و از ابو نعیم و... استماع کرده و ابو عوانه و... از او حدیث نقل می کنند. او یک روز روزه می گرفت و یک روز افطار می کرد [یک روز در میان روزه بود]. حاکم گفت: او مورد اعتماد و امین است. ابن خراش گفت: وی راست گفتار است. من نیز می گویم: [احادیث] در اتقان به او منتهی می شوند. از وی روایت شده است که گفت:

اگر کتابم در دستم باشد و احمد بن حنبل در سمت راستم و یحیی بن معین در سمت چپم، هراسی ندارم، یعنی به جهت ضبط [و دقت] کتاب هایش. صالح بن احمد در تاریخهمذان گفت: از جعفر بن احمد شنیدم که می گفت: از ابوحاتم رازی درباره ابن دیزیل پرسیدم. وی در پاسخ گفت: جز راستی و نیکی از او ندیدم و چیزی در بدی وی به من نرسیده است.

۴۷۷. از جمله می توان به منابع زیر رجوع نمود: *تذکره الحفاظ*: ۶۰۸/۲ اش ۶۳۳؛ *الوافى بالوفيات*: ۲۲۷/۵؛ *البدایة والنهایة*: ۱۱ / ۸۱ ;

طبقات القراء: ۱ / ۱۱؛ *تاریخ مدینه دمشق*: ۶ / ۳۸۷ / ش ۳۹۲ و منابع دیگر.

۴۷۸. *سیر اعلام النبلاء*: ۱۳ / ۱۸۴ - ۱۸۶ / ش ۱۰۷.

بررسی روایات در این باره

یکی از مصادر معتبر نزد سنیان که بسیاری از عالمان سنی روایت مربوط به آیه «سأل سائل» را بدان مستند ساخته اند، تفسیر ابواسحاق ثعلبی است. آنان با قبول روایت ثعلبی و اعتماد به وی در کتاب های مختلف، این داستان را از او نقل کرده اند که در این جا به عبارات برخی از آنان اشاره می کنیم. سبط بن جوزی می نویسد:

اتفق علماء السير على أنّ قصة الغدير كانت بعد رجوع النبي صلى الله عليه وآله وسلم من حجة الوداع، في الثامن عشر من ذي الحجة، جمع الصحابة وكانوا مائة وعشرين ألفاً وقال: «من كنت مولاه فعليّ مولاه» الحديث. نصّ صلى الله عليه وآله وسلم على ذلك بصريح العبارة دون التلويح والإشارة. وذكر أبوإسحاق الثعلبي في تفسيره بإسناده: إنّ النبي صلى الله عليه وآله وسلم لما قال ذلك، طار في الأقطار، وشاع في البلاد والأمصار، فبلغ ذلك الحرث ابن نعمان الفهري؛^{٤٧٩}

سیره نویسان اتفاق نظر دارند که قصه غدیر پس از بازگشت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از حجة الوداع، در هجدهم ذی حجه بوده است. پیامبر صحابه را که ۱۲۰ هزار نفر بودند جمع کرد و فرمود: «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست». پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به روشنی و بدون تلویح و اشاره بر این مطلب تأکید کرد. ابواسحاق ثعلبی در تفسیرش با اسناد خود آورده است که: هنگامی که پیامبر آن را فرمود، این سخن به سرزمین های مختلف رسید و در بلاد و شهرها شایع شد و خبر آن به حرث بن نعمان فهري رسید.

سمهودی نیز داستان را چنین نقل می کند:

وروى الثعلبي في تفسيره: أنّ سفیان بن عیینة - رحمه الله - سئل عن قول الله عزوجل: (سأل سائلٌ بعذابٍ واقعٍ) فيمن نزلت؟ فقال للسائل: سألتني عن مسألة ما سألتني عنها أحد قبلك؛ حدثني أبي، عن جعفر بن محمد، عن آبائه عليهم السلام: أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما كان بغدير خم، نادى الناس فاجتمعوا، فأخذ بيد عليّ وقال: «من كنت مولاه فعليّ مولاه». فشاع ذلك وطار في البلاد، فبلغ ذلك الحرث بن النعمان...؛^{٤٨٠}

ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است که: از سفیان بن عیینة درباره آیه (سأل سائلٌ بعذابٍ واقعٍ) سؤال شد که درباره چه کسی نازل شده است؟ وی در جواب گفت: از مسأله ای پرسیدی

٤٧٩. تذكرة الخواص: ٣٠.

٤٨٠. جواهر العقدين: ٢٤٦ - ٢٤٧.

که احدی پیش از تو از آن نپرسیده بود. پدرم از جعفر بن محمد از پدرانش (علیهم السلام) حدیث کرد که وقتی که رسول خدا در غدیر خم بود، به مردم ندا داد و آنان جمع شدند و آن گاه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست». این خبر شایع شد و در شهرها منتشر شد و خبر به حارث بن نعمان رسید... .

مناوی در شرح حدیث «من كنت مولاہ فعلی مولاہ» می نویسد:

وفی تفسیر الثعلبی عن ابن عیینہ: أن النبی لما قال ذلك، طار فی الأفاق، فبلغ الحارث بن النعمان، فأتی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يا محمد...؛^{۴۸۱}

در تفسیر ثعلبی از ابن عیینہ نقل شده است که: وقتی پیامبر آن [حدیث غدیر] را فرمود، حدیث در همه جا منتشر شد و خبر آن به حارث بن نعمان رسید. وی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفت و گفت: ای محمد،

در شرح المواهب اللدنیة نیز آمده است:

وفی تفسیر الثعلبی عن ابن عیینہ: أن النبی صلى الله عليه وآله لما قال ذلك، طار فی الأفاق، فبلغ الحرث بن النعمان، فأتی رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا محمد...؛^{۴۸۲}

در تفسیر ثعلبی از ابن عیینہ نقل شده است که: وقتی پیامبر آن [حدیث غدیر] را فرمود، در همه جا سخن منتشر شد و خبر آن به حارث بن نعمان رسید. وی نزد رسول خدا رفت و گفت: ای محمد،

ابن صباغ مالکی نیز می نویسد:

ونقل الإمام أبو إسحاق الثعلبی رحمه الله فی تفسیره: أن سفیان بن عیینہ سئل عن قول الله عزوجل: (سأل سائلٌ بعذاب واقع) فيمن نزلت؟ فقال للسائل...؛^{۴۸۳}
ابواسحاق ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده است که: از سفیان بن عیینہ درباره آیه (سأل سائلٌ بعذاب واقع) سؤال شد که درباره چه کسی نازل شده است؟ وی به پرسش گر گفت:

زرنندی نیز در نظم درر السمطين می نویسد:

ونقل الإمام أبو إسحاق الثعلبی رحمه الله فی تفسیره: أن سفیان بن عیینہ سئل عن قول الله: (سأل سائلٌ بعذاب واقع) فيمن نزلت؟...؛^{۴۸۴}

۴۸۱. فیض القدير: ۶ / ۲۸۲.

۴۸۲. شرح المواهب اللدنیة: ۷ / ۱۳.

۴۸۳. الفصول المهمة فی معرفة الأئمة: ۱ / ۲۴۲ - ۲۴۳.

۴۸۴. نظم درر السمطين: ۹۳.

ابواسحاق ثعلبی در تفسیرش می نویسد: از سفیان بن عیینه درباره آیه (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ
واقِعٍ) سؤال شد که درباره چه کسی نازل شده است؟ وی در جواب گفت:

شیخ الإسلام حموی جویی، از واحدی، از ثعلبی - با اسناد خود - روایت را چنین نقل می کند:

أخبرني الشيخ عماد الدين عبدالحافظ بن بدران بن شبل المقدسي - بمدينة
نابلس - فيما أجاز لي أن أرويه عن القاضي جمال الدين أبي القاسم ابن
عبدالصمد بن محمد الأنصاري، إجازةً، عن عبدالجبار بن محمد الخواري البيهقي
إجازةً، عن الإمام أبي الحسن علي بن أحمد الواحدی، قال: قرأت علي شيخنا
الأستاذ أبي إسحاق الثعلبي في تفسيره، أن سفیان ابن عیینه سئل عن قول الله
عزوجل: (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ واقِعٍ) في من نزلت؛^{٤٨٥}

شیخ عمادالدین عبدالحافظ بن بدران - که در شهر نابلس اجازه روایتش را به من داد - از قاضی
جمال الدین أبوالقاسم بن عبدالصمد بن محمد انصاری، به اجازه از عبدالجبار بن محمد خواری
بیهقی، به اجازه از امام ابوالحسن علی بن احمد واحدی به من خبر داد و گفت: از شیخ و استادمان
ابواسحاق ثعلبی در تفسیرش آموختم که از سفیان بن عیینه درباره آیه (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ
واقِعٍ) سؤال شد که درباره چه کسی نازل شده است؟...

برخی در اعتبار حموی جویی خدشه کرده و وی را شیعه پنداشته اند، در حالی که وی استاد ذهبی است.

ذهبی شرح حال استاد خویش را در المعجم المختص آورده و درباره وی می گوید:

إبراهيم بن محمد بن المؤيد بن عبدالله بن علي بن محمد بن حمويه، الإمام
الكبير، المحدث، شيخ المشايخ، صدر الدين، أبوالجامع، الخراساني الجويني
الصوفي. ولد سنة أربع وأربعين وست مائة، وسمع بخراسان، بغداد، والشام،
والحجاز، وكان ذا اعتناء بهذا الشأن، وعلى يده أسلم الملك غازان. توفي
بخراسان في سنة اثنتين وعشرين وسبع مائة، قرأنا على أبي المجمع إبراهيم بن
حمويه، سنة خمس وتسعين وست مائة؛^{٤٨٦}

ابراهیم بن محمد بن مؤید بن عبدالله بن علی بن محمد بن حمویه، پیشوای بزرگ، محدث، استاد
اساتید، صدر دین، ابوالجامع خراسانی جوینی صوفی، در سال ۶۴۴ متولد شد و در خراسان، بغداد،
شام و حجاز استماع حدیث کرد و به این شأن توجه و اعتنا داشت و مَلک «غازان» به دست او

٤٨٥. فرائد السمطين: ١ / ٨٢ .

٤٨٦. المعجم المختص: ١ / ٦٥ - ٦٦ .

مسلمان شد. در خراسان به سال ۷۲۲ فوت کرد و ما در سال ۶۵۹ از ابوالمجامع ابراهیم بن حمویه حدیث آموختیم.

مشاهده شد که بسیاری از حدیث پژوهان بزرگ سنی داستان شأن نزول آیه (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ) را به تفسیر ثعلبی مستند ساخته اند، از این رو باید دیدگاه برخی از دانشمندان بزرگ سنی را درباره ثعلبی و تفسیرش مطرح کرده و بررسی نمود. ابن خلکان در *وفیات الأعیان* می نویسد:

أبوإسحاق، أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبي النيسابوري، المفسر المشهور، كان أوحده زمانه في علم التفسير، وصنف تفسير الكبير الذي فاق غيره من التفاسير... ، وقال أبوالقاسم القشيري: رأيت رب العزة عزوجل في المنام وهو يخاطبني وأخاطبه، فكان في أثناء ذلك أن قال الربّ تعالى اسمه: أقبل الرجل الصالح، فالتفت، فإذا أحمد الثعلبي مقبل!

وذكره عبدالغافر بن إسماعيل الفارسي في كتاب سياق تاريخ نيسابور وأثنى عليه، وقال: هو صحيح النقل، موثوق به، حدث عن أبي طاهر بن خزيمة، والإمام أبي بكر بن مهران المقرئ، وكان كثير الحديث، كثير الشيوخ. توفي سنة سبع وعشرين وأربع مائة. وقال غيره: توفي في المحرم سنة سبع وعشرين وأربع مائة، وقال غيره، توفي في يوم الأربعاء لسبع بقين من المحرم سنة سبع وثلاثين وأربع مائة رحمه الله تعالى؛^{۴۸۷}

ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبي نيشابوري، مفسر مشهور، در علم تفسير يگانه زمان خود بود و تفسير بزرگي نگاشت که بر تفاسير ديگر برتری داشت... ابوالقاسم قشيري نیز گوید: پروردگار عزت عزوجل را در خواب دیدم در حالی که با من گفتگو می کرد و من او را مورد خطاب قرار می دادم. در این خواب پروردگار تعالی گفت: مرد نیکی می آید. من توجه کردم و دیدم که احمد ثعلبی در حال آمدن است!

عبدالغافر بن اسماعيل فارسي در کتاب *سياق تاريخ نيشابور*، پس از یاد کردن از او، وی را ستوده و گفته است که او در نقل صحیح و قابل اعتماد است. وی از ابوطاهر بن خزیمه و ابوبکر بن مهران مقرئ حدیث نقل کرده و احادیث منقول و اساتید او فراوانند. وی در سال ۴۲۷ درگذشت و برخی گفتند در محرم سال ۴۲۷ فوت کرده و برخی گفتند روز چهارشنبه، هفت روز مانده به محرم و در سال ۴۳۷ درگذشته است.

ذهبی نیز ضمن یادآوری سال مرگ ثعلبی می نویسد:

۴۸۷. *وفیات الأعیان*: ۱ / ۷۹ - ۸۰.

وفيهما توفى أبو إسحاق الثعلبي... ، وكان حافظاً، واعظاً، رأساً في التفسير والعربية،
متين الديانة؛^{٤٨٨}

و در آن [سال] ابواسحاق ثعلبی درگذشت و او حافظ، واعظ و در تفسیر و ادبیات عرب سرآمد بود و
در دیانت متانت داشت.

صفدی نیز می گوید:

كان حافظاً، عالماً، بارعاً في العربية، موثقاً؛^{٤٨٩}

او حافظ، عالم، در ادبیات عرب ماهر و مورد اعتماد بود.

در *مرآة الجنان*، در حوادث سال ۴۲۷ هجری، ضمن اشاره به مرگ ثعلبی، درباره شخصیت او و تفسیرش
آمده است:

المفسر المشهور، وكان حافظاً، واعظاً، رأساً في التفسير والعربية، متين الديانة،
فاق بتفسيره الكبير سائر أهل التفاسير؛^{٤٩٠}

وی مفسری مشهور، حافظ و واعظ بود و در تفسیر، ادبیات عرب و دین و دیانت سرآمد بود و
تفسیر کبیرش بر سایر تفاسیر برتری داشت.

ابن قاضی شهبه می نویسد:

أخذ عنه أبو الحسن الواحدی، روى عن أبي القاسم القشيري؛^{٤٩١}

ابوالحسن واحدی از او حدیث اخذ کرده و وی حدیث را ابوالقاسم قشیری روایت می کند.

وی سپس به گفتار ذهبی پیرامون ثعلبی اشاره می کند.

سیوطی نیز در *بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة* می نویسد:

كان إماماً، كبيراً، حافظاً للغة، بارعاً في العربية؛^{٤٩٢}

او بزرگ و پیشوا، حافظ لغت و در ادبیات عرب ماهر بود.

اسانید روایت شأن نزول آیه (سأل سائل)

٤٨٨.العبر: ٢ / ٢٥٥ - ٢٥٦، حوادث سال ٤٢٧.

٤٨٩.الوافی بالوفیات: ٧ / ٢٠١.

٤٩٠.مرآة الجنان: ١ / ٤١٨.

٤٩١.طبقات الشافعية: ١ / ٢٠٣.

٤٩٢.بغیة الوعاة: ١ / ٣٥٦ / ش ٦٨٦.

حاکم حسکانی یکی از عالمان مشهور و مقبول نزد سنیان، روایات مربوط به نزول آیه (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ) را با اسانیدی مختلف و از برخی از امامان اهل بیت علیهم السلام و برخی صحابه نقل کرده است که در این جا به برخی از این سندها می پردازیم.

حدیث یکم:

أخبرنا أبو عبد الله الشيرازي، أخبرنا أبو بكر الجرجرائي، حدثنا أبو أحمد البصري، قال: حدثني محمد بن سهل، حدثنا زيد بن إسماعيل مولى الأنصاري، حدثنا محمد بن أيوب الواسطي، عن سفیان بن عيينة، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن علي...^{٤٩٣}.

حدیث دوم:

حدثنا عن أبي بكر السبيعي، حدثنا أحمد بن محمد بن نصر أبو جعفر الضبي، قال: حدثني زيد بن إسماعيل بن سنان، حدثنا شريح بن النعمان، حدثنا سفیان بن عيينة، عن جعفر، عن أبيه، عن علي بن الحسين، قال: نصب رسول الله صلى الله عليه وآله علياً...^{٤٩٤}.

حدیث سوم:

ورواه في التفسير العتيق، قال: حدثنا إبراهيم بن محمد الكوفي، قال: حدثني نصر بن مزاحم، عن عمرو بن شمر، عن جابر الجعفي، عن محمد ابن علي، قال: أقبل الحارث بن عمرو الفهري إلى النبي...، وورد أيضا في الباب عن حذيفة، وسعد بن أبي وقاص، وأبي هريرة، وابن عباس...^{٤٩٥}.

حدیث چهارم:

حدثني أبو الحسن الفارسي: حدثنا أبو الحسن محمد بن إسماعيل الحسنی، حدثنا عبدالرحمن بن الحسن الأسدي، حدثنا إبراهيم.

٤٩٣. شواهد التنزيل: ٢ / ٣٨١ / ش ١٠٣٠.

٤٩٤. همان: ٣٨٢ / ش ١٠٣١.

٤٩٥. همان: ٣٨٢ - ٣٨٣ / ش ١٠٣٢.

وأخبرنا أبو بكر محمد بن محمد البغدادي، حدثنا أبو محمد عبدالله بن أحمد بن جعفر الشيباني، حدثنا عبدالرحمن بن الحسن الأسدي، حدثنا إبراهيم بن الحسين الكسائي، حدثنا الفضل بن دكين، حدثنا سفيان بن سعيد، حدثنا منصور، عن ربعي، عن حذيفة بن اليمان، قال: لما قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَلَى: «من كنت مولاه فهذا مولاه»، قام النعمان بن المنذر الفهري، فقال: ...^{٤٩٦}

حديث پنجم:

وأخبرنا عثمان، أخبرنا فرات بن إبراهيم الكوفي، قال: حدثنا الحسين بن محمد بن مصعب البجلي، قال: حدثنا أبو عماره محمد بن أحمد المهدي، حدثنا محمد بن أبي معشر المدني، عن سعيد بن أبي سعيد المقبري، عن أبي هريره، قال: أخذ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بعضد علي بن أبي طالب...^{٤٩٧}

تصحیح همه این اسانید موجب اطناب ممل خواهد بود، از این رو به بررسی و تصحیح طریق دوم از حدیث چهارم بسنده می کنیم، چرا که اگر در میان احادیث هم مضمون و مشابه سند یکی صحیح باشد، محتوای همه آن ها قابل استناد خواهد بود.

أبو بكر محمد بن محمد بغدادي

حاکم حسکانی در این طریق، حدیث را از ابوبکر محمد بن محمد بغدادی روایت می کند. وی متوفای سال ۴۱۶ هجری است. حافظ عبدالغافر نیشابوری در شرح حال وی می نویسد:

محمد بن محمد بن عبدالله بن جعفر العطار الوراق الحنفي الحيري، أبو بكر بن أبي سعيد البغدادي، الفقيه، فاضل، دين ... ، توفي سنة ست عشرة وأربعمائة^{٤٩٨}؛ محمد بن محمد بن عبدالله بن جعفر عطار وراق حنفي حيري، ابوبكر بن ابي سعيد بغدادي، فقيه، فاضل، ديندار... سال ۴۱۶ درگذشت.

عبدالله بن أحمد شيباني

محمد بن محمد بغدادي، از عبدالله بن احمد بن جعفر شيباني نيشابوري روایت می کند. وی متوفای سال ۳۷۲ هجری است. خطیب بغدادی در شرح حال او می نویسد:

كان له ثروة ظاهرة، فأنفق أكثرها على العلم وأهل العلم، وفي الحج والجهاد وغير ذلك من أعمال البر، وكان من أكثر أقرانه سماعاً للحديث ... ، كتب الناس عنه

٤٩٦. همان: ٣٨٣ - ٣٨٤ / ش ١٠٣٣. وی در آخر روایت می گوید: «والطريقان لفظهما واحد».

٤٩٧. همان: ٣٨٥ / ش ١٠٣٤.

٤٩٨. المنتخب من كتاب السياق لتاريخ نيسابور: ١ / ٤٠ - ٤١.

... ، روی عنه: یوسف بن عمر القواس، وابن الثلاج، وإبراهیم بن مخلد بن جعفر،
وَأَبُو الْحَسَنِ بْنِ رَزْقِيهِ^{۴۹۹} وَغَيْرِهِمْ، وَكَانَ ثَقَّةً ... ، تَوْفَى سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ
وِثَلَاثَمِائَةً^{۵۰۰}؛

او ثروتی هویدا داشت و اکثر آن را در راه علم و برای اهل علم و در راه حج، جهاد و اعمال نیک
دیگر انفاق کرد. او از بیشتر هم عصرانش برای حدیث شنواتر بود... . مردم از او حدیث أخذ
می کردند ... یوسف بن عمر قواس، ابن ثلاج، ابراهیم بن مخلد بن جعفر و ابوالحسن بن رزقویه و
دیگران از او روایت کرده اند و او مورد اعتماد بود... وی در سال ۳۷۲ درگذشت.

عبدالرحمن بن حسن أسدی

عبدالله بن احمد بن جعفر شیبانی از عبدالرحمن بن حسن اسدی روایت می کند. شرح حال وی در تاریخ
بغداد چنین آمده است:

عبدالرحمن بن الحسن بن أحمد... ، الأسدی القاضی من أهل همدان. حَدَّثَ عَنْ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ دِزِيلِ الْهَمْدَانِيِّ... ، وَقَدِمَ بَغْدَادَ وَحَدَّثَ
بِهَا، فَكُتِبَ عَنِ الشَّيْخِ الْقَدَمَاءِ، وَرَوَى عَنْهُ الدَّارِقُطْنِيُّ، وَحَدَّثَنَا عَنْهُ أَبُو الْحَسَنِ بْنُ
رَزْقِيهِ بَكْتَابِ تَفْسِيرِ وَرَقَاءٍ وَغَيْرِهِ، وَحَدَّثَنَا عَنْهُ أَيْضاً أَبُو الْحَسَنِ بْنُ الْحَمَّامِيِّ
الْمَقْرِيُّ، وَأَبُو عَلِيِّ بْنِ شَاذَانَ، وَأَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَادَا^{۵۰۱}؛

عبدالرحمن بن حسن بن احمد... او اهل اسدآباد همدان و دارای منصب قضاوت بود. وی از ابراهیم
بن حسین بن دیزیل همدانی حدیث نقل می کند... . عبدالرحمن به بغداد رفت و در آن جا به نقل
حدیث مشغول بود و به نقل از اساتید گذشته حدیث نوشت. دارقطنی از او روایت می کند و
ابوالحسن رزقویه در کتاب تفسیر ورقاء و سایر کتب، از وی برای ما حدیث نقل کرد. هم چنین
ابوالحسن بن حمّامی مقری و ابو علی بن شاذان، و احمد بن علی بادا از او برای ما حدیث نقل
کرده اند.

عبدالرحمن بن حسن اسدی متوفای سال ۳۲۵ هجری است. ذهبی او را در زمره أعلام النبلاء شمرده و در
سیر أعلام النبلاء به ذکر شرح حال او پرداخته است. وی سپس انتقاد برخی از معاصران وی را مطرح کرده
است. ناقدان وی، به روایت او از ابراهیم بن حسین بن دیزیل اعتراض کرده اند و معتقدند که او عبدالرحمن

۴۹۹. در برخی منابع «رزقویه» آمده است.

۵۰۰. تاریخ بغداد: ۹ / ۳۹۸ - ۳۹۹ / ش ۴۹۸۶.

۵۰۱. همان: ۱۰ / ۲۹۱ - ۲۹۲ / ش ۵۴۲۸.

بن دیزیل را درک نکرده است.^{۵۰۲} به همین سبب ابن حجر در *لسان المیزان*، سبب تضعیف عبدالرحمن را چنین توضیح می دهد که: ابو حفص بن عمر و قاسم بن ابی صالح، روایت او را از ابراهیم منکر شمرده و گفته اند: این گونه به ما رسیده است که ابراهیم کتاب تفسیر خود را قبل از سال ۲۷۰ تدریس کرده است و عبدالرحمن بن حسن اسدی مدعی بهره مندی از درس تفسیر ابن دیزیل است، در حالی که ولادتش سال ۲۷۰ بوده است. هم چنین به ما رسیده است که کم پیش می آمد ابراهیم از درسی بگذرد و دوباره به آن بازگردد.^{۵۰۳}

روشن است که این مقدار انتقاد هرگز به وثاقت محدثی که بسیار مورد تجلیل قرار گرفته و محدثان دقیق و ریزیبنی چون دارقطنی و امثال وی از او روایت کرده اند لطمه نمی زند؛ چرا که اولاً براساس مبانی رجالی سنیان، سخن معاصران درباره یکدیگر و جرح و قدح آنان در حق همدیگر پذیرفته نمی شود و این موضوعی است که ذهبی و ابن حجر در چندین موضع از کتاب های رجالی خویش بر آن تأکید کرده اند. ثانیاً مبنای این انتقاد، با فرض تولد عبدالرحمن در سال ۲۷۰ هجری استوار است و ناقدان معتقدند که ابن دیزیل قبل از آن سال تفسیر آموزش می داده است و کم پیش می آمده که پس از تدریس یک مطلب، دوباره بدان باز گردد. اما این را باید دانست که این انتقاد صرفاً یک استبعاد بی اساس است، زیرا عبدالرحمن در سال ۲۷۰ هجری متولد شده و ابن دیزیل در سال ۲۸۱ درگذشته است و این امکان وجود دارد که عبدالرحمن آن چه را از ابن دیزیل روایت کرده از خود وی استماع کرده باشد و یا قسمتی از آن را خودش استماع کرده و برخی قسمت های آن، از پدرش به وی منتقل شده باشد. بر این اساس، انتقاداتی که متوجه عبدالرحمن شده بسیار است و چون غیر از این هیچ جرحی درباره او وجود ندارد، پس می توان به روایت او اعتماد کرد چنان که حدیث پژوهان بزرگی چون دارقطنی به وی اعتماد داشته و از او روایت کرده اند و این اعتماد هرگز با سخن برخی از معاصران عبدالرحمن در مخدوش ساختن وی نیز ناسازگار نیست، به ویژه وقتی که آنان استبعادات بی پایه خود را به شنیده هایشان مستند می کنند و می گویند: «بلغنا...»!

ابراهیم بن حسین کسائی

راوی دیگر ابراهیم بن حسین کسائی است. وی همان ابن دیزیل است که شرح حالش پیش تر گذشت.

فضل بن دُکین

۵۰۲. سیر أعلام النبلاء: ۱۶ / ۱۵ - ۱۶.

۵۰۳. لسان المیزان: ۳ / ۴۱۱ - ۴۱۲ / ش ۱۶۲۰.

فضل بن دکین از راویان معتبر این سند است. وی از رجال صحاح سته است. ابن حجر عسقلانی درباره او می نویسد:

ثقة، ثبت... وهو من كبار شيوخ البخاری؛^{۵۰۴}

وی مورد اعتماد و دقیق است... و از اساتید بزرگ بخاری به شمار می رود.

سفیان ثوری و منصور بن معتمر

فضل بن دکین از سفیان ثوری روایت می کند که شرح حال وی نیز پیشتر بیان شد. سفیان ثوری از منصور بن معتمر روایت می کند. وی از رجال صحاح سته است و ابن حجر درباره او می گوید:

ثقة، ثبت، وكان لا يدلس؛^{۵۰۵}

او مورد اعتماد و دقیق بود و تدلیس نمی کرد.

ربعی بن خراش

منصور از ربعی بن خراش روایت می کند. او نیز از رجال صحاح سته است و ابن حجر عسقلانی نیز او را توثیق کرده و درباره او می گوید:

ثقة، عابد، مخضرم؛^{۵۰۶}

وی مورد اعتماد، عابد و بردبار است.

حذیفه بن یمان

ربعی بن خراش از حذیفه بن یمان روایت می کند. حذیفه از اصحاب جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است.^{۵۰۷}

پس از تصحیح سند این روایت، نزول آیه (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ) در غدیر خم و پس از اعلان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت شد که برای اثبات این موضوع، همین روایت کافی است و به جهت دوری از اطاله کلام، به بررسی سندی روایت های دیگر در این باره نمی پردازیم.

دلالت روایات بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام

۵۰۴. تقریب/تهذیب: ۲ / ۱۱ / ش ۵۴۱۸.

۵۰۵. همان: ۲ / ۲۱۵ / ش ۶۹۳۳.

۵۰۶. همان: ۱ / ۲۹۲ / ش ۱۸۸۴.

۵۰۷. ر.ک: تهذیب/تهذیب: ۲ / ۱۹۳ / ش ۴۰۵.

نزول آیه «سأل سائل بعذاب واقع» پس از غدیر خم و اعلان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، یکی از روشن ترین ادله امامت و خلافت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، زیرا این داستان مراد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را از عبارت «من كنت مولاة فعلى مولاة» به وضوح آشکار می سازد و نشان می دهد که حتی منافقان نیز این حدیث شریف را به معنای جعل الاهی امامت برای امیرالمؤمنین علیه السلام می دانسته اند و فهم آنان از واژه «مولى»، همان معنای امام بوده است؛ چرا که اگر «مولى» در فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به معنای «محب»، «ناصر» و یا هر چیز دیگری غیر از «امام» بود، اعتراض آن اعرابی به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم معنایی نداشت و جای این سؤال نبود که بپرسد: «هذا منك أو من الله؟»؛ این سخن از سوی شماست یا از سوی خداوند؟ اگر وی از حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هر چیز دیگری غیر از امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را فهمیده بود، معنا نداشت که با آن گستاخی به پیامبر بگوید:

أمرتنا... ، وأمرتنا... ، ثم لم ترض بهذا، حتى رفعت بضبعي ابن عمك تفضله علينا،
وقلت: «من كنت مولاة فعلى مولاة»؛^{۵۰۸}

به ما دستور دادی که... و دستور دادی که... سپس به این مقدار راضی نشدی تا این که بازوان پسر عمویت را بالا بردی و او را بر مردم برتری دادی و گفتی: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست!»

هویداست که این سخنان، نشان گر دلالت حدیث غدیر بر امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام است و فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در جواب پرسش برخی از منافقان می تواند شاهد مهمی بر همین برداشت باشد، چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در حالی که از شدت ناراحتی چشمان مبارکشان سرخ شده بود، به ناچار با سوگند به خداوند سه بار تکرار کرده و فرمودند:

الذی لا إله إلا هو، إنه من الله ولیس منی؛^{۵۰۹}

به خدایی که جز او خدایی نیست، این امر از سوی خداوند است، نه از سوی من.

و اگر آن چه خداوند دستور داده بود چیزی جز پذیرش مولویت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بود، معنا نداشت که آن اعرابی به قیمت هلاکت و نابودی خود از پذیرش آن سر باز زند و نزول عذاب از سوی خدا را درخواست کند. پس همه این امور نشان دهنده صراحت حدیث غدیر در دلالت بر امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام است.

۵۰۸. معارج الوصول: ۳۹؛ فیض التقدیر: ۶ / ۲۸۲ و منابع دیگر.

۵۰۹. همان.

اگر حدیث غدیر بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت نداشت، آن اعرابی هرگز به خدا و رسولش اعتراض نمی کرد تا از اسلام خارج گردد و جزای عملش را در همین دنیا ببیند و دچار عذاب شدید و ابدی قیامت گردد. اگر حدیث غدیر بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت نداشت، ابن تیمیه در نفی حدیث، از آن اعرابی نادان و تندخو در رابطه با اعلان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تبعیت نمی کرد و نمی پنداشت که به اتفاق تمامی حدیث پژوهان این حدیث از

دروغ های جعل شده است! در حالی که حدیث به اسانید و طرق گوناگونی نقل شده است که برخی از آن سندها صحیح اند و پیشوایان، حافظان و بزرگان اهل تسنن آن را روایت کرده اند و این حدیث به یقین معتبر و مستفیض است. ابن تیمیه برای نفی و طرد احادیث مربوط به این داستان مطالبی بیان کرده است که از جهل مفرط و تعصب شدید وی حکایت دارد. این مطالب به قدری سخیف و جاهلانه است که حتی پیروان ابن تیمیه نیز از آن اعراض کرده اند. در این جا به نقل برخی از اشکالات ابن تیمیه می پردازیم.

مناقشات ابن تیمیه

مهم ترین اشکال ابن تیمیه به روایات نزول آیه (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ) دو اشکال زیر است:

۱. مکی بودن سوره معارج؛

۲. قرار گرفتن آیه (وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَهُ هَذَا هُوَ الْحَقُّ...) ^{۵۱۰} در سوره انفال و این که سوره انفال

به هنگام جنگ بدر و سال ها پیش از غدیر خم نازل شده است.

ابن تیمیه در منهاج السنه، پس از اشاره به استدلال مرحوم علامه حلی می نویسد:

فيقال لهؤلاء الكذابين: أجمع الناس كلهم على أن ما قاله النبي صلى الله عليه وآله وسلم بغدير خم، كان مرجعه من حجة الوداع، والشيعه تسلم هذا وتجعل ذلك اليوم عيداً، وهو اليوم الثامن عشر من ذي الحجة، والنبي صلى الله عليه وآله وسلم لم يرجع إلى مكة بعد ذلك بل رجع من حجة الوداع إلى المدينة، وعاش تمام ذي الحجة والمحرم وصفر، وتوفى في أول ربيع الأول.

وفي هذا الحديث أنه بعد أن قال هذا بغدير خم وشاع في البلاد، جاءه الحارث وهو بالأبطح، والأبطح بمكة، فهذا كذب جاهل لم يعلم متى كانت قصة غدیر خم؛ وأيضاً فإن هذه السورة - سورة (سَأَلَ سَائِلٌ) - مكية باتفاق أهل العلم، نزلت بمكة قبل الهجرة، فهذه نزلت قبل غدیر خم بعشر سنين أو أكثر من ذلك، فكيف تكون نزلت بعده؟! وأيضاً قوله: (وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَهُ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ) في سورة الأنفال، وقد نزلت عقيب بدر بالاتفاق قبل غدیر خم بسنين كثيرة، وأهل

۵۱۰. سوره انفال: آیه ۳۲.

التفسير متفقون على أنها نزلت بسبب ما قاله المشركون للنبي صلى الله عليه وآله وسلم قبل الهجرة، كأبي جهل وأمثاله؛^{٥١١}

به این دروغ گویان گفته می شود: تمامی مردمان اجماع دارند که آن چه پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم در غدیر خم گفته است در بازگشت از حجة الوداع بوده و شیعه با مسلم دانستن این مطلب، آن روز را عید قرار می دهد و آن روز، روز هجدهم ذی حجه است. پیامبر پس از آن به مکه بازنگشت، بلکه از حجة الوداع به مدینه رجوع و بقیه ذی حجه، محرم و صفر را زنده بوده و در ابتدای ربیع الأول وفات کرده است.

در حالی که بر اساس این حدیث، پس از آن که پیامبر این سخن را در غدیر خم گفت و در بلاد شایع شد، حارث در ابطح خدمت پیامبر رسید، در حالی که ابطح در مکه است. پس این سخن دروغ نادانی است که نمی داند قصه غدیر در کجا واقع شده است. از سوی دیگر، به اتفاق همه اهل علم این سوره - یعنی سوره «سأل سائل» - مکی است و پیش از هجرت پیامبر به مدینه در مکه نازل شده و نزول آن ده سال یا بیشتر از ده سال قبل از غدیر خم بوده است. پس چگونه ممکن است بعد از آن نازل شود؟! هم چنین آیه (وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأُمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) در سوره انفال است که به اتفاق، در بدر و سال ها پیش از غدیر خم نازل شده و همه مفسران اتفاق نظر دارند که سبب نزول آن گفتار مشرکان به پیامبر پیش از هجرت است؛ مشرکانی هم چون ابوجهل و امثال وی.

ابن تیمیة در ادامه می نویسد:

وَأَيْضاً فَإِنَّهُمْ لَمَّا اسْتَفْتَحُوا بَيْنَ اللَّهِ أَنَّهُ لَا يَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِيهِمْ، فَقَالَ: (وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأُمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ)^{٥١٢} واتفق الناس على أن أهل مكة لم تنزل عليهم حجارة من السماء: لما قالوا ذلك، فلو كان هذا آية، لكان من جنس آية أصحاب الفيل، ومثل هذا مما تتوفر الهمم والدواعي على نقله، ولو أن الناقل طائفة من أهل العلم، فلما كان هذا لا يرويه أحد من المصنفين في العلم، لا المسند ولا الصحيح ولا الفضائل ولا التفسير ولا السير ونحوها، إلا ما يروى بمثل هذا الإسناد المنكر، علم أنه كذب

٥١١. منهاج السنة: ٣٠ / ٧ - ٣١.

٥١٢. سوره انفال: آیه ٣٢ - ٣٣.

وباطل. وأيضاً فقد ذكر في هذا الحديث: إن هذا القائل أمر بمباني الإسلام الخمس، وعلى هذا فقد كان مسلماً، فإنه قال فقبلناه منك، ومن المعلوم بالضرورة أن أحداً من المسلمين على عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم لم يصبه هذا. وأيضاً فهذا الرجل لا يعرف في الصحابة، بل هو من جنس الأسماء التي يذكرها الطريقة من جنس الأحاديث التي في سيره عنتره ودلهمه، وقد صنف الناس كتباً كثيرة في أسماء الصحابة الذين ذكروا في شيء من الحديث، حتى في الأحاديث الضعيفة، مثل كتاب الإستيعاب لابن عبد البر، وكتاب ابن منده، وأبي نعيم الأصبهاني، والحافظ أبي موسى، ونحو ذلك، ولم يذكر أحد منهم هذا الرجل، فعلم أنه ليس له ذكر في شيء من الروايات، فإن هؤلاء لا يذكرون إلا ما رواه أهل العلم لا يذكرون أحاديث الطريقة، مثل تنقلات الأنوار للبكري للكذاب وغيره؛^{٥١٣}

هم چنین هنگامی که آنان از خدا خواستند در حالی که محمد صلی الله علیه وآله وسلم در میان ایشان است بر آنان عذاب نفرستد، خداوند فرمود: (وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ)، سپس خدای تعالی فرمود: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) و در حالی که تو در میان آن ها بودی، خداوند آنان را عذاب ننمود، چرا که آنان استغفار کردند. از این رو همه مردم اتفاق نظر دارند بر این که وقتی که این سخن را گفتند، سنگی از آسمان نازل نشد [تا آنان را عذاب کند] و چنان چه آیه «سأل سائل» همانند آیه اصحاب فیل و داستان هایی که انگیزه ها و اهتمام فراوانی بر نقل آن ها وجود دارد - ولو این که ناقلان گروهی از اهل علم باشند - از آن جا که احدی از نویسندگان و عالمان نه در مسند، نه در صحیح، نه در فضائل، نه در تفسیر، نه در سیره ها، در کتاب هایی از

این قبیل آن را روایت نکرده اند مگر این روایت ناشناخته که دروغ بودن و بطلان آن معلوم است. هم چنین در این حدیث ذکر شده که قائل به این قول [حارث] مأمور به پذیرش مبانی پنج گانه اسلام بوده است و بر این اساس مسلمان بوده و او می گوید ما این اوامر را از تو [یعنی پیامبر] قبول کردیم، در حالی که بسیار روشن و آشکار است که برای احدی از مسلمانان در عهد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چنین پیش آمدی رخ نداده است و چنین مردی در میان اصحاب شناخته شده نیست، بلکه نام او در زمره اسم هایی است که طریقه [صوفیان و داستان سرایان] در

داستان هایی از قبیل داستان هایی که در سیره جنگجویان و پیران [افسانه ای] نقل می شود، ذکر می کنند، در حالی که کتاب های بسیاری در ذکر اسامی صحابه که در احادیث، حتی در احادیث ضعیف ذکر شده اند نوشته شده است.

کتاب هایی هم چون الاستیعاب ابن عبدالبر، کتاب ابن منده، کتاب ابونعیم اصفهانی، کتاب حافظ ابوموسی و کتاب هایی از این قبیل که هیچ یک از آن ها از این مرد یاد نکرده اند. پس می توان از همین موضوع دریافت که ذکر از او در روایات نشده است، از این رو این گونه عالمان فقط روایاتی را نقل می کنند که اهل علم آن را روایت کرده اند و احادیث طریقه هم چون تنقلات الأنوار بکری دروغ گو و غیر آن را نقل نمی کنند.

این تمام سخن ابن تیمیه بود که در مجموع شش اشکال مطرح کرده است.

ابن کثیر که در این مباحث از ابن تیمیه تقلید و پیروی می کند، برخی از اشکالات مطرح شده از سوی ابن تیمیه را مطرح نکرده است، چرا که این اشکالات بسیار سست و واضح البطلان هستند.

نخستین اشکالی که ابن تیمیه مطرح می کند آن است که براساس روایت، حارث در ابطح نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده و به ایشان اعتراض کرده است. ابن تیمیه می گوید: ابطح اسم مکانی واقع در مکه است، در حالی که پیامبر پس از روز غدیر هرگز به مکه باز نگشته است. این اشکال به قدری سخیف و جاهلانه است که ابن کثیر آن را تکرار نکرده است.

در پاسخ به این اشکال باید گفت که: اولاً اگر این حدیث دروغ و جعلی باشد و صدر و ذیل آن متعارض باشند، جاعل آن ثعلبی است و این اشکال متوجه، نمی شود. ثانیاً ابن تیمیه از سر جهل یا به عمد و از روی تعصب ابطح را مکانی در مکه معرفی کرده است. حتی اگر ابطح نام مکان خاصی در مکه باشد، از نظر لغت، معنای آن عام است و به بستر رودخانه و زمین هایی که پوشیده از شن و سنگریزه هستند ابطح گفته می شود. در الصحاح فی اللغة آمده است:

الأبطح: مسیل واسع فیه دقاق الحصى... ، ومنه بطحاء مکه؛^{۵۱۴}

ابطح به معنای مسیل گسترده ای است که در آن سنگ ریزه وجود دارد... و از جمله بطحاء مکه است.

ابوالفتح ناصرالدین مطرزی نیز می گوید:

البطحاء: مسیل ماء فیه رمل وحصی، ومنها بطحاء مکه و يقال لها: الأبطح أيضاً، وهومن البطح أی البسط؛^{۵۱۵}

۵۱۴. الصحاح: ۱ / ۳۵۶.

۵۱۵. المغرب فی ترتیب المعرب: ۱ / ۷۷ - ۷۸.

بطحاء، محل جریان آب که در آن سنگ و شن ریزه وجود دارد و از جمله بطحا مکه است که به آن ابطح نیز گفته می شود و ریشه آن از بطح، یعنی بسط است.

این منظور نیز در *لسان العرب* می نویسد:

البطحاء: مسیل فيه دقاق الحصى... ، وفي حديث عمر أنه أول من بطح المسجد وقال: إبطحوه من الوادي المبارك، أي ألقى فيه البطحاء، وهو الحصى الصغار؛

بطحاء مسیلی است پوشیده از سنگ ریزه... و در حدیث عمر آمده که او نخستین کسی بود که مسجد را با سنگریزه پوشاند و گفت آن را از سنگ ریزه های سرزمین مبارک پوشانیدیم؛ یعنی در آن سنگ ریزه ریختم و آن ماسه های کوچک است.

پس بطحاء منحصر به مکانی در مکه نیست، بلکه اسم عامی است که بر تمام مسیل های پوشیده از سنگ ریزه اطلاق می شود. افزون بر آن که براساس آن چه سمهودی در کتاب *خلاصه الوفا بأخبار دار المصطفی* - که درباره تاریخ مدینه منوره است - نوشته است، در بقاع شهر مدینه، محلی به نام بطحاء وجود دارد.^{۵۱۶}

اشکال دوم ابن تیمیه این بود که سوره معارج مکی است و حال آن که روایت ثعلبی بیان گر نزول آیه در مدینه است. پاسخ این اشکال نیز روشن است؛ زیرا وقتی صحت حدیث نزول آیه پس از غدیر خم ثابت شد، معلوم می شود که این آیه مدنی است، هر چند که سوره معارج مکی باشد، چنان که بسیاری از سوره های مکی در بردارنده آیاتی هستند که در مدینه نازل شده است. پس مکی بودن سوره معارج با نزول آیه «سأل سائل بعذاب واقع» در مدینه هیچ منافاتی ندارد. افزون بر آن که به تصریح قرآن پژوهان و مفسران سنی، برخی آیات و حتی برخی سوره ها مکی در مدینه نیز بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده اند. سیوطی در *الإتقان فی علوم القرآن* بابی با عنوان «ما تکرر نزوله» باز کرده است. وی در آن جا می نویسد:

صرح جماعة المتقدمين والمتأخرين: بأن من القرآن ما تكرر نزوله... ، فإن سورة الإسراء وهود مكيتان، وسبب نزولهما يدل على أنهما نزلتا بالمدينة، ولهذا أشكل ذلك على بعضهم، ولا إشكال لأنها نزلت مرة بعد مرة... ، والحكمة في هذا كله: أنه قد يحدث سبب من سؤال أو حادثه تقتضي نزول آية، وقد نزل قبل ذلك ما يتضمنها فيوحي إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم تلك الآية بعينها تذكيراً لهم بها وبأنها تتضمن هذه؛^{۵۱۷}

۵۱۶. خلاصه الوفا بأخبار دار المصطفی: ۲ / ۵۶۰.

۵۱۷. الإتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۱۰۴ / ش ۴۱۹.

گروهی از متقدمان و متأخران تصریح کرده اند که قسمت هایی از قرآن مکرر نازل شده... پس همانا سوره اسراء و هود مکی هستند، در حالی که سبب نزول آن ها دلالت دارد که آن دو در مدینه نازل شده اند و بر این اساس، [سبب نزول] برای برخی از آنان مشکل پدید آورده است در حالی که واقعاً اشکالی نیست، زیرا نزول در مدینه، پس از نزول در مکه صورت گرفته است... و حکمت در همه این موارد آن است که دلایلی هم چون پرسش و یا حادثه ای پیش می آید که مقتضی نزول آیه ای است، در حالی که همان آیه قبل از آن سوال یا حادثه، در ضمن آیاتی دیگر نازل شده و خود آن آیه به پیامبر مجدداً وحی می شود تا تذکری برای آنان باشد.

بنابراین حتی اگر بپذیریم که سوره معارج به صورت کامل در مکه نازل شده است، باز هم با قول به نزول مجدد آیه ای از آن در مدینه منافاتی ندارد. در نتیجه چون خبر صحیح دلالت دارد که آیه «سأل سائل بعذاب واقع» پس از اعلان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر خم نازل شده است، ناگزیر باید آن را پذیرفت و بدان ملتزم شد.

اشکال سوم بسیار عجیب و بیان گر جهل ابن تیمیه است. این اشکال به قدری سخیف است که ابن کثیر آن را مطرح نکرده و بسیاری از عالمان سنی به طرح آن از سوی ابن تیمیه اعتراض کرده اند. ابن تیمیه می گوید: آیه (وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ...) در جنگ بدر و سال ها پیش از غدیر خم نازل شده و سبب نزول آن گفتار مشرکان به پیامبر است. اما باید دانست که اساساً سخنی از نزول این آیه بعد از غدیر خم در میان نیست تا ابن تیمیه چنین اشکالی را مطرح کند. آن چه در روایت آمده آن است که حارث خود را، به همان صورت که مشرکان خود را نفرین کرده بودند نفرین کرد و اگر چنان چه وی آیه را هم قرائت کرده باشد، قرائت وی به معنای نزول آیه نیست؛ بلکه او با قرائت آیه، صرفاً خود را همانند مشرکان و با همان الفاظ نفرین کرده است و این مطلب با نزول آیه در واقعه بدر هیچ منافاتی ندارد و چنین اشکالی از پایین بودن درک و فهم اشکال کننده حکایت دارد.

اشکال چهارم تعارض نزول عذاب بر حارث با آیه شریفه (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ) است؛ زیرا خداوند در این آیه خبر می دهد که تا زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در میان این امت است، آنان را معذب نخواهد ساخت.

در پاسخ به این اشکال باید گفت: اولاً رفع عذاب از امت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با حضور ایشان در میان امت به معنای دچار نساختن آنان به عذاب عمومی است و هرگز شامل عذاب های فردی نمی شود. به همین جهت در مواردی گزارش شده که عده ای از مسلمانان در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گرفتار عذاب الاهی شدند. ابن کثیر به سند خود از یزید بن درهم می نویسد که گفت:

سمعت أنساً يقول في هذه الآية: (إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ ...) ^{۵۱۸} قال: مرّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فغمزه بعضهم، فجاء جبريل أحسبه قال: فغمزهم، فوقع في أجسادهم كهيئته الطعنة، فماتوا؛ ^{۵۱۹}

شنیدم انس درباره [شأن نزول] آیه: (إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ ...) می گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از جایی می گذشت که برخی [به قصد استهزاء]، با چشم و ابرو به ایشان اشاره کردند. آن گاه جبرئیل آمد و به آن حضرت عرضه داشت که آنان را استهزاء خواهم کرد. پس در بدن های آنان عارضه ای به صورت زخم واقع شد و آنان مردند.

از این قبیل روایات در منابع اهل تسنن فراوان است. بنابراین نزول عذاب برای برخی افراد حتی در حیات و حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیز رخ داده است و آیه (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ)، از رفع عذاب عمومی حکایت دارد. در نتیجه این آیه با نزول عذاب برای حارث در تعارض نخواهد بود.

اشکال پنجم عدم شیوع و فراگیر شدن خبر نزول عذاب بر حارث است. ابن تیمیه می گوید علی رغم وجود انگیزه و اهتمام فراوان برای نقل رُخدادهایی از این قبیل، به مانند قصه اصحاب فیل، این داستان مسانید، صحاح، تفاسیر، سیره ها و کتاب هایی از این دست نقل نشده است و این نشان می دهد که داستان اصلی ندارد و دروغ است.

پاسخ این اشکال هم واضح است. پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از حقّ خویش محروم شد و کسانی حاکم شدند که روشن شدن حقایق به نفع آنان نبود و از نقل وقایعی که بیان گر امامت و خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام بود، اکراه داشتند. بدین روی تا صد سال پس از وفات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، از نقل حدیث و نوشتن سیره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جلوگیری شد. بنابراین انگیزه ها برای جلوگیری از انعکاس این خبر و خبرهایی از این قبیل بسیار زیاد بوده و هرگز توافر دواعی بر نقل وجود نداشته است. افزون بر آن چند تن از صحابه، روایات مربوط به نزول این آیه را روایت کرده اند؛ از جمله حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، عبدالله بن عباس، حذیفه بن یمان، سعد بن ابی وقاص، ابو هریره و دیگران، اما از آن جا که نقل این داستان به نفع جریان حاکم نبوده است، نویسندگان و راویانی که از سوی حکومت ها تأیید و تقویت می شدند، از ذکر این داستان در کتاب های خود امتناع ورزیدند و در این راستا، از ورود حقایق روایت شده از سوی اهل بیت علیهم السلام به مجامع روایی خود جلوگیری کردند و یا به صورت ناقص، وارونه و یا بسیار کم رنگ منعکس نمودند. در طول تاریخ نیز

۵۱۸. سوره حجر: آیه ۹۵ - ۹۶.

۵۱۹. تفسیر ابن کثیر: ۲ / ۵۸۰.

حکومت همواره در دست مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و تا آن جا که امکان داشته است، با حقایق مربوط به ولایت آن حضرت در ستیز بوده و آن ها را از بین برده اند. به حاکم نیشابوری به جهت نقل حدیث طبر توهین کردند. گنجی شافعی را به خاطر ذکر مناقب و فضائل پیامبر در وسط مسجد کشتند و نسائی را به جهت طعن معاویه چنان آزار دادند که بعد از سه روز جان داد. همین مقدار انعکاس وقایع نیز از شدت ظهور و شیوع آن حکایت دارد.

اشکال ششم ابن تیمیه این است که اگر چنین شخصی مسلمان بوده است، پس چرا وی را در زمره صحابه پیامبر نام نبرده اند و هیچ یک از کسانی که به معرفی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پرداخته اند، به نام وی اشاره ای نکرده اند؟

این اشکال نیز دو پاسخ روشن دارد: نخست این که در تعریف صحابی آمده است:

من لقی النبی صلی الله علیه وآله وسلم مؤمناً به ومات علی الإسلام؛^{۵۲۰}

صحابی کسی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را در حالی که مؤمن بوده ملاقات کرده و بر دین اسلام مرده باشد.

بنابراین حارث را نمی توان از صحابه پیامبر شمرد؛ زیرا وی با اعتراض به خدا و پیامبر و طلب نزول عذاب از خدا مرتد شده است و آنان که به ذکر نام اصحاب پرداخته اند، نام مرتدین را ذکر نکرده اند، چون اساساً آن که مرتد شده صحابی محسوب نمی شود.

پاسخ دوم این که ذکر نام و شرح حال اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به اندازه ای صورت گرفته که نویسندگان این مطالب به آن دست یافته اند و خود آنان تصریح کرده اند که تعداد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسیار بیشتر از افرادی است که آن ها نام برده اند. بنابراین چنین نیست که نام همه اصحاب در کتاب ها آمده باشد.^{۵۲۱}

نکته پایانی

گفتیم یکی از اشکالات ابن تیمیه این بود که آیه (وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ...) در سوره انفال مربوط به واقعه بدر است و به داستان آن اعرابی و اعتراض وی به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس از غدیر خم ارتباطی ندارد. پاسخ این اشکال نیز مطرح شد، اما مطلب دیگری که در این باره در خور توجه است تفسیر سوره معارج از سوی حاکم نیشابوری است. حاکم نیشابوری در «کتاب التفسیر» مستدرک می نویسد:

۵۲۰. معرفه الثقات: ۱/ ۹۵؛ الإصابه: ۱/ ۱۳۰ و ۱۵۸؛ التفسیر الوسیط: ۹۱۱/۱؛ نخبه الفکر: ۶۵.

۵۲۱. برای نمونه ر.ک: الإصابه: ۸۷/۱.

تفسیر سوره (سَأَلَ سَائِلٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الشَّيْبَانِيُّ بِالْكُوفَةِ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ حَازِمٍ الْغَفَّارِيُّ، ثنا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ سَفْيَانَ الثَّوْرِيِّ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ: (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعَ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ) ذِي الدَّرَجَاتِ. (سَأَلَ سَائِلٌ) قَالَ: هُوَ النَّضْرُ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ كَلْدَةَ، قَالَ: أَللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ، فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ. هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ وَلَمْ يَخْرُجَاهُ؛^{۵۲۲}

تفسیر سوره «سأل سائل» بسم الله الرحمن الرحيم. محمد بن علی شیبانی در کوفه خبر داد: احمد بن حازم غفاری، از عبیدالله بن موسی، از سفیان ثوری، از اعمش، از سعید بن جبیر روایت کردند که درباره آیه: (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعَ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ) گفت: یعنی صاحب درجات. [و در تفسیر آیه] (سَأَلَ سَائِلٌ) گفت: آن [درخواست کننده] نضر بن حارث بن کلدۀ است که گفت: خدایا، اگر این سخن پیامبر حق است و [این انتخاب] از سوی توست، پس از آسمان سنگی بر ما بار. این حدیث بر طبق شرط مسلم و بخاری صحیح است و هیچ یک آن را نیاورده اند.

ذهبی نیز در تصحیح این روایت با حاکم موافق است،^{۵۲۳} اما آن چه اهمیت دارد این است که اگر آیه (وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ) ارتباطی با داستان اعرابی ندارد، پس چرا حاکم این روایت را در این جا مطرح کرده است، در حالی که در سوره انفال و ذیل آیه یاد شده، اساساً هیچ اشاره ای به روایت فوق نکرده است؟! به راستی ابن تیمیه و پیروانش درباره حدیثی که حاکم و ذهبی مطرح و آن را تصحیح کرده اند، چه می گویند؟ این دو از بزرگان و حافظان اهل سنت اند و راوی خبری که آنان صحیح می دانند سفیان ثوری است که ثعلبی نیز روایت این داستان را از او نقل می کند. هم چنین این حدیث از سعید بن جبیر روایت شده که وی احادیث تفسیری خود را از ابن عباس اخذ می کند و ابن عباس از صحابه ای است که حدیث نزول آیه (سَأَلَ سَائِلٌ) را پس از غدیر و اعلان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است و این همه نشان گر این است که حدیث حاکم از جمله احادیث صحیحی است که بیان گر نزول آیه (سَأَلَ سَائِلٌ) پس از غدیر می باشد، و هر چند که خود حاکم به حدیث غدیر و ارتباط آن با این داستان اشاره ای نکرده است، اما قرائن موجود در حدیث وی، به همراه تصریح برخی مفسران به نزول آیه پس از غدیر، قرینه خوبی برای اثبات این مطلب است.

۵۲۲. المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۵۰۲ .

۵۲۳. ر.ک: المستدرک علی الصحیحین للحاکم مع تعلیقات الذهبی فی التلخیص: ۲ / ۵۴۵ / ش ۳۸۵۴.

اما نکته ای در روایات مربوط به این داستان وجود دارد که نیازمند تحقیق بیشتری است و آن اختلاف روایات تفسیری میان نام درخواست کننده عذاب است. چنان که گذشت در روایت ثعلبی نام این شخص «حارث بن نعمان» آمده است، اما در روایت حاکم، نام آن اعرابی معترض به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم «نضر بن حارث بن کله» ذکر شده است. خطیب شربینی به این اختلاف توجه داشته است، به همین جهت در *السراج المنیر فی تفسیر القرآن الکریم* می نویسد:

**واختلف فی هذا الداعی، فقال ابن عباس: هو النضر بن الحارث. حیث قال: اللَّهُمَّ
إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ، فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ... ، هُوَ الْحَارِثُ بْنُ النُّعْمَانِ. وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا بَلَغَهُ قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
فِي عَلِيٍّ: «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ»؛^{۵۲۴}**

درباره نام درخواست کننده [عذاب] اختلاف است. ابن عباس گفته است: وی نضر بن حارث بوده است، در جایی که گفت: خدایا، اگر این مطلب حق است و از ناحیه توست، پس سنگی بر ما از آسمان نازل کن یا عذابی دردناک بر ما بفرست... و گفته شده است که وی حارث بن نعمان بوده است. این داستان زمانی است که این فرمایش پیامبر که فرمود: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست» به او رسید.

شربینی این اختلاف را یادآوری می کند، ضمن آن که روشن می کند براساس حدیث حاکم - که نام اعرابی را نضر بن حارث ذکر کرده - نیز آیه (سَأَلَ سَائِلٌ) پس از اعلان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است.

قرطبی نیز در تفسیر خود به اختلاف در نام اعرابی پرداخته است. وی می نویسد:

**قوله تعالى (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ)...، أَى سَأَلَ سَائِلٌ عَذَابًا وَاقِعًا. (لِلْكَافِرِينَ) أَى
عَلَى الْكَافِرِينَ، هُوَ النَّضْرُ بْنُ الْحَارِثِ... ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَمَجَاهِدٌ. وَقِيلَ: إِنَّ السَّائِلَ
هَذَا هُوَ الْحَارِثُ بْنُ النُّعْمَانِ الْفَهْرِيُّ؛^{۵۲۵}**

رای کافران، یعنی بر کافران که وی نضر بن حارث بوده است... . این سخن ابن عباس و مجاهد است. و گفته شده سائل در این جا حارث بن نعمان فهری است.

این دو قول یکی مطابق با روایت ثعلبی است و دیگری مطابق با روایت حاکم است. پس هر چند حاکم به ارتباط آیه «سَأَلَ سَائِلٌ» با حدیث غدیر اشاره نکرده است، اما قرطبی نیز حدیث او را در ارتباط با این داستان مطرح کرده است. در ذکر نام اعرابی تصحیف های دیگری نیز صورت گرفته است. به عنوان مثال در تفسیر

۵۲۴. تفسیر السراج المنیر: ۴ / ۲۷۶.

۵۲۵. تفسیر القرطبی: ۱۸ / ۲۷۸.

ابن عبیده هروی گفته شده آن شخص «جابر بن نصر بن حارث بن کله» است. در برخی منابع هم «حارث بن نعمان» به «نعمان بن منذر» تصحیف شده است^{۵۲۶} و یا برخی نام اعرابی را «نعمان بن حارث» ذکر کرده اند^{۵۲۷}

و بالاخره در روایتی نام اعرابی «حارث بن عمرو» ذکر شده است.^{۵۲۸} برخی نیز بدون ذکر نام شخص گفته اند: «فقام الیه اعرابی»^{۵۲۹} و در حاشیه الحنفی علی الجامع الصغیر آمده است: «بعض الصحابه».^{۵۳۰}

بنابراین یکی از مطالبی که نیاز به تحقیق دارد علت این همه اختلاف در ذکر نام اعرابی معترض به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است.

۵۲۶. رک: شواهد التنزیل: ۲ / ۳۸۴ / ش ۱۰۳۳.

۵۲۷. رک: همان: ۳۸۱ / ش ۱۰۳۰.

۵۲۸. رک: همان: ۲ / ۳۸۲ / ش ۱۰۳۲.

۵۲۹. رک: همان: ۲ / ۳۸۵ / ش ۱۰۳۴.

۵۳۰. حاشیه الحنفی علی الجامع الصغیر: ۲ / ۳۸۷.

فهرست منابع

١. **الإتقان في علوم القرآن:** جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، تحقيق: سعيد مندوب، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٦.
٢. **الأحاد والمثانى:** ابن أبى عاصم ضحّاك، تحقيق: باسم فيصل احمد، دار الدراية، عربستان سعودى، چاپ يكم، سال ١٤١١.
٣. **احقاق الحق وإزهاق الباطل:** سيد نور الله مرعشى شوشترى، تعليق: سيد شهاب الدين نجفى، منشورات مكتبة آية الله العظمى مرعشى نجفى، [بى تا].
٤. **أحكام القرآن:** ابو عبدالله محيى الدين محمد بن عربى، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، دار الفكر، [بى تا].
٥. **إرشاد السارى شرح صحيح البخارى:** شهاب الدين قسطلانى، دار احياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].
٦. **الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد:** محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، دار المفيد، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٤.
٧. **أسباب النزول:** واحدى نيشابورى، مؤسسة الحلبي، قاهره، سال ١٣٨٨.
٨. **الإستيعاب فى معرفة الأصحاب:** يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، تحقيق: على محمد بجاوى، دار الجيل، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٢.
٩. **أسد الغابه:** عزالدين ابن اثير جزرى، دار الكتب العربى، بيروت، [بى تا].
١٠. **الأعلام:** خيرالدين ابن محمود زركلى دمشقى، دار العلم للملايين، چاپ پنجم، [بى تا].
١١. **إكمال تهذيب الكمال فى أسناد الرجال:** علاء الدين مغلطاي، تحقيق: عادل بن محمد، الفاروق الحديثه للطباعة والنشر، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
١٢. **الإكمال فى أسماء الرجال:** ولى الدين محمد بن عبدالله خطيب تبريزى، تحقيق: أبو اسدالله بن حافظ محمد عبدالله أنصارى، مؤسسة أهل البيت عليهم السلام، [بى تا].

١٣. **أمالي:** حسين بن إسماعيل محاملي، تحقيق: إبراهيم قيسى، المكتبة الإسلامية، اردن، چاپ يكم، سال ١٤١٢.
١٤. **الإمامة في ضوء الكتاب والسنة:** ابن تيمية، جمع، تقديم و تعليق: محمد مال الله، [بى نا - بى تا].
١٥. **الإنباه على قبائل الرواة:** ابن عبدالبر، تحقيق: إبراهيم أبيارى، دارالكتب العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.
١٦. **أنساب الأشراف:** أحمد بن يحيى بلاذرى، تحقيق: محمد باقر محمودى، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ يكم، سال ١٣٩٤.
١٧. **الأنساب:** عبدالكريم بن محمد تميمى سمعانى، تحقيق: عبدالله عمر بارودى، دار الجنان، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.
١٨. **البدایة والنهائة:** اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.
١٩. **بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة:** جلال الدين عبدالرحمان ابن ابى بكر سيوطى، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، المكتبة العصرية، صيدا - لبنان، [بى تا].
٢٠. **بناء المقالة الفاطمية في نقض الرسالة العثمانية:** سيد جمال الدين أحمد بن موسى بن طاووس، تحقيق: سيد على عدنانى، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، چاپ يكم، سال ١٤١١.
٢١. **تاريخ ابن خلدون:** ابوزيد عبدالرحمن بن خلدون، داراحياء التراث العربى، بيروت، چاپ چهارم.
٢٢. **تاريخ ابن معين:** يحيى بن معين، تحقيق: أحمد محمد نور سيف، دار المأمون للتراث، دمشق، [بى تا].
٢٣. **تاريخ الإسلام:** شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار الكتاب العربى، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.
٢٤. **التاريخ الصغير:** محمد بن إسماعيل بخارى، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٦.
٢٥. **تاريخ الطبرى:** محمد بن جرير بن يزيد طبرى، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٣.
٢٦. **تاريخ يعقوبى:** أحمد بن ابى يعقوب يعقوبى، انتشارات دار صادر، [بى تا].
٢٧. **تاريخ أسماء الثقات:** عمر بن شاهين، تحقيق: صبحى سامرائى، دارالسلفيه، تونس، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.

٢٨. **تاريخ بغداد:** أحمد بن علي خطيب بغدادى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤١٧.
٢٩. **تاريخ مدينة دمشق:** على بن حسين بن عساكر (ابن عساكر)، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.
٣٠. **التبيان:** محمد بن حسن طوسى (شيخ طوسى)، تحقيق: أحمد حبيب قصير عاملى، مكتب الإعلام الإسلامى، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.
٣١. **تحفة الأحوذى:** ابوالعلاء محمد مباركفورى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٠.
٣٢. **التحقيق فى نفي التحريف عن القرآن الشريف:** سيد على حسيني ميلانى، مركز الحقائق الاسلاميه، قم، چاپ سوم، سال ١٤٢٦.
٣٣. **تخرىج الأحاديث والآثار:** عبدالله بن يوسف زيعلى، تحقيق: عبدالله بن عبدالرحمن سعد، دار ابن خزيمة، رياض، چاپ يكم، سال ١٤١٤.
٣٤. **تذكرة الحفاظ:** شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].
٣٥. **تذكرة الخواص:** ابوالفرج عبدالرحمن ابن جوزى، مكتبة نينوى الحديث، تهران.
٣٦. **تصحیح الاعتقادات الإمامية:** محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق: حسين درگاهى، دارالمفيد، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٤.
٣٧. **تفسير ابن أبى حاتم (تفسير القرآن العظيم):** ابومحمد عبدالرحمان بن محمد بن أبى حاتم رازى، تحقيق: اسعد محمد الطيب، المكتبة العصرية، [بى تا].
٣٨. **تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم):** اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار المعرفة، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٢.
٣٩. **تفسير أبى السعود:** ابوالسعود محمد بن محمد عمادى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].
٤٠. **تفسير الألوسى (روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم):** شهاب الدين محمود آلوسى بغدادى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ چهاردهم، سال ١٤٠٥.
٤١. **تفسير البحر المحيط:** ابوحيان اندلسى، تحقيق: جمعى از محققين، دارالكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
٤٢. **تفسير البغوى (معالم التنزيل فى تفسير القرآن):** حسين بن مسعود بغوى، تحقيق: خالد عبدالرحمان عك، دار المعرفة، [بى تا].
٤٣. **تفسير البيضاوى (أنوار التنزيل وأسرار التأويل):** عبدالله بن عمر بيضاوى، دار الفكر، [بى تا].

۴۴. **تفسیر الثعلبی (الکشف و البیان)**: أحمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ یکم، سال ۱۴۲۲.
۴۵. **تفسیر الجلالین**: جلال الدین محلی و جلال الدین سیوطی، تحقیق: مروان سوار، دار المعرفه للطباعه والنشر والتوزیع، بیروت.
۴۶. **تفسیر الحبری**: حسین بن حکم حبری، تحقیق: سید محمد رضا حسینی، مؤسسه آل البيت، بیروت، سال ۱۴۰۸.
۴۷. **تفسیر الرازی**: محمد بن عمر (فخر رازی)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، سال ۱۴۲۰.
۴۸. **تفسیر الرازی (مفاتیح الغیب)**: محمد بن عمر (فخر رازی)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، سال ۱۴۲۰.
۴۹. **تفسیر الطبری (جامع البیان فی تفسیر القرآن)**: محمد بن جریر بن یزید طبری، دار الفکر، بیروت، سال ۱۴۱۵.
۵۰. **تفسیر العیاشی**: محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی (عیاشی)، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، مکتبه علمیه اسلامیة، تهران، [بی تا].
۵۱. **تفسیر القرطبی**: قرطبی، تحقیق و تصحیح: أحمد عبدالعلیم بردونی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، [بی تا].
۵۲. **تفسیر القمی**: علی بن ابراهیم قمی، سید طیب جزائری، مؤسسه دارالکتاب، قم، چاپ سوم، سال ۱۴۰۴.
۵۳. **تفسیر النسفی (مدارک التنزیل و حقایق التأویل)**: ابوالبرکات عبدالله بن احمد نسفی، [بی تا - بی تا].
۵۴. **تفسیر النیسابوری (غرائب القرآن و رغائب الفرقان)**: نظام الدین حسن بن محمد قمی نیشابوری، [بی تا - بی تا].
۵۵. **التفسیر الوسیط**: وهبه زحیلی، دارالفکر، دمشق، چاپ دوم، سال ۱۴۲۷.
۵۶. **تفسیر مجمع البیان**: أمین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، تحقیق: گروهی از محققین، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ یکم، سال ۱۴۱۵ - ۱۹۹۵ م.
۵۷. **تقریب التهذیب**: ابن حجر عسقلانی، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ دوم، سال ۱۴۱۵.

٥٨. **تلخیص المستدرک:** شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیة (چاپ شده در حاشیه المستدرک علی الصحیحین)، [بی تا].
٥٩. **تهذیب الأحکام:** محمد بن الحسن طوسی (شیخ طوسی)، دار الکتب الاسلامیة، تهران، چاپ سوم، سال ١٣٦٤ ش.
٦٠. **تهذیب الأسماء واللغات:** یحیی بن شرف نووی، تخریج: مصطفی عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیة، بیروت، [بی تا].
٦١. **تهذیب الکمال:** یوسف بن عبدالرحمان مزّی، مؤسسه الرساله، بیروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٦.
٦٢. **الثقات:** محمد بن حبان تمیمی بستی (ابن حبان)، مؤسسه الکتب الثقافیة، چاپ یکم، سال ١٣٩٣.
٦٣. **جامع الأصول:** ابوالسعادات مبارک بن محمد شیبانی (ابن اثیر جزری)، تحقیق: عبدالقادر أرنووط، مکتبه الحلوانی، چاپ یکم، [بی تا].
٦٤. **الجرح والتعدیل:** عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی (ابن ابی حاتم)، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ یکم، سال ١٣٧١.
٦٥. **جواهر الکلام فی معرفة الامامة والامام:** سیّد علی حسینی میلانی، حقائق، چاپ یکم، سال ١٤٢٩.
٦٦. **جواهر العقدين فی فضل الشرفین:** علی بن عبدالله سمهودی، دارالکتب العلمیة، بیروت - لبنان، چاپ یکم، سال ١٤١٥ - ١٩٩٥ م.
٦٧. **حقّ الیقین فی معرفة أصول الدین:** سیّد عبدالله شبّر، انوار الهدی، قم، چاپ دوم، سال ١٤٢٤.
٦٨. **حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء:** ابونعیم احمد بن عبدالله (ابونعیم اصفهانی)، دار الکتب العربی، چاپ پنجم، سال ١٤٠٧.
٦٩. **خصائص الوحی المبین:** حافظ ابن بطریق، تحقیق: شیخ مالک محمودی، دار القرآن الکریم، چاپ یکم، سال ١٤١٧.
٧٠. **خصائص أمير المؤمنین:** أحمد بن شعيب نسائي، مکتبه نینوی الحدیثه، تهران، [بی تا].
٧١. **خلاصة الوفاء بأخبار دارالمصطفى:** علی بن عبدالله حسینی سمهودی، تحقیق: محمد امین جکنی، [بی تا]، مدینه، چاپ یکم، سال ١٤١٨.
٧٢. **خلاصة تذهيب تهذیب الکمال:** أحمد بن عبدالله خزرجي انصاری عینی، تحقیق عبدالفتاح ابوغده، دارالبشائر الإسلامیة، حلب، چاپ چهارم، سال ١٤١١.

٧٣. *الدّر المنثور فى التفسير بالمأثور*: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار المعرفة، بيروت، [بى تا].

٧٤. *دلائل الإمامة*: محمد بن جرير طبرى شيعى، تحقيق و نشر موسسه بعثت، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٣.

٧٥. *دلائل الصدق لنهج الحق*: محمد حسن مظفر، مؤسسه آل البيت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.

٧٦. *دلائل النبوة*: ابوبكر احمد بن حسين بيهقى، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.

٧٧. *ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى*: أحمد بن عبدالله محبّ الدين طبرى، مكتبة القدسى، سال ١٣٥٦.

٧٨. *الذرية الطاهرة النبوية*: محمد بن أحمد دولابى، تحقيق: سعد مبارك حسن، دارالسلفية، كويت، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.

٧٩. *ذكر أخبار اصبهان*: ابونعيم أحمد بن عبدالله (ابونعيم اصفهانى)، بريل، ليدن المحروسه، سال ١٩٣٤ م.

٨٠. *ذكر من تكلم فيه وهو موثق*: محمد بن احمد بن قايماز ذهبى، تحقيق: محمد شكور أمير سيادىنى، مكتبة المنار، زرقاء، سال ١٤٠٦.

٨١. *الرياض النضرة فى مناقب العشرة*: محب الدين طبرى، دارالكتب العلميه، چاپ دوم.

٨٢. *زاد المسير فى التفسير*: ابوالفرج عبدالرحمان بن على (ابن جوزى)، تحقيق: محمد بن عبدالرحمان عبدالله، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.

٨٣. *سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد*: محمد بن يوسف صالحى شامى، تحقيق: شيخ عادل احمد وعلى محمد معوض، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٤.

٨٤. *السقيفة و فدك (جوهري)*: أحمد بن عبدالعزيز جوهري بصرى، تحقيق: محمد هادى امينى، شركة الكنتى، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٣.

٨٥. *سمط النجوم العوالى فى أنباء الأوائل والتوالى*: عبدالملك بن حسين عصامى، تحقيق: عادل احمد عبدال موجود و على محمد معوض، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٩.

٨٦. *سنن الترمذى*: محمد بن عيسى ترمذى، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.

٨٧. *السنن الكبرى (بيهقى)*: أحمد بن حسين بن على بن موسى ابوبكر بيهقى، دار الفكر، [بى تا].

٨٨. *السنن الكبرى (نسائى)*: أحمد بن شعيب نسائى، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١١.

٨٩. **سؤالات الحاكم (دارقطنى):** دارقطنى، تحقيق موفق بن عبدالله، مكتبة العارف، رياض، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.
٩٠. **السيرة الحلبية:** على بن برهان الدين حلبى، دار المعرفة، بيروت، سال ١٤٠٠.
٩١. **الشافى فى الإمامة:** على بن حسين علم الهدى موسى بغدادى (سيد مرتضى)، مؤسسه اسماعيليان، قم، چاپ دوم، سال ١٤١٠.
٩٢. **شرح احقاق الحق:** سيد شهاب الدين مرعشى نجفى، تصحيح: سيد ابراهيم ميانجى، مشورت مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، قم، [بى تا].
٩٣. **شرح الزرقانى على المواهب اللدنية بالمنع المحمدية:** شهاب الدين محمد بن عبدالباقى بن يوسف زرقانى، دارالكتب العلميه، چاپ يكم، سال ١٤١٧.
٩٤. **شرح المقاصد فى علم الكلام:** مسعود بن عمر سعدالدين تفتازانى، دار المعارف النعمانية، پاكستان، چاپ يكم، سال ١٤٠١.
٩٥. **شرح المواقف:** على بن محمد بن على شريف جرجانى، به همراه دو حاشيه (سيالكوتى - شاه فنارى)، مطبعه السعادة، مصر، سال ١٣٢٥.
٩٦. **شرح صحيح مسلم (نووى):** يحيى بن شرف نووى، دار الكتاب العربى، بيروت، سال ١٤٠٧.
٩٧. **شرح نهج البلاغه:** ابن ابى الحديد معتزلى، دار احياء الكتب العربية، چاپ يكم، سال ١٣٧٨.
٩٨. **الشفاف بتعريف حقوق المصطفى:** قاضى عياض، دارالفكر، بيروت، سال ١٤٠٩.
٩٩. **سؤاهد التنزيل لقواعد التفضيل:** عبيدالله بن أحمد حسكانى، تحقيق: محمد باقر محمودى، سازمان انتشارات وزارت ارشاد، تهران، چاپ يكم، سال ١٤١١.
١٠٠. **الصحيح تاج اللغة وصحاح العربية:** اسماعيل بن حماد جوهرى، تحقيق: احمد عبدالغفور عطّار، دار العلم للملايين، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٧ - ١٩٨٧ م.
١٠١. **صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان:** محمد بن حبان تميمى بستى (ابن حبان)، مؤسسه الرساله، بيروت، سال ١٤١٤.
١٠٢. **صحيح مسلم (الجامع الصحيح):** مسلم بن حجاج قشيري نيشابورى، دارالفكر، بيروت، [بى تا].
١٠٣. **الصراط المستقيم إلى مستحقى التقديم:** على بن يونس عاملى، تحقيق: محمدباقر بهبودى، مكتبة المرتضويه، چاپ يكم، ١٣٨٤.

١٠٤. **الصواعق المحرقة:** أحمد بن حجر هيثمي مكى، تحقيق: عبدالرحمان بن عبدالله تركى وكامل محمد خراط، مؤسسة الرسالة، چاپ يكم، سال ١٤١٧.
١٠٥. **الضعفاء:** ابونعيم احمد بن عبدالله (ابونعيم اصفهاني)، تحقيق: فاروق حماده، دار الثقافة - الدار البيضاء، سال ١٤٠٥.
١٠٦. **الضعفاء الكبير:** محمد بن عمر عقيلي، تحقيق: عبدالمعطي أمين، دارالمكتبة العلمية، بيروت، چاپ سال ١٤٠٤.
١٠٧. **الضعفاء والمتروكين:** احمد بن شعيب نسائي، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٦.
١٠٨. **طبقات الشافعية الكبرى:** تاج الدين بن على بن عبدالكافي سبكي، تحقيق: محمود محمد طناحى و عبدالفتاح محمد حلو، هجر للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ دوم، سال ١٤١٣.
١٠٩. **الطبقات الكبرى:** محمد بن سعد هاشمي (ابن سعد)، دار صادر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.
١١٠. **العبر في خبر من عبر:** شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، تحقيق: ابوهاجر محمد سعيد بن بسيونى زغلول، دار الكتب العلمية، بيروت، [بى تا].
١١١. **العلل الواردة فى الأحاديث النبوية:** ابوالحسن دارقطنى، تحقيق: محفوظ رحمان زين الله، دار طيبة، رياض، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.
١١٢. **عمدة القارى بشرح صحيح البخارى:** بدرالدين محمود بن أحمد عيني، داراحياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].
١١٣. **غاية النهاية فى طبقات القراء:** شمس الدين محمد بن يوسف جزرى شافعى، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٥١.
١١٤. **الغدير فى الكتاب والسنة والأدب:** شيخ عبدالحسين امينى، دار الكتاب العربى، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٣٩٧.
١١٥. **الفتح السماوى:** محمد بن عبدالرؤوف مناوى، تحقيق: احمد مجتبى، دار العاصمة، [بى نا - بى تا].
١١٦. **فتح القدير (تفسير):** محمد بن على شوكانى يمنى، عالم الكتب، [بى تا].
١١٧. **فتح الملك العلى:** أحمد بن صديق مغربى، تحقيق: محمد هادى امينى، مكتبة الإمام أميرالمؤمنين على عليه السلام العامة، اصفهان، چاپ سوم، سال ١٤٠٣ - ١٣٦٢ ش.
١١٨. **الفصول المهمة فى معرفة الأئمة:** على بن محمد بن احمد مالكى (ابن صباغ مالكى)، دار الحديث، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.

١١٩. **فضائل الصحابة:** ابو عبدالله أحمد بن حنبل شيباني، تحقيق: وصى الله محمد عباس، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م.
١٢٠. **فيض القدير شرح الجامع الصغير من احاديث البشير النذير:** محمد بن عبدالرؤوف مناوى، دار الكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤١٥.
١٢١. **القول المسدد فى مسند أحمد:** ابن حجر عسقلانى، عالم الكتب، چاپ يكم، سال ١٤٠٤ - ١٩٨٤ م.
١٢٢. **الكاشف فى معرفة من له رواية فى الكتب الستة:** شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، دار القبلة للثقافة الاسلامية، مؤسسة علوم القرآن، جدّه، چاپ يكم، سال ١٤١٣.
١٢٣. **الكاف الشافى فى تخريج احاديث الكشاف**
١٢٤. **الكامل فى التاريخ:** على بن محمد بن اثير جزرى، دار صادر، بيروت، سال ١٣٨٦.
١٢٥. **الكامل فى ضعفاء الرجال:** عبدالله بن عدى بن عبدالله محمد جرجانى (ابن عدى)، تحقيق: يحيى مختار غزّاوى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠٩.
١٢٦. **الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل:** محمود بن عمود زمخشري، مكتبه مصطفى ألبانى الحلبي وأولاده بمصر، سال ١٣٨٥.
١٢٧. **كشف الغمّة فى معرفة الأئمة:** على بن عيسى بن أبى الفتح اربلى، دار الأضواء، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤٠٥.
١٢٨. **كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد:** حسن بن يوسف بن مطهر (علامه حلى)، تحقيق: سيد ابراهيم موسوى زنجانى، انتشارات شكورى، قم، چاپ چهارم، سال ١٣٧٣ ش.
١٢٩. **كنز العمال:** على بن حسام الدين متقى هندی، مؤسسة الرسالة، سال ١٤٠٩.
١٣٠. **الكواكب النيرات:** ابن كيال شافعى، تحقيق: حمدى عبدالمجيد سلفى، مكتبة النهضة العربية، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٧.
١٣١. **اللآلى المصنوعة فى الأحاديث الموضوعة:** جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار الكتب العلمية، [بى تا].
١٣٢. **لباب النقول:** جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار إحياء العلوم، بيروت.
١٣٣. **لسان الميزان:** ابن حجر عسقلانى، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ دوم، سال ١٣٩٠.
١٣٤. **لوامع الأنوار البهية:** محمد بن أحمد سفارينى حنبلى، مؤسسة الخافقين ومكتبة ها، دمشق، چاپ دوم، سال ١٤٠٢.

١٣٥. *المجالس الوعظية في شرح احاديث خير البرية (شرح البخاري)*: محمد بن عمر سفيري شافعي، تحقيق: احمد فتحى عبدالرحمن، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٥.
١٣٦. *المجروحين (ابن حبان)*: محمد بن حبان تميمى بستى (ابن حبان)، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، دار الباز و عباس أحمد الباز، مكة المكرمة، [بى تا].
١٣٧. *مجمع الزوائد*: على بن ابى بكر هيثمى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤٠٨.
١٣٨. *مجموعه الرسائل والمسائل والفتاوى*: أحمد بن ناصر تميمى، دارالثقيف للنشر والتأليف، طائف، چاپ يكم، سال ١٣٩٨.
١٣٩. *المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز*: ابن عطية اندلسى، تحقيق: عبدالسلام عبدالشافعي، دارالكتب العلمية، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٣.
١٤٠. *مختصر تحفه اثنا عشريه*: شاه عبدالعزيز محدث دهلوى، ناشر: سهيل اكيديمى، پاكستان، چاپ چهارم، سال ١٤٠٣.
١٤١. *مرآة الجنان*: عفيف الدين يافعى، تحقيق: خليل منصور، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٧.
١٤٢. *المستدرک على الصحيحين للحاكم مع تعليقات الذهبى فى التلخيص*: محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، دار المعرفة، بيروت، [بى تا].
١٤٣. *مسند ابن الجعد*: على بن الجعد بن عبید، تحقيق: أبو القاسم عبدالله بن محمد بغوى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٧.
١٤٤. *مسند ابى يعلى*: أحمد بن على مثنى تميمى (ابو يعلى موصلى)، دار المأمون للتراث، بيروت.
١٤٥. *المسند الكبير (ثلاثى)*: هيثم بن كليب شاشى، تحقيق: محفوظ رحمان زين الله، مكتبة العلوم والحكم، مدينه، سال ١٤١٠.
١٤٦. *المصنف*: عبدالرزاق صنعانى، منشورات المجلس العلمى، [بى تا].
١٤٧. *المصنف*: عبدالله بن محمد بن ابى شيبه (ابن ابى شيبه)، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.
١٤٨. *معارج الوصول*: جعفر بن حسن حلى (محقق حلى)، تحقيق: محمد حسين رضوى، مؤسسه آل البيت عليهم السلام للطباعة والنشر، چاپ يكم، سال ١٤٠٣.
١٤٩. *المعجم الأوسط*: سليمان بن أحمد طبرانى، دار الحرمين، سال ١٤١٥.

١٥٠. **المعجم الكبير:** سليمان بن أحمد طبراني، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ دوم، [بی تا].
١٥١. **المعجم المختص بالمحدثين:** شمس الدين محمد ذهبي، تحقيق: محمد حبيب هيله، مكتبة الصديق، طائف، چاپ یکم، سال ١٤٠٨.
١٥٢. **معجم المطبوعات العربية والمعرية:** يوسف بن إلیان سرکيس، مطبعة سرکيس، مصر، سال ١٣٤٦.
١٥٣. **معرفة الثقات:** أحمد بن عبدالله عجلي، مكتبة الدار، مدينة، چاپ یکم، سال ١٤٠٥.
١٥٤. **معرفة السنن والآثار:** أبوبکر احمد بن حسين بيهقي، تحقيق: سيد حسن كسروي، دار الكتب العلمية، [بی تا].
١٥٥. **معرفة العلوم الحديث:** حاکم نيشابوري، تحقيق: لجنة إحياء التراث العربي في دارالأفاق الجديدة، ناشر: دارالأفاق الحديث، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٠.
١٥٦. **مقاتل الطالبين:** ابوالفرج اصفهاني، مكتبة حيدريه، نجف اشرف، چاپ دوم، سال ١٣٨٥.
١٥٧. **مقدمة فتح الباري:** ابن حجر عسقلاني، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ یکم، سال ١٤٠٨.
١٥٨. **مناقب خوارزمي:** موفق بن احمد بن محمد خوارزمي، تحقيق: شيخ مالک محمودي، مؤسسه نشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، سال ١٤١٤.
١٥٩. **مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام وما نزل من القرآن في علي عليه السلام:** أحمد بن موسى ابن مردويه اصفهاني، دار الحديث، سال ١٤٢٤.
١٦٠. **منتخب من كتاب السياق لتاريخ نيسابور:** تقی الدين ابراهيم بن محمد صيرفيني، تحقيق: خالد حيدر، دارالفکر، بيروت، سال ١٤١٤.
١٦١. **المنتظم في تاريخ الملوك والأمم:** ابوالفرج ابن جوزي، دارصادر، بيروت، چاپ یکم، سال ١٣٥٨.
١٦٢. **المنتقى من منهاج الاعتدال في نقض كلام أهل الرفض والاعتزال:** شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، تحقيق: محب الدين خطيب، المطبعة السلفية، قاهره، سال ١٣٧٣.
١٦٣. **منهاج السنة النبويه:** أحمد بن عبدالحليم بن تيميه حرّاني (ابن تيميه)، دار احد، [بی تا].
١٦٤. **منهاج الكرامه:** حسن بن يوسف بن مطهر (علّامه حلي)، تحقيق: عبدالرحيم مبارك، انتشارات تاسوعا، مشهد، چاپ یکم، سال ١٣٧٩ ش.
١٦٥. **منهج النقد في علوم الحديث:** نورالدين عتر، دار الفكر، دمشق، چاپ سوم، سال ١٤١٨.
١٦٦. **المواقف:** عبدالرحمان بن احمد عضدالدين إيجي، تحقيق: عبدالرحمان عميره، دار الجيل، بيروت، چاپ یکم، سال ١٤١٧.

١٦٧. *المواهب اللدنية بالمنع المحمدية*: احمد قسطنى، مكتبة التوفيقية، قاهره، [بى تا].
١٦٨. *الموضوعات*: ابوالفرج عبدالرحمان بن على (ابن جوزى)، مكتبه سلفيه، مدينه منوره، چاپ يكم، سال ١٣٨٦.
١٦٩. *ميزان الاعتدال فى نقد الرجال*: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٨٢.
١٧٠. *نخبة الفكر*: ابن حجر عسقلانى، دار طريق النشر، رياض، سال ١٤٢٢.
١٧١. *النصائح الكافيه لمن يتولى معاويه*: محمد بن عقيل علوى، دار الثقافه للطباعه والنشر، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٢.
١٧٢. *نظم درر السمطين فى فضائل المصطفى والمرضى والبتول والسبطين*: محمد بن يوسف زرندي حنفى، مكتبة الإمام اميرالمؤمنين، چاپ يكم، سال ١٣٧٧.
١٧٣. *نفحات الأزهار فى خلاصة عبقات الأنوار*: سيد على حسيني ميلانى، چاپ يكم، قم، سال ١٤١٨.
١٧٤. *نهج الإيمان*: على بن يوسف بن جبر، تحقيق احمد حسيني، مجتمع امام هادى عليه السلام، مشهد، چاپ يكم، سال ١٤١٨.
١٧٥. *نهج الحق وكشف الصدق*: حسن بن يوسف بن مطهر (علامة حلى)، تحقيق: سيد رضا صدر، تعليق: عين الله حسنى أرموى، دار الهجرة، قم، سال ١٤٢١.
١٧٦. *الوافى بالوفيات*: صلاح الدين صفدى، دار احياء التراث، بيروت، سال ١٤٢٠.
١٧٧. *وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان*: شمس الدين احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلكان (ابن خلكان)، تحقيق احسان عباس، دار الثقافه، لبنان، [بى تا].
١٧٨. *هدية العارفين*: اسماعيل پاشا بغدادى، داراحياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].
١٧٩. *ينابيع المودة لدوى القربى*: سليمان بن ابراهيم قندوزى، تحقيق: سيد على جمال اشرف حسيني، دار الأسوه، چاپ يكم، سال ١٤١٦.

Jawahir al-Kalam

fi Ma'rifat al-Imamah wel-Imam

"Gems of Speech in being acquainted with Imamate and Imam"

The Kharij lectures on Imamate

Volume Four

The Qur'anic Verses Of Imamate

The Qur'anic Verses Of Mawaddah

The Qur'anic Verses Of Ghadir

Ayatollah Sayyid Ali Husayni Milani